

به مناسبت صدمین سالگرد انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه

militaant.com

**ضرورت و روش تشکیل**

**حزب لنینی در ایران**

**مازیار رازی**

نشر میلیتانت

militaant.com

۲

# **پیشگفتار به مناسبت صدمین سالگرد انقلاب اکتبر ۱۹۱۷**

# 

*فهرست*

۴

حزب ابزار برافروختن اخگر به شعله

۳۴

چرا باید پس از تسخیر قدرت توسط پرولتاریا، چشم انداز انحلال «حزب پیشتاز انقلابی» اعلام گردد؟

# نکاتی در مورد تدارک و سازماندهی انقلاب سوسیالیستی

۶۵

مفهوم حق گرایش در حزب لنینی

۱۱۳

# یادداشت هایی دربارۀ حزب پیشتاز انقلابی بین المللی

در مورد مراحل رسیدن به حزب پیشتاز کارگری

۱۱۶

۱۴۸

۱۵۸

مولفه های اصلی حزب پیشتاز کارگری

۱۶۴

# تشکل کارگری علیه سرمایه داری: از چه نوعی؟

پرسش و پاسخ در مورد حزب پیشتاز کارگری

۱۷۹

۱۸۴

# نکاتی دربارۀ تشکل های مستقل و حزب پیشتاز کارگری

۱۹۳

# طبقۀ کارگر: سازمان یابی توده ای و حزبی

۱۹۹

# مفهوم مارکسیستی سانترالیزم دمکراتیک

۲۰۴

ادای سهمی بر مفهوم حزب لنینی

۲۱۱

# تدارک انقلاب به چه حزبی نیاز دارد؟

پیشگفتار

به ضرورت و روش تشکیل حزب لنینی در ایران

به مناسبت صدمین سالگرد انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه

صدمین سالگرد انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، متکی بر پیش بینی های کارل مارکس، نخستین و تنها انقلاب سوسیالیستی است که طبقه کارگر و زحمتکشان را در یک جامعه عقب افتاده روسیه تزاری، بر مصدر قدرت قرار داد.

گرچه این انقلاب پس از چند سال به کجراه رفت، اما تجارب آن چه در عرصه نظری و چه در عرصه عملی کماکان به مثابه غنی ترین تجارب در تاریخ بشریت محسوب می شود. به سخن دیگر، برای نخستین بار در تاریخ معاصر اکثریت مردم ستمدیده جامعه، قدرت سیاسی را با تشکیل شوراهای کارگری به مثابه ارکان قدرت سیاسی، مستقیما در دست خود گرفته، و آغاز به ساختن جامعه سوسیالیستی کردند. در دوره پس از تسخیر قدرت سیاسی توسط شوراهای کارگری، ما شاهد یکی از دمکراتیک ترین جوامع بشریت در تاریخ بودیم.

یکی از دستآوردهای مرکزی این انقلاب، اهمیت حضور سیاسی حزب پیشتاز کارگری یا حزب لنینی در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ بود. در واقع می توان به جرات اذعان داشت که بدون حضور چنین حزبی که از سال ۱۹۰۰ توسط لنین طراحی شد، این انقلاب به پیروز ی نمی رسید.

در انقلاب آتی ایران نیز، چنانچه چنین حزبی، پیش از بحران های اجتماعی و اقتصادی، توسط کارگران پیشتاز ساخته نشود و تدارک انقلاب توسط آن پی ریزی نشود، در وضعیت اعتلای انقلابی محققا دستگاه دولت سرمایه داری سرنگون نخواهد شد. به سخن دیگر، یا همین رژیم به مصدر قدرت باقی مانده و یا رژیم دیگری با ظاهری نوین برای تداوم استثمار کارگران به قدرت خواهد رسید. تجربه انقلاب بهمن ۱۳۵۷ چنین سناریویی را به نمایش گذاشت. به سخن دیگر، رژیم شاه توسط اعتصاب عمومی کارگران سرنگون شد ، رژیم خمینی به جای آن مستقر شد و دولت سرمایه داری دست نخورده باقی ماند. در نتیجه استثمار طبقه کارگر و ستم بر ملت های تحت ستم و زنان و اقشار اجتماعی ادامه یافت.

از اینرو، یکی از وظایف مرکزی جوانان سوسیالیست و ضد سرمایه داری در ایران شناخت دقیق چنین حزبی و تدارک برای تشکیل آن همرا ه با کارگران پیشتاز است.

موانعی اصلی در درون جنبش کارگری که در مقابل تشکیل حزب لنینی درچند دهه پیش وجود داشته از قرار زیرند:

اول، ‌ احزاب به اصطلاح «کارگری» و «کمونیستی» قیم مآبی که کاریکاتور حزب لنینی را ساخته و قصد دارند خود را جایگزین نهادهای خود -سازمانده کارگران کرده و دولت کارگری آتی را توسط حزب خود به جای شوراهای کارگری تشکیل دهند.

دوم، گرایشات آنارشیستی و شبه آنارشیستی که ضرورت حزب اخص کارگران سوسیالیست را نفی کرده و با شعارهای به ظاهر «رادیکال» اقدامات روزمره کارگران را در یافتن راه حلی مشخص برای ارتقاء آگاهی سیاسی برای تدارک انقلاب را مسدود می کنند.

سوم، گرایشات سندیکالیستی که با تشکیل حزب کارگران ضد سرمایه داری برای تدارک سرنگونی دولت سرمایه داری مخالفت کرده و فعالیت های خود را محدود به تحقق مطالبات صنفی می کنند.

گسست و مقابله با این سه گرایش انحرافی در درون جنبش کارگری راه را برای تشکیل حزب لنینی هموار خواهد کرد.

انتشار این دفتر به منظور بررسی و کمک رسانی به ساختن حزب لنینی در ایران است. مطالعه و بحث در مورد این دفتر به تمامی جوانان سوسیالیست و مبارز ضد سرمایه داری در ایران، توصیه می شود.

مازیار رازی

اکتبر ۲۰۱۷

**حزب ابزار برافروختن اخگر به شعله** (۱)

در دفاع از مارکسیزم انقلابی، علیه رادیکالیزم خرده بورژوایی

«....هنگامی که خرده بورژواهای دمکرات همه جا زیر فشار هستند، عموما برای پرولتاریا موعظه وحدت وآشتی سر می دهند، بسوی آن دست دوستی دراز می کنند و می کوشند تا یک حزب بزرگ مخالف بر پا کنند که کلیه ی گرایش های مختلف یک حزب دمکراتیک را در بر گیرد.

آنان می کوشند تا کارگران را به یک سازمان حزبی بکشانند که در آن شعارهای کلی سوسیال دمکراتیک مسلط باشد، شعارهایی که پشت آنان منافع ویژه پرولتاریا نمی تواند به پیش رود…. و بسود خرده بورژوایی رادیکال و بضرر کامل پرولتاریا تمام می شود...» (۲)

**کارل مارکس** **و فردریک انگلس**

**مقدمه**

**به راستی پرسیدنی است که چرا دولت های سرمایه داری، بسیاری از اقدامات علیه خود را تا حدودی تحمل می کنند–** **حتی گاهی انتشار مقالات و ترجمه های دیدگاه های کمونیست ها مانند کارل مارکس و انگلس را اجازه می دهند؛ سخنان ضد سرمایه داری سندیکالیست های چپ را گوش داده و تحمل می کنند؛ تشکل ها و انجمن های علنی و عمومی را حتی تحت فشار می پذیرند.** **اما، هرگز از در آشتی با تشکیلاتی مخفی از نوع لنینیستی آن بر نمی آیند؟ چرا در مورد حزب و تشکیلات مخفی کارگری حساسیت نشان داده و تمام ابزار سرکوب خود را در جهت از نطفه خاموش کردن آن به کار می گیرند؟ وحشت دستگاه اطلاعاتی، نظامی و قضایی یک نظام سرمایه داری، به ویژه از نوع اختناق آمیز آن، قابل درک است.** **زیرا یک گروه کوچک متعهد، جدی و مخفی، مجهز به برنامه برای رهایی طبقه کارگر و مصمم برای دخالتگری در درون جنبش کارگری در راستای تدارک کارگران به قول مانیفست برای** **“سرنگون کردن سیادت بورژوازی، و تسخیر قدرت سیاسی بوسیله پرولتاریا”** **از هر عنصر دیگری برای دولت سرمایه داری خطرناک تر است.** **زیرا دولت سرمایه داری نیک می داند که عقاید کمونیستی و سوسیالیستی بدون حزب پر نفوذ سیاسی نهایتاً بی تاثیر بوده و در سطح تبلیغاتی باقی می ماند.** **دستگاه سرکوب نظام سرمایه داری می تواند جلوی اخگر ها را گرفته؛ شعله ها را نهایتاً خاموش کرده؛ اما** **«مشعل کارگری»** **را نمی تواند تحت کنترل قرار دهد؛ زیرا وجود مشعل کارگری اخگرها را شعله ور کرده و شعله ها را دائمی برافروخته نگه می دارد. «مشعل کارگر می تواند تاریکی ها را روشن کند.** **پرده از ایدئولوژی کاذب بورژوازی و خرده بورژوازی بر دارد.** **به سخن دیگر، دولت سرمایه داری تلویحاً به جامعه اعلام می کند:** **کتاب کمونیستی انتشار دهید!** **شعار ضد سرمایه داری بدهید!** **سندیکا، اتحادیه و احزاب بزرگ بسازید! اما، تدارک ایجاد حزب پیشتاز مخفی برای تدارک سرنگونی سیادت دولت سرمایه داری هرگز!**

**مارکس و انگلس جوان در نخسین اثر رسمی خود مانیفست کمونیست آشتی ناپذیری سرمایه داری و کارگران را به درستی تشخیص داده و به تمام کارگران جهان گوشزد کردند که: “**هدف فوتی و فوری کمونیست ها: متشکل کردن پرولتاریا در قالب یک طبقه، سرنگون کردن سیادت بورژوازی، و تسخیر قدرت سیاسی به وسیله ی پرولتاریا…” **است و از** “پرولتاریای سازمان یافته“**به مثابه تنها نیرو برای رشد نیروهای مولده** **(رفاه اقتصادی)** **سخن به میان آوردند.** **مارکس و انگلس تا آخر حیات خود به این موضوع پای بند ماندند.** **به سخن دیگر آنان با صدای رسا اعلام داشتند که تا سیادت سرمایه داری از میان برداشته نشود؛ هیچ امیدی به رشد نیروهای مولده نیست و در نتیجه هیج امیدی به دمکراسی و آزادی واقعی نخواهد بود.** **به زعم مارکس و انگلس چه کسانی این اقدام را باید تدارک ببینند: کمونیست ها با متشکل کردن** **“پرولتاریای سازمان یافته“.** **این جملات ساده اساس نظریات مارکسیستی در دو قرن پیش بوده است.** **انقلاب اکتبر** **۱۹۱۷** **در روسیه متکی بر نظریات این دو جوان کمونیست تحقق یافت.** **مسیر آتی انقلاب ایران نیز متکی بر همین جملات ساده پی ریزی خواهد شد.**

**اما ضدیت با حزب پیشتاز کارگری تنها محدود به دولت سرمایه داری نمی شود.** **متأسفانه در درون خود جنبش کارگری گرایشات ضد حزب پیشتاز کارگری، پرورش می یابند که با وجود ضدیت شان با نظام سرمایه داری، دچار انحراف شده و راه ساختن تشکیل حزب پیشتاز کارگری را به شکل دیگری مسدود می کنند.** **بدیهی است که در غیاب یک سازمان سراسری آگاه کارگری سوسیالیستی این قبیل انحرافاتی در خود جنبش کارگری نیز به وجود می آیند.** **انحرافات ضد حزب پیشتاز کارگری، عموماً به شکل دو طیف** **(که در مقابل یکدیگر قرار گرفته؛ اما عملاً دو روی یک سکه هستند)؛ پدید می آید.** **سکه ای دو سویه ای به نام** **«رادیکالیزم خرده بورژوایی».**

**طیف اول، کسانی هستند که روند حزب سازی را موکول به یک آینده بسیار دور و نامعلوم دانسته که از بستر تحولات جبری در درون جنبش کارگری پدید می آید.** **برخی از این طیف زیر فشارها ناشی از اختناق و سرکوب، شعارها و شیوه عملکردی تشکیلاتی خود را تغییر داده و خود را به اصطلاح** **“منطبق با وضعیت موجود”** **می کنند.** **گرچه آنان به ظاهر از مدافعان کارگران نمایان می گردند و از حقوق صنفی آنان حمایت می کنند؛ اما دچار لغزش فرصت طلبانه شده و افق فعالیت خود را در درون نظام سرمایه داری می بینند** **(سندیکالیست های راست(۴).** **بخشی دیگر از همین دسته برای متمایز نشان دادن خود از گرایش های سندیکالیستی راست؛ دست به طرح شعارهای به اصطلاح** **رادیکال** **و** **ضد سرمایه دار**  **زده و ضدیت خود با تشکیل حزب پیشتاز انقلابی، را با نقد به نظریات تحریف شده از مواضع حزب لنینیستی؛ به نمایش می گذارند.** **این عده خود را از یکسو فرای گرایشات سندیکالیستی، و از سوی دیگر فرای احزاب سنتی پنداشته و در واقع خود به فرقه ای ضد حزب لنینیستی مبدل گشته اند** **(سندیکالیست های چپ، آنارشیست ها و برخی از آنارکو سندیکالیست ها۵)**

**طیف دوم؛ احزابی هستند که دچار انحراف قیم مآبانه شده و حزب و سازمان** **کارگر**  **و** **کمونیست**  **خود را جدا از طبقه کارگر نقداً ساخته و از کارگران می خواهند که برای حل معضلات خود به آنها بپیوندند** **(احزاب چپ سنتی)( ۶** )**این دسته با سوءاستفاده از تئوری لنینیستی و برداشت غیر واقعی و غیر اصولی از حزب لنینیستی؛ به ایجاد احزاب بورکراتیک، فرقه گرایانه و بی ارتباط با جنبش کارگری دست زده، و به شکل دیگری راه ساختن حزب پیشتاز کارگری را مسدود کرده اند.** **این طیف نیز به همان شکلی که گرایش ضد** **«تحزب گرایی»** **به تدارک حزب پیشتاز کارگری لطمه می زند، و با ایجاد سکت های بورکراتیک با نام** **کارگر**  **و** **کمونیستی، در مقابل ساختن حزب پیشتاز کارگری قرار گرفته است.**

**گرچه این دو طیف به ظاهر در مقابل یکدیگر قرار گرفته اند، اما وجه مشترکی با هم دارند:** **ضدیت شان علیه حزب پیشتاز کارگری.** **اولی با الگو قرار دادن طیف دوم به عنوان حزب لنینیستی و چند نقل قول از** **چه باید کرد**  **دوره لنین** **-آگاهی از بیرون به درون طبقه-حزب پیشتاز کارگری را در کل مردود اعلام می دارد؛ و دومی با متهم کردن طیف اول به نپیوستن به احزاب خود ساخته شان، آنها را تحت فشار سیاسی قرار می دهند.**

**برای نقد به این انحرافات، بهتر است در ابتدا با بررسی تحریفات نظر لنین درچه باید کرد** **آغاز کرد؛ سپس به ریشه های تاریخی حزب از دیدگاه مارکس و انگلس؛ و به دنبال آن به زمینه های تئوریک حزب پیشتاز کارگری و اصول عمومی آن پرداخت؛ و در انتها اکنون چه باید کرد؟**

**بخش یک**

**افسانه** چه باید کرد **و مسئله آگاهی** **از بیرون به درون طبقه**

**ادعاهایی که مخالفان و مدافعان دروغین حزب پیشتاز کارگری** **حزب لنینیستی نسبت به** **چه باید کرد**  **و نظریات لنین طرح می کنند از قرار زیر است:**

**۱-** **حزب پیشتاز عموماً متشکل از** **روشنفکران** **است.** **زیرا این حزب معتقد است که کارگران خودشان قادر به تکامل آگاهی سوسیالیستی نمی باشند.** **آگاهی سوسیالیستی الزاماً باید همیشه توسط روشنفکران بورژوا به درون جنبش کارگری وارد گردد.**

**۲-** **حزب پیشتاز متشکل از عده ای** **“انقلابیون حرفه ای”** **در تمایز با احزاب توده ای کارگری است.**

**۳-** **حزب پیشتاز هرگونه حرکت خودبخودی کارگران را مردود می داند و همواره از** **انقلاب** **سازمان یافته شده سخن به میان می آورد.**

**۴-** **حزب پیشتاز دمکراتیک نیست و دارای سلسله مراتب بورکراتیک** **(کمیته مرکزی، رهبری، کنگره و اقلیت و اکثریت است، و به ساختار«شورایی‌»** **اعتقاد ندارد.**

**در این بخش کوشش می شود که به نکات بالا که در اغلب نوشتجات مخالفان حزب لنینیستی** **(سندیکالیست های چپ و راست)**  **و مدافعان دروغین حزب لنینیست**ی **احزاب سنت** **استناد می شود؛ پاسخ داده شود:**

**نقش روشنفکران و آگاهی از بیرون به درون طبقه**

**پیش از برخورد به این موضوع؛ باید یک نکته مهم را تاکید کرد که به غیر از جزوه** **«چه باید کرد»۱۹۰۲)** **در هیچ نوشتار و گفتار دیگری** **(چه پیش و چه پس از نگاشتن این جزوه)**  **اشاره ای به این موضوع در نوشتار لنین نشده است.** **پرسیدنی است که چرا مخالفان** **و مدافعان دروغین** **لنین تنها به این نوشته اشاره می کنند؟ برای نمونه چنانچه پس از نوشتن جزوه در** **۱۹۰۲؛ لنین صحبت دیگری کرده باشد؛ آیا جا ندارد که اشاره شود که: “موضع لنین در سال** **۱۹۰۲ چنین بوده اما پیش و پس از این جزوه موضع دیگری داشته است؟ چنانچه انگیزه دیگری در کار نباشد، چرا اینگونه مغرضانه صرفاً بر روی این جزوه تأکید می گردد و نه سلسله تحولات نظری لنین در مورد حزب پیشتاز کارگری؟ از مخالفان** **(و مدافعان دروغین) نظریه حزب لنینیستی، درخواست می شود که یک مورد دیگر از این طرز تفکر لنین، را استناد کنند.**

**واقعیت اینست که نظریه منعکس شده در چه باید کرد، ابتدا، توسط** **«ویکتور آدلر»** **در برنامه** **هاینفلد** **سوسیال دمکراسی اتریش و سپس توسط** **کارل کائوتسکی** **مطرح شد.** **این نظریه، مفهوم اساسی نظریه سازماندهی در بین الملل دوم بوده است.** **برای آشنایی با این نظریه دو نقل قول از مقالات کائوتسکی در زیر آورده می شود:**

“چنانچه سوسیالیزم نخواهد ساده نگر و از لحاظ سیاسی بی تأثیر باشد، بایستی مناسبات اجتماعی با کلیه ی مسائل پیچیده آن درک شود… بنابر این پرولتاریا نمی تواند نزد خود سوسیالیزم زنده ای بسازد. این سوسیالیزم باید توسط اندیشمندانی که مجهز به کلیه ی ابزار علمی بورژوائی، نقطه نظری پرولتاریا اتخاذ می کنند و از این نقطه نظر بینش اجتماعی پرولتری نوین را گسترش می دهند، برای این طبقه آورده شود. چنان که اکثر این افراد برخاسته از بورژوازی بوده، که جنبش ناآگاه پرولتاریا را به یک جنبش آگاه و مستقل تبدیل کرده اند، و بالاخره به این ترتیب سوسیال دمکراسی را مهیا و پی ریزی کردند. ۱۷ آوریل ۱۹۰۱

**مضافاً بر این، وی در مقاله ای دیگر چنین نوشت:**

” بنابر این آگاهی سوسیالیستی آن است که از خارج وارد مبارزه طبقاتی پرولتاریا گردد، و نه چیزی که به صورت نطفه ای از خود این مبارزه طبقاتی رشد کرده باشد.”**(۷**

**در اینجا باید تذکر داد که مارکسیست های آن دوره؛ کارل کائوتسکی را به عنوان** **پاپ تئوری های سوسیالیستی می شناختند.** **به حق، او سهم بزرگی در تکامل تئوری های مارکسیستی ایفا کرده بود.** **او سر دبیر نشریه تئوریک حزب سوسیال دمکرات آلمان،** **“زمان نو”** **و همچنین نویسنده کتاب معتبری تحت عنوان** **“دکترین کارل مارکس” (خلاصه ای از جلد اول سرمایه)بود–** **این کتاب نهایتاً به** **۱۸** **زبان مختلف ترجمه شد.** **بدیهی است که لنین جوان نیز تحت تأثیر عقاید او قرار داشت.** **او پس از مطالعه موضع کائوتسکی در این مورد، درچه باید کرد** **عملاً همان نظریات کائوتسکی را بیان کرد:**

“ما گفتیم که آگاهی سوسیال دمکراتیک در کارگران اصولاً نمی توانست وجود داشته باشد. این آگاهی را فقط از خارج ممکن بود وارد کرد. تاریخ تمام کشورها گواهی می دهد که طبقه کارگر با قوای خود منحصراً می تواند آگاهی تردیونیونیستی حاصل نماید، یعنی اعتقاد حاصل کند که باید تشکیل اتحادیه بدهد، برضد کارفرمایان مبارزه کند و دولت را مجبور به صدور قوانین بنماید که برای کارگران لازم است و غیره. اما آموزش سوسیالیزم از آن تئوری های فلسفی، تاریخی و اقتصادی نشو و نما یافته است که نمایندگان دانشور طبقات دارا و روشنفکران تتبع نموده اند. خود مارکس و انگلس موجدین سوسیالیزم علمی معاصر نیز از لحاظ موقعیت اجتماعی در زمره روشنفکران بورژوازی بودند.”**(۸**

**این جمله، کل** **گناهی** **است که لنین به آن مرتکب شده است!**

**اما باید در ضمن، توضیح داده شود که استدلال کائوتسکی در طرح این موضوع چه بوده که مورد تأیید لنین جوان نیز قرار گرفته بود.** **در آن دوره در حزب سوسیال دمکرات آلمان، گرایش راستگرایی وجود داشت که برنامه اُرفورت و مارکسیزم را مردود اعلام می کرد.** **بنیان گذار این مشی راستگرا،** **ادوارد برنشتاین** **بود.** **وی تحت تأثیر عقاید فابین های بریتانیا و گرایشهای چپ طبقه ی متوسط به خصوص** **“لیبرال های نوین”** **انگلستان، به تجدید نظر طلبی مارکسیزم دست زد.** **برنشتاین بر این اعتقاد بود که حزب سوسیال دمکرات آلمان می بایستی حزبی رفرمیستی، با جهت گیری به سوی جلب آراء عمومی، باشد.** **به نظر وی حزب و اتحادیه های کارگری وابسته به آن، بایستی صرفاً در حرف انقلابی باشند.** **زیرا که رشد اقتصادی آلمان و تکامل اجتماعی و سیاسی، و در نتیجه ظهور لیبرالیزم طبقه ی متوسط، از یک آَشتی طبقاتی بین آن طبقه و طبقه ی کارگر و فراروئیدن به سوسیالیزم از طریق مسالمت آمیز، حکایت می کند.** **او اعتقاد داشت که زمان عقاید انقلابی سر آمده و باید در تئوری های مارکسیستی و مارکسیزم تجدید نظر کرد.** **او جنبش کارگری را مترادف با رفرم یا**  **اصلاح طلبی و انقلاب را مترادف با تئوری، معرفی کرد.** **او بیان می کرد: “جنبش همه چیز و هدف هیچ” یعنی امروز رفرم همه چیز است و فردا انقلاب.**

**در پاسخ به** **تئور برنشتاین؛ کائوتسکی، نماینده جناح رادیکال حزب؛ نقل قول بالا را بیان کرد؛ مبنی بر این که جنبش کارگری باید تئوری انقلابی داشته باشد و آن تئوری از درون جنبش ظاهر نمی گردد و باید از بیرون توسط** **“روشنفکران بورژوا”** **وارد جنبش کارگری گردد. ۹**

**قابل ذکر است که لنین جوان؛ حتی در اقتباس موضع کائوتسکی** (**جمله بالا)؛ دو زیر نویس به آن اضافه کرد که ملاحظه انتقادی خود را نسبت به آن جمله کائوتسکی بیان کرد.** **در زیر نویس اول، لنین می نویسد:** “البته این(موضع) به این مفهوم نیست که کارگران هیچ نقشی در ایجاد چنین ایدئولوژی ای ندارند“**.** **لنین اضافه می کند که کارگران:** “به مثابه تئوریسین های سوسیالیست مانند پردون و وتکلینگز (در این روند)دخالت می کنند، به سخن دیگر زمانی که قادر به این کار باشند…”**.** **در این زیرنویس لنین به وضوح نشان می دهد که با پیشنهاد کائوتسکی توافق صد در صد ندارد.**

**زیر نویس دوم لنین در مورد** **خود انگیخت** **بودن عقاید سوسیالیستی است.** **لنین می نویسد**“معمولاً گفته می شود که طبقه کارگر به شکل خود انگیخته به سوی سوسیالیزم سوق پیدا می کند. این کاملاً صحیح است به این مفهوم که تئوری سوسیالیستی بازتاب دهنده نتایج فلاکت طبقه کارگر است….و به این علت کارگران آنرا به سادگی جذب می کنند… طبقه کارگر به شکل خود انگیخته به سوی سوسیالیزم سوق پیدا می کند؛ اما در عین حال ایدئولوژی بورژوایی هم به شکل خود انگیخته خود را به مراتب بیشتر بر طبقه کارگر تحمیل می کند“.

**این دو زیر نویس نمایانگر ملاحضات نقادانه لنین جوان بر نظریات کارل کائوتسکی در مورد نقش کارگران در کسب آگاهی سوسیالیستی.** **همانطور که در زیرنویس ها نشان داده می شود؛ لنین با وجود درک این موضوع که انگیره کائوتسکی، در تقابل با نظریات راستگرایانه برنشتاین بوده؛ و با توجه به اعتبار سیاسی کائوتسکی در جنبش کمونیستی؛ کماکان نظریات وی را به شکلی ترمیم کرده و منطبق تر به وضعیت جنبش کارگری ارائه داد.**

**لازم به ذکر است که هم در دوره مارکس و هم در بین الملل در سال** **۱۹۰۲** **گرچه شرکت روشنفکران در درون احزاب کارگری و کمونیستی امری اجتناب ناپذیر قلمداد می شد؛ اما تداوم حضور آنان به مثابه یک امر** **“خطرناک”** **ارزیابی می شد** **مارکس و انگلس حضور روشنفکران در درون احزاب کمونیستی را، به ویژه در آلمان، بسیار خطرناک توصیف می کردند.**

**لنین نیز در تمام طول حیات سیاسی خود در تمام عرصه های تشکیلاتی از خطر نفوذ روشنفکران در حزب، به اعضا و کادرهای حزب هشدار می داد.** **از کسانی که ادعا می کنند لنین خواهان حذف کارگران در درون حزب، و دادن قدرت به روشنفکران بوده است؛ می خواهیم یک مورد را نشان دهند!** **درست برعکس تمامی مقالات در مجموعه آثار لنین مملو از جلوگیری از نفوذ روشنفکران در حزب است.** **در واقع انشعاب بلشویک ها از منشویک ها در سال** **۱۹۰۳ بر سر این بود که منشویک ها می خواستند درهای حزب سوسیال دمکرات را بر روی روشنفکران غیر حزبی باز کنند و لنین ورود آنان به حزب را دشوارتر می کرد.** **تمامی تهاجم منقدین به نظریه حزب لنین تنها متوجه جزوه** **چه باید کرد است، که یک جوان با کمتر از یک دهه تجربه کار سیاسی آنرا نگاشته بود.**

**اما، باید توجه کرد که جزوه** **چه باید کرد**  **در عین حال خطاب به کسانی بود که تحت عنوان** **اکونومیست ها اصرار داشتند که طبقه کارگر در کل براساس مبارزه روزمره اقتصادی و در رودرویی با سرمایه داری** **“بخودی خود”** **و به تدریج به آگاهی سوسیالیستی خواهد رسید.** **این عده خواهان** **«نهضت صد در صد کارگری»** **بوده و نقش سازمان انقلابی سیاسی را بیهوده می پنداشتند.** **در مقابل این قبیل برخوردها، لنین در سال های۱۹۰۱- ۱۹۰۳ به قول خودش** **«سر ترکه»** **را در جهت مقابل خم کرد و برای خنثی کردن بحث این عده، نظریه خود را به صورت اغراق آمیز طرح کرد.** **اما حتی در همان نوشته نکته پراهمیت دیگری را نیز مطرح کرد که توجه کافی به آن نشده است.** **لنین وجه تمایزی بین طبقه کارگر بطور اعم و اخص قائل بود.** **گرچه بحث وی** **و کائوتسکی**  **در مورد طبقه کارگر بطور اعم صحت داشت، اما، همان بحث در مورد پیشروی طبقه کارگر صدق نمی کرد.** **لنین در همان دوره درچه باید کرد چنین توضیح می دهد:**

“اغلب می گویند: طبقه کارگر بطور خود بخودی بسوی سوسیالیزم می رود. این نکته از این لحاظ که تئوری سوسیالیستی علل سیه روزی طبقه کارگر را از همه عمیق تر و صحیح تر تعیین می نما ید کا ملاً حقیقت دارد و به همین جهت هم هست که اگر خود تئوری در مقا بل جریان خود بخودی سر تسلیم فرود نیاورد، اگر این تئوری جریان خود بخودی را تابع خویش گرداند، کارگران بسهولت آن را فرا می گیرند”**(۱۰**

**مسئله انقلابیون حرفه ای**

**این ادعا مبنی بر اینکه لنین خواهان حزبی که توسط روشنفکران حرفه ای ساخته شود کاملاً بی اساس و کذب محض است.** **این اتهام نیز تنها از** **چه باید کرد، توسط مخالفان استنتاج شده است.** **در همان زمان به محض اینکه این اتهام وارد شد، لنین آنرا بارها در نوشتجات مردود اعلام کرد.**

**نکته مهمی که در پیوند با این مبحث باید ذکر کرد؛ مسئله غیر قانونی بودن فعالیت احزاب در روسیه بود.** **باید توجه کرد که نظریه حزب لنینیستی؛ یک فرمول عام و جهانشمول برای تمام کشورها و تمام موارد، نبود.** **بلکه پاسخی بود برای وضعیت سال** **۱۹۰۲ در روسیه تزاری.** **لنین منظورش از** **“انقلابیون حرفه ای”** **در وضعیت روسیه این بود که تشکیلاتی به وجود آید که اعضا و فعالان آن ضمن انجام اقدامات کارگری، هر روز توسط پلیس شناسائی و راهی سیبری نشوند ضد لنینیست ها** **استدلال می کنند که منظور لنین از** **“انقلابیون حرفه ای”** **این است که او خواهان استخدام روشنفکران تمام وقت برای انجام فعالیت های حزبی بوده است.** **بدیهی است اگر چنین می بود محققاً این روش به حذف کارگران منجر می شد.** **اما نظر لنین چنین نبود.** **سال ها پس از نگاشتن چه باید کرد، او به کراّت متذکر شد که حزب به اعضایی نیاز دارد که بخش عمده** **(یا تمام)** **وقت آزاد خود را به امور تشکیلاتی بپردازند.** **به سخن دیگر** **“انقلاب حرفه ای”** **کسی است که فعالیت سیاسی او نقش محوری و مرکزی در زندگی اش داشته باشد.** **یعنی زندگی روزمره او تابع کار سیاسی اش باشد؛ و نه برعکس.** **بدیهی است که کار سیاسی برای یک انقلابی نمی تواند یک مشغولیت باشد.** **مسلماً یک انقلابی حرفه ای مانند هر فرد دیگر در جامعه باید مشغول به کار باشد؛ اما کار و زندگی خصوصی او در مرکز زندگی اش قرار نمی گیرد؛ بلکه کار شخصی او بر محور کار سیاسی اش سازمان می یابد.** **البته تردیدی نیست که عده ای نیز به شکل تمام وقت در حزب می توانند استخدام گردند.** **اما این امر می تواند موقتی باشد و شامل حال تمام اعضای حزب گردد و نه تنها یک عده برگزیده و به شکل دائمی.**

**اما در عین حال، حضور انقلابیون حرفه ای کارگر در حزب از اهمیت بسیار برخوردار است.** **نخست اینکه کارگران عضو حزب می توانند وقت بیشتری برای فعالیت حزبی بگذارند و از کار روزمره در کارخانه برای مدتی رها گردند.** **دوم اینکه در این فرصت آنها تعلیمات سیاسی و آموزشی لازم را می بینند و در بازگشت به کارخانه مجهز تر از پیش دخالت سیاسی خواهند کرد.**

**مرکزیت و هسته های مخفی**

**در ابتدا باید ذکر کرد که زمانی که لنین در سال** **۱۹۰۲ طرح پیشنهادی خود را در** **چه باید کرد**  **ارائه داد، او قصد طرح نظر نوینی را نداشت.** **حزبی که او مد نظر داشت همانند احزاب بین الملل دوم به ویژه حزب سوسیال دموکرات آلمان به رهبری** **«اگست ببل»** **بود.** **با این تفاوت که این حزب می بایستی در وضعیت غیر قانونی و پلیسی تزاریزم فعالیت داشته باشد.**

## مخالفان و مدافعان دروغین حزب لنینیستی از مفهوم سانترالیز  و مرکزیت  این برداشت را می کنند که گویا نظر لنین یک پدیده تشیکلاتی ماوراء مرکزیت و یا بورکراتیک بوده است. چنین نبوده است؛ نظر لنین داشتن یک مرکزیت برای سازماندهی فعالیت ها (مانند سایر احزاب موجود) بود. زیرا که در روسیه در سال ۱۹۰۲ حزب سراسری وجود خارجی نداشت. کنگره نخست حزب در روسیه در سال ۱۸۹۸ برگزار شد که به اهداف خود نایل نگشت. جنبش کارگری در روسیه همواره متشکل از هسته های منزوی کمونیستی؛ و گروههای کارخانه ای جدا از هم بود. در آن زمان هیچ مرکز فعالیتی یا “حزبی” وجود نداشت. کنگره دوم در سال ۱۹۰۳ قرار بود که به تشکیل چنین حزبی مبادرت کند و جزوه چه باید کرد  لنین در سال ۱۹۰۲ به این منظور انتشار یافت.

**مخالفان حزب لنینیستی بر این اعتقادند که ایجاد** **هسته های مخفی** **منجر به ایجاد فرقه** **)سکت(** **و یا** **بورکراسی حزبی** **و جدایی از کار توده ای می گردد.**

**اول؛ ساختن هسته های مخفی، از لحاظ تاریخی یکی از ابزار محوری جنبش کارگری بوده است.** **انتخاب اعضای فعال و مورد اعتماد در یک تجمع کوچک پایه اصلی یک حزب کارگری را بنا می نهد و بنیاد گذاران جنبش کمونیستی، کارل مارکس و فردریک انگلس نیز بر این نظریه اعتقاد داشتند.** **مارکس در ژوئن** **۱۸۵۰ چنین می نویسد:**

“فرستاده )اتحادیه کمونیست( به آلمان، که برای فعالیتش تأییدیه کمیته مرکزی را دریافت کرده است، در همه جا صرفاً مورد اعتمادترین افراد را به عضویت “اتحادیه کمونیست” پذیرفته است… اینکه انقلابیون می توانند عضو اتحادیه شوند و یا خیر، بستگی به وضعـیت محلی دارد. چنانچه چنین عضوگیری امکان نداشته باشد، بایستی افراد مورد اعتماد و انقلابیون صالحی را که هنوز مفاهیم و نتایج نهایِی کمونیستی جنبش کنونی را درنیافته اند، در یک رده دوم از اعضای اتحادیه به معنی وسیعتر، گرد آورد. این اعضای رده دوم که برای آنان نبایستی چیزی جز ارتباطات محلی و ایالتی را فاش کرد، باید بطور مداوم زیر نظر رهبری اتحادیه و کمیته ها باشند… جزئیات سازماندهی باید به هسته های رهبری کننده واگذار شود”**(۱۱**

**دوم؛ بورکراسی زمانی بر جنبش کارگری مسلط شد که حزب های انقلابی کارگری نفوذ بسیار ناچیزی بر جنبش بین المللی کارگری داشتند.** **در واقع حزب های سوسیال دمکراتیک و سندیکاهای کارگری، بورکراسی عمیقی را تکامل دادند.** **علت آن نیز ساده است.** **دمکراسی مستلزم شرکت فعال کلیه ی اعضاء در کلیه ی سطوح –به خصوص در سطح تصمیم گیری–** **یک سازمان سیاسی است.** **گشودن درهای حزب به روی** **«توده ای»** **از اعضاء غیر فعال که هرگز در رهبری آن شرکت نخواهند کرد، از پیش، انحصار رهبری حزب را در دست اقلیت کوچکی از اعضاء متمرکز می کند.** **این اکثریت غیر فعال، دقیقاً به همان دلیل که** **غیر فعال** **هستند، زیر نفوذ ایدئولوژی حاکم در جامعه، یعنی ایدئولوژی بورژوایی** **(و خرده بورژوایی)** **قرار می گیرند.** **حزب های** **کارگری**   **و دموکراتیک** **جوامع سرمایه داری که میلیون ها عضو کارگر دارند توسط عده ای انگشت شمار رهبری می شوند.** **از آنجایی که انتخابات دمکراتیکی در کار نیست؛ این** **رهبران** **برای مدت های طولانی در مناصب خود باقی می مانند و عمدتاً به عناصر منحط و رفرمیست با اعتقادات خرده بورژوایی تبدیل می شوند.**

**در مقابل این انحطاط بورکراتیک، نظریه سازماندهی** **حزب پیشتاز تا کید می کند که در حزب صرفاً بایستی اعضاء فعال را پذیرفت و آنان را در کوتاه ترین مدت براساس اصول مارکسیستی آموزش داد.** **فقط تحت چنین وضعیتی می توان به حداقلی از برابری و کارمشترک در درون حزب انقلابی رسید؛ و صرفاً چنین حزبی قادر به تضمین دمکراسی درونی است.** **حزبی که متشکل از کارگرانی که** **“بطور خودانگیخته به مبارزه برخواسته اند“، قادر است در نهایت کل طبقه کارگر را در وضعیت اعتلای انقلابی برای تسخیر قدرت سازمان دهد.** **محافلی کوچک کارگری که زیر لوای** **کار توده ای این روابط دمکراتیک درونی را رعایت نمی کنند خود آغشته به انحرافات بورکراتیک می گردند.**

**سوم؛ در طول تاریخ جنبش کارگری همواره گرایشاتی دیده شده اند که به صورت فرقه** **(سکت)** **عمل کرده اند.** **این روش در مقابل نظریه** **کار توده ای، قرار گرفته است.** **این دو روش از هم متمایزند:** **اولی بر اساس یک برنامه و عقاید ویژه شکل می یابد.** **و دومی بر اساس نقش مستقیم آن در مبارزه طبقاتی.** **تاریخ جنبش سوسیالیستی عمدتاً بر اساس شکل یابی تشکلات فرقه ای آغاز به کار کرد.** **تنها تکامل مبارزات کارگری نیاز احزاب توده ای که تمام کارگران را نمایندگی می کرد طرح کرد.** **مهم ترین تکامل در مقابل اشکال تشکیلاتی فرقه ای تشکیلات بین الملل اول بود.** **کارل مارکس در شکل دادن جنبش کارگری در تمام اشکال آن در یک سازمان بین المللی سراسری؛ نقش تعیین کننده داشت.**

**این روش از کار؛ در بین الملل دوم نیز ادامه یافت** **(با این تفاوت که اتحادیه های کارگری در بین الملل دوم شرکت فعال نداشتند).** **در فرانسه فرقه های سوسیالیستی تا سال** **۱۹۰۵** **که** **حزب سوسیالیست واحد** **شکل گرفت، ادامه یافت.** **در آلمان فرقه لاسال تا سال** **۱۸۷۵** **فعال بود.** **سکت ها در بریتانیا** **فدراسیون سوسیال دموکرات که مدعی سوسیالیزم** **“انقلابی”** **بود، وجود داشت.**

**در سال** **۱۹۰۲** **زمانی که لنین چه باید کرد را نگاشت، تفاوت فاحشی بین روسیه و آلمان آن دوران وجود داشت.** **در آلمان جناح انقلابی حزب سوسیال دموکراسی نقش تعیین کننده در جنبش کارگری داشت.** **اما در روسیه جناح راست دست بالا را داشت.** **پیشنهاد لنین در** **«چه باید کرد»** **این نبود که باید یک فرقه چپگرا، خارج از جنبش کارگری ساخته شود.** **تا سال های پیش از انقلاب اکتبر لنین هیچگاه صحبت از ساختن یک حزب سراسری کمونیستی خاص، به میان نیاورد. “اصول لینینیزم”** **به مثابه حزب** **“آهنین”** **در واقع پس از انحطاط کمینترن توسط استالینیزم ساخته شد و هیج ارتباطی به حزب لنینیستی نداشت.**

**پیشنهاد لنین جوان بر اساس اصول حزب سازی بین المللی ایجاد یک حزبی بود که فعالیت ها را در روسیه اختناق زده دولت تزاری، مرکزیت دهد، اما در عین حال دموکراتیک باشد.** **دموکراسی در جهت جذب تجارب کارگری به درون حزب و تصمیم گیری دموکراتیک در مورد نحوه ی اجرای آن در جامعه.** **محققاً لنین خواهان ایجاد یک فرقه نبود.** **برای نمونه، در تبعید، به جای ایجاد یک فرقه تشکیلاتی خاص، به هیئت تحریریه** **«ایسکرا»** **با گرایش متفاوت نظری پیوست.** **حتی انشعاب** **«بلشویک»ها و** **«منشویک»ها تا پیش از جنگ جهانی اول به مفهوم دو**

**جناح در درون یک حزب سوسیال دموکراتیک روسیه تلقی می شد.**

**حرکت خود به خودی**

**تقابل** **“تئوری خود به خودی”** **با** **“تئوری سازماندهی حزبی”** **نیز به درجه ای که مخالفان و مدافعان دروغین حزب لنینیستی ادعا می کنند، نبوده است.** **هیچکس** **(و به ویژه لنین)** **در جنبش کارگری تردیدی نسبت به جنبش خود بخودی کارگران نداشت.** **آنچه لنین با آن مخالفت می کرد، برجسته کردن جنبش خود به خودی، به مثابه تنها راه رهایی کارگران بود.** **این قبیل** **بزرگ سازی**  **های جنبش خود به خودی؛ نقش رهبری کارگران را نادیده گرفته و در نتیجه دامن به**[بورکراسی کارگری](http://www.nashr.de/1/mndl/brok/pdf.htm) **می زند.** **زیرا در آن صورت رهبری نا دیده، نا شناخته شده پشت درهای بسته، به وجود می آمد که به جای کارگران تصمیم اتخاذ می کند.** **به سخن دیگر این انحراف نقش حزب را کاملاً منتفی دانسته در نتیجه سازماندهی انقلابی را منتفی می کرد.**

**اکونومیست های روسیه بر این اعتقاد بودند که جنبش کارگری به حزب نیاز نداشته، و همه چیز توسط جنبش خود بخودی کارگری به توفیق و پیروزی نهایی می رسد.** **لنین با این روش از کار مخالفت می کرد.**

**انشعاب و وحدت حزبی**

**مخالفان حزب لنینیستی ادعا می کنند که لنین در حزب همواره خواهان انشعاب و افتراق بوده است.** **برای نمونه از انشعاب بلشویک ها و منشویک ها در سال** **۱۹۰۳** **نام می برند.**

**در این مورد باید ذکر شود که برخلاف گرایشاتی که خواهان وحدت یا انشعاب** **«به هر بها»** **هستند، برخورد لنین با منشویک ها درست بوده است.** **در سال** **۱۹۰۳** **لنین با حمایت پلخانف اکثریت آرا در مورد مسایل تشکیلاتی حزب را بدست آورد.** **منشویک ها انشعاب کردند و نظر اکثریت را نپذیرفتند.** **پس از آن پلخانف موضعش را تغییر داد و از لنین خواست که برای حفظ** **«وحدت»، کنترل ایسکرا را به منشویک ها داده شود.** **لنین توضیح داد که چنانچه خود او در اقلیت قرار می گرفت مواضع اکثریت را برای دوره ای می پذیرفت و منشویک ها برای حفظ وحدت باید نظر کنگره دوم را بپذیرند.** **منشویک ها این نظر را نپذیرفتند و انشعاب تحمیل شد.** **سال ها پس از آن لنین بارها برای وحدت بین دو جناح کوشید** **(رجوع شود به مجموعه آثار لنین به انگلیسی، جلدهای** **۶** **و** **۷)**

**بنابر این، استدلال هایی مبنی بر اینکه حزب و تشکیلات لنینیستی دارای مواضع انشعاب طلبی است، صحت ندارد.**

## **لنین پس از چه باید کرد**

**از دیدگاه لنین کسب آگاهی سوسیالیستی، درون طبقه کارگر** **(و یا بخشی از آن)** **امکان پذیر است؛ بشرط اینکه کارگران تحت تأثیر جریان خود بخودی** **(و یا رفرمیستی)** **قرار نگیرند.** **در واقع اختلاف اساسی لنین با مخالفان خود در حزب سوسیال دمکراسی روسیه بر همین نکته استوار بود** **.**

**یکسال پس از انتشار چه باید کرد، در بحث در مورد برنامه‌ی حزب در دومین کنگره‌ی حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه بحث در مورد طرح پیشنهادی برنامه‌ی حزب در نشست هشتم کنگره** **۲۱** **ژوئیه** **۱۹۰ آغاز شد.** **در نشست نهم لنین گفت:**

**“**نتیجه گیری کنیم. ما همه حالا می‌دانیم که اکونومیست‌ها ترکه را در یک جهت خم کردند. برای اینکه ترکه راست شود ضروری بود که آن را به جهت دیگر خم کرد، و این آنچه که من کردم، می‌باشد. من اطمینان دارم که جنبش سوسیال دموکراتیک روسیه همیشه ترکه‌ای را که از سوی هر نوعی از اپورتونیزم خم شده است را شدیداً راست خواهد کرد، و به این ترتیب ترکه‌ ی ما همیشه راستترین و مناسب ترین خواهد بود.”

**اما انقلاب** **۱۹۰۵، موضع لنین را در مورد این وجه تمایز اساسی و مفهوم نظریه سازماندهی بیشتر صیقل داد.** **لنین در پیشگفتار مقاله ای تحت عنوان** **«دوازده سال»** **در سال** **۱۹۰۸** **چنین می نویسد:**

“پیش شرط اساسی برای موفقیت در استحکام حزب این واقعیت است که طبقه کارگر که برگزیدگان آن سوسیال دمکراسی را به وجود آورده اند به علت شرایط عینی اقتصادی دارای ظرفیت سازمان یابی ویژه ای است که او را از سایر طبقات جامعه سرمایه داری متمایز می کند. بدون این پیش شرط، سازمان انقلابیون حرفه ای چیزی جز یک بازی، یک ماجراجویی و یک پرچم ساده نخواهد بود و جزوه “چه باید کرد؟” تأیید می کند که سازمان انقلابیون حرفه ای فقط در پیوند با طبقه واقعاً انقلابی که به صورت خود انگیخته به مبارزه برخاسته است معنی دارد”

**و ادامه می دهد که:** **نقایص سازمان هسته های کوچک که بازتاب** “مرحله نوپایی و عدم بلوغ جنبش کارگری در یک کشور“**محسوب می شود، صرفاً در صورت** “گسترش حزب در جهت عناصر کارگری که برای عمل توده گیر علنی متحد شده اند“**برطرف می شود.**

**به سخن دیگر، تحلیل** **“یک جانبه”** **کائوتسکی که لنین در جزوه** **“چه باید کرد”** **استفاده کرد؛ در مورد چگونگی انتقال آگاهی سوسیالیستی ار بیرون به درون طبقه کارگر، پس از تجربه شکست انقلاب** **۱۹۰۵** **تکامل یافت، و آن نظریه بر پیوند روشنفکران انقلابی و** “طبقه واقعاً انقلابی که به صورت خود انگیخته به مبارزه برخاسته است“**و یا** “عناصر کارگری که برای عمل توده گیر علنی متحد شده اند“**تکامل یافت.** **منظور از** **“عناصر کارگری”** **در درون جنبش کارگری نیز همانا رهبران عملی طبقه کارگر هستند.** **تئوری لنینیستی سازماندهی که بنیاد حزب بلشویک را پی ریزی کرده و پیروزی انقلاب اکتبر** **۱۹۱۷** **رو۱۹۰۳ سیه را تضمین کرد، در واقع براساس چنین نظریه ای استوار بود و نه نظریات کائوتسکی و یا حتی نظریات مندرج در** **“**[چه باید کرد](http://www.nashr.de/1/lnin/cheb/pdf.htm)**“.**

**بخش دو**

**ریشه های تاریخی** **حزب پیشتاز کارگری**

**جنبش سیاسی کارگری از یک سو، از درون رادیکالیزم خرده بورژوایی و از سوی دیگر از سازمان های خود انگیخته اتحادیه ای سر برون آورده است.** **چنانچه مادر این نوزاد را اتحادیه های کارگری بنامیم، پدر آن رادیکالیزم خرده بورژوایی بوده است.** **اما، این نوزاد در روز نخست تولد خود، هم از مادر و هم از پدرش بطور قاطع جدا شد.**

**زیرا از یکسو، گرچه جنبش های خود بخودی طبقه کارگر در قرن های** **۱۸-۱۹** **نقش تعیین کننده ای در پیشبرد مبارزات ایفا کردند، اما آن مبارزات را درعین حال در محدوده مقاومت های صرفا اکونومیستی نگه داشتند.** **مبارزات صنفی و اقتصادی طبقه کارگر هیچگاه منجر به رهایی نهایی آن طبقه نشده، که برعکس آن جنبش ها را نهایتاً تحت نفوذ عقاید بورژوایی و خرده بورژوایی قرار داده اند.** **در نتیجه جنبش سیاسی طبقه کارگر مجبور شد که از این مادر بطور قاطع و نهایی برش کند.**

**از طرف دیگر، جنبش سیاسی طبقه کارگر محصول تاریخی دموکراسی خرده بورژوایی بوده است.** **از میان جناح چپ رادیکالیزم ژاکوبین ها)۱۲(، گروهی برخاست و در مقابل مدافعان انقلاب بورژوایی وعوام فریبی های بورژوایی مبنی بر“برابری”** **و** **“برادری“؛ را افشا کرد.** **اولین نظریات سیاسی طبقه کارگر توسط بابوف)۱۳(و همراهانش در انقلاب فرانسه طنین افکند.** **مارکس و انگلس نیز خود در ابتدا به عنوان همکاران مطبوعات و جنبش چپ افراطی دمکراتیک خرده بورژوایی ظاهر شدند.** **لاسال)۱۴(** **و ویلهم لیبکنشت)۱۵(با انشعاب از نیروهای دمکرات رادیکال** **“مردم گرایان“، نخستین سازمانهای سوسیال دمکرات را در آلمان بنیاد نهادند.** **پلخانف)۱۶(، پدر** **“مارکسیزم روسیه“، و پایه گذارجنبش سیاسی کارگری روسیه در ابتدا عضو سازمان مردم گرای** **“زمین و آزادی”** **بود.** **در انگلستان بنیاد گذاران جنبش سیاسی کارگری اکثراً از درون رادیکالیزم خرده بورژوایی برون آمدند.**

**همانطور که سندیکالیزم، جنبش کارگری را محدود می کرد، رادیکالیزم خرده بورژوایی نیز خود را نهایتاً در خدمت منافع تولید کنندگان کوچک مستقل قرار داد.** **عقاید خرده بورژوا رادیکال قرن** **۱۹، طبقه کارگر را برای مبارزه پیگیر از منافع ویژه خود نهایتاً باز داشت.** **مارکس و انگلس از نخستین کمونیست هایی بودند که در سطح نظری و سیاسی از رادیکالیزم خرده بورژوایی، سازمان خود را جدا ساختند.** **آنان در سال** **۱۸۵۰** **در مورد سازمان های خرده بورژوا رادیکال چنین نوشتند:**

“هنگامی که خرده بورژواهای دمکرات همه جا زیر فشار هستند، عموما برای پرولتاریا موعظه وحدت و آشتی سر می دهند، بسوی آن دست دوستی دراز می کنند و می کوشند تا یک حزب بزرگ مخالف بر پا کنند که کلیه ی گرایش های مختلف یک حزب دمکراتیک را در بر گیرد. آنان می کوشند تا کارگران را به یک سازمان حزبی بکشانند که در آن شعارهای کلی سوسیال دمکراتیک مسلط باشد، شعارهایی که پشت آنان منافع ویژه پرولتاریا نمی تواند به پیش رود…. و بسود خرده بورژوایی رادیکال و بضرر کامل پرولتاریا تمام می شود.” **۱۷**

**بدین ترتیب جنبش سیاسی کارگری می بایستی هم از سازمان های خودانگیخته، و هم از حزب های خرده بورژوا بطور قاطع جدا شود.** **نخستین سازمانهای سیاسی طبقه کارگر نیز بر این اساس ساخته شدند.** **اما، به مجرد اینکه جنبش کارگری مستقل نخستین گام های حیات خود را بر داشت، قطب جاذبی برای همان خرده بورژوازی رادیکال شد.** **خرده بورژوازی رادیکال که قادر نیست در مقابل پرولتاریا از یک طرف و بورژوازی از سوی دیگر تشکل های خود را به وجود بیاورد، به تنها مرکز موجود معتبر، یعنی سازمان های سیاسی کارگران، روی می آورد.** **البته خرده بورژوازی رادیکال با عقاید، نظریات و ایدئولوژی خود وارد سازمانهای کارگری می شود.** **طبعاً در این مقطع از تاریخ نیز، مجدداً مسئله برش از این گرایش ها، برای مارکسیست های انقلابی ، طرح شد–** **با این تفاوت که این بار در درون خود سازمان های کارگری این انشقاق بایستی صورت می گرفت.**

**کارل مارکس در مورد ضرورت ساختن حزب پیشتاز کارگری**

**در میان طبقه ی کارگر نه تنها عقاید خرده بورژوازی که حتی ایدئولوژی بورژوایی می تواند به سادگی رخنه کند.** **زیرا که ایدئولوژی حاکم در جامعه طبقاتی، ایدئولوژی هیئت حاکم است.** **بورژوازی از طرق مختلف تأثیرات نظری خود را بر کل جامعه می گذارد.** **بهمین ترتیب، در درون یک حزب کارگری، تفکیک میان رادیکالیزم خرده بورژوایی و جنبش سیاسی طبقه کارگر را نمی توان صرفاً در شکل ظاهری آنان نشان داد.** **رادیکالیزم خرده بورژوایی بسیاری از اصلاحات پیشنهادی نمایندگان طبقه کارگر را برای بهبود وضعیت وخیم اجتماعی می پذیرد و در بسیاری از مواقع، پیگیرتر از کارگران کمونیست به مبارزات ضد سرمایه داری دست می زند.** **آنچه رادیکالیزم خرده بورژوایی را از جنبش سیاسی طبقه کارگر متمایز می کند هدف های تاریخی این دو نیرو اجتماعی است.** **به گفته کارل مارکس در مانیفست، فقط کارگران کمونیست خواهان سلب مالکیت سرمایه داری و وسایل تولید هستند.** **صرفاً در برنامه طبقه کارگر محو طبقات، دولت و کلیه ی وجوه استثمار انسان ها به دست انسان ها، جای دارد.** **کارگران کمونیست برای تسخیر قدرت سیاسی و استقرار جامعه سوسیالیستی و تشکیل دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا** **(دمکراسی کارگری)** **مبارزه پیگیر می کنند.** **اما، خرده بورژوازی رادیکال چنین برنامه ای را نمی پذیرد–** **اختلاف نیز بر سر همین مسئله است.** **مبارزه قاطع کارگران کمونیست بر محور برنامه انقلابی، آنان را از عقاید رادیکالیزم خرده بورژوایی سایر کارگران جدا می کند.** **کارل مارکس در مورد موقعیت خرده بورژوازی و وظایف پرولتاریا چنین می گوید:**

“در حالی که از یکسو، سوسیالیزم تخیلی و مکتبی که کل جنبش را تابع یکی از لحظه های آن می کند، و فعالیت مغزی فضل فروشان را به جای تولید اجتماعی می نشاند، مبارزه انقلابی طبقات را با همه ضرورت های آن حذف می کند و در حالی که این سوسیالیزم مکتبی که در باطن کاری جز ایده آلیزه کردن جامعه ی موجود انجام نمی دهد…این سوسیالیزم را پرولتاریا طرد و به خرده بورژوازی واگذار می کند…پرولتاریا بیش و پیش تر به گرد سوسیالیزم انقلابی به گرد کمونیزم که برای آن بورژوازی نام بلانکی را اختراع کرده است جمع می شود. این سوسیالیزم همانا اعلام تداوم انقلاب است. همانا اعلام دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا همچون نقطه لازم گذار به الغاء کلیه ی روابط اجتماعی که متناظر این روابط تولیدند، به انقلاب در همه ایده هایی که نتیجه این روابط اجتماعی اند.” **۱۸**

**به سخن دیگر، تنها نیرو ای می تواند در مقابل انحراف های خرده بورژوایِی رادیکال در درون جنبش کارگری ایستادگی کند، که جهت گیری مشخص انقلاب سوسیالیستی و برنامه انقلابی داشته باشد.** **به قول مارکس انقلابیونی که به گرد سوسیالیزم انقلابیجمع شده باشند.** **در واقع نخستین رهنمود سازماندهی حزب پیشتاز کارگری نیز در همین نکته مهم نهفته است.**

**آنچه انقلاب کارگری** **(سوسیالیستی)** **را با سایر انقلاب ها متمایز می کند اینست که انقلاب کارگری برخلاف سایر انقلاب ها در تاریخ، یک عمل آگاهانه است.**

**انقلاب کارگری یک شورش خود انگیخته توده ها و یا یک قیام خود بخودی مردم نیست، بلکه یک انقلاب برنامه ریزی شده است.** **انقلاب پرولتری برای نخستین بار در تاریخ، خواهان جایگزین کردن یک شکل از استثمار به جای شکل دیگر آن نیست، بلکه خواهان لغو کلیه ی اشکال استثمار انسان هاست.** **انقلاب کارگری صرفاً خواستار از میان برداشتن بی عدالتی و فلاکت نیست که خواهان تسخیر قدرت سیاسی برای اجتماعی کردن کلیه ی وسایل تولید و رهایی کلیه ی انسان ها از ستم کشی تحت جامعه طبقاتی است.** **سرمایه داری پیش شرط های عینی انقلاب را فراهم می آورد، اما برای انقلاب سوسیالیستی پیش شرط های ذهنی–** **یعنی آگاهی سوسیالیستی نیز ضروری است.**

**آگاهی سوسیالیستی نوین برخلاف سایر انگیزه های جوامع ما قبل از سرمایه داری، محصول دانش انقلابی است.** **تشدید تضادهای طبقاتی و نهایتاً رودرویی طبقه کارگر با سرمایه دار و شورش ها و طغیان های کارگری پدیده هایی هستند که در درون جامعه سرمایه داری بوقوع می پیوندند.** **اما صرفاً با عصیان و خشم توده ای نمی توان نظام سرمایه داری را از میان برداشت.** **طبقه کارگر نیاز به ابزار برنده تری دارد و آن هم تئوری انقلابی است.** **دانش سوسیالیستی که محصول تجارب تاریخی جنبش کارگری و تحلیل اقتصادی و اجتماعی است، پیش شرط های ضروری برای ریشه کن کردن نظام سرمایه داری است.** **بدون تئوری انقلابی و درک جامعه سرمایه داری جایگزین کردن آن غیرممکن است.**

**کسب آگاهی سوسیالیستی اولیه، براساس جنبش های خودانگیخته کارگری که تحت تأثیر ایدئولوژی بورژوایی و خرده بورژوایی قرار داشته، بوقوع پیوست.** **در وضعیت کنونی نیز آگاهی تردیونیونیستی** **(اتحادیه های کارگری)** **و یا حزب های توده ای کارگری و یا نهادهای علنی** **«ضد سرمایه داری»** **تحت تأثیر همین ایدئولوژی ها قرار دارند.** **مارکس، متکی بر این استدلال، می گوید که این قبیل سوسیالیزم باید توسط پرولتاریا طرد و به خرده بورژوازی واگذار شود. ۱۹** **به سخن دیگر، طبقه کارگر باید خود را از شر ایدئولوژی بورژوایی و خرده بورژوایی که ایدئولوژی هـیئت حاکم است رها کرده و به آگاهی سوسیالیستی انقلابی روی آورد.**

**اما این آگاهی سوسیالیستی انقلابی، و یا مجموعه برنامه کمونیستی، بطور خود بخودی و یا صرفاً از طریق فعالیت های اتحادیه های کارگری و نهادهای رادیکال علنی کارگری به پرولتاریا منتقل نمی شود.** **باید یک پیشروی کارگری که مظهر عالی ترین درجه آگاهی تجربه طبقاتی است، قادر به دستیابی به این برنامه و انتقال آن به کل طبقه کارگر باشد.** **برای مجهز کردن کل طبقه کارگر به این برنامه، سازماندهی پیشرو کارگری ضروری است؛ و برای سازماندهی پیشروی کارگری نیاز به تشکیلات انقلابی،حزب پیشتاز کارگری است.** **حزبی که با در دست داشتن ابزار تئوریک و آگاهی سوسیالیستی، خشم و عصیان کل طبقه کارگر را در راستای سرنگونی کل سیادت نظام سرمایه داری و جایگزینی آن با نظام سوسیالیستی سازمان دهد.**

**در سال** **۱۸۴۶** **مارکس و انگلس دست به تشکیل نخستین سازمان بین المللی خود به نام** **«کمیته های مکاتبات کمونیستی»** **زدند.** **مرکز این کمیته ها در بروکسل بود که روابط خود را با کمیته های مشابه در بریتانیا، فرانسه، آلمان حفظ کرد.** **پس از مدتی، این کمیته ها با** **«اتحادیه عدالت» –** **یک انجمن مخفی بین المللی در آلمان– تماس برقرار کردند.** **وحدت بین کمیته های مذکور و** **«اتحادیه عدالت»، در سال** **۱۸۴۷،اتحادیه کمونیست ها** **را پایه گذاشت.** **در فوریه** **۱۸۴۸، بنا بر تقاضای اتحادیه،بیانیه کمونیست** **توسط مارکس و انگلس نگاشته شد.** **در این بیانیه برای نخستین بار ایده های اولیه مارکس در باره ی حزب کارگری به رشته تحریر درآمد.** **در بخش** **“پرولتاریا و کمونیست ها”** **چنین آمده است:**

“رابطه کمونیست ها با پرولتاریا بطور کلی از چه شکلی است؟ کمونیست ها در مقابل سایر احزاب طبقه کارگر حزب**(۲۰)** جداگانه ای تشکیل نمی دهند. آنان منافعی جدا و جداگانه از پرولتاریا، بطور کلی، ندارند. آنان هیچگونه اصول افتراقی از خود به وجود نمی آورند تا بوسیله آن نهضت پرولتاریا را شکل داده، قالب گیری کنند.

تنها دو نکته زیر کمونیست ها را از سایر احزاب طبقه کارگر مشخص می کند.

۱-کمونیست ها در مبارزات ملی پرولتاریای کشورهای مختلف، منافع مشترک کل پرولتاریا را، صرف نظر از تمام ملیت ها، خاطرنشان کرده، آن را جلوه گر می سازند.

۲- در مراحل مختلف که مبارزه طبقه کارگر با بورژوازی، در طول رشد خود، باید از آن بگذرد، کمونیست ها همیشه و در همه جا از منافع نهضت، بطور کلی، جانبداری می کنند.

بهمین دلیل کمونیست ها از یکسو، یعنی در عمل، پیشرفته ترین و عزم جزم کرده ترین بخش حزب های طبقه کارگر هر مملکت را تشکیل می دهند، و در واقع بخشی هستند که دیگران را به حرکت در می آورند؛ و از سوی دیگر، یعنی از دیدگاه نظری، آنان نسبت به توده عظیم پرولتاریا این امتیاز را دارند که به روشنی، مسیر حرکت، شرایط، و نتایج نهایی و کلی نهضت پرولتاریا را درک می کنند.

هدف فوری و فوتی کمونیست ها همان است که همه حزب های پرولتاریا در قالب یک طبقه، سرنگون کردن سیادت بورژوازی، و تسخیر قدرت سیاسی بوسیله پرولتاریا”. **۲۱**

**در اینجا مارکس و انگلس، در مقابل افرادی که ایده تشکیل گروه های کوچک** **“توطئه گرایانه”** **و جایگزین کردن خود به جای کل طبقه کارگر را تبلیغ می کردند، مردود اعلام کرده و رابطه کمونیست ها را با طبقه کارگر توضیح دادند.** **هم چنین، آنان در مورد بین المللی بودن جنبش کارگری تأکید اخص کردند.** **اما در این نوشته ها، هنوز بطور دقیق، مفهوم حزب کارگری بیان نشده بود، زیرا که مسئله ساختن حزب مشخص کارگری هنوز در جنبش مطرح نبود.** **تجربه انقلاب های** **۱۸۴۸، بخصوص در آلمان، و ضعف** **“اتحادیه کمونیست”** **در دخالت متشکل و مؤثر در قیام های توده ای آن دوره، مفهوم سازماندهی را در نوشته های مارکس تکامل داد.** **در پائیز** **۱۸۴۹** **مارکس که در لندن در تبعید بسر می برد،** **«کمیته مرکزی اتحادیه کمونیست»** **را برای بازسازی سازمان خود تشکیل داد.**

**مارکس و انگلس، پس از تجربه انقلاب های** **۱۸۴۸** **در اروپا صریحاً به ایجاد سازمان مخفی و محکم پیشروی کارگری** **(نمایندگان عالی ترین درجه آگاهی طبقاتی)** **و متمایز از نمایندگان نظریات و طرز تفکر خرده بورژوایی رادیکال در درون جنبش کارگری، اشاره کردند.** **مارکس در آغاز انقلاب** **۱۸۴۸** **چنین نوشت:**

“اتحادیه کمونیست که در گذشته سازمانی محکم بود به شدت ضعیف شده است. بخش عمده ای از اعضاء که مستقیماً در جنبش شرکت داشتند، تصور کردند که زمان کار تجمع های مخفی سپری شده و بایستی به فعالیت های علنی اکتفا کرد. برخی از واحدهای محلی رابطه خود را با کمیته مرکزی (رهبری) سست کردند و به تدریج به خواب رفتند. در حالی که حزب دمکراتیک، حزب خرده بورژوایی، بیشتر و بیشتر در آلمان سازمان یافته است، حزب کارگری در حال از دست دادن پایه محکم خود است. و در بهترین حالت به جز در چند منطقه برای انجام کارهای محلی، فعال و سازمان یافته نیست. در نتیجه، جنبش عمومی کاملاً زیر نفوذ رهبری دمکرات های خرده بورژوا قرار گرفته است. به این وضعیت نمی توان ادامه داد، باید استقلال کارگران را مجدداً برقرار کرد.” **۲۲**

**همانطور که مشاهده می شود، نزد مارکس”** **سست شدن”** **تشکیلاتی سازمان کارگری، مترادف بود با قرار گرفتن آن زیر سلطه اندیشه های رهبری خرده بورژوایی.** **انگلس نیز چنین استدلالی ارائه می داد:**

“مدت هاست که هیچ توهمی در باره ی این واقعیت ندارم که بالاخره یک روز در حزب جدل با افرادی که اعتقادات بورژوایی دارند، در خواهد گرفت و انشعابی میان جناح راستگرا و چپگرا پیش خواهد آمد.” **۲۳**

**طی** **۱۴** **سال بین** **۱۸۶۴- ۱۸۵۰، مارکس و انگلس دخالت زیادی در امور ساختن حزب کارگری نداشتند.** **در این دوره، مارکس مشغول نگارش کتاب** **سرمایه** **بود.** **در عین حال برای روزنامه های** **«چارتیست ها»** **در بریتانیا مقاله نوشت.** **طی این زمان، انجمن ها و کلوب های متعددی تحت نفوذ سوسیالیست های تخیلی و طرفداران ژاکوبین ها شکل گرفتند، که مارکس و انگلس در آنان شرکت فعال نداشتند.** **در این دوره به علت فروکش مبارزات کارگری اروپایی در اثر شکست انقلاب های۱۸۴۸، سازمان های کارگری قابل ملاحظه ای ایجاد نشدند؛ و وضعیت عینی نیز برای چنین تشکل هایی وجود نداشت.**

**در سپتامبر** **۱۸۶۴، مارکس به جلسه** **انجمن بین الملل کارگران** **در لندن دعوت شد و با شرکت در آن جلسه، فعالیت تشکیلاتی خود را در درون جنبش کارگری از سرآغاز کرد.** **این انجمن طی دوره ای به علت آغاز بحران های اقتصادی در سطح اروپایی و مبارزات بین المللی کارگران، توسط چند اتحادیه کارگری – بخصوص در بریتانیا و فرانسه–** **تأسیس شده بود.** **اما، گرایش های شرکت کننده در این انجمن عمدتاً از طرفداران** **«مازینی** » از **ناسیونالیست های ایتالیایی،پرود** **اصلاح طلبان فرانسوی و** **اوون از**  **سوسیالیست های تخیلی انگلیسی، تشکیل شده بودند.** **مارکس که مسئولیت نگارش** **اصول** **این انجمن را به عهده گرفته بود، در دفاع از مواضع طبقه کارگر، به انحراف های موجود برخورد کرد.** **اظهارات معروفی مانند** **“رهایی طبقه کارگر فقط توسط خود طبقه کارگرعملی است“، در پاسخ به انحراف های ماجراجویان شبه ژاکوبینی که متمایل بودند که خود را جایگزین طبقه کارگر کنند، بود؛ و یا** **“رهایی طبقه کارگر نه امر محلی و نه ملی است، بلکه یک مسئله اجتماعی است که در سطح بین المللی قابل تحقق است“، در پاسخ به انحراف های ناسیونالیستی موجود، در** **«اصول»** **انجمن، توسط مارکس تأکید شده بود.**

**با آغاز موج اعتصاب های کارگری و تعمیق بحران اقتصادی سرمایه داری** **۶۷-۱۸۶۶، مارکس موقعیت خود را در درون بین الملل اول، در مقابل گرایش های انحرافی، مستحکم تر کرد.** **مارکس در درون رهبری بین الملل،** **«شورای عمومی»** **، و در کنگره ها، قطعنامه های مبنی بر سیاست های سوسیالیستی را گذراند.** **برای نمونه، در کنگره، لوزان** **(۱۸۶۷)، طرح شد که: “رهایی اجتماعی کارگران از رهایی سیاسی آنان جدا ناپذیر است.”** **همچنین در کنگره بروکسل** **(۱۸۶۸)، سیاست های طرفداران** **پرودن** **شکست خورد.** **در کنفرانس لندن** **۱۸۷۱ ترمیم پراهمیتی به** **اصول انجمن داده شد:**

” در تقابل با قدرت اشتراکی طبقات دارا، پرولتاریا تنها زمانی قادر است که به مثابه یک طبقه عمل کند که خود را در یک حزب سیاسی –علیه کلیه ی حزب های طبقات دارا– متشکل کند.

این عمل، پیروزی طبقه کارگر را در راستای انقلاب سوسیالیستی و هدف نهایی آن، یعنی الغاء همه طبقات، تضمین می کند.”

**اما با وجود مبارزات سیاسی مارکس علیه گرایش های انحرافی موجود، و تصویب برنامه انقلابی، بین الملل اول هرگز نتوانست به یک حزب بین المللی کمونیستی تبدیل شود.** **بخش های مختلف در کشورهای مختلف هر یک تحت تأثیر گرایش های انحرافی موجود قرار گرفته بودند.** **مارکس خود اعتقاد داشت که باید** **“گذاشت تا هر بخش آزادانه برنامه خود را تکامل دهد.”(۲۴)** **نتیجه عملکرد چنین روشی این بود که افرادی نظیرمیخائیل باکونین** **و طرافدارانش در حزب آنارشیستی** **«اخوان بین الملل»، به بین الملل اول پیوستند.** **این عده که خواهان از میان برداشتن فوری دولت، ارث و امتناع از سیاست برای جنبش کارگری بودند، بین الملل را با ماجراجویی و توطئه گری به بن بست کشاندند.** **مبارزه** **باکونین** **علیه** **شورای عمومی**  **بین الملل، بحران بین الملل را عمیق تر کرد.** **با شکست** **کمون پاریس، کلیه ی سازمان های کارگری در سطح بین المللی مورد حمله ارتجاع قرار گرفتند.** **بین الملل اول نیز به تدریج به پایان زندگی خود رسید.**

**اما در این دوره، مارکس و انگلس** “سر ترکه**”** **را در مقابل مخالفان خود بیش از حد بسوی تأکید بر مبارزات اقتصادی طبقه کارگر خم کردند.** **انگلس کارنامه مداخلات خود و مارکس را در این دوره، طی نامه ای به** **«بلوک»** **در** **۲۱** **سپتامبر** **۱۸۹۰** **چنین ارائه می دهد:**

“مارکس و من تا حدودی در باره ی تأکید بیش از اندازه جوانان بر مبارزات اقتصادی، مقصریم. ما مجبور بودیم اصول اساسی را در مقابل مخالفان خود ذکر کنیم –کسانی که آن مبارزات را انکار می کردند. و ما هیچ وقت، زمان، مکان و فرصت آن را نیافتیم که بر دیگر عناصر مبارزاتی نیز تأکید کنیم.”

**از سال** **۱۸۷۲** **به بعد مارکس و انگلس درگیری تعیین کننده ای در شکل گیری حزب های کارگری نداشتند.** **بخصوص مارکس به علت بیماری اش بیشتر به فعالیت های تئوریک پرداخت.** **در این دوره، سازمان های توده ای کارگری سوسیال دمکرات، بخصوص در آلمان، شکل گرفتند.** **با ظهور این حزب ها، عقاید رفرمیستی نیز به درون آنان نفوذ کردند.** **در این مقطع تأکید نوشته های مارکس و انگلس بر استقلال برنامه ای این حزب ها و پاکیزه نگهداری آنان از نفوذ رفرمیزم بود.** **انگلس در** **۲۱** **ژوئن** **۱۸۷۳** **به** **ببل** **چنین نوشت:**

“نبایستی تحت تأثیر فریادهای “وحدت طلبانه” قرار گرفت… یک حزب می تواند با انشعاب و دوام آوردن در مقابل آن به پیروزی برسد.”

**در اینجا منظور انشعاب از رفرمیست ها بود.** **همچنین، در سال** **۱۸۷۵** **به محض اتحاد طرفداران** **لاسا**  **با حزب سوسیال دمکرات و تشکیل** **حزب کارگری سوسیال دمکراتیک** **در آلمان، مارکس در** **نقد برنامه گتا، برنامه رفرمیستی این حزب متحد را به باد انتقاد گرفت.** **در این نوشته استقلال برنامه کمونیستی از نظریات رفرمیستی تأکید شده بود.** **اما، متأسفانه مبارزات مارکس و انگلس از رشد سازمان های توده ای رفرمیستی جلوگیری نکرد، و پس از مرگ مارکس و انگلس این حزب های توده ای به آلت دست بورژوازی تبدیل شدند.**

**همانطور که در بالا اشاره شد، مسئله مارکس و انگلس عمدتاً در راستای ایجاد حزبی مستقل از انحراف های خرده بورژوایی و رفرمیستی بوده است.** **مارکس و انگلس در مبارزات خود با انحراف های موجود، مجبور بودند که از حزب های توده ای و مبارزات اقتصادی آنان دفاع کنند.** **اما، این هرگز به این مفهوم نبود که آنان مدافع حزب های بی درو پیکر رفرمیستی بودند.** **همانطور که اشاره شد، در مقاطع مشخص بر استحکام و اتکاء بر اعضاء قابل اعتماد در درون حزب کارگری تأکید کردند.** **ریشه های نظریات سازماندهی حزب پیشتاز کارگری لنین در تداوم نظریات مارکس و انگلس بود.**

**بخش سه**

**نکات اساسی** **حزب پیشتاز کارگر**

**انگیزه اصلی ایجاد** **حزب پیشتاز کارگری، در تکامل سیاسی ناهمگونی در طبقه کارگر دارد.** **در درون طبقه کارگر به مفهوم** **عام کلمه، حتی در وضعیت عادی سرمایه داری، توده های کارگر تحت نفوذ عقاید و ایدئولوژی بورژوایی قرار می گیرند.** **در درون طبقه کارگر به راحتی و سرعت گرایش های رفرمیستی، مماشت جو، فرصت طلب و خرده بورژوایی ظاهر می گردند، که در تقابل با منافع درازمدت خود کارگران قرار گرفته و ناخواسته به تقویت سیاست های بورژوازی کمک می رسانند.** **بورژوازی با تمام قوا و با در دست داشتن دولت و تمام نهادهای وابسته به آن(حکومت، قوای قضایی، مجریه و مقننه؛ رسانه های عمومی؛ مساجد؛ نهادهای کارگری وابسته به رژیم مانند خانه کارگر و غیره)** **و تمام امکانات مالی و انتظامی؛ به این ناهمگونی دامن می زند.** **هر چه طبقه کارگر متفرق تر، ناهمگون تر و بحران زده تر باشد؛ استیلای سرمایه داری درازمدت تر خواهد بود.** **باید یادآور شد که دولت سرمایه داری تنها با روش سرکوب و کشتار حاکمیت خود را اعمال نمی کند؛ که از روش های دیگری، مانند نفود سیاسی در درون تشکل های توده ای و علنی کارگری، نیز استفاده می کند.**

**بنابر این تا زمانی که نظام سرمایه داری در جامعه مستقر باشد؛ احزاب علنی و توده ای کارگری هرگز نمی توانند به یک حزب کارگری رزمنده، کارا و پرنفوذ مبدل گردند.** **به سخن دیگر، حزبی که هدفش تدارک و سازماندهی سیاسی و تشکیلاتی کارگران در راستای تشکیل یک حکومت کارگری است، باید خود را به صورت غیرعلنی سازمان دهد** **(البته تا دوره اعتلای انقلابی).** **لازم به توضیح نیست که سازمان های علنی توده ای مانند سندیکاها، اهداف و مقاصد خود را در راستای امور صنفی و سیاسی حول مطالبات صنفی و دمکراتیک دنبال می کنند و در تناقض با حزب پیشتازکارگری نیستند.**

**در نتیجه؛ هدف اساسی حزب پیشتاز انقلابی در ابتدا، این نیست که کل طبقه کارگر را به خود جلب کند.** **هدف اساسی، جلب آگاه ترین عناصر و یا پیشروی کارگری است.** **اما در عین حال، حزبی که قصد جلب آگاه ترین انقلابیون طبقه کارگر را دارد، نمی تواند یک حزب** **«روشنفکران»** **که خارج از طبقه قرار گرفته و صرفاً** **دستور عمل صادر می کند، باشد.** **حزب پیشتاز کارگری باید محور فعالیت های خود را در درون تشکل های و محافل کارگری متمرکز کند.** **چنین حزبی باید متشکل از ترکیب** «**کارگر روشنفکران» (کارگران پیشرو)و** **«روشنفکر کارگران» (روشنفکرانی که در گفتار و کردار در جبهه کارگری قرار گرفته و مورد تأیید کارگران پیشرو قرار دارند)، متشکل شده باشد.** **صرفاً از طریق این پیوند و مداخله مشترک این دو بخش از مبارزان کارگری در مبارزات واقعی توده هاست که حزب پیشتاز عملاً حقانیت رهبری توده ها را به دست می آورد.** **حقی که به هیچ وجه نمی تواند از پیش اعطاء شده قلمداد شود.** **هر سازمانی که مدعی این حق بوده و مورد تأیید کارگران نباشد، محکوم به شکست است.** **برای سوسیالیست های انقلابی مسئله ساختن یک حزب کارگری مبارزه برای به دست آوردن این حق از کارگران است.** **چنین اعتمادی صرفاً با مداخله روزمره فعالان حزب در جنبش کارگری به دست می آید.** **زیرا که توده های کارگر نه از طریق مطالعه، نه از طریق تبلیغات شفاهی رادیو تلویزیونی و اینترنتی؛ بلکه فقط از راه تجربه خود، از فعالان انقلابی شناخت به دست می آورند.** **در نتیجه، بدون شرکت فعال در مبارزه واقعی کارگران، هیچ راه دیگری برای تأثیرگذاری و جمع بندی تجارب آنان وجود ندارد. «تئوری»** **های تدوین شده در اطاق های در بسته و یا تشکیل سازمان های** **کارگر ،** **کمونیست**  **و** **انقلابی بدون شرکت در مبارزات واقعی کارگران و جلب اعتماد آنان، همه فاقد ارزش هستند.**

**در عین حال، این حزب نمی تواند دنباله رو کل طبقه کارگر باشد، زیرا که کل طبقه کارگر الزاماً به سیاست های درست همزمان با هم دست نمی یابد.** **حزب پیشتاز انقلابی، برنامه خود را از درون جنبش عملی کارگری و تجارب نظری و عملی جنبش کارگری در سطح بین المللی استنتاج می کند.** **این برنامه در درون جنبش کارگری به آزمایش گذاشته شده، صیقل یافته ونهایتاً برای مداخلات بعدی تدقیق می یابد.** **برنامه طبقه کارگر برای امر دخالتگری در مسایل صنفی، سیاسی و در نهایت تدارک برای کسب قدرت سیاسی، توسط طبقه کارگر از درون یک سازمان علنی نمی تواند ظاهر گردد؛ زیرا کل طبقه کارگر به علت ناهمگونی سیاسی در آن، قادر به ساختن یک حزب کارگری و تدوین یک برنامه انقلابی جامع نیست.** **عقاید بورژوازی و خرده بورژوازی با سرعت در درون حزب های توده ای کارگری رخنه کرده و آنان را آغشته به انحراف های رفرمیستی می کنند.** **تجارب جنبش کارگری حداقل در یک قرن گذشته در سطح بین المللی نشان داده که برای جلوگیری از نفوذ عقاید رفرمیستی در درون جنبش کارگری، حزب پیشتاز کارگری ضروری است.** **اتکا به سازمان های بی درو پیکر کارگری** **(به ویژه در کشورهای نظیر ایران)-** **حتی با پسوند** **«ضد سرمایه داری**  **و** **«لغو کارمزدی» ۲۵، پیچیدن نسخه برای شکست انقلاب آتی است.** **حتی اگر این احزاب متشکل از ترکیبی ازسازمان های** **کمونیستی،** **دمکرات و** **انقلابی باشند؛ تغییری در ماهیت آن داده نمی شود.** **سازماندهی کارگری بایستی جدا از نظارت دولت بورژوایی و گرایش های خرده بورژوا صورت بگیرد.**

**البته باید وجه تمایزی مابین طبقه کارگر بطور اعم و کارگران پیشرو بطور اخص قائل شد.** **پیشروی کارگری** **–رهبران طبیعی و عملی طبقه کارگر–** **از آگاهی بالاتری از کل طبقه کارگر برخوردارند، زیرا که برخلاف توده طبقه کارگر، این قشر بطور پیگیر در جزر و مد، افول و اعتلای مبارزات کارگری بطور فعالانه درگیر است.** **بدیهی است که این قشر به علت موقعیت خود در جنبش کارگری قادر به کسب آگاهی سوسیالیستی و تدوین برنامه انقلابی، بدون دخالت حزب پیشتاز کارگری، است.** **اما، اولاً کسب آگاهی سوسیالیستی به سرعت و دقتی که توسط یک حزب پیشتاز کارگری به آن منتقل می شود نخواهد بود، زیرا رهبران عملی طبقه کارگر به علل درگیری مرتب در جنبش کارگری قادر به جذب کلیه ی نظریات و تجارب جنبش کارگری در سطح ملی و بین المللی در اسرع وقت نخواهند بود.** **اضافه بر این در مواقعی کارگران پیشرو عقب تر از کارگران می افتند و برخوردهای بورکراتیک پیدا می کنند** **(مانند وضعیت کنونی کارگران پیشرو).(۲۶)** **ثانیاً به علت ارتباط تنگاتنگ پیشروی کارگری به کل طبقه کارگر، همواره خطر عقب نگه داشتن سیاسی و تشکیلاتی قشر پیشرو توسط توده کارگر وجود خواهد داشت.** **البته پیشرو کارگری چنانچه در انزوا و بدون امر دخالتگری در جنبش کارگری به فعالیت خود ادامه دهد، قادر به جذب آگاهی سوسیالیستی خواهد بود.** **اما، در آن صورت خطر آن وجود خواهد داشت که همان قشر پیشروی کارگری مبدل به** **«روشنفکران»** **بی ارتباط با جنبش گردد.** **بهر رو، قشر پیشرو تا زمانی** **«پیشرو»** **است که اتصال ارگانیک و روزمره خود را با کل طبقه کارگر حفظ کند.**

**بنابر این، حزب پیشتاز کارگری، از دو اصل تفکیک ناپذیر از یکدیگر تشکیل شده است.** **از یکسو، تشکل کارگران سوسیالیست انقلابی در یک حزب مجزا از توده ها، محکم و با انضباط بر محور یک برنامه انقلابی؛ و از طرف دیگر درگیری نزدیک و روزمره این حزب با جنبش ها و مبارزات ویژه و خودانگیخته کارگری.** **به سخن دیگر، حزب پیشتاز کارگری، در عین حال هم خواهان تفکیک تشکیلاتی و نظری خود از طبقه** **(به منظور مبارزه با رفرمیزم) بوده؛ و هم خواهان پیوند مبارزاتی و عملی با طبقه کارگر** **(برای مداخله در مسایل روزمره کارگری)** **می باشد.** **چنین حزبی نیز مانند هر پدیده اجتماعی از وحدت اضداد تشکیل می شود.** **جدا و مستقل کردن یکی از عناصر این وحدت به ضد کل آن هدف منتهی می شود.** **زیرا که از یکسو، حزب پیشتاز بدون ارتباط نزدیک با طبقه و پیوند واقعی با آن، تبدیل به یک فرماندهی بورکراتیک توسط** **«رهبران خودسر و بی اعتبار»** **می شود؛ و از طرف دیگر، پیوستن عناصر پیشرو به جنبش عمومی طبقه بدون داشتن سازمان مجزا، به تحلیل بردن آگاهی کمونیستی در آگاهی طبقه کارگر** **(که از لحاظ سیاسی یک آگاهی خرده بورژوایی و اسیر ایدئولوژی بورژوایی است)، منجر می شود.** **تنها روش غلبه بر این تناقض عینی در جامعه سرمایه داری؛ ایجاد یک حزب غیر علنی متشکل از بهترین عناصر پیشروی کارگری است.**

**رعایت دمکراسی در حزب کارگری**

**حزب پیشتاز انقلابی به علت دخالت مستقیم و نزدیکی که در درون طبقه کارگر ایجاد می کند باید از دو خصوصیت ویژه نیز برخوردار باشد.** **این حزب باید از لحاظ درونی کاملاً دمکراتیک باشد.** **حزبی که قرار است بطور روزمره در جنبش کارگری دخالت کند باید از محیطی دمکراتیک برخوردار باشد، تا کلیه ی اعضاء بدون محدودیت های تشکیلاتی هرگونه اختلاف نظر را آزادانه به بحث گذاشته و در مورد آن سیاست ها تصمیم های جمعی اتخاذ کنند.** **حزبی که دمکراسی درونی نداشته باشد و صدای مخالفان را به هر دلیل خفه کند و یا با اتهام زنی ها و بهانه های تشکیلاتی، اجازه بروز اختلاف ها را ندهد، محققاً نمی تواند به یک حزب پیشتاز انقلابی تبدیل شود.**

**از سوی دیگر، این حزب باید مرکزیت داشته باشد.** **نظریات متفاوت قشرهای مختلف جامعه، از طریق اعضاء بایستی به درون این حزب وارد شده و بطور متمرکز به بحث گذاشته و جمع بندی شود.** **پس از بحث ها؛ تصمیمات در سطح جامعه به اجرا گذاشته می شود.** **این عمل ضروری است، زیرا حزب پیشتاز که قرار است امر سازماندهی کارگران را بر عهده داشته باشد؛ نمی تواند به یک کانون بحث و تبادل نظر صرف مبدل گردد.** **تحولات در جامعه سریعاً اتفاق می افتند و حزب باید سریعاً به آن مسائل پاسخ دهد.** **حزب پیشتاز کنگره های مرتب تشکیل می دهد** **(در وضعیت عادی حداقل سالی یک بار)** **و پس از دوره ای از بحث های کتبی و شفاهی پیشا کنگره، حزب در کنگره بایستی تصمیمات نهایی** **–که منعکس کننده نظریات اکثر اعضاء هست–** **را اتخاذ کند.** **این تصمیمات نیز باید تا کنگره بعدی توسط کلیه ی اعضاء در سطح جامعه به اجرا گذاشته شوند.** **این روش از تصمیم گیری به هیچ وجه** **«بوراکراتیک»نیست که تجارب متفاوت فعالان پیشروی کارگری را متمرکز کرده و پس از بحث های کتبی و شفاهی کافی، به مرحله تصمیم گیری می گذارد.** **چنانچه این روند صورت نپذیرد هرج و مرج تشکیلاتی غالب شده و حزب از امر دخالتگری محروم مانده و موقعیت های حساس را از دست می دهد.** **آن روی سکه این هرج و مرج تشکیلاتی، روش بورکراتیک است که تصمیمات توسط عده ای معدود پشت پرده صورت گرفته می شود.**

**حفظ استقلال و اتحاد با سایر گرایش ها**

**حزب پیشتاز کارگری، نماینده منافع تاریخی طبقه کارگر است.** **این حزب تحت هیچ وضعیتی نمی بایستی استقلال سیاسی خود را از طریق اتحاد سیاسی با حزب های رفرمیستی، خرده بورژوایی و سانتریستی از دست بدهد.** **البته این اصل به مفهوم عدم ایجاد اتحاد براساس عمل مشترک با حفظ اعتقادات و برنامه خود نیست.** **زیرا که:**

**اول، حزب پیشتاز باید با حفظ برنامه خود به مسائل مرکزی زحمتکشان بر علیه دولت سرمایه داری پاسخ مساعد دهد.** **پراکندگی و چند دستگی قشرهای تحت ستم در جامعه یکی از مسائل محوری زحمتکشان است.** **حزب پیشتاز انقلابی باید در راستای ایجاد اتحاد میان کلیه ی زحمتکشان مبادرت کند.** **کارگران صنعتی و کشاورزی، دهقانان فقیر، اقلیت های ملی، زنان، دانشجویان و غیره، همه به درجات مختلف تحت ستم دولت مرکزی قرار می گیرند.** **دولت مرکزی همواره در حال ایجاد افتراق بین قشرهای تحت ستم جامعه است.** **یکی از وظایف حزب پیشتاز انقلابی هم آهنگ کردن فعالیت های این قشرها علیه دولت سرمایه داری است.**

**دوم، از آنجایی که کل طبقه کارگر الزاماً به عقاید سوسیالیستی گرایش پیدا نمی کند** **(برخی به سازمان های لیبرالی و خرده بورژوایی و بعضی به سندیکاهای کارگری و عده ای به فردگرایی تمایل پیدا می کنند)، وظیفه حزب پیشتاز اینست که براساس اصل** **«جبهه واحد کارگری»، اتحاد عمل هایی با سایر سازمان ها** **(حتی با برنامه های غیر سوسیالیستی)که در درون آنان کارگران متشکل شده اند، ایجاد کند.**

**سوم، حزب پیشتاز انقلابی، در تجمع ها و تشکل های مستقل کارگری که تحت نفوذ عقاید غیرسوسیالیستی است شرکت فعال خواهد داشت.** **حزب پیشتاز در هر محفل و تجمعی که کارگران شرکت کنند** **(سندیکا و اتحادیه و غیره)؛ بایستی حاضر و فعال باشد و هیچ فرصتی را از دست ندهد.** **در واقع در وضعیت آتی ایران یکی از روش های ساختن حزب پیشتاز کارگری امر دخالتگری در میان تجمعاتی است که توده های کارگر در آن شرکت دارند–** **بر اساس یک اتحاد عمل سراسری.**

**مؤخره**

**اکنون چه باید کرد؟**

**با توجه به تغییر تناسب قوا در درون جنبش کارگری و جهت گیری دولت سرمایه داری ایران به سوی دول غربی و ایجاد گشایش هایی برای فعالیت مشخص تر و عمیق تر سیاسی** **(صرفنظر از انتخابات اخیر احمدی نژاد و دعواهای زرگری کنونی با امپریالیز (۲۷** **، جنبش کارگری نیاز به تدارکات مشخص تر از پیش در جهت امر دخالتگری دارد.** **به سخن دیگر وضعیت عینی برای تدارک ایجاد یک حزب پیشتاز کارگری، در راستای استقرار یک حکومت کارگری، فراهم می آید.**

**اما؛ یکی از عوامل بازدارنده عمده امروزی بر سر راه سازمانیابی کارگران عدم آمادگی خود پیشروی کارگری برای متشکل کردن کارگران است.** **حذف گرایی و انحصارگرایی در درون کارگران پیشرو بسیار رواج دارد و به یک امر عادی و قبول شده مبدل گشته است.** **هیچ گرایشی چشم دیدن مخالفان خود را نداشته و به محض بروز کوچکترین اختلاف نظری، به جای تحمل نظریات مخالف و در عین حال حفظ اتحاد عمل علیه دولت سرمایه داری، در ابتدا اتهام زنی ها آغاز می شود و سپس مسئله به حذف گرایی و نهایتاً دشمن ورزی علیه یکدیگر خاتمه می یابد.** **به جای تقویت اتحاد عمل کارگری با احترام متقابل به عقاید یکدیگر؛ اقدامات کارگری با عمده کردن اختلافات سیاسی، به افتراق مبدل می گردد.** **به جای تدارک اقدامات اثباتی ضددولت سرمایه داری در اتحاد با یکدیگر و در کنار یکدیگر؛ فعالیت ها از روی چشم و هم چشمی و در مقابل یکدیگر سازمان می یابند.** **این روش از کار یک انحراف عمیقی در درون جنبش کارگری است که باید هرچه سریع تر اصلاح گردد، وگرنه عوارض مخرب و جبران ناپذیری را به دنبال خواهد داشت. ۲۸**

**کارگران پیشرو امروز به دو دسته تقسیم می گردند.** **از یکسو، کارگران پیشرو سنتی که در دوره پیش نقش تعیین کننده ای در تداوم فعالیت های کارگری ایفا کرده و به مثابه رهبران عملی توسط سایر کارگران شناخته شده اند.** **از سوی دیگر، کارگران پیشتاز و جوانان کارگر، که گرچه از تجربه دسته اول برخوردار نبوده، اما در صحنه سیاسی حاضر و فعال هستند.** **بدیهی است که باید به نقش پیشین کارگران پیشرو سنتی ارج نهاد.** **آنها در دوران بسیار مشقت بار و دشواری توانستند تداوم مبارزات کارگری را با ایثارگری و از خودگذشتگی حفظ کنند.** **اما با باز شدن افق ها سیاسی و گشایش های نوین؛ کارگران پیشرو سنتی توان تطابق دادن خود به وضعیت کنونی را از دست داده اند.** **آنها درهای تشکیلاتی خود را از ترس از دست دادن موقعیت پیشین شان، بر روی کارگران جوان محکم بسته اند.** **در نتیجه ناخواسته از مسببین اصلی افتراق و چند دستگی شده اند.** **عده ای را به علت** **«روشنفکر»** **بودن حذف می کنند، و برخی را به علت اعتقادشان به ساختن** **«حزب»** **کنار می گذارند.** **عده ای را به عنوان عقاید** **«سندیکالیستی»** **محکوم می کنند و برخی را به علت وابستگی به یک** **«سازمان خاص»** **طرد می کنند.** **به جای تمرکز بر تقویت بزرگترین جبهه ضد سرمایه داری، آنها انرژی خود را بر تفتیش عقاید و مرزبندی های کاذب و غیراصولی نهاده اند.**

**بدیهی است که با وضعیت و روحیه کارگران پیشرو سنتی؛ تدارک ایجاد یک اتحاد عمل سراسری ساده همراه با آنان عملی نیست؛ چه رسد به ایجاد** **«حزب پیشتاز کارگری».** **روند حزب سازی بایستی همراه با کارگران پیشتاز و جوانان کارگر؛ انجام گیرد.** **جوانانی که از یکسو در صف مقدم جبهه ضد سرمایه داری؛ و از سوی دیگر در مقابل بورکراسی در جنبش کارگری قرار گرفته اند.**

**در دوره کنونی، تدارک و ساختن یک** **«حزب پیشتاز کارگری»، بدون مقابله شدید با انحرافات فرقه گرایانه و انحصارگرایانه عملی نیست.** **امروز، ساختن چنین حزبی، همراه با جوانان جنبش کارگری، به استراتژی اصلی جنبش کارگری مبدل گشته است.** **در دوره کنونی مبارزه ضد سرمایه داری کارگران و تلاش در راه ایجاد تشکل های مستقل کارگری و استقرار دمکراسی کارگری در درون جنبش کارگری، با ساختن** **«حزب پیشتاز کارگری»، پیوند خورده است.**

**بدون ایجاد نطفه های اولیه این حزب، گام ها ضد سرمایه داری کارگران یا در دست کارگران پیشروی سنتی به کجراه می رود و یا با ندانم کاری ها و خرده کاری ها و فرقه گرایی های آنان مسدود می گردد.** **تنها تدارک و تحقق چنین حزبی است که می تواند جنبش کارگری را از بن بست کنونی خارج کرده و راه را برای مبارزه تا** **“سرنگون کردن سیادت بورژوازی”** **و حاکمیت کارگری؛ هموار کند.** **مسئله محوری کارگران پیشتاز رادیکال، یافتن ابزاری است که مبارزات کارگری را از جرقه به شعله مبدل کند.** **به سخن دیگر مسئله مرکزی ایجاد** **«مشعل کارگری»** **یا حزب پیشتاز کارگری است!**

**امروز زمان جبهه گیری ها و قطب بندی ها در درون جنبش کارگری فرا رسیده است.** **کارگران پیشرو جوان و متعهد؛ کارگران سوسیالیست انقلابی؛ برای تدارک این نطفه اولیه بایستی خود را از لحاظ نظری و عملی آماده کنند.** **اما برای ایجاد** **حزب پیشتاز کارگری نیاز به دوره ای از تدارکات است.** **حزب کارگری را نمی توان از یکسو، به شکل قیم مآبانه و بدون دخالتگری در درون جنبش کارگری، و بدون کارگران پیشتاز، ایجاد کرد.** **اما از سوی دیگر، در این دوره تدارکاتی نمی توان در انتظار ناجیانی نشست که توان رهبری جنبش کارگری را از دست داده و مبدل به بورکرات های کارگری شده اند.** **این دوره تدارکاتی می تواند از هم اکنون با ایجاد یک گرایش سیاسی متکی بر یک ساختار دموکراتیک و اهداف و اصول رادیکال کارگری آغاز گردد.**

**از اینرو پیشنهادات زیر برای بحث و تبادل نظر با فعالان و مبارزان کارگری؛ ارائه داده می شود.** **این پیشنهادات عمدتاً خطاب به فعالان کارگری است که با ضرورت ایجاد حزب طبقه کارگر توافق داشته، و مرزبندی خود را عملاً از یکسو با گرایشات شبه آنارشیستی و سندیکالیستی، و از سوی دیگر با سازمان های سنتی نشان داده اند.**

**گام های عملی پیشنهادی برای تدارک ایجاد** **حزب پیشتار کارگری:**

**نخستین گام؛ تشکیل یک کمیته تدارکاتی موقت برای تأسیس یک گرایش سیاسی است.** **این گرایش** **«حزب پیشتاز کارگری»** **نیست و الزاماً به خودی خود، و به تنهایی به** **«حزب پیشتاز کارگری»** **مبدل نمی گردد.** **هدف تشکیل آن صرفاً  تدارک ایجاد حزب است.** **بیشتر شباهت به** **«جبهه»** **ویژه ای از** **«فعالان کارگری مدافع ساختن حزب کارگری»** **دارد.** **اما در عین حال همانند یک گروه سیاسی دارای برنامه، اساسنامه و اعضا است؛ و دخالتگردر امور کارگری.**

**گام دوم؛ بحث و تبادل نظر و توافق حول** **اهداف و أصول ۲۹. برنامه عمومی و اساسنامه**  **گرایش** **است.** **این روند می تواند در ابتدا به شکل مکتوب از طریق یک** **بولتن بحث درونی** **انجام گیرد و سپس در نشریه** **گرایش**  **انتشار یابد.**

**گام سوم؛ اعلام موجودیت** **گرایش** **و انتشار یک نشریه کارگری** **و تعیین نام و نشریه گرایش است.**

**گام چهارم؛ دخالتگری عملی در درون جنبش کارگری؛ بر اساس اتحاد عمل کارگری همراه با سایر گرایشات کارگری و متحدان بین المللی جنبش کارگری ایران است.**

**لازم به ذکر است که** **گرایش**  **یک ساختار کاملاً دمکراتیک و با به رسمیت شمردن اختلافات نظر حق گرایش ایجاد می شود.** **تمامی بحث ها در مورد اهداف و اصول** **(برنامه)، اساسنامه، گزارش های فعالیت ها در نشریه** **رو به جنبش**  **انتشار خواهد یافت.گرایش** **بنا بر ماهیت خود و وضعیت کنونی حاکم بر جامعه ایران؛ فقط می تواند یک تشکیلات مخفی و غیر علنی باشد.**

**از فعالان جنبش کارگری و جوانان مبارز ایران که با چشم انداز ایجاد** **حزب پیشتاز کارگری توافق دارند؛ درخواست می شود که در این راستا پیش قدم شده و در دوره تدارکاتی نقش تعیین کننده ایفا کنند.**

**دسامبر** **۲۰۰۵ –** **آذر** **۱۳۸۴**

**۱-اخگر، شعله را می افروزد»** **شعار نشریه** **«اخگر یا ایسکردر** **دوره لنین** **۱۹۰۲** **بود.** **اما از منظر بلشویزم بر افروخته نگهداشتن شعله، نیاز به** **حزب پیشتاز کارگر ی یا** « **مشعل کارگری»به مثابه ابزار سازماندهی کارگران دارد.**

**۳-خطابیه کمیته مرکزی به اتحادیه کمونیست“-** **کارل مارکس و فردریک انگلس** **مارس** **۱۸۵۰ ، از کتاب** **“انقلاب های** **۱۸۴۸″** **به زبان انگلیسی، انتشارات پنگوئن، صفحه** **۳۲۴**

**۴-** **نمایندگان فکری این نظریات انحرافی در ایران آقایان جعفر عظیم زاده، حسین اکبری و در خارج آقای یداله خسرو شاهی است** **(نقد های متعددی به این افراد توسط نویسنده این مقاله نوشته شده است–** **رجوع شود به سایت  میلیتانت).**

**۵-** **نمایندگان فکری این نظریات انحرافی در ایران آقای محسن حکیمی و در خارج آقای ناصر پایدار است و مطالبه به اصطلاح رادیکال شان:لغو کار مزد است** **- نقد های متعددی به محسن حکیمی و نظریاتش توسط نویسنده این مقاله نوشته شده است، و نقدهایی توسط سایر رفقا به ناصر پایدار–** **رجوع شود به سایت میلیتانت.**

**۶-** **در این طیف ازحزب کمونیست کارگری» (حمید تقوایی و کورش مدرسی)؛ حزب کمونیست ایران** **(ابراهیم علیزاده)؛ سازمان کارگران انقلابی ایران** **–** **راه کارگر** **(محمد رضا شالگونی)** **و سکت های بیشمار سانتریستی، شبه مائوئیستی و استالینیستی که با نام های«حزب»،** **«سازمان»** **و** **«اتحاد»** **و غیره ظهور کرده اند، می توان نام برد (نقد هایی به نظریات انحرافی این احزاب و افراد توسط نویسنده این مقاله نوشته شده است–** **رجوع شود به سایت**[نقد](http://www.nashr.de/2/razi/hkk/pdf.htm)**).**

**۷- “تجدید نظر در برنامه سوسیال دمکراسی در اتریش“، نشر عصر جدید، سال** **۲۰، جلد اول، شماره** **۱۸** **اکتبر** **۱۹۰۱، صفحات** **۸۰- ۷۹٫**

**۸-** **چه باید کرد–** **لنین** **(مارس** **۱۹۰۲)، منتخب آثار به فارسی، جلد اول، صفحات** **۲۷۸- ۲۷۷٫**

**۹-** **البته به اعتقاد نگارنده این مقاله؛ حتی در آن زمان نیز استدلال های کائوتسکی درست نبوده و تنها واکنشی بود به گرایش راست حزب سوسیال دمکرات آلمان.** **لنین نیز با نوشتن زیر نویس هایی به** **«چه باید کرد»** **احساس خود را به نوشته کائوتسکی نشان داد.**

**۱۰-** **همانجا، صفحه** **۲۹۴٫**

**۱۱-“خطابیه کمیته مرکزی به اتحادیه کمونیست“-** **کارل مارکس و فردریک انگلس** **(مارس** **۱۸۵۰)، از کتاب** **“انقلاب های** **۱۸۴۸″** **به زبان انگلیسی، انتشارات پنگوئن، صفحه** **۳۳۲٫**

**۱۲-** **ژاکوبین ها:** **از اعضای** **“کلوب ژاکوبین”** **که در سال** **۱۷۸۹** **تأسیس شده بودند.** **در انقلاب کبیر فرانسه رادیکالترین جناح بورژوازی را تشکیل دادند.** **ژاکوبین ها –تحت رهبری** **“روبسپیر“-** **در ژوئیه** **۱۷۹۳ “کمیته امنیت عمومی”** **را از دست گروه** **“ژیروندن“ها بیرون آوردند و حکومتی معروف به** **“حکومت ترور”** **را تشکیل دادند.** **در ژوئیه** **۱۷۹۴** **با روی کار آمده ناپلئون، حکومت آنان سقوط کرد و** **“روبسپیر”** **اعدام شد.**

**۱۳-** **فرانسوا بابوف:** **در سال** **۱۷۶۰** **تولد شد و از سال** **۱۷۸۵** **افکار کمونیستی پیدا کرد.** **در** **۱۷۹۴** **به حکومت** **“ژاکوبین ها”** **انتقاد کرد و برنامه** **“سانکولات“ها** **(تهیدستان جمهوری خواه)** **را ارائه داد.** **از آنجایی که اعتقاد داشت که به انقلاب خیانت شده است،** **“کمیته قیام”** **را در سال** **۱۷۹۶** **ساخت.** **این کمیته لو رفت، و** **“بابوف”** **زندانی شد به اعدام محکوم شد.** **اما، قبل از اعدام در زندان خودکشی کرد.** **او نخستین کمونیستی بود که در دوره خود، جنبش ضدسرمایه داری ای سازمان داد.**

**۱۴-** **فردیناند لاسال:** **متولد سال** **۱۸۲۵٫** **در انقلاب** **۱۸۴۸** **دوسلدرف شرکت فعال کرد و در سال** **۱۸۶۳** **از بنیانگذاران اصلی** **“انجمن سراسری کارگران آلمانی”** **بود.** **این انجمن براساس پلاتفرم** **“سوسیالیزم دولتی”** **بنیاد شد.** **طرفداران انجمن و لاسال بر این اعتقاد بودند که دولت سرمایه داری موجود نهایتاً سوسیالیزم را خود ایجاد خواهد کرد.** **او در سال** **۱۸۶۳** **فوت کرد.**

**۱۵-** **ویلهم لیبکنخت:** **متولد سال** **۱۸۲۶٫** **در انقلاب** **۱۸۴۸** **شرکت فعال داشت.** **عضو** **“اتحادیه کمونیست”** **شد و در** **“انجمن تعلیم کارگران آلمان”** **و** **“انجمن سراسری کارگران آلمانی”** **نیز فعالیت داشت.** **در سال** **۱۸۶۹** **یکی از بنیادگذاران** **“حزب سوسیال دمکرات آلمان”** **بود و در سال** **۱۸۷۰، همراه با** **“ببل“، تنها اعضا پارلمان بودند که بر علیه وام های جنگی رأی دادند–** **و بدین دلیل زندان شدند.** **او در سال** **۱۹۰۰** **فوت کرد.**

**۱۶-** **گئورگی پلخانف:** **در سال** **۱۸۵۶تولد شد.** **در سال** **۱۸۷۵** **فعالیت سیاسی را آغاز کرد و پس از برش از** **“نارودنیک“ها، در سال** **۱۸۸۳** **نخستین گروه مارکسیستی روسی،** **“گروه آزادی کار“، را بنیاد گذارد.** **پس از انشعاب بلشویک ها و منشویک ها، به مواضع منشویک ها گروید و در زمان جنگ جهانی اول طرفدار روسیه تزاری و متفقین آن شد.** **نهایتاً مخالف انقلاب اکتبر و رژیم بلشویکی موضع گرفت.** **او در سال** **۱۹۱۸** **فوت کرد.**

**۱۷-“خطابیه کمیته مرکزی به اتحادیه کمونیست“-** **کارل مارکس و فردریک انگلس** **(مارس** **۱۸۵۰)، از کتاب** **“انقلاب های** **۱۸۴۸″** **به زبان انگلیسی، انتشارات پنگوئن، صفحه** **۳۲۴**

**۱۸- “مبارزه طبقات در فرانسه“-** **کارل مارکس** **(نوامبر** **۱۸۵۰)، منتخب آثار به زبان انگلیسی، چاپ مسکو** **(۱۹۷۳)، صفحات۲۸۲-۲۸۱٫**

**۱۹-“مبارزه طبقات در فرانسه“-** **کارل مارکس** **(نوامبر** **۱۸۵۰)، منتخب آثار به زبان انگلیسی، چاپ مسکو** **(۱۹۷۳)، صفحات۲۸۲-۲۸۱٫**

**۲۰-** **منظور مارکس از** **«حزب»** **اینجا تشکیلات نیست بلکه جنبش است.** **یعنی کمونیست ها جنبش ویژه ای جدا از جنبش پرولتاریا ندارند.** **در آن دوران رسم بود که به نهضت ها تحت عنوان** **«حزب»** **اشاره کنند.** **مثلاً، در اوائل انقلاب** **۱۸۴۸** **آلمان، مارکس نشریه ی خود را به عنوان ارگان** **“حزب دمکراتیک”** **معرفی می کند در صورتی که چنین حزبی وجود نداشت و منظور جنبش دمکراتیک بود.** **اضافه بر این، لازم به تذکر است که در همان زمان انتشار بیانیه مارکس به عضویت** **“اتحادیه کمونیست”** **درآمده بود و بنابر این او نمی توانست مخالف ایجاد تشکیلات کمونیستی بوده باشد.**

**-۲۱″بیانیه کمونیست“-** **مارکس و انگلس** **(فوریه** **۱۸۴۸)، نشر کارگری سوسیالیستی.**

**۲۲-“خطابیه کمیته مرکزی به اتحادیه کمونیست“-** **کارل مارکس و فردریک انگلس** **(مارس** **۱۸۵۰)، از کتاب** **“انقلاب های** **۱۸۴۸″** **به زبان انگلیسی، انتشارات پنگوئن، صفحات** **۳۲۰-۳۱۹٫**

**۲۳-** **نامه انگلس به ببل، مجموعه نامه های مارکس و انگلس، سپتامبر** **۱۸۷۹٫**

**۲۴-** **نامه انگلس به ببل، مجموعه نامه های مارکس و انگلس، سپتامبر** **۱۸۷۹٫**

**۲۵-** [آقای محسن حکیمی: سنگ بزرگ علامت نزدن است](http://www.nashr.de/2/razi/ferg/2.pdf)

**۲۶-** [طبقه ی کارگر: سازمان یابی توده ای و حزبی](http://www.nashr.de/2/razi/ferg/1.pdf)

**۲۷- ماهیت دولت احمدی نژاد، اتحاد عمل اپوزیسیون و همچنین چشم انداز جنبش کارگری و چرخش اروپا و ماهیت رژیم**

**۲۸-** **نمونه بارز این برخوردهای** **کمیته هماهنگی و کمیته پیگیری نسبت به اتحاد عمل کارگری است.** **گرچه برخی از فعالان این کمیته ها با جسارت در حمایت از مطالبات کارگری تلاش کرده، دستگیر و محاکمه و زندانی شدند، اما عملاً با اتخاذ سیاست های اشتباه و فرقه ای راه را برای ایجاد یک اتحاد عمل سراسری مسدود کردند.** **رجوع شود به:** [طبقه ی کارگر: سازمان یابی توده ای و حزبی](http://www.nashr.de/2/razi/ferg/1.pdf) **و همچنین** [آقای جعفرعظیم زاده: کدام گامهای عملی؟](http://www.nashr.de/2/razi/ferg/3.pdf)**قابل ذکر است که وظیفه تمامی فعالان کارگری حمایت بدون قید و شرط از آنان در مقابل دولت سرمایه داری است** **(صرف نظر از کجروی هایی سیاسی شان).** **حمایت از حق دموکراتیک آنان، با نقد و بررسی سیاست های اشتباه شان در تناقض با یکدیگر نیست.**

**۲۹-**[اهداف و اصول سوسیالیست های انقلابی](http://www.nashr.de/2/razi/ahd/pdf.htm) **به عنوان پیشنهاد برای تبادل نظر، ترمیم و تغییرات احتمالی ارائه داده می شود.** **پیشنهادات دیگر نیز می تواند طرح و بحث گردد.**

# **چرا باید پس از تسخیر قدرت توسط پرولتاریا، چشم انداز انحلال «حزب پیشتاز انقلابی» اعلام گردد؟**

# بخش یک

*الف. آرمانخواه*

***نقدی به موضع رفیق مازیار رازی در باره ی نقش حزب پس از تسخیر قدرت***

*اخیراً داشتم مجموعه مصاحبه‎هایی با مازیار رازی را مطالعه می ‎کردم و در یکی از این مصاحبه‎ها به مطلبی برخوردم که برایم جالب بود. رفیق رازی در جواب سؤالی می ‎گوید: “این حزب اگر حزب طبقه ی کارگر است، باید این زمینه را ایجاد کند که شوراهای کارگری در رأس تصمیم ‎گیری‎های طبقه ی کارگر قرار به گیرند و این حزبی که تدارکات ماقبل از آن دوره را آماده نموده باید به ‎طور کاملاً واضح و شفاف خود را منحل کند”.*

*اولاً که ایشان مشخص نکرده که منظورش از انحلال چیست؟ چون در ادامه می ‎گوید: “انحلال این حزب به این مفهوم است که قدرت تمام و کمال در دست طبقه ی کارگر خواهد افتاد و این جلوگیری خواهد کرد از بروز ناهنجاری‎ها”. اگر مراد انحلال کاملاً واضح و شفاف است پس دیگر مفهوم خاصی برای آن قائل شدن چه معنایی دارد؟ من هم موافقم که قدرت بایستی به صورت کامل در اختیار شوراها قرار گیرد اما قدرت می ‎تواند کاملاً در دست شوراها (طبقه ی کارگر) باشد و حزب نیز خود را منحل نکرده باشد ولی در جریان تصمیم ‎گیری‎ها هم نقش خاص بازی نکند و به سرنوشت حزب کمونیست شوروی دچار نگردد!*

*در این‎ جا به نظرم رفیق رازی برای فرار از تجربه ی تلخ شوروی که خود نیز به درستی به آن اشاره می ‎کند، راه مناسبی را انتخاب نکرده و بیشتر با یک جمله (به زعم من کلی و گنگ) از آن طفره می ‎رود (البته بیشتر احتمال می ‎دهم که من متوجه منظور نشده باشم اما به نظرم رفیقانه ‎تر آمد که نظرم را بی ‎پرده به گویم).*

*ثانیاً در این‎ جا (با فرض این برداشت که ایشان مشخصاً از انحلال می ‎گویند) سوال من این‎ گونه خواهد بود که بیایید شرایط انقلاب کبیر اکتبر ۱۹۱۷ را در نظر به گیریم! بلشویک‎ها در شوراهای کارگری دارای اکثریت شده بودند؛ حزب آن ‎ها به راستی حزب طبقه ی کارگر بود؛ اما در بدنه ی شوراها هم چنان “سوسیال – رولوسیونر”ها و حتی “منشویک”‎ها قدرت داشتند؛ در چنین شرایطی و در هنگامه ‎ای که جنگ جهانی هم چنان در جریان است و می ‎دانیم که بورژوازی کشور را برای حفظ خود و بازگشت به قدرت، به جنگ داخلی خواهد کشاند، آیا حزب بلشویک نمی ‎بایست باقی به ماند تا با انحرافات احتمالی، مماشات و… که از طرف قشرهای دهقانی و به طور دقیق‎ تر انواع سوسیالیزم خرده ‎بورژوایی و بورژوایی رقم خواهد خورد به مبارزه به پردازد؟*

*سؤالم را به صورت کلی این چنین مطرح می‎ کنم که در شرایطی که بورژوازی هم چنان بقایای خود را حفظ کرده و احزاب خرده‎ بورژوایی هم چنان به حیات خود در بین قشر وسیعی از جامعه ادامه می ‎دهند و حق هم دارند که در شوراها نماینده داشته باشند (مگر این ‎که به خواهیم حق رأی را از سایر اقشار و طبقات جامعه به گیریم و یا به صورت مجرد به گوییم این احزاب نمی ‎توانند رأی طبقه ی کارگر را داشته باشند…) آیا وجود حزبی که قدرت را پس از انقلاب قبضه نکرده باشد و آن را در اختیار شوراها قرار داشته باشد، برای مبارزه با انحرافاتی که می ‎تواند به نابودی انقلاب بیانجامد، ضروری نیست؟ (توجه را به تجربه ی بلشویک‎ها در مجلس مؤسسان جلب می‎کنم.)*

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

مازیار رازی

پاسخ به رفیق الف. آرمانخواه

**در باره ماهیت حزب لنینی**

با سپاس از توجه رفیق آرمانخواه. در مصاحبه ای که رفیق آرمان به آن استناد می کند اعلام شده است که: حزب پیشتاز انقلابی: ” باید این زمینه را ایجاد کند که شوراهای کارگری در رأس تصمیم‎گیری‎های طبقه ی کارگر قرار بگیرند و این حزبی که تدارکات ماقبل از آن دوره را آماده نموده باید به‎طور کاملاً واضح و شفاف خود را منحل کند” . ([قدرت گیری طبقه کارگر](http://militaant.com/?p=2291))

بر خلاف رفیق آرمانخواه، معتقدم که این موضعی صحیح است! اعلام این موضع در وضعیت کنونی اهمیت دو گانه دارد:

اول، اعلام چشم انداز یک اصل کمونیستی

دوم، تاکتیکی برای مداخلات عمیق تر میان کارگران پیشرو (در راستای ایجاد حزب پیشتاز انقلابی)

در مورد این نکات توضیح بیشتری می دهم:

اعلام چشم انداز یک اصل کمونیستی

اصول ساختاری ما در واقع به قدرت رساندن پرولتاریا است. شعار محوری ما به عنوان مدافعان و تشکیل دهندگان حزب پیشتاز انقلابی و انقلاب کارگری مطالبه «همه ی قدرت به شوراها» است. حزب پیشتاز انقلابی که در دوران پیشا انقلابی تدارک آن دیده می شود و در صدر انقلاب کارگری قرار می گیرد، تنها ابزاری است برای به قدرت رساندن طبقه ی کارگر. در روسیه بلافاصله پس از شعله ور شدن انقلاب فوریه، لنین و تروتسکی نقطه نظرات مشابهی پیرامون وظایف پرولتاریای روسیه اتخاذ کردند که این نقطه نظرات در شعار «همه ی قدرت به شوراها» تجلی یافت. این دو رهبر انقلابی در آستانه ی اولین انقلاب سوسیالیستی در جهان بر محور این مطالبه به هم پیوستند و اکثریت کارگران در شهرهای بزرگ صنعتی را در راستای سرنگونی دولت بورژوایی تزار رهبری کردند.

بدیهی است که چنان چه استراتژی سازمان دهی انقلاب به قدرت رساندن حزب بلشویک می بود؛ محققاً مطالبه ی حزب بلشویک: «همه ی قدرت به حزب» می بود! گر چه در باره ی نقش حزب پس از تسخیر قدرت بحث و تبادل نظری به میان نیامد؛ اما فرض همه ی بلشویک ها این بود که شوراهای کارگری باید قدرت سیاسی را به دست به گیرند و حزب تنها ابزاری است برای به قدرت رساندن طبقه ی کارگر.

علت عدم طرح جایگاه حزب پس از تسخیر قدرت نیز در این اصل نهفته بود که حزب بلشویک هیچ گاه پدیده ای جدا از طبقه ی کارگر و پیشروان آن نبود. برخلاف ادعای گرایشات استالینیستی و سانتریستی که حزب را جدا از طبقه یا رهبر آن می پندارند که توسط عده ای روشن فکر یا نظریه پرداز، طبقه ی کارگر را به دنبال خود به یدک می کشد و پس از انقلاب نیز طبعاً نقش دائمی و ابدی می یابد؛ لنین همواره بر ادغام حزب با طبقه اصرار می ورزید و حزب بلشویک را براساس این ایده بنا نهاد.

تروتسکی در کتاب « تاریخ انقلاب روسیه» ( ۱۹۳۱) این پدیده (رابطه بین حزب و توده ها) را به شکل فشرده ای چنین توصیف می کند:

« دینامیزم حوادث انقلابی مستقیماً به وسیله ی دگرگونی سریع و شدید و پُرشور در روان طبقات که همه ی آن ها پیش از انقلاب شکل گرفته اند، تعیین می شود…

توده ها با یک برنامه از پیش ساخته برای بازسازی اجتماع به عرصه ی انقلاب نمی روند، بلکه هنگام رفتن به میدان انقلاب فقط به شدت احساس  می کنند که دیگر نمی توانند جامعه کهن را تحمل کنند. در هر طبقه فقط پیشگامان آن طبقه برنامه ی سیاسی دارند. و تازه همین برنامه هم نیازمند آزمون حوادث و تأیید توده هاست. درک نقش احزاب و رهبران، که ما به هیچ وجه قصد نادیده گرفتن اش را نداریم، فقط براساس مطالعه ی جریان های سیاسی در میان خود توده ها، میسر است. هر چند رهبران و احزاب عامل مستقلی را تشکیل نمی دهند، اما عنصر بسیار مهمی هستند. بدون یک سازمان راهبر، نیروی توده ها مانند بخاری که در سیلندر محصور نباشد به هدر می رود. با این حال، بخار باعث حرکت است، نه پیستون یا سیلندر».

اما این نقش هدایتگر همان گونه که پلخانوف در کنگره ی دوم حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه توضیح می دهد. «حق، مادرزاد حزب نیست». این حقی است که حزب باید به لحاظ سیاسی پیوسته و با شیوه های دموکراتیک برای کسب آن مبارزه کند. اکثریت توده ها باید آن را به رسمیت به شناسند. تنها در مبارزه برای این اکثریت است که حزب تحقق پیدا می کند. حتی برنامه ی حزب که نه کامل است نه مصون از خطا، در بوته ی آزمون تغییر پیدا می کند و با رویدادها دست خوش تصحیح و تغییر می گردد. چنان چه در توصیف نقش رهبری کننده ی حزب؛ این محدودیت ها طرح نشود؛ در بهترین حالت، حزب به یک کاریکاتور انزواجو و فرقه ای تبدیل شده و در بدترین حالت، به دستگاه اختناق آمیزی در خدمت برده سازی توده ها و خفه کردن اراده عمل آن ها (همان آفتی که تحت دیکتاتوری استالین پدید آمد).

با این اوصاف، غیرمنطقی است که تصور کنیم لنین یا تروتسکی خواهان تداوم نقش رهبری حزب پس از تسخیر قدرت بوده اند. یعنی دوران که شعار «همه ی قدرت به شوراها» تحقق می یابد. زیرا اگر حزب بلشویک بخش اساسی و رهبری کننده شوراهای کارگری و اتحادیه های کارگری باشد؛ دیگر لزومی ندارد که خواهان تداوم قدرت حزب پس از تسخیر قدرت نیز باشد؛ زیرا به نقد حزب توسط صدر شوراها در قدرت قرار می گیرد. و اگر هم این نفوذ را نمی داشت؛ محققاً تسخیر قدرت را نمی توانست انجام دهد.

لنین همواره در دوره ی پیش از تسخیر قدرت و تدارک ساختن حزب پیشتاز بر دو عنصر مهم تأکید داشت: کارگری بودن حزب و رعایت دموکراسی درونی در جنبش کارگری و حزب طبقه ی کارگر. زیرا او به خوبی می دانست که تنها با ادغام حزب در جنبش کارگری (نه به صورت قیم آن) و رعایت دموکراسی کارگری است که می توان به بسیج کارگری و تشکیل شوراهای کارگری ی که به توانند قدرت را به دست گیرند، امید داشت. لنین هرگز در فکر به قدرت رساندن حزب خود از طریق سوءاستفاده از کارگران، نبود. از این لحاظ نقش حزب در دوره ی پس از تسخیر قدرت در درون حزب بلشویک اصولاً مطرح نبود. زیرا بدیهی بود که این حزب پیشتاز (که رهبری انقلاب را در دست داشته) باید انحلال یافته و یا میرا باشد. زیرا تناقضی با رهبری شوراها نمی داشت. البته این به مفهوم انحلال تمام احزاب نبود. اعتقاد به تعدد احزاب و حق گرایش و رعایت دموکراسی کارگری از اعتقادات اساسی بلشویک ها بود (در این جا منظور از حزبی است که در قدرت سیاسی باقی به ماند و نه احزابی که قصد فعالیت سیاسی دارند).

پس از تجربه انقلاب ۱۹۰۵ لنین می نویسد:

«در فاصله ی سال های ۱۹۰۳ تا ۱۹۰۷، سوسیال دموکراسی به رغم انشعاب در آن در رابطه با اوضاع داخلی خود بیشترین اطلاعات ممکنه را در اختیار همگان قرار می داد…. بدیهی است که عامل اصلی موفقیتش (نقش و نفوذ بلشویک ها در انقلاب ۱۹۰۵) همانا امتیاز طبقه ی کارگر نسبت به سایر طبقات است. طبقه ای که بهترین عناصرش به سوسیال دموکراسی تعلق دارد و امتیازش نسبت به سایر طبقات همانا توان و قابلیت عظیمش در خود سازمان دهی است، آن هم به دلایل آشکار اقتصادی. بدون چنین امری سازمان انقلابیون حرفه ای چیزی بیش از یک بازیچه، یک ماجراجوئی، و یا طبل تو خالی نخواهد بود».۱

لنین بار دیگر همین مطلب را با زبانی روشن تر تأکید می کند:

«وقتی که برای رفیق رادین این سؤال طرح می شود که بین شوراها و حزب کدام یک را باید برگزید. در واقع وی مرتکب اشتباه بزرگی می شود. من معتقدم که در پاسخ به این سؤال بدون کمترین چون و چرائی باید گفته شود هم شوراهای نمایندگان کارگران و هم حزب… »

نقل و قول ها بالا به وضوح نشان می دهد که حزب بلشویک پدیده ای جدا از کارگران پیشرو نبود و شوراهای کارگری نیز به عنوان یک پدیده ی مهم برای حزب بلشویک بود که رهبران کارگری حزب در آن دخالت روزمره داشتند و آن را بخشی از خود می پنداشتند. در این جا باید این برداشت لنین از حزب سازی را با احزاب کنونی “اپوزیسیون چپ” که در خارج از کشور حزب “کمونیست” و “کارگری” اعلام کرده و بدون داشتن نفوذی تعیین کننده در میان کارگران، خود را رهبر آنان می دانند، مقایسه کرد تا به “ماجراجویی” و به صدای در آوردن “طبل تو خالی” توسط آن ها پی برد.

برای اثبات نظر فوق کافی است بریل ویلیامز، که ضد بلشویک دو آتشه ای است را به شهادت طلبید. او می نویسد: «هر چه به محبوبیت بلشویزم افزوده می شد، شمار اعضای حزب هم بالاتر می رفت. در فرآشد این تحول حزب دچار آن چنان دگرگونی ای شد که قابل مقایسه با گذشته اش نبود. در اکتبر حزب به یک سازمان توده ای تبدیل شده بود. دیگر نه با آن گروه کوچک متشکل از نخبگان روشن فکر سال ۱۹۰۳ کوچک ترین شباهتی داشت، و نه با آن تصویری که در همان ایام غالباً ما از آن داشتیم. تخمین دقیق شمار اعضای آن کار دشواری بود، اما به نظر می رسید که در طی یک سال قبل از اکتبر تعداد اعضای حزب ده برابر شده بود و به رقم ۲۵۰ هزار نفر می رسید اکثریت قابل ملاحظه از اعضاء را کارگران تشکیل می دادند… دقیقاً برخلاف تصور همگان آنان از وحدت و تمرکز آن چنانی ای هم برخوردار نبودند. اما، در مقایسه با سایر احزاب احتمالاً از انسجام بیشتر و یقیناً از رهبری نیرومندتری برخوردار بودند. ما بین کمیته ی مرکزی و کمیته های محلی حزب از یک سو و شوراها و کمیته های کارخانه از سوی دیگر بر سر نحوه ی پیشبرد و پیاده کردن خط مشی های سیاسی اختلاف نظر وجود داشت. غالباً در میان فعالین محلی و هوادارانشان گرایش به استقلال بیش از حد به چشم می خورد».۲

اگر نظر یک دشمن این چنین باشد باید مطمئن بود که حزب بلشویک در دوره ی انقلاب از نیرو ای به مراتب بیشتر و پُرنفوذتر از ارزیابی این گزارش دهنده؛ برخوردار بود.

حال سؤال این است که چرا در آن زمان حزب بلشویک می بایستی نگران از دست دادن قدرت می بود؟ و یا چرا باید نقش حزب را پس از تسخیر قدرت عمده می کرد؟ لنین یا تروتسکی هیچ نگرانی ای نداشتند، زیرا نه از لحاظ تئوریک و نه در سیاست، حزب بلشویک قصد این را نداشت که پس از تسخیر قدرت، برای مدت طولانی در قدرت باقی به ماند. از لحاظ مادی نیز این کمبود را احساس نمی کرد که گویا نیروهای متخاصم  در شوراها قرار است آن ها را کنار به گذارند و ضد انقلاب پیروز گردد. در آستانه ی انقلاب اکتبر، رهبران حزب بلشویک در رهبری شوراهای کارگری و اتحادیه های کارگری نقداً قرار داشتند. مطمئناً اگر چنین نبود انقلاب به رهبری آنان پیروز نمی شد. انقلاب اکتبر یک کودتا توسط حزب بلشویک نبود. حزب بلشویک نیز جدا از کارگران نبود. جالب است اشاره شود که «تزهای آوریل» لنین در آغاز با مخالفت «بلشویک های قدیمی» (مانند استالین و ملوتوف) روبرو شد. اما «بلشویک های کارگر» یعنی کادرهای پرولتر، و کارگران پیشگام از جمله آنان که عضو هیچ حزبی نبودند، از لنین پشتیبانی کردند! این امر به لنین کمک کرد تا بر مقاومت کادرهای حزبی چیره شود.

اما چه شد که حزب بالاجبار در قدرت باقی ماند؟ این موضوع، یک مسأله ی ساختاری و استراتژیک نبود بلکه یک مسأله ی ادواری یا استثنائی بود که خود بلشویک ها از قبل انتظار آن را نداشتند (وگرنه حتماً تداوم کار حزب را برای دوره ای پس از تسخیر قدرت تئوریزه می کردند).

به منظور تحقق پذیری ارتباط متقابل میان خود سازمان دهی طبقه و رهبری سیاسی آن، حزب پیشتاز انقلابی، ضروری است که در میان کارگران حضور فعال داشته باشد، و طی دوره ای از فعالیت اعتبار میان کارگران پیدا کرده و به عنوان رهبران آنان انتخاب شود. اما، دست یابی دائمی به چنین موقعیتی در جامعه ی سرمایه داری نه تنها قابل حصول نیست بلکه به طورعملی غیرممکن است.

تجربه ی انقلاب روسیه نشان داد که این موقعیت حتی در جامعه ی فرا سرمایه داری (پس از تسخیر قدرت) خود به خود به وجود نمی آید. این جوامع فراز و نشیب بحرانی دارند. خود- فعالیتی توده ها در دوران خیزش انقلابی به نقطه اوج می رسد و زمانی که موقعیت انقلابی نقطه اوج را پشت سر گذاشت، فروکش می کند. روسیه در پایان جنگ داخلی یعنی در دوره ی ۱۹۲۱- ۱۹۲۰ به این نقطه رسید: تقلیل عددی پرولتاریا در پی کاهش نیروهای مولده و سقوط صنایعی که در جنگ داخلی نابود شدند؛ ضعف کیفی پرولتاریا با جذب بهترین عناصر آن در ارتش سرخ و دستگاه حکومتی شوروی؛ تحول اساسی در انگیزه ی کارگران؛ تمرکز علاقه ی آن ها بر نیازهای فوری روزمره ای چون زنده ماندن، غذا پیدا کردن و امثال آن که همگی پیامد فشار گرسنگی و نیاز بود، توهم زدایی فزاینده ای که ناشی از عدم پیروزی انقلابی در خارج به ویژه در آلمان بود که می توانست به بهبود سریع وضعیت آن ها منتهی شود؛ سطح نامناسب فرهنگ که امکان اعمال مستقیم قدرت توسط شوراها را محدود می کرد، همگی ی این ها حلقه های مرکزی در این زنجیره، عللی بود که به نقطه شکست رسید. عقب افتادگی کشور و منزوی شدن انقلاب در جهان پُرخصومت سرمایه داری دایره ی خود- فعالیتی طبقه ی کارگر روسیه و به بیان دیگر اعمال واقعی قدرت توسط این طبقه را شدیداً محدود کرد.

حزب به جای آن که طبقه را به میدان به کشد، خود به گونه ای فزاینده به نام طبقه حکومت کرد. این دگرگونی در این سال های سرنوشت ساز برای دوره ی بحرانی معینی احتمالاً اجتناب ناپذیر بوده است. طبقه ی کارگر ۳۵درصد نسبت به سال ۱۹۱۷ کاهش پیدا کرد. این وضعیت بحرانی و غیرعادی را  نمی توان به عنوان یک وضعیت دائمی و همیشگی برای تمام انقلابات کارگری آتی تعمیم داد. و آن استنتاج کرد که حزب در هر کشوری پس از تسخیر قدرت باید در قدرت باقی به ماند تا با این وضعیت مقابله کند. این پدیده یک استثناء بود! این امر پدیده ای بود ادواری و نه ساختاری.اما درس هایی هم دربر داشت که می توان برای انقلاب آتی در ایران از آن استفاده کرد.

بلافاصله پس از اعمال سیاست اقتصادی نوین صنعت به راه افتاد و شمار کارگران بالا رفت. در این میان نمی توان از بی طبقه شدن دائمی طبقه ی کارگر سخن گفت. طبق تاریخ رسمی طبقه ی کارگر در سال ۱۹۳۶ به سطح عددی ی سال ۱۹۱۷ رسید و از آن نیز فراتر رفت. طبق نظر اپوزیسیون تعداد پرولتاریا در حقیقت خیلی زودتر به این حد رسیده بود. با این وجود رقم دقیق مشخص نیست. آن چه اهمیت اساسی دارد این است که گرایش غالب مشخصاً در جهت بازسازی مجدد و رشد نیروهای مولد بود. از سال ۱۹۲۲ مسأله ی کلیدی در رابطه با رشد کمی و کیفی طبقه ی کارگر روسیه، عبارت از این است که آیا اقدامات سیاسی مشخص رهبری بلشویک، استراتژی میان مدت و درازمدت آن پیرامون مسأله ی اعمال قدرت، جلوی خود فعالیتی طبقه ی کارگر را می گیرد یا آن را گسترش می دهد؟

امروزه جواب این پرسش روشن به نظر می رسد. از سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۱ استراتژی رهبری بلشویکی پیش از آن که خود- فعالیتی طبقه ی کارگر را رشد دهد، جلوی آن را گرفت.

از این هم بدتر: طرح تئوری بی اساس « جانشین گرایی» سلطه ی حزبی به جای قدرت کارگری، در سال ۱۹۲۰-۱۹۲۱، به این وضعیت وخیم سیاسی شتاب بخشید: ممنوعیت فعالیت همه ی احزاب غیر از حزب کمونیست روسیه، منع فراکسیون های درون حزب همه وضعیت را بدتر از پیش کرد. تروتسکی در آخرین سال های زندگی خود از این دوره “انتقاد از خود” روشنی به عمل آورده است. تروتسکی می نویسد:

« ممنوعیت احزاب مخالف به منع فعالیت فراکسیونی انجامید. منع فراکسیون به منع نظریات مخالف رهبری خطاپذیر منجر شد. سلطه ی پلیسی و بی منازع حزب باعث مصنویت دستگاه اداری شد و آن را تا استبداد و فساد بی کران پیش بُرد».

تروتسکی در اتخاذ این تصمیمات مانند کل رهبری حزب کمونیست روسیه شریک بود و سال های سال از آن دفاع کرد. نکته ی قابل تأسف این است که این تدابیر پس از پایان جنگ داخلی اتخاذ گشتند. و از همه بدتر توجیه تئوریک «اصل جانشین گرایی» بود. هر چند که در این مورد تروتسکی به اندازه ی لنین تند نرفت و از بی طبقه شدن کارگران و ناتوانی درازمدت آن ها در اعمال قدرت سخن نگفت، ولی به طور وحشت ناک تری به توجیه نظری «جانشین گرایی» پرداخت. تروتسکی در خطابیه اش به کنگره ی دوم کمینترن در سال ۱۹۲۰ گفت:

«امروز از دولت لهستان پیشنهادی مبنی بر عقد صلح دریافت داشته ایم. چه کسی درباره ی این مسایل تصمیم می گیرد؟ ما شورای کمیساریای خلق را داریم، اما کار آن ها هم باید زیر کنترل باشد. اما کنترل از جانب کدام مرجع ؟ کنترل طبقه ی کارگر به مثابه یک توده ی بی شکل و شمایل؟ نه کمیته ی مرکزی حزب فرا خوانده شد تا راجع به این مسأله بحث و تصمیم گیری کند و به آن جواب مقتضی به دهد. وقتی ما در حال جنگ هستیم و باید دسته های تازه ای اعزام کنیم و بهترین نیروها را گرد آوریم، به کجا مراجعه می کنیم؟ به حزب. آن گاه کمیته ی مرکزی به کمیته های محلی رهنمود می دهد تا کمونیست ها را به جبهه ی جنگ اعزام دارند. همین شیوه را در مسائل دیگر نیز به کار می بندیم: در کشاورزی، در تدارکات و در همه عرصه های دیگر».

تروتسکی حتی بدتر از این ها، در حمله به اپوزیسیون کارگری در دهمین کنگره حزبی این طور بحث کرد:

« اپوزیسیون کارگری با شعارهای خطرناکی به میدان آمده است، از اصول دموکراتیک بت ساخته و حق کارگران به انتخاب نمایندگان را فراسر حزب قرار داده است، آن گونه که حزب نمی بایست دیکتاتوری خود را اعمال کند. حتی اگر آن دیکتاتوری موقتاً با دموکراسی کارگری درگیری داشته باشد».

به همان طریق تروتسکی از حق موقت حکومت کارگری « اسپارتای پرولتری» به منظور سربازگیری و میلیتاریزه کردن کار به مثابه ابزار اعمال انضباط کاری، پشتیبانی کرد.

اما این نظرات نادرست او تنها تأثیر جانبی بر پیشنهادات او در بحث اتحادیه های کارگری داشت. همین طور هم فتح سرکوب گرانه ی گرجستان که مسئول مستقیم آن استالین بود را نمی توان به ابتکار تروتسکی یا انحراف «جانشین گرایی» موقت او نسبت داد.

با تمام این احوال این حقیقت دارد که در اظهارات تروتسکی طی سال های ۱۹۲۰- ۱۹۲۱ و همین طور در کتاب «تروریزم و کمونیزم» (بدترین اثر تروتسکی) جای گزینی حزب به جای طبقه و جای گزینی حزب با رهبری حزبی تا آخرین مدارج آن توجیه شده است (لنین در این مورد اخیر حتی از یک «الیگارشی» صحبت می کند) بدون این که به پیامدهای سیاسی و به ویژه اجتماعی آن کمترین توجهی مبذول گردد.

در این دوره در نظرات تروتسکی دیگر از کارکرد مستقل شوراها، از جدایی حزب و دولت هیچ سخنی در میان نیست.

تروتسکی که در سال ۱۹۲۱-۱۹۲۳ روند رشد بوروکراسی را حتی به لحاظ نظری توجیه کرده بود، تنها از سال ۱۹۲۳ به باز شناختن خطرهای آن آغاز نمود. او دیرتر از لنین اما پیگیرتر از او به مبارزه با این آفت برخاست. آن هم در جبهه ای که گمان می رفت می تواند این نبرد را به پیروزی به رساند؛ در داخل خود حزب، مبارزه در راه دموکراسی درون حزبی برای اپوزیسیون چپ، پلی ضروری برای گذر به مبارزه برای دموکراسی شورایی بود. تروتسکی و طرف دارانش هنوز از این که به طور هم زمان به کارگران در داخل و خارج از حزب مراجعه کنند، ابا داشتند. بی تردید آن ها هنوز نمی خواستند که از بالای سر رهبری حزب با کارگران بیرون حزب تماس به گیرند. بعدها آن ها این مرحله را پشت سر گذاشتند.

رفتار آنان از یک برخورد «سانتریستی» ناشی نمی شد، بلکه از برآورد بدبینانه از سطح خود- فعالیتی طبقه ی کارگر روس ریشه می گرفت و با این برداشت هم راه بود که انقلاب روسیه وارد یک مرحله ی قهقهرایی تاریخی شده است. در چنین شرایطی تلاش برای احیاء دموکراسی کارگری (دموکراسی شورایی) باید از خود حزب آغاز می شد. تنها حزب قادر بود که شرایط احیای تدریجی دموکراسی شورایی را فراهم سازد.

در آغاز به نظر می رسید که تدابیر تروتسکی در این عرصه که از مبارزه «منشور ۴۶ نفره» یعنی اولین دوره ی اپوزیسیون چپ الهام گرفته بود، با موفقیت روبرو شود. هئیت سیاسی به پیشنهادهای او رای مثبت داد. اما همه چیز روی کاغذ باقی ماند، در عمل دستگاه حزبی که پیرامون استالین گرد آمده بود. کارزار تمام عیاری به راه انداخت تا صدای مخالفین را خفه کند، بحث و گفت و گو را مانع سازد، به تفکر مستقل عقاید کادرها را مهار کند، دنباله روی و فرمانبری را در زیر لوای «سانترالیزم دموکراتیک» رواج دهد. همه ی اعضای دفتر سیاسی از زینویف و کامنوف گرفته تا بوخارین، ریکوف و تومسکی از این مصوبات پشتیبانی کردند. این نشانه گسستی کامل با سنت های جنبش بلشویکی و حزب کمونیست روسیه، که برخلاف همه ی دعاوی استالینیست ها و مخالفین دروغ پرداز لنین، پانزده سال تمام همواره بر بحث و گفت و گوهای باز و آزاد و نبرد عقاید تأکید داشتند.

این گذری بود از سانترالیزم دموکراتیک به سانترالیزم بوروکراتیک؛ از نظر تشکیلاتی برای برچیدن دموکراسی درون حزبی بدین ترتیب عمل می شد که کارمندان حزبی را به جای انتخاب آن ها توسط اعضاء از بالا بر می گماشتند. پیامد جامعه شناختی این روند عبارت بود از رشد بی درو و پیکر دستگاه اداری، تعداد کارمندان حزبی که پس از انقلاب به هزار نفر هم نمی رسید، در سال ۱۹۲۲ ده برابر و به زودی هزار برابر شد. دستگاه بوروکراسی شوروی از طبقه ی کارگر جدایی گرفت و به تدریج به یک قشر ممتاز و انگل اجتماعی در درون جامعه شوروی تبدیل شد.

« منشور ۴۶ نفره» این روند انحرافی را در اکتبر ۱۹۲۳ با بصیرت ویژه ای توصیف نموده است. سخن آن ها طنینی پیش گویانه دارد و همان حرفی است که بسیاری با سال ها  تأخیر تکرار می کنند:

« ما در زیر ردای یک پارچگی رسمی در واقع با جماعت برگزیده ای سر و کار داریم که خود را با سلیقه ی یک جمع کوچک انطباق داده اند و با شیوه ی عملی طرف هستیم که از سوی همین جمع هدایت می گردد… با وجود چنین اعمال نظرهای کوته فکرانه ای در رهبری حزب دیگر نمی تواند به سان یک جمع زنده و خلاق در خدمت واقعیتی باشد که با هزار رشته به آن پیوند خورده است. در عوض ما شاهد هستیم که حزب هر چه بیشتر و عیان تر به دسته ای از رهبران و انبوهی نوکر تقسیم می گردد، کارمندان حرفه ای حزب که از بالا گماشته می گردند و سایر توده ی حزبی که در زندگی روزمره هیچ نقشی ندارد. این واقعیتی است که همه ی اعضای حزب با آن آشنا هستند. اعضایی که با دستورهای کمیته ی مرکزی یا حتی کمیته های حکومتی مخالف هستند و آن ها را نمی پذیرند، یا افرادی که از مشاهده ی کاستی ها و خطاها و نارسایی ها ناراضی هستند، از طرح این مسائل در گردهمایی های حزبی وحشت دارند. از این هم بیشتر درباره ی این مسائل حتی با نزدیکان خود نیز، اگر از محکم بودن دهان آن ها مطمئن نباشند، صحبت نمی کنند.

بحث آزاد در داخل حزب عملاً از میان رفته است. صدای اعضای حزب به گوش نمی رسد. امروز کمیته ی دولتی و کمیته ی مرکزی حزب کمونیست دیگر از جانب توده های حزبی معرفی و انتخاب نمی شوند. برعکس این مقامات رهبری حزب هستند که نمایندگان کنفرانس ها و جلسات حزبی را انتخاب می کنند، و جلسات نیز به طرز روزافزونی به مجالس اعلام دستورات مقامات رهبری بدل گشته است.

رژیمی که در درون حزب شکل گرفته دیگر قابل تحمل نیست. این دستگاه قوه ی ابتکار اعضای حزب را می فرساید و جای حزب را با یک دستگاه اداری گماشتگان پُر می کند که در دوران عادی کار خود را پیش می برد، اما در دوران بحرانی لاجرم لنگ خواهد ماند».

آیا در چنین اوضاع و احوالی تلاش تروتسکی و اپوزیسیون چپ برای احیای دموکراسی درون حزبی یک خیال بافی بوده است؟ اما این کوشش هم که توده ی کارگران سرخورده و منفعل شده -که به هر حال از اپوزیسیون پشتیبانی می کردند- دوباره به صحنه فعالیت سیاسی برگردند، نمی توانست حاصلی داشته باشد؟ امروزه طبق اسنادی که از آرشیو اتحاد شوروی منتشر شده ما می دانیم که اپوزیسیون چپ در آغاز نه تنها در کمیته ی مرکزی حزب، بلکه در کل شاخه ی حزبی مسکو دارای اکثریت بود. این نتیجه یک نظرخواهی است که استالین و دارودسته اش آشکارا آن را دست کاری کردند. از نظر تاریخی این فراخوانی بود به وجدان، سنت و سرشت کادرهای رهبری بلشویکی، به حساسیت سیاسی و درک تئوریک آن ها. این تلاش به شکست انجامید! تراژدی این ناکامی در این جاست که همه ی این کادرها دیر یا زود به وخامت اوضاع پی بردند اما معمولاً چنان دیر که دیگر کار از کار گذشته بود و بهای آن را با جان خود پرداختند. طبقه ی کارگر روس، کارگران جهان و جامعه ی شوروی برای این فاجعه بهای بسیار سنگینی پرداخت و جان های بی شماری را قربانی کردند.

تروتسکی مدت ده سال تمام یعنی از سال ۱۹۲۳ تا ۱۹۳۳ با مسأله ی ترمیدور شوروی، یعنی مسأله ی ضد انقلاب سیاسی در اتحاد شوروی دست و پنجه نرم کرد. هم گام با این پیکار، او تلاش داشت که رابطه ی خود- سازمان دهی طبقه با سازمان پیش آهنگ را در پرتو تجارب حاصله از کژروی های بوروکراتیک اولین دولت کارگری به طور تئوریک مطالعه کند. نه تنها این تجارب بلکه با ظهور خطر فاشیزم در آلمان و با توجه به تجربه ی اعتصاب عمومی کارگران انگلیس در سال ۱۹۲۶، تروتسکی درباره ی مناسبات طبقه، اتحادیه های توده ای، شوراها، احزاب کارگری به نتایجی رسیده بود که در جریان رویدادهای تراژیک انقلاب اسپانیا در سال ۳۷- ۱۹۳۶ درستی آن ها اثبات گردید. این نتایج را می توان در تزهای زیر خلاصه کرد:

۱- طبقه ی کارگر نه به لحاظ اجتماعی و نه از نظر سطح آگاهی هم گون نیست. ناهم گونی این طبقه لاجرم این امکان را پدید می آورد که چندین جریان سیاسی و یا چند حزب به وجود آید تا از جانب بخش های گوناگون این طبقه مورد حمایت قرار گیرند.

۲- طبقه ی کارگر برای نبرد روزانه موفقیت آمیز، برای دست یابی به اهداف اقتصادی و هم به آماج های فوری سیاسی (مثلاً در برابر فاشیزم) نیاز به درجه بالایی از وحدت عمل طبقه دارد. از این رو وجود سازمان هایی ضرورت دارد که کارگران را  با همه ی عقاید سیاسی و تعلقات تشکیلات گوناگون دربر به گیرند، و به مثابه جبهه ی واحدی از همه ی جریان ها و احزاب عمل کنند. اتحادیه های توده ای و شوراها نمونه های چنین سازمان هایی هستند. در انقلاب اسپانیا کمیته های رزمندگان مسلح به ویژه در کاتالونی چنین نقشی به عهده داشتند.

۳- چنان چه برخی از سازمان های توده ای (در جوامع بورژوایی) در درازمدت به طور کامل توسط دستگاه هایی رهبری می شوند که تا درجه بالایی در حکومت بوروژایی ادغام می شوند، این به معنای آن نیست که آن ها صرفاً تشکل های جهت دادن و کنترل طبقه ی کارگراند. این سازمان های توده ای مالکیتی تعارض آمیز دارند و دست کم تا حدودی ابزار بالقوه رهایی و خود فعالیتی طبقه ی کارگراند. آن ها «نطفه ی دموکراسی کارگری در چارچوب دموکراسی بورژوایی اند».

۴- حزب انقلابی با سایر احزاب کارگری اساساً از این جهت متفاوت است که در برنامه، استراتژی و عمل خود از منافع مستقیم و تاریخی طبقه ی کارگر به طور نامحدود دفاع می کند و هدف آن برانداختن دولت بورژوایی و شیوه ی تولید سرمایه داری و بنای یک جامعه ی بی طبقه ی سوسیالیستی است.

۵- همان قوانین با تغییرات لازم و ضروری را باید در مورد ایجاد حکومت کارگری و اشکال اعمال قدرت سیاسی رعایت نمود (احتمالاً به استثناء موارد حساس بروز جنگ داخلی). در این فراشد نقش رهبری حزب انقلابی نه با اقدامات اداری و نه با اعمال فشار بر بخشی از طبقه ی کارگر، بلکه از طریق جلب اعتماد سیاسی کارگران باید انجام گیرد. این نقش همان گونه که در جمهوری دموکراتیک آلمان به خوبی بیان شده بود، رهبری تنها با کاربرد اصل کارآیی در حوزه ی سیاست قابل تحقق است. از این مفهوم چند نتیجه عملی حاصل می شود: جدایی کامل حزب و دولت؛ اعمال مستقیم قدرت نه از سوی حزب پیشتاز بلکه از جانب ارگان های دموکراتیک منتخب کارگران و زحمت کشان؛ یک نظام چند حزبی: «کارگران و دهقانان می بایستی آزاد باشند به هر کس درون شوراها رأی به دهند». (تاکید از ماست)

۶- دموکراسی سوسیالیستی. دموکراسی درونی اتحادیه های کارگری و دموکراسی درون حزبی ( حق ایجاد گرایش و جناح) تأثیر متقابل بر یک دیگر دارند. این ها نه مفاهیمی انتزاعی بلکه پیش شرط های عملی مبارزه ی مؤثر کارگران در راستای بنای صحیح سوسیالیزم اند. بدون دموکراسی سوسیالیستی، بدون تشکیل جبهه ی واحد کارگری پیش بُرد مبارزه ی پیروزمند کارگری در بهترین حالت مخاطره آمیز و در بدترین حالت غیرممکن است.۳

در این تزها لازم است تأملی بر تز پنج شود. در این تز به وضوح اشاره شده است که مقام حزب در جامعه پس از استقرار حکومت کارگری باید بر اساس اعتبار سیاسی کسب شده توسط حزب میان کارگران انجام گیرد، و نه از طریق “اقدامات اداری و اعمال فشار”. به سخن دیگر چنان چه شوراهای کارگری منتخب اکثریت کارگران، به حزب در صدر حکومت نیاز داشتند محققاً آن حزب را برگزیده و در غیر این صورت حزب کنار می رود.

از زمان تدوین این تزها در سال ها ۳۶- ۱۹۳۰ در شرق و غرب هیچ تغییری روی نداده است که اعتبار آن ها را باطل کند. برعکس تحولات تاریخی بعدی، هم در کشورهای سرمایه داری و هم در به اصطلاح « کشورهای سوسیالیستی» سابق مناسبت تاریخی و نظری آن ها را به طور کامل تأیید کرده است.

بنابر این، برای توضیح نقل قول یاد شده توسط رفیق آرمان مبنی بر این که حزب پیشتاز: “باید این زمینه را ایجاد کند که شوراهای کارگری در رأس تصمیم ‎گیری‎های طبقه ی کارگر قرار به گیرند و این حزبی که تدارکات ماقبل از آن دوره را آماده نموده باید به ‎طور کاملاً واضح و شفاف خود را منحل کند” (نقل از مازیار رازی)، باید ذکر شود که حزبی که برای تسخیر قدرت به شوراهای کارگری کمک رسانده؛ پس از انقلاب باید “زمینه را ایجاد کند” (یعنی زمینه و تدارک تحویل قدرت به منتخب کارگران یا شوراهای کارگری) – لذا برای این اقدام زمانی نمی توان تعیین کرد، زیرا این روند بستگی به آمادگی شوراهای کارگری دارد)، سپس آن حزب خود را از مقام رهبری جامعه عزل کند (یعنی به عنوان حزب رهبری کننده ی کارگران به‎ طور کاملاً واضح و شفاف خود را منحل کند)؛ چه زمانی؟ زمانی که شوراهای کارگری در رأس تصمیم‎ گیری‎های طبقه ی کارگر قرار گیرند (این امر در شرایط عادی و غیراستثنایی و به مثابه یک وظیفه ی آگاهانه و عاجل، ده ها سال به طول نمی انجامد). البته این حزب در صورت لزوم می تواند همانند سایر احزاب به فعالیت سیاسی ادامه دهد. اما به قول تروتسکی: با رعایت اصل: “جدایی کامل حزب و دولت؛ اعمال مستقیم قدرت نه از سوی حزب پیشتاز بلکه از جانب ارگان های دموکراتیک منتخب کارگران و زحمت کشان”.

بدیهی است در وضعیت استثنائی (جنگ و حملات ضدانقلاب و غیره) و یا تا زمانی که شوراهای کارگری آماده ی قدرت گیری نباشند، حزب با تأیید و پشتوانه ی همان کارگرانی که انقلاب را سازمان داده اند موقتاً در قدرت باقی می ماند ( اما این یک اقدام استثنائی است و حزب باید آگاهانه با استفاده از تمام ابزار برای آماده کردن شوراهای کارگری برای به دست گرفتن قدرت سیاسی و انحلال موجودیت رهبری کننده خود کوشا باشد).

بنابر این، سوسیالیست های انقلابی، در ترسیم چشم انداز سیاسی خود باید استراتژی و یا اصول ساختاری و نه موارد تاکتیکی و یا ادواری را برجسته کنند.

تاکتیکی برای مداخلات عمیق تر میان کارگران پیشرو

در پیوند با ساختن حزب در ایران دو انحراف ظاهر گشته است. انحراف سازمان های سنتی (که حزب خود را ساخته و دستورالعمللی به تمام کارگران به پیوستن به حزبشان صادر می کنند). انحراف دیگر؛ انحراف گرایشات آنارکو- سندیکالیستی و سندیکالیستی است که حزب را تحت لوای این که: “عده ای روشن فکر قیم مآب می خواهند همانند حزب بلشویک در شوروی سرنوشت ما را رقم به زنند”؛ مردود اعلام کرده و فعالیت کارگری را تنها بر محور مسایل روزمره صنفی/سیاسی متمرکز می کنند.

البته سوسیالیست های انقلابی با سازمان سیاسی سنتی و با رهبران گرایشات سندیکالیستی و آنارکو- سندیکالیستی به جدل سیاسی برای مبارزه ی سیاسی با آن ها یا متقاعد کردنشان؛ ادامه خواهند داد. اما، آنان در میان کارگران که در وضعیت کنونی از پایه های اصلی سندیکالیست ها و آنارکوسندیکالیست ها متشکل شده اند؛ قصد مداخله و جلب آنان به برنامه ی انقلابی را نیز داشته (بدیهی است که حزب کارگری را تنها با عده ای روشن فکران نمی توان ساخت). در نتیجه، در وضعیت کنونی، از لحاظ تاکتیکی حائز اهمیت است که سوسیالیست های انقلابی در دخالت های خود اصول ساختن حزب را روشن و واضح بیان کرده و وجه تمایز خود را با گرایشات خرده بورژوا سانتریست (که آن ها نیز به ظاهر خواهان ساختن حزب کارگری هستند) به نمایش گذارند. بدین ترتیب یک بدیل انقلابی در مقابل رفرمیست ها، سندیکالیست های راست و چپ و سازمان های سنتی سانتریست و غیره؛ ارائه دهند.

تأکید بر استراتژی ساختن حزب پیشتاز انقلابی از محورهای دخالت گری مارکسیست های انقلابی، تا زمان تشکیل آن حزب، خواهد بود. اما در کنار آن، باید با صراحت بیان گردد که پس از تسخیر قدرت و سرنگونی نظام سرمایه داری: «همه ی قدرت به دست شوراها» باید متمرکز گردد و نه قیم هایی روشن فکر بی ارتباط به جنبش کارگری. این مطالبه در عین حال در خنثی سازی اقدامات رهبران انحرافی سندیکالیستی علیه حزب لنینی، بسیار حائز اهمیت خواهد بود.

باید توجه شود که مارکسیست های انقلابی حزب خود را باید هم راه با کارگران پیشرو به سازند (حتی اگر اکنون کارگران پیشرو به این نظر اعتقادی نداشته و یا آماده ی پذیرش آن نباشند.

زیرنویس:

۱- Lenin, „Prefact to the Collection´ Twelve Years`“. Collected Works, Vol 13, PP. 103-104.

در فاصله ی سال های ۱۹۰۷- ۱۹۰۵ روسیه شاهد یک سلسله مبارزات انقلابی بود. تجربیاتی که کلیه ی سازمان ها در این سال ها کسب کردند بسیار حائز اهمیت بود. این سال ها آزمایش گاهی بود برای آن ها تا به صحت و سقم برنامه ی خود واقف شوند و کیفیت و ساختار تشکیلاتی خود را محک زنند. سیر تحول آتی اینسازمان ها و هم چنین سرنوشت رژیم تزاری در طی این سال ها رقم خورد

۲- B. Williams, op, cit, PP. 27-29. نقل از جزوه ارنست مندل

۳- جزوه ارنست مندل پیرامون خود-سازمان دهی طبقه ی کارگر



**چرا باید پس از تسخیر قدرت توسط پرولتاریا، چشم انداز انحلال «حزب پیشتاز انقلابی» اعلام گردد؟**

بخش دو

*الف. آرمانخواه*

***پاسخ به بحث رفیق مازیار رازی در باره ماهیت حزب***

*اگر درست متوجه شده باشم رفیق “مازیار رازی” در مورد حزب طبقه ی کارگر (ارگان رهبری طبقه ی کارگر در راه انقلاب) معتقد است که:*

*۱- این حزب یک حزب میرا یا به عبارت درست ‌تر یک پدیده ی میرا است که بایستی به تدریج نقش رهبری خود را به شوراهای نمایندگان کارگران واگذار کند.*

*۲- این میرایی در شرایط عادی نه یک پدیده بلندمدت و بسیار زمان‌بر که امکانی است که بایستی به سرعت عملی شود.*

*۳- پس از واگذاری نقش رهبری به شوراها، حزب طبقه به یکی از احزاب عادی کارگری تبدیل می ‌شود که می‌ تواند در جامعه‌ای با تعدد احزاب به حیات خویش ادامه دهد.*

*من با طرح کلی این بحث موافقم اما نکاتی دارم که فهرست‌وار ارائه می‌نمایم:*

*۴- اگر حزب طبقه ی کارگر یک پدیده میرا است که بایستی پس از انقلاب قدرت را به شوراها واگذار کند، مناسبات این حزب پس از واگذاری قدرت به شوراها با کارگران، شوراها و دولت چگونه مناسباتی خواهد بود؟ آیا این حزب بایستی در حال مبارزه برای کسب اکثریت در شوراها به عنوان طراح روش‌های دیکتاتوری پرولتاریا و در دست گرفتن دولت این دیکتاتوری باشد یا روش دیگری متصور است؟ در صورت پاسخ مثبت به این سؤال و در صورتی که این حزب طبق انتظار به تواند این اکثریت را به دست آورد، آیا این حزب مجدداً به قدرت بازنگشته و تا زمانی که بهترین نماینده برای طبقه باشد، در رأس قدرت باقی نخواهد ماند؟ پس به صورت مجرد نمی‌توان گفت، حزب طبقه ی کارگر نبایستی در قدرت باشد و باید چگونگی آن تبیین شود.*

*۵- رفیق گرامی “رازی” شرایط روسیه را یک شرایط خاص تاریخی- اجتماعی می‌ دانند و معتقدند که این شرایط نبایستی تعمیم داده شوند و در ترسیم چشم‌اندازها باید اصول اساسی برجسته گردند. من با این بخش از بحث مخالفم و دلایل خود را باز هم فهرست‌وار می‌آورم و در آینده اگر لازم شد، توضیح می ‌دهم.*

*الف) لنین و تروتسکی (بیشتر لنین) در مبحث دیکتاتوری پرولتاریا معتقدند که پس از انقلاب و سرنگونی حکومت سرمایه ‌داری، عواملی وجود دارند که به شدت در مقابل دولت دیکتاتوری پرولتاریا ایستادگی خواهند کرد. این عوامل عبارتند از: نفوذ و باقی‌ ماندن عقاید خرده‌ بورژوایی در بخش عظیمی از جامعه‌، توهماتی که تولید کوچک رقم می‌ زند و همواره به بازتولید آن عقاید خرده‌بورژوایی می‌ پردازد، برتری‌های علمی، تکنولوژیکی و… سرمایه ‌داری که از سال‌‌ها استثمار حاصل شده است و مقاومت (اغلب مسلحانه) بورژوازی که به سرمایه ‌داری جهانی تکیه دارد و این سرمایه ‌داری به شدت از بورژوازی داخلی حمایت می ‌کند. این عوامل را بنده به شخصه عواملی خاص یک منطقه خاص یا دولت خاص نمی ‌دانم بلکه آن را عاملی تقریباً جهانشمول قلمداد می‌ کنم.*

*ب) در صورت بروز جنگ داخلی (که تقریباً ناگزیر می‌ نماید)، طبیعتاً در همه جا قشر عظیمی از کارگران یا در ارتش سرخ مشغول خواهند شد و یا تعداد پرولتاریای انقلابی تقلیل خواهد یافت (این بحران یکی از اساسی‌ ترین معضلات حکومت بلشویک‌ها بود) و…*

*ج) عامل سوم که شاید به نوعی مهم‌ ترین عامل هم باشد، عامل اقتصادی است. در کشورهایی با سرمایه‌ داری وابسته و در عصر امپریالیزم (حال هر نام یا اصطلاحی که می ‌خواهیم روی آن به گذاریم مثل عقب‌مانده، جهان سوم و… منظورم بیشتر کشورهایی با  ساخت اقتصادی مشابه روسیه و ایران و… است)، ما می‌ توانیم کارکردهای مشابهی برای تمام آن‌ها متصور شویم. سؤال من این‌ جا است که چه تفاوتی وجود دارد که تضمین‌ کننده این امر باشد که ما با معضلات مشابه روسیه دست به گریبان نباشیم؟*

*این‌ها مسأله ‌ای فرعی نیستند، چرا که اولاً بحث میرندگی حزب را برای مدتی طولانی می ‌توانند به تعویق بیاندازند و ثانیاً در صورتی که به این اصول معتقد باشیم دیگر تعریف ما از حزب تغییر خواهد کرد و این امور به اصول ساختاری تبدیل می ‌شوند که بایستی آن‌ها را برجسته کرد!*

*۶- در قسمتی از نوشته ی رفیق رازی در مورد تسخیر قدرت توسط حزب بلشویک آمده است که حزب بلشویک در صورتی که در شوراها اکثریت نمی‌ یافت، اقدام به تسخیر قدرت نمی‌ کرد! به نظرم در این جا هم بحث اساسی دیگری به میان می‌آید. در برهه ‌ای از سال ۱۹۱۷ هنگامی که بلشویک‌ها هنوز در شوراها اکثریت نداشتند و این شوراها هم عملاً به ارگان سازش تبدیل شده بودند، حزب بلشویک شعار «همه ی قدر به حزب» را سرلوحه خویش قرار داده بود. بحث اصلی ‌ای که این ‌جا باز می ‌شود این است که حزب هنگامی که در طبقه اکثریت را به دست آورده باشد (این مسأله خود مورد اختلاف است که آیا حزب اساساً می ‌تواند دربر گیرنده ی اکثریت طبقه باشد یا …) در صورت مخالفت شوراها یا عدم وجود شوراها آیا بایستی اقدام به تسخیر قدرت نماید یا خیر؟ پاسخ به این سؤال آن‌ جا اهمیت می ‌یابد که آن را با بحث ارتباط حزب و شوراها گره به زنیم! در این ‌جا اگر حزب برخلاف نظر شوراها اقدام به تسخیر قدرت ‌نماید آیا می ‌توان به راحتی گفت حزب باید قدرت را به شوراها به سپارد؟ پاسخ خود من به این سؤال منفی است!! من معتقدم در این شرایط لاجرم این حزب خواهد بود که تا زمانی که در شوراها اکثریت مطلق را به دست نیاورده باشد، بایستی در رأس امور قرار به گیرد! البته این امر اصولاً نباید با بحث احزاب کمونیست کارگری یکی پنداشته شود (و فارغ از بحث‌های بوردیگیستی و اختلاف لنین با بوردیگا)!*

*در پایان به صورت کلی من هم با امر میرندگی و الزام حزب برای به سمت زوال رفتن موافقم اما شرایط میرایی حزب را درست همانند پروسه میرایی دولت و طبقات می ‌بینم. معتقدم شرایط به سمتی خواهد رفت که لاجرم حزب طبقه ی کارگر بایستی پروسه ی ضعیف ساختن و میرایی کُندی داشته باشد یعنی این میرایی یک پدیده ی زمان‌بر خواهد بود. من وظیفه ی حزب را تنها به مبارزه نظری با انحرافات درون شورا محدود نمی ‌بینم و معتقدم حزب اگر هم چنان حزب طبقه ی کارگر باشد و اکثریت طبقه ی کارگر را شامل شده باشد، می ‌تواند و بایستی در صورت لزوم، برای مبارزه با انحرافات غیرکارگری یا انحرافاتی که در پروسه استیلای طبقه ی کارگر مانع ایجاد می ‌کند، از تمام ابزارهای خویش استفاده نماید. (برای من خطر از دست رفتن انقلاب بسیار بیشتر از امکان استیلای مقطعی، تأکید می ‌کنم مقطعی و غیراستالینیستی، حزب بر شوراها اهمیت دارد).*

*به نظر من وظیفه ی حزب پس از انجام انقلاب به پایان نخواهد رسید و تنها شکل وظایف تغییر خواهد کرد. اما در حالت کلی رویکرد باید به سمت شوراها باشد. با توجه به این‌ که شوراها نه فقط شوراهای کارگران که شوراهای کارگران، دهقانان و… می ‌باشد (منظورم این است که دربر گیرنده ی تمام اقشار زحمت کشان است)، امکان نفوذ عقاید خرده ‌بورژوایی در آن بسیار بالا است اما حزب طبقه ی کارگر یک سازمان صرفاً کارگری است که پیش روترین عناصر کارگری در رأس آن قرار گرفته‌‌ اند. از این جا این حزب می ‌تواند مشروعیت خود را هم چنان به عنوان پیگیرترین عنصر مبارزه حفظ نماید. من در این ‌جا می‌ خواهم روی این نکته رفیق رازی که: « اما این یک اقدام استثنائی است و حزب باید آگاهانه با استفاده از تمام ابزار برای آماده کردن شوراهای کارگری برای به دست گرفتن قدرت سیاسی و انحلال موجودیت رهبری کننده خود، کوشا باشد» تأکید خاصی به گذارم. منظورم این است که این دوره‌ها قطعاً وجود خواهند داشت و باز هم تأکید می ‌کنم که این دوره‌ها نه از حالات خاص که از شرایط عمومی سرچشمه می ‌گیرند و بایستی از هم ‌اکنون برای آن توضیح و طرح داشت (در تعریف از حزب). ما تجربه ی بلشویزم را داریم و نمی‌ توانیم به گوییم که در رأس کار قرار گرفتن حزب و تبعاتناشی از آن نبایستی از هم ‌اینک تبیین شود.*

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

مازیار رازی

**پاسخ به رفیق الف. آرمانخواه**

**در مورد نقش حزب پس از تسخیر قدرت**

با سپاس مجدد از رفیق آرمانخواه. در ابتدا به سؤالات رفیق  پاسخی کوتاه می‎ دهم. سپس وارد ادامه بحث در مورد نقش حزب و شوراها پس از تسخیر قدرت می‎ شوم. رفیق آرمانخواه می ‎نویسد:

“…اگر حزب طبقه ی کارگر یک پدیده ی میرا است که بایستی پس از انقلاب قدرت را به شوراها واگذار کند، مناسبات این حزب پس از واگذاری قدرت به شوراها با کارگران، شوراها و دولت چگونه مناسباتی خواهد بود؟ آیا این حزب بایستی در حال مبارزه برای کسب اکثریت در شوراها به عنوان طراح روش‌های دیکتاتوری پرولتاریا و در دست گرفتن دولت این دیکتاتوری باشد یا روش دیگری متصور است؟ در صورت پاسخ مثبت به این سؤال و در صورتی که این حزب طبق انتظار به تواند این اکثریت را به دست آورد، آیا این حزب مجدداً به قدرت بازنگشته و تا زمانی که بهترین نماینده برای طبقه باشد، در رأس قدرت باقی نخواهد ماند؟ پس به صورت مجرد نمی ‌توان گفت، حزب طبقه ی کارگر نبایستی در قدرت باشد و باید چگونگی آن تبیین شود….”

در پاسخ به این سؤال باید ذکر شود که:

۱- حزبی که انقلاب را سازمان می ‎دهد متشکل از رهبرانی است با سابقه ی کاملاً روشن و برجسته. افرادی که در کل جامعه شناخته شده ‎اند و مورد تأیید و احترام کارگرانی هستند که انقلاب را به رهبری آنان به ثمر رسانده‎ اند. رهبران این حزب همان رهبران اصلی شوراهای کارگرانی هستند که انقلاب را تحقق داده ‎اند.

۲- افراد این حزب به دور یک برنامه ی انقلابی متشکل شده ‎اند. این برنامه در عمل در سطح جامعه به اکثریت جامعه و عمدتاً نهادهای خودجوش آنان (شوراهای کارگری) نشان داده است که برنامه ی حزب منطبق با منافع آنان بوده است. حزبی که انقلاب را رهبری می ‎کند؛ حزبی که اکثریت طبقه ی کارگر را در راستای سرنگونی نظام سرمایه داری هدایت می کند؛ حزبی است که برنامه ‎اش با برنامه و اهداف شوراهای کارگری در مقطع تسخیر قدرت انطباق یافته است و یکی شده است. به عبارت دیگر برنامه و سیاست‎های حزب مورد تأیید اکثریت شوراهای کارگری قرار گرفته است. برنامه ی حزب به برنامه ی شوراهای کارگری مبدل گشته است.

۳- این احزاب دارای ساختار تشکیلاتی هستند. این ساختار تشکیلاتی برای دوره ی تدارکات انقلاب در شرایط اختناق طراحی شده است. این ساختار برای تشکیل یک دولت دموکراتیک کارگری که در حاکمیت است طراحی نشده است. این ساختار تشکیلاتی عملاً کارآیی خود را پس از این که قدرت به دست شوراهای کارگری می‎افتد و دولت کارگری دموکراتیک ایجاد می ‎گردد، از دست داده، و خود را به عنوان تشکیلات تدارک تسخیر قدرت و حاکمیت باید منحل کند. زیرا به هدف خود رسیده است. دیگر دلیلی برای حیات تشکیلاتی و رهبری حزب وجود ندارد. اما در صورت لزوم می ‎تواند همانند سایر احزاب موجود به تبلیغ نظریات و ارائه ی پیشنهادات و مقابله ی تئوریک و نظری با سایر احزاب (احیاناً انحرافی) به پردازد. هرگز نباید فراموش کرد که حزب متکی بر آرای اکثریت کارگران و شوراهای کارگری به قدرت می ‎رسد. حزب کودتای نظامی نمی‎ کند. حزب به کارگران دروغ نمی‎ گوید و به محض به قدرت رسیدن، آن ‎ها را برکنار نمی‎ کند. حزب بلشویک اگر اعتقاد به قدرت شورایی نداشت، هرگز شعار «همه ی قدرت به شوراهای کارگری» را نمی ‎داد.

بنابر این قدرت شورایی با همان رهبران اصلی حزب و همان برنامه ی حزب در قدرت قرار گرفته است. در این صورت چه نیازی است که در کنار یا بالای سر آن یک تشکیلات دیگری با همان افراد و همان برنامه، اما با ساختار غیردولتی و غیرمتعارف با وضعیت قرار گیرد؟ این امر زمانی لازم است که وضعیت استثنایی و اظطراری باشد. یعنی اکثریت شوراهای کارگری از مسیر اصلی برنامه و سیاستی که براساس آن انقلاب را سازمان داده، خارج شده باشند و به دست ضدانقلاب افتاده باشد. سایر اوضاع غیرعادی مانند جنگ داخلی و دخالت مسلحانه ی ضدانقلاب درونی و بیرونی را خود دولت (دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا) جمهوری شورایی که در رأس آنان همان رهبران شناخته شده حزبشان قرار دارند، می‎ تواند به عهده گیرد. برای این موارد نیز نیازی به حزب به عنوان قیم شوراها نخواهد بود.

اشکال اصلی در طرح این موضع توسط رفیق آرمانخواه در این است که رفیق گرامی تصور می ‎کند، شوراهایی که به قدرت می ‎رسند، پدیده ‎ای هستند جدا از حزبی که تدارک به قدرت رساندن آنان را دیده است. حزب را یک پدیده ی جدا و یا به عنوان قیم شوراها می ‎پندارد، زیرا که حزب در دوره ی تدارکاتی و به قدرت رساندن شوراها نقش تعیین کننده داشته است. نتیجه ی منطقی این استدلال در احزاب سانتریستی و استالینستی نیز مشاهده می ‎شود. احزاب سانتریستی براساس همین استدلال‎های قیم مابانه، حزب خود را جدا از کارگران شکل داده و در آینده هم قصد دارد که کارگران و یا “جمهوری شورایی” ایجاد کند که زائده ی همین حزب باشد. به زعم آن ها رهبران حزب دائمی هستند، زیرا کارگران و شوراهای آتی، رهبرانی نخواهند داشت که قادر باشند “انقلاب” را از خطرات احتمالی نجات دهد! به باورشان حزب آن‎ها همان قدرت آتی کارگری است! استالینیست‎ها (طرف داران سابق شوروی) نیز برای موجه نشان دادن فجایع دوره ی استالین مجبورمی ‎شوند که «استالینیزم» را در ادامه ی «لنینیزم» نشان داده و شکل سازمان دهی اجباری حزب کمونیست شوروی در دوره ی جنگ داخلی (۱۹۱۸- ۱۹۲۱) و خطاهای رهبری بلشویک در ممنوعیت احزاب (۱۹۲۱-۱۹۲۳) را به یک امر عادی و ساختاری تبدیل کرده و بدین وسیله برای حزب (به عنوان قیم طبقه ی کارگر) جایگاه ویژه ی دائمی ترسیم کرده و در هر انقلابی قصد تکرار این سناریو را دارند.

نتیجه ی منطقی برخوردهای انحرافی چنین سازمان‎هایی این است که در دوره ی تدارکاتی (پیشا انقلابی) دیگر به جلب و تعلیم کارگران در رهبری حزب و یا کمک رسانی به ساختن شوراهای واقعی کارگری، لزومی نمی ‎بینند. به باور آن ها، کافی است حزبی توسط عده ‎ای “نخبه” و “روشن فکر” در خارج ساخته شود و آن حزب، انقلاب را سازمان داده و دولت آتی کارگری را به دست گیرد! شوراها نیز اگر شکل گرفتند، به ابزاری برای به قدرت رساندن همان حزب مبدل می ‎گردند! پس از انقلاب هم “حزب” (یا دولت در دست حزب) است که باید از انحرافات احتمالی درون شوراها و یا حمله ی نظامی و غیره جلوگیری به عمل آورد. با این اوصاف سرکوب هرگونه مخالفتی توسط شوراها و یا مخالفان سیاسی موجه جلوه خواهد شد! به باور آن‎ها، شوراها اگر در درونشان گرایشات غیرکمونیستی شکل گیرد، حزب آنان را کنار می ‎گذارد و “سلامت” کمونیستی را حفظ می ‎کند! بدین ترتیب “انقلاب” در مقابل “ضدانقلاب” نجات پیدا می ‎کند! این سناریوی سازمان‎های سانتریستی و استالینیستی در دوره ی پیشا انقلابی، دست گرایشات راست و چپ سندیکالیستی در درون جنبش کارگری را باز می ‎گذارد که به بهانه ی مقابله با این اعتقادات انحرافی، بدیل انحرافی از نوع  دیگری (سندیکالیستی و رفرمیستی) را ارائه داده و نهایتاً طبقه ی کارگر را به کج راه برده و آن را از تحقق انقلاب کارگری- سوسیالیستی باز می ‎دارد.

در ادامه رفیق آرمانخواه می ‎نویسد:

“….لنین و تروتسکی (بیشتر لنین) در مبحث دیکتاتوری پرولتاریا معتقدند که پس از انقلاب و سرنگونی حکومت سرمایه ‌داری، عواملی وجود دارند که به شدت در مقابل دولت دیکتاتوری پرولتاریا ایستادگی خواهند کرد. این عوامل عبارتند از: نفوذ و باقی‌ ماندن عقاید خرده‌ بورژوایی در بخش عظیمی از جامعه‌، توهماتی که تولید کوچک رقم می ‌زند و همواره به بازتولید آن عقاید خرده ‌بورژوایی می ‌پردازد، برتری‌های علمی، تکنولوژیکی و… سرمایه ‌داری که از سال‌‌ها استثمار حاصل شده است و مقاومت (اغلب مسلحانه) بورژوازی که به سرمایه ‌داری جهانی تکیه دارد و این سرمایه ‌داری به شدت از بورژوازی داخلی حمایت می ‌کند. این عوامل را بنده به شخصه عواملی خاص یک منطقه ی خاص یا دولت خاص نمی‌ دانم بلکه آن را عاملی تقریباً جهانشمول قلمداد می ‌کنم….”

این بحث درست است. رهبران بلشویک این نگرانی را همواره داشتند که “دولت دیکتاتوری پرولتاریا” می ‎تواند در معرض خطر قرار گیرد. اما، این استدلال چه ربطی به بحث حضور دائمی حزب دارد؟ مگر این که رفیق آرمانخواه “حزب” و “دولت دیکتاتوری” را یکی قلمداد می‎ کند. که اگر چنین باشد، خود دیکتاتوری پرولتاریا یعنی دولت کارگری به خطرات احتمالی برخورد می‎ کند. دیگر چه لزومی دارد که بالای سر دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا که توسط شوراهای کارگری انتخاب شده ‎اند، نهاد دیگری به نام “حزب” قرار گیرد؟

رفیق آرمانخواه می ‎نویسد:

“….در صورت بروز جنگ داخلی (که تقریباً ناگذیر می ‌نماید)، طبیعتاً در همه جا قشر عظیمی از کارگران یا در ارتش سرخ مشغول خواهند شد و یا تعداد پرولتاریای انقلابی تقلیل خواهد یافت (این بحران یکی از اساسی‌ ترین معضلات حکومت بلشویک‌ها بود) و…”

بله درست است. اما مگر قرار است بعد از هر انقلابی جنگ داخلی به وقوع پیوندد؟ چه فردی از رهبران بلشویک این تئوری را ارائه داده که هر انقلاب کارگری الزاماً به جنگ داخلی منجر می ‎گردد؟ درست برعکس اعتقاد بلشویک‎ها این بود که به محض شکاندن زنجیر در ضعیف ترین حلقه ی آن، سایر زنجیرها نیز پاره خواهند شد. به سخن دیگر انقلاب کارگری به ویژه در آلمان و مجارستان و سایر کشورهای اروپایی آغاز خواهد شد و صلح و انقلاب سوسیالیستی در سراسر جهان به وقوع می ‎پیوندد (این بود پیش‎ بینی بلشویک ها).

در ادامه رفیق آرمانخواه می ‎نویسد:

“….عامل سوم که شاید به نوعی مهم ‌ترین عامل هم باشد، عامل اقتصادی است. در کشورهایی با سرمایه‌ داری وابسته و در عصر امپریالیزم (حال هر نام یا اصطلاحی که می‌ خواهیم روی آن به گذاریم مثل عقب‌مانده، جهان سوم و… منظورم بیشتر کشورهایی با ساخت اقتصادی مشابه روسیه و ایران و… است)، ما می‌ توانیم کارکردهای مشابهی برای تمام آن‌ها متصور شویم. سؤال من این ‌جاست که چه تفاوتی وجود دارد که تضمین ‌کننده این امر باشد که ما با معضلات مشابه روسیه دست به گریبان نباشیم؟”

برای توضیح مفصل این موضع رفیق آرمانخواه را رجوع می ‎دهم به مطالعه ی دقیق جزوه ی «نتایج و چشم اندازها» (۱۹۰۵) و «انقلاب مداومِ» تروتسکی که به تفصیل در مورد رشد ناموزون و مرکب در سطح بین‎المللی توضیح داده است و نشان می‎ دهد که چرا انقلاب می ‎تواند در یک کشور از لحاظ اقتصادی عقب افتاده آغاز گردد و به سایر جهان گسترش یابد. تزهای آوریل ۱۹۱۷ لنین نیز این نظریه را تأیید کرد. در روسیه وضعیت استثنایی پدید آمد که منجر به شکست انقلاب شد۴.

در ادامه رفیق آرمانخواه می ‎نویسد:

“…در قسمتی از نوشته ی رفیق  رازی  در مورد تسخیر قدرت توسط حزب بلشویک آمده است که حزب بلشویک در صورتی که در شوراها اکثریت نمی ‌یافت، اقدام به تسخیر قدرت نمی ‌کرد!! به نظرم در این جا هم بحث اساسی دیگری به میان می ‌آید. در برهه ‌ای از سال ۱۹۱۷ هنگامی که بلشویک‌ها هنوز در شوراها اکثریت نداشتند و این شوراها هم عملاً به ارگان سازش تبدیل شده بودند، حزب بلشویک شعار «همه ی قدر به حزب» را سرلوحه ی خویش قرار داده بود. بحث اصلی ‌ای که این ‌جا باز می‌ شود این است که حزب هنگامی که در طبقه اکثریت را به دست آورده باشد (این مسأله خود مورد اختلاف است که آیا حزب اساساً می‌ تواند دربر گیرنده ی اکثریت طبقه باشد یا…) در صورت مخالفت شوراها یا عدم وجود شوراها آیا بایستی اقدام به تسخیر قدرت نماید یا خیر؟ پاسخ به این سؤال آن ‌جا اهمیت می ‌یابد که آن را با بحث ارتباط حزب و شوراها گره به زنیم!! در این ‌جا اگر حزب برخلاف نظر شوراها اقدام به تسخیر قدرت ‌نماید آیا می ‌توان به راحتی گفت حزب باید قدرت را به شوراها به سپارد؟ پاسخ خود من به این سؤال منفی است! من معتقدم در این شرایط لاجرم این حزب خواهد بود که تا زمانی که در شوراها اکثریت مطلق را به دست نیاورده باشد، بایستی در رأس امور قرار به گیرد!”

برای پاسخ به نکات بالا ابتدا مفهوم خود را از «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» روشن کرده و در آخر به مفهوم حزب به مثابه ابزاری برای رسیدن به این هدف می ‎پردازم.

پس از تسخیر قدرت توسط شوراهای کارگری به رهبری حزب، جامعه در مرحله ی انتقال از سرمایه ‎داری به سوسیالیزم به سر می‎ برد. از میان رفتن دولت با رشد اقتصادی، هم گام با یک دیگر طی می‎ شوند. اما، این روند شاید به طور ایده‎آل پیش نرود و جامعه به طور اجتناب ناپذیر- با برخی از ناهنجاری‎های معین بوروکراتیک مواجه شود. زیرا که، در جامعه‌ی سرمایه داری، چنان چه پرولتاریا عموماً در موقعیتی قرار می ‎گرفت که می‎ توانست به محض کسب قدرت به مثابه یک طبقه بر کلیه ی امور زندگی اجتماعی و اقتصادی نظارت کند، این ناهنجاری‎های بوروکراتیک اجتناب ناپذیر نمی ‎بود. اما، متأسفانه چنین نیست. نظام سرمایه ‎داری کارگران را در کلیه ی سطوح زندگی بیگانه می ‎سازد و از طریق تحمیل حداقل ۸ ساعت کار روزانه (مضافاً بر وقت هدر رفته برای ایاب و ذهاب به محل کار و زندگی)، کارگران را از رشد فرهنگی -که آنان را قادر به عهده ‎گیری فوری اداره جامعه می‎سازد- محروم می‎ کند. کارگرانی که پس از ساعت‎ها کار طاقت‎فرسا به محل مسکونی خود باز می‎ گردند، دیگر فرصت مطالعه و ارتقاء سطح فرهنگ خود را نخواهند داشت. تا هنگامی که مدت زمان کار، آگاهانه کاهش نیابد، ابتدائی ‎ترین وضعیت مادی برای مدیریت کارگری جامعه زیست نخواهد کرد. بنابر این، شکلی از نیابت قدرت- که به نوبه ی خود می‎ تواند به ناهنجاری‎های بوروکراتیک منجر شود- اجتناب ناپذیر است.

اما، قدرت به حکومت رسیده که به نیابت جامعه – در این مرحله- برای از بین بردن تدریجی خصوصیات منفی موروثی جامعه سابق گام‎های مؤثر بر می ‎دارد- می ‎باید شکل ویژه‎ ای داشته باشد. چنین قدرتی می ‎باید دموکراتیک ‎ترین قدرتی باشد که تاریخ به خود دیده است. دموکراسی‎ ای بسیار عالی‎تر از “دموکراسی بورژوائی” حاکم بر کشورهای سرمایه ‎داری. در این مرحله آزادی بیان و تجمع و اعتصاب و غیره برای کلیه‎ ی قشرهای اجتماعی توسط قدرت دولتی نوین باید تضمین گردند (مگر برای آنان که مسلحانه قصد براندازی قدرت اکثریت منتخب کارگران را داشته باشند). این قدرت، “دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا” نامیده می ‎شود. قدرتی است که به نمایندگی از طرف کارگران و زحمت کشان و متحدین آنان (اکثریت جامعه)- براساس تضمین دموکراسی کارگری (قدرت شورایی)- روند عبور از سرمایه‎ داری به سوسیالیزم را تسهیل و عملی می ‎کند. به قول مارکس تنها ضامن انتقال از سرمایه ‎داری به سوسیالیزم همانا استقرار دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا است. هر شکل دیگری از قدرت (“دیکتاتوری حزب” و یا “خبرگان روشن فکر”)، که خواهان جای گزینی دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و قدرت شورایی شود، محکوم به شکست است و امر انتقال به سوسیالیزم را مسدود کرده و وضعیت را برای بازگشت سرمایه‎ داری هموار می‎کند.

در شوروی چنین شد. اختناق استالینیستی علیه طبقه‎ی کارگر و زحمت کشان و ملیت‎ها و سرکوب دموکراسی کارگری، مرحله ی انتقال به سوسیالیزم را متوقف کرد و جامعه را نهایتاً به عقب (یعنی سرمایه ‎داری) باز گرداند. در جامعه‎ ی شوروی، رهبری حزب بلشویک- به نمایندگی شوراهای کارگران، دهقانان و سربازان- قدرت سیاسی را به دست گرفت و اقدامات اولیه در راستای استقرار قدرت شورایی و امر انتقال به سوسیالیزم را عملی کرد. اما به علت انزوای انقلاب در سطح جهانی و جنگ داخلی که منجر به از بین رفتن پیش روی انقلابی و کارگری شد، در این جامعه به تدریج ناهنجاری‎های بوروکراتیک غالب شد. با وجود خطاهایی که در ۱۹۲۱-۱۹۲۳ توسط رهبران حزب رخ داد، روند دموکراتیک می‎ توانست اصلاح و ادامه یابد. لنین در اواخر عمر ۱۹۲۳ به این خطر پی برد. او نوشت: “از این که پیش ‎تر از این‎ها و با توان لازم و شدت بیشتر دخالت نکردم، خود را در برابر کارگران شدیداً مقصر می‎دانم”.۵ اما مبارزه ی لنین علیه بوروکراسی نیز با مرگ وی متوقف شده و مبارزه ی اپوزیسیون چپ به رهبری تروتسکی نیز شکست خورد. استالین و دارودسته اش به نمایندگی از قشر بوروکرات (و بازماندگان رژیم تزار) به نام طبقه ی کارگر و متکی بر اعتبار انقلاب اکتبر، قدرت را از طبقه‎ی کارگر غصب کردند و جامعه را عاقبت “در مارپیچ بوروکراسی” به عقب (سرمایه داری) برگرداند.

آن چه را که باید توجه کرد این واقعیت است که اصولاً دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا باید بر بستر دموکراسی کارگری به اهداف خود به رسد. هر حرکتی هر چند موقت توسط حزب که این امر را متوقف می ‎کند، بهای سنگینی به دنبال می ‎آورد. این بهاء نه تنها در درون آن جامعه بلکه در سراسر جهان انعکاس می ‎یابد و روند انقلابات سوسیالستی را به تعویق می ‎اندازد و نسل‎های متعددی را به دامن سرمایه ‎داری می ‎اندازد. امروز بیش از ۸۵ سال پس از شکست انقلاب روسیه جنبش کارگری بین‎المللی و کمونیست‎ها هنوز هزینه ی مسدود شدن دموکراسی کارگری در روسیه را پرداخت می ‎کنند.

رفیق آرمانخواه می ‎نویسد:

“برای من خطر از دست رفتن انقلاب بسیار بیشتر از امکان استیلای مقطعی، تاکید می‌ کنم مقطعی و غیراستالینیستی، حزب بر شوراها اهمیت دارد.”

اما، نکته‎ای که رفیق آرمانخواه باید توجه کند این است که خطر از دست رفتن انقلاب با دخالت قیم‎مآبانه حزب در امور جامعه به مراتب بیشتر از خطری است که از سوی امپریالیزم و یا ضدانقلاب متوجه جامعه و جهان کارگری خواهد بود. زیرا امپریالیزم و سرمایه ‎داری حتی اگر پیروز شود، پس از مدت کوتاهی قیام‎ها و انقلابات کارگری آغاز می‎ گردند اما ظهور بوروکراسی اختناق آمیز از دل یک انقلاب پیروزمند سوسیالیستی، ده‎ها نسل را از انقلابات سوسیالستی دل سرد می ‎کند و روحیه و توان کارگران را برای نسل‎ها نابود می ‎کند. جنبش کارگری بین‎المللی، تداوم حیات ننگین امپریالیزم در دوره ی اخیر را مدیون انحطاط دولت کارگری شوروی بوده است. این نظام فاسد امپریالیستی می ‎توانست با پیروزی چند کشور دیگر، پس از انقلاب اکتبر گور خود را برای همیشه بکَند و نابود گردد (همان طور که بلشویک‎ها انتظار داشتند).

بنابر این درک روشن دموکراسی کارگری به عنوان تنها ضامن دوره ی گذار از سرمایه ‎داری به سوسیالیزم بسیار حیاتی است. دموکراسی‎ای که تنها و تنها بر پایه ی شوراهای کارگری یعنی نمایندگان اکثریت جامعه (که اعضای حزب هم بخشی از آنان هستند) عملی است. هیچ اقدام قیم‎مآبانه موجه نیست. بلشویک‎ها و لنین پیش از انقلاب و تمام دوران انقلاب بر این امر کاملاً آگاه بودند. حزب بلشویک و به ویژه لنین هرگز قصد جای گزین کردن حزب بر طبقه ی کارگر را نداشت. جبر تاریخ این امر را موقتاً بر آن‎ ها تحمیل کرد.

برای اثبات این واقعیت تاریخی، به چند نقل قول بسنده می‎شود:

· لنین در فرمان ارضی در دومین کنگره ی سراسری شوراهای روسیه (۲۵ اکتبر/۷ نوامبر) گفت: “ما به عنوان یک دولت دموکراتیک نمی‎ توانیم از تصمیم توده‎های خلق طفره به رویم، حتی اگر با آن موافق نباشیم”. (تاریخ انقلاب روسیه- ای اچ کار جلد اول صفحه ۱۳۸- از منتخب آثار لنین به انگلیسی جلد۲۲ ص ۲۳)

· نخستین اعلام اساسی ماهیت قانونی حکومت که در تاریخ شوروی در «اعلامیه حقوق خلق رنجبر و استثمار شده» آمده  با این کلمات آغاز می ‎شود: “اعلام می ‎شود که روسیه عبارت است از جمهوری شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان. تمام قدرت مرکزی و محلی متعلق به این شوراها است”. (تاریخ انقلاب روسیه- ای اچ کار جلد اول صفحه ۱۴۰) از این پس برای اولین بار روسیه: «جمهوری شوروی روسیه» خوانده شد. (پیش از آن نام آن حاکمیت «دولت موقت کارگران و دهقانان» بود)

· در لحظه ی پیروزی انقلاب، یک دولت تمام بلشویکی اعلام شد. اما، در همان روزهای نخستین، بر اثر فشار کمیته ی اجرایی اتحادیه کارگران راه آهن (ویکژل)، کمیته ی مرکزی حزب موافقت کرد که باب مذاکره را با اس ارها و منشکویک‎ها باز کنند و یک دولت ائتلافی از همه ی احزاب موجود درشوراها تشکیل دهند. (تاریخ انقلاب روسیه- ای اچ کار جلد اول صفحه ۱۴۰)

· ویکتور سرج یکی از نظریه پردازان و تاریخ نویسان جنبش کارگری شوروی درمورد این دوره می ‎نویسد: “در مورد قدرت بلشویک‎ها در شوراها در درون شوراهای شهری و ارتش که بلشویک‎ها تا همین اواخر در اقلیت بودند، اکثریت را به دست آوردند. در انتخابات دومای مسکو، بلشویک‎ها برنده شدند؛ آن ها از ۳۸۲۲۶۲ رأی، ۱۹۹۳۳۷ رأی به خود اختصاص دادند. از ۷۱۰کرسی انتخاب شده، ۳۵۰ به بلشویک‎ها، ۱۸۴ به کادت ها، ۱۰۴ تا به سوسیال- رولوسیونرها، ۳۱ تای آن به منشویک‎ها و ۴۱ تای آن‎ها به گروهای دیگر اختصاص یافت. از ۱۷ هزار سربازی که در انتخابات شرکت کردند، ۱۴ هزار نفر آن‎ ها به بلشویک‎ها رأی دادند”.

کلام آخر: نکاتی درباره ی تئوری حزب لنینی

تئوری حزب لنینی ابتدا در چه باید کرد تدوین یافت. اما، پس از آن ‎که طبقه ی کارگر روسیه اولین تجربه‎ی انقلابی خود را در سطح وسیع فعالیت توده ‎ای- در سال ۱۹۰۵- طی کرد، لنین خود ضرورت تعمق بیشتر درباره‎ ی تجزیه و تحلیل خویش را احساس نمود. بدین سان تئوری واقعی حزب لنینی شامل دو عنصر به هم پیوسته بود. اول، آن چه او در اوایل قرن در چه باید کرد پیرامون ایجادهسته ‎های حزب انقلابی در شرایط مخفی کاری نوشت. دوم، آن چه که او بعد از نخستین تجربه‎ ی انقلابی توده‎ ای پرولتاریای روسیه- تجربه‎ی احزاب توده‎ای، اتحادیه‎های کارگری و شوراها تدوین نمود. درک تئوری حزب لنینی به معنای درک ضرورت جدائی پیش آهنگ و احزابی است که فقط می‎ توانند اقلیت ناچیزی از طبقه ی کارگر را سازمان دهند و در عین حال درک ضرورت ادغام حزب پیش آهنگ در میان توده‎ها بدون جای گزینی آنان. این تئوری که رهائی پرولتاریا فقط می ‎تواند توسط خود پرولتاریا به انجام رسانده شود، نباید چه در تئوری و چه در عمل به این مفهوم کاهش پیدا کند که تکلیف حزب انقلابی آزاد ساختن پرولتاریا و بنیاد نهادن دولت کارگری به نمایندگی از طرف پرولتاریاست.

در این دیالکتیک میان “پیشرو” و “توده” لازم است بر این واقعیت پافشاری نمود که حزب رسالت تاریخی خود را تنها زمانی می‎ تواند به انجام به رساند که از حمایت فعالانه‎ی اکثریت پرولتاریا برخوردار باشد. ولی این حمایت فعالانه توده‎ها از حزب انقلابی فقط در لحظات استثنائی و لیکن از لحاظ تاریخی تعیین شده به وقوع می ‎پیوندد. این بدین معنی است که تا زمانی که شرایط انقلابی فرا نرسیده، حزب به ناچار یک حزب اقلیت خواهد بود.

تئوری راستین حزب لنینی در درک فراگیرنده‎ی آن از رابطه‎ ی دیالکتیکی میان حزب و توده ‎ها نهفته است. این دیالکتیک یک نوع معین سازمان و یک بینش معین از انقلابی حرفه‎ ای ایجاد می ‎کند. انقلابیون حرفه ‎ای هرگز نباید به طرزی همیشگی از توده‎ها جدا به ماند. همواره می ‎بایست آماده‎ی بازگشت به محوطه‎ ی کارخانه و واگذاری مقام خود به رفیق دیگر باشد تا این که او نیز به تواند تجربیات لازم را فرا گیرد. این تئوری سیستم ادواری است که میان پرولتاریا و پیشگامان، یک حالت واقعی “گردش نیروی حیاتی” برقرار می ‎سازد.

اصول اساسی مشابهی در مورد دولت کارگری در مرحله‎ ی گذار از سرمایه‎ داری به سوسیالیزم نیز صدق می ‎کند. اگر چه لنین در ابتدا در پروراندن چندین نظریه درباره‎ ی مساله ی بوروکراتیزه شدن دولت‎های کارگری پیش قدم بود (در واقع او در سال‎های ۲۲- ۱۹۲ خیلی پیش از تروتسکی از خطر آگاه بود)، اما، عمدتاً تروتسکی و جنبش تروتسکیستی بود که راه حل انقلابی مارکسیستی برای این مسأله ارائه داد.

با این که گرایش در جهت ناهنجاری‎های بوروکراتیک در یک کشور عقب مانده و جامعه ‎ی منزوی اجتناب ناپذیر است، منتهی شدن این گرایش به انحطاط مهیب دوره‎ ی استالینیستی اجتناب ناپذیر نیست. در این شرایط، نقش عامل ذهنی بار دیگر تعیین کننده است. پیش آهنگ انقلابی می‎ بایست در تمام سطوح بر علیه خطر بوروکراتیزه شدن مبارزه کند:

– در سطح سازمان سیاسی دولت، می‎ بایست دموکراسی کارگری را پرورش دهد و دخالت مستقیم توده‎ ها در اداره‎ ی دولت را تشویق نماید.

– در سطح بین ‎المللی، می‎ بایست از انکشاف انقلاب جهانی، که به سبب درهم شکستن انزوای دول کارگری مؤثرترین پادزهر علیه بوروکراتیزه شدن است، حمایت کند. اگر یک پیشگام پرولتاریائی آزاد از فرسودگی اخلاقی و جسمانی موفق به تسخیر قدرت گردد، قادر به در دست گرفتن نقش رهبری در گسترش انقلاب جهانی خواهد بود. این همان چیزی است که تروتسکی آن را جنبه ی سوم تئوری «انقلاب مداوم» خواند.

– در سطح اقتصادی، می ‎بایست از هرگونه جدائی ریشه ‎ای میان عمل انباشت و عمل تولید، یا از هرگونه جدائی ریشه ‎ای میان طبقه ی کارگر واقعی موجود و کنترل محصول افزونه ‎ی اجتماعی- چه از طریق یک “حزب”، چه از طریق بوروکراسی دولتی به حد نهایت مرکزیت یافته و چه از طریق عملکرد آزاد “قوانین بازار”- به هر قیمت ممکنه ممانعت شود. مدیریت کارگری با برنامه ‎ی اقتصاد که به طرز دموکراتیک مرکزیت یافته، پاسخ تاریخی به این مسأله است.۶

**نتیجه:**

در انقلاب آتی ایران، مارکسیست ‎های انقلابی باید کاملاً آگاهانه و از هم اکنون حساسیت بیش از اندازه بر استقرار دموکراسی کارگری و نظام شورایی ابراز داشته و نقش حزب در دوره ی پیشا انقلابی و تدارکاتی را برجسته و با اهمیت کنند. و در عین حال، در دوره ی پسا انقلابی، حضور حزب در بالای سر شوراهای کارگری را آگاهانه کاهش دهند.

تنها بر اساس چنین روشی می‎ توان در ساختن حزب پیشتاز انقلابی (بلشویکی) در مقابل احزاب خرده بورژوا و استالینیستی، گام‎ هایی اساسی برداشته و کارگران پیشرو را در ساختن آن دخالت داد.

**توضیحات و منابع**

۴- برای مطالعه ی آن وضعیت رجوع شود به کتاب تاریخ روسیه شوروی انقلاب بلشویکی ۱۹۲۳- ۱۹۱۷ -ای اچ کار- ترجمه ی نجف دریابندری. تاریخ انقلاب روسیه نوشته ی تروتسکی- نشر کارگری سوسیالیستی.

۵- این نقل قول نخستین جمله از یادداشت لنین تحت عنوان «مسأله ی ملیت ها و خودمختاری» مورخ ۲۰ مارس ۱۹۲۲ بود. در این یادداشت ها لنین سیاست های استالین در مورد مسأله ی ملی را به شدت مورد حمله و انقتاد قرار می دهد. رجوع کنید به:

Lenin, Collected works, Vol 36. p. 605

۶- ارنست مندل: درباره ی بوروکراسی- نشر کارگری سوسیالیستی



# **نکاتی در مورد تدارک و سازماندهی انقلاب سوسیالیستی**

# **مصاحبه با مازیار رازی**

**فعالیت مخفی و علنی**

‬

سوال: رفیق مازیاز رازی یکی از مسائلی که امروز بسیار حائز اهمیت است مساله حزب پیشتاز انقلابی است که شما مقالاتی در این رابطه نوشته اید و یکی از سوالاتی که در این رابطه مطرح می باشد این است که:

آیا حزب در شرایط فعلی می تواند کار توده ای نماید و اساساً رابطه بین کار مخفی (که کار اقلیتی از پیشگام یا پیشتاز است) با کار توده ای چکونه می باشد؟ و اساساً ااین دو فعالیت را چگونه می شود با هم پیوند داد؟

مازیار رازی: در ابتدا باید ذکر کنم که: هدف اصلی هر حزب انقلابی در واقع کار میان توده های زحمتکش و توده های کارگر است، یعنی اگر حزبی فعالیت مستمر و مداوم در درون بخش های عمده توده ها نداشته باشد آن حزب در واقع فاقد ارزش می باشد. در نتیجه هدف اصلی یک حزب انقلابی فعالیت در میان توده ها است.

این یکی از موضوع های اصلی است که می خواستم به آن اشاره کنم چون در شرایط کنونی ما شاهد این هستیم که احزاب متعددی در خارج یا احیاناً در داخل در آتیه ساخته خواهد شد، که اینها احزابی هستند که ارتباط مستقیم و ارگانیک با توده های زحمتکش ندارند و از این زاویه اینها در واقع به شکل قیم مآبانه یا از بالا خواهان این هستند که رهبری توده ها را به دست بیآورند در صورتی که حزب طبقه کارگر یا حزب پیشتاز انقلابی باید فعالیت اصلی و هدف اصلی آن در میان توده ها باشد.

اعضا و فعالین این حزب باید متشکل از توده های کارگر از فعالین پیشروی طبقه کارگر باشد و از این لحاظ حزبی که ما از آن صحبت می کنیم حزب طبقه کارگر حزبی است که در میان طبقه کارگر متولد می شود و در بطن مبارزات روزمره طبقه کارگر فعالیت خود را گسترش می دهد و از درون طبقه کارگر فعالینی را به داخل خود جلب می کند.

اما از سوی دیگر مشکلی که ما در مقابل خودمان در کشورهائی نظیر ایران داریم، این است که دولت سرمایه داری ایران یک دولت اختناق آمیز و ارعاب گر می باشد که به هیچ وجه کار متشکل توده ای  طبقه کارگر را اجازه نمی دهد و اگر هم تشکل هائی از طبقه کارگر یا تشکل هائی از جنبش دانشجوئی بوجود آید دولت به اشکال مختلف از طریق نهادهای مختلف دخالت در این تشکل ها را به عهده می گیرد و آنها را از مسیر اصلی خود خارج می نماید.

بنابراین ما در جامعه ای نظیر ایران با یک دوگانگی و تناقض روبرو هستیم از یک سو به عنوان نیروهای انقلابی و نیروهای سوسیالیست انقلابی خواهان الحاق به توده های وسیع هستیم و خواهان تشکیل و همراهی با پیشرو کارگری برای بوجود آوردن حزب طبقه کارگر هستیم و از سوی دیگر در مقابل دولتی قرار داریم که تمام حرکت های طبقه کارگر را در نطفه خاموش می کند. رهبران را دستگیر و اعدام و در واقع امر دخالت گری را متوقف و مسدود می نماید. بنابراین مسأله ای که در برابر ما وجود دارد این است که چگونه این تضاد و تناقض را می توانیم حل کنیم.

در محور این بحث مسأله ساختن حزب پیشتاز انقلابی طرح می شود. حزب پیشتاز انقلابی، حزب توده ها نیست حزب پیشتاز انقلابی به منظور جلب توده های وسیع طبقه کارگر یا اقشار پیشرو کل جامعه بوجود نمی آید چون چنین حزبی اصولاً قادر به فعالیت سیاسی درون جامعه ای نظیر ایران نخواهد بود این حزب اگر با پایه های  توده ای بوجود آید، بلافاصله مورد سرکوب و ارعاب قرار گرفته و متلاشی می شود. بنابراین حزبی که مد نظر ماست (حزب پیشتاز انقلابی) حزب پیشرو طبقه کارگر است.

حزبی است که متشکل از متعهدترین و منضبط ترین عناصر طبقه کارگر بوجود  می آید و آنها امر دخالت

بنابراین از یکسو ما خواهان این هستیم که با توده ها پیوند خورده و از سوی دیگر بدلیل ماهیت دولت، ماهیت ارعاب آمیز دولت باید بطور مخفی و مشخصاً بطور حرکت های کاملاً جدا از توده ها سازمان دهی کنیم.

مسأله دیگری هم به دلیل شرایطی که در ایران در مقابل خود خواهیم یافت این است که در درون تشکل های توده ای و تشکل های کارگری که به شکل توده ای عمل می کنند، عقاید و ایدئولوژی هیاًت حاکم به راحتی رسوخ پیدا می کند این قابل ذکر است که دولت سرمایه داری همواره از طرق مختلف مشغول ارعاب طبقه کارگر است. یکی از طرق ارعاب رژیم، سرکوب مستقیم است که از طریق نیروهای انتظامی و دیگری از طریق گسترش عقاید رفرمیستی به درون جنبش کارگری می باشد.

 سئوال:  در چنین شرایطی که شما هم ذکر کردید رژیم شروع می کند به ساختن یک سری تشکلات، مثلاً در جنبش جوانان ما شاهد این هستیم که مسأله پارلمان جوانان مطرح  یا تشکلات مختلف که بیش از صدها تشکل می باشند ساخته می شود.

سئوال دیگری که اینجا مطرح می شود و سئوال مهمی نیز می باشد این است که: نیروهای انقلابی و نیروهای پیشرو یا پیشگام برای شرکت در این تشکلات باید چه مواردی را در نظر بگیرند اساساً آیا باید در این تشکلات شرکت نکنند و یا شرکت مشروط نمایند و اساساً چگونه باید با این مسأله بغرنج در حالی که هنوز تشکلات سراسری مستقل بوجود نیآمده برخورد کنند؟

مازیار رازی: در مورد وضعیت کنونی باید ذکر کرد که در دوره آتی ما شاهد این نوع مانورها و این نوع تحولات در داخل ایران از سوی دولت سرمایه داری ایران خواهیم بود. دوستان مطلع هستند که دول اروپائی یعنی پانزده کشور اروپائی رفت و آمدهایی را به ایران آغاز کرده اند و شروطی برای متحول کردن یا مرتبط کردن اقتصاد ایران به کشورهای اروپایی تعیین و زمینه ریزی چپاول ایران از سوی این دولت ها در ماه های گذشته ریخته شده است.

از این نقطه نظراست که یک سلسله شروطی برای دولت ایران در نظر گرفته اند که به هر حال از نقطه نظر ظاهری هم که شده شاهد تحولاتی در درون جامعه خواهیم بود و یکی از این تحولات ایجاد تشکل های به اصطلاح مستقل کارگری و یا پارلمان دانشجوئی ویا تشکل های دانشجوئی خواهد بود. در واقع تحت شرایط کنونی ما این وضعیت را شاهد خواهیم بود. منتهی در ارتباط با این مسأله در مقابل تحولات اخیر عموماً سه موضع گیری مطرح می شود.

 موضع اول این است که توده های انقلابی اصولاً هیچ نوع ارتباطی با این تشکل ها نداشته باشند و در واقع خط مشی امتناع یا بایکوت(تحریم) این تشکل ها را اتخاذ کنند.

خط دوم این است که اصولاً بدون پیش شرط هائی می توان در درون این تشکل های دانشجوئی و یا کارگری که دولت تحت فشار دولت های اروپائی ایجاد   می کند شرکت کرده و از این روزنه استفاده کرد و این نظر اعتقاد دارد این ابزاری هست که می تواند جنبش دانشجوئی و یا جنبش کارگری را به مرحله نوینی برساند. اما به اعتقاد من این دو نظر دچار انحراف و دو روی یک سکه می باشند.

مسأله ای که مطرح است این است: واضح است که اگر توده های دانشجو در درون تشکل های مستقل و پیش ساخته ای که به هر حال از طرق مختلف ایجاد می شود شرکت بکنند، واضح است که باید خود را به این تشکلاتی که ایجاد می شود مرتبط کرد. و اما در ارتباط با جوانانی که امروز تحت فشارهای مضاعف قرار گرفته اند طبیعی است که این تشکلات جوانان و پارلمان جوانان و غیره روزنه ای ایجاد می کند و واضح است که نیروهای انقلابی باید خودشان را به این تکاملات و این تحولات مرتبط بکنند. از سوی دیگر شرکت در درون اینها بدون پیش شرط ها به نظر من آن هم دچار ایراد می باشد چون مسأله این است که دولت سرمایه داری با   انگیزه ها و اهداف خود این تشکلات جوانان را بوجود می آورد و دنبال مقاصد خود می باشد.

بنابراین اگر توده های جوانان در سطح وسیع در این تشکل ها شرکت کنند می توانند به شکل مشروط  شرکت خود را سازمان دهند یعنی از یکسو دچار انحراف تحریم و امتناع از آن نشوند و خود را از توده های وسیع و دانشجویانی که در آتی در این تشکلات شرکت می کنند منزوی نکنند، و از سوی دیگر هم در واقع تسلیم سیاست های رژیم و دول اروپایی نشوند. بنابر این یکی از شروطی که می توانند جوانان و جوانان سوسیالیست برای دخالت در این تشکل ها داشته باشند این است که خواهان استقلال کامل این تشکل ها از دولت و تمام نهادهای مرتبط به دولت باشند. اگر قرار باشد که دولت و یا نهادهای دانشجویی دولت به شکلی در این تشکل هائی که ساخته می شود اعمال نفوذ کنند به اعتقاد من شرکت در این تشکل ها بی فایده خواهد بود. این تشکل ها باید در واقع کاملاً مستقل از دولت باشند و گرنه مجدداً دچار انحرافاتی که در گذشته هم ما شاهد آن بوده ایم خواهند شد.

شرط دوم شرکت در این تشکل ها تضمین دموکراسی درونی است، یعنی این   تشکل ها باید مطبوعات آزاد خود را داشته باشند، باید دسترسی به رسانه های جمعی عمومی داشته باشند باید از رادیو تلویزیون استفاده بکنند و نظرات مشخص خود را که مرتبط به مسائل صنفی دانشجوئی و جوانان می باشد بدون سانسور در مطبوعات منعکس بکنند و در رادیو تلویزیون آزادانه به بحث بگذارند. همچنین در واقع این تشکل ها باید درشان به روی تمام گرایش های نظری باز باشد.

نمی تواند تشکلی بوجود آید که بگوید درب آن به روی سوسیالیست ها و یا کمونیست ها بسته است و صرفاً گرایش های مختلف اسلامی را به درون خود قبول می کند. این در واقع یک تشکل غیردموکراتیک خواهد بود بنابر این ما باید اصرار بکنیم، ما باید پافشاری بکنیم شرط ورود خود را بر این بگذاریم که این تشکل ها  اولاً دموکراتیک باشند دوماً اینکه مستقل از دولت باشند و سوماً اینکه درب این تشکلات به روی تمام نظرگاه های منعکس در جامعه باز باشد از جمله کسانی که معتقد به سوسیالیزم هستند و کسانی که معتقد به  کمونیزم هستند باید بتوانند در این تشکل ها شرکت کنند. درغیر این صورت شرکت در این تشکل ها بی فایده خواهد بود.

سئوال: من مجدداً به همان سئوال قبلی یعنی رابطه کارهای مخفی و کارهای توده ای برمی گردم، سئوال این است شما خصوصیات اصلی کار مخفی را چطوری می بینید و اساساً کارهای مخفی در دنباله خود می تواند به کار توده ای ختم شود؟ مسأله ای که امروز خیلی روی آن تأکید می شود و مسأله بسیار مهمی نیز است، در رابطه با کار مخفی می باشد، کار مخفی به خاطر انتزاعی بودن آن سبب ایجاد سلسله مراتب و بوجود آمدن بوروکراسی خاصی درون تشکیلات می شود. ضمن اینکه علاقمندم در رابطه با خصوصیت کارهای مخفی صحبت نمائید، خواهش می کنم در رابطه با مکانیزم هائی که باعث جلوگیری از ایجاد بوروکراسی های خاص تشکیلاتی و تعمیم یافتن آن به جنبش چپ و جنبش های اجتماعی می شود نیز صحبت نمائید.

مازیار رازی: همانطور که در ابتدا گفتم هدف ما در واقع کار جمعی توده ای است. متأسفانه به دلیل شرایطی که بر ما تحمیل شده ما مجبوریم برای ارتباط گیری با توده ها بدون اینکه ضربه پذیر باشیم، بدون اینکه دستگیر شویم زندان شویم، اعدام شویم همانطور که در دوره گذشته در جنبش دانشجوئی ما شاهد آن بودیم که هزاران هزار جوان به خیابان ها آمدند و از طریق لباس شخصی ها و جاسوسان رژیم دستگیر شدند، از طریق نیروهای انتظامی مورد ضرب و شتم قرار گرفتند و به دلیل ضربه هائی که بر آنها وارد شد برای دوره ای تحولات جنبش دانشجوئی متوقف گردید. در نتیجه درس هائی که از جنبش دانشجوئی چهار، پنج سال گذشته و از هجده تیر ۱۳۷۸  می توانیم بگیریم این است که ما به عنوان دانشجویان در واقع یک سلسله کمیته های مخفی که امر دخالت گری در جنبش توده ای را سازمان می دهد داشته باشیم. کمیته های مخفی ای که امر شناسایی لباس شخصی ها در دانشگاه را به عهده می گیرد، کمیته هایی که از طریق ارتباط با یکدیگر هماهنگی می کنند و تظاهرات مشخصی را در ارتباط با مطالبات خاص خودشان سازمان می دهند.

واضح است که این کمیته ها باید در درون خودشان ارتباطات دمکراتیک داشته باشند که منحط نشده و دچار انحرافات بوروکراتیک نگردند. البته دلیلی هم وجود ندارد که اینها دچار انحرافات بوروکراتیک شوند چون تصمیم گیری ها در واقع در درون این کمیته ها به شکل جمعی و دموکراتیک می تواند صورت بگیرد، تبادل نظر می تواند انجام گیرد و نظر جمع می تواند مورد اجرا قرار بگیرد.

در نتیجه این کمیته ها می توانند شکوفا شوند، با یکدیگر ارتباط داشته باشند و از طرف دیگر تظاهرات، اعتراضات و مطالبات حول مسائل دانشجوئی را در درون توده های دانشجو سازمان داده و هماهنگ نمایند و از سوی دیگر ضربه پذیری را کاهش دهند.

سئوال: مسأله ای که اینجا مطرح می شود این است که با استبداد و اختناقی که در جامعه ایران وجود دارد و شما هم به آن اشاره کردید مسائل پیچیده تر و شکل دیگری به خود می گیرد. در حقیقت تشکلاتی که در این لحظه زمانی از آن صحبت می کنیم حتی برای جمع شدن با مشکلات زیادی روبرو هستند.

حتی برای سراسری عمل کردن و اساساً صرفاً تأکید بر این مسأله که بوروکراسی در این تشکلات نمی تواند نفوذ کند یا احتمال ظهور بوروکراسی در این تشکلات کم است کافی نیست و به نظر من این مسأله ای است که باید بیشتر روی آن تأمل کرد و خم شد. بنابر این شما رابطه این مسائل را چگونه ارزیابی می کنید؟ هم اکنون ما با جامعه ای استبداد زده روبرو هستیم که این استبداد فضا را برای فعالیت تشکلات جوانان در داخل کشور کم نموده است.

این جوانان حتی برای گردهم آئی و تصمیم گیری هایشان و ایجاد جلسات شان با مشکلات عد یده ای روبرو هستند که این مسأله می تواند عملاً قدرت را در دست عده خاصی محدود کند. این سئوالی است که همیشه مطرح گردیده بخصوص با شکست های مختلفی که ما داشته ایم و امروز هم بنحوی از انحاء از طریق آنارشیست ها و کسانی بجای اینکه انتقاد سازنده از مسائل داشته باشند کل این سنت را زیر سئوال می برند.

خواهش می کنم اگر ممکن است شما این مکانیزم را بیشتر توضیح دهید یعنی اینکه آیا در این اعتراضات شرکت و دخالت بکنیم؟ تصمیم گیری های جمعی و شورائی خود را چگونه انجام دهیم و در عین حال چگونه از ایجاد بوروکراسی درونی جلوگیری کنیم؟

مازیار رازی: در مورد کمیته های مخفی که بر ما تحمیل شده، در گذشته ایرادات زیادی به آن گرفته شده و افرادی هستند که فکر می کنند ایجاد کمیته های مخفی به مفهوم کارهای غیرقانونی و چریکی و غیره است و سنت هایی هم در گذشته بوده که افراد را از کارهای چندین نفرافرادی که گرد هم نشسته برای توده های کارگر و دانشجو خط مشی تأیین کرده اند منزجر می کند. آن چیزی که مد نظر من است اینها نیست.

ما هم به هر حال مرزبندی های خود را با کارهای چریکی و کارهای تیم های مخفی جدا از توده ها داشته ایم. منظور من در واقع این است که کار این کمیته ها باید در ارتباط ارگانیک با توده های وسیع باشد. یعنی اینکه تصمیم هایی که گرفته می شود در حقیقت تنها تصمیم این کمیته ها نیست این تصمیمات در واقع تصمیم توده های وسیع براساس مطالبات طرح شده در جامعه است.

از نقطه نظر تشکیلاتی واضح است که ارتباط گیری با توده ها باید مخفی صورت بگیرد یعنی از طریق این کمیته های مخفی بدون اینکه تاکتیک ها بدون اینکه   فعالیت ها بطور علنی آشکار بشود و مورد حمله و تهاجم رژیم قرار بگیرد. بنابر این، این کمیته ها ساخته می شوند منتها بطور روزمره باید ارتباطات ارگانیک با توده ها داشته باشند، در میان توده ها باشند، در واقع فعالیت ها و شعارها و مطالبات توده ها را سعی کرده جذب نمایند و سازماندهی کنند.

اگر ما اینگونه به این کمیته ها بنگریم بنظر من دچار ناهنجاری های بوروکراتیک نخواهیم شد. چون مرتبط هستند چون از دل توده ها بیرون آمده اند و کار توده ای می نمایند و در واقع مطالبات توده های وسیع را منعکس می کنند. منتهی از لحاظ تشکیلاتی اقداماتی می کنند و ساختاری دارند که نتوانند کشف شوند و ضربه ببینند.

از لحاظ درونی هم واضح است که باید ساختار دموکراتیک داشته باشند یعنی اینکه نظرات مختلف بتواند درون این تشکلات منعکس شود و عقاید مختلف در مورد تاکتیک های دخالت گری و نظراتی که در ارتباط با مسائل دانشجوئی است بطور آزادانه منعکس شود، تبادل نظر شود و نظر جمع به مورد اجرا قرار بگیرد.

بنابر این من بار دیگر تأکید می کنم، منظور من از کمیته های مخفی کمیته های نیست که مخفی از توده ها باشد، جدا از توده ها باشد. چنین کمیته هایی واضح است که بسرعت منحط شده و کاملاً یک ارتباط بیگانه ای با توده ها پیدا خواهند کرد. منظور من از کمیته های مخفی کمیته های است که از دل توده ها بیرون آمده منتهی به دلیل وضعیت کنونی اینها مجبورند که خود را بطور مخفی سازمان دهند که ضربه پذیری را کاهش دهند. از این نقطه نظر یک رابطه تنگاتنگ با توده ها دارند و از سوی دیگر از لحاظ تشکیلاتی سازماندهی و کارهای خود را بصورت مخفی انجام می دهند.

سئوال: همانطور که ضمن صحبت هایتان اشاره کردید در تشکلات مستقل بزرگتر گرایشات مختلفی از توده ها دخالت می کنند و شما تأکید کردید بر این که گرایشات مختلف از توده بخصوص کمونیست ها، سوسیالیست ها باید در این تشکلات حضور داشته باشند تا اینکه حداقل بتوان گفت که این تشکلات دموکراسی درونی را قبول کرده اند. حالا مسأله ای که  بر سر این کمیته ها وجود دارد این است که آیا گرایشات مختلفی از توده ها می تواند در این کمیته ها حضور داشته باشد یا در حقیقت مسأله کمیته ها جدا از مسأله تشکلات توده ای و سراسری است؟

*مازیار رازی:*این مسأله ایست که بنظر من مشکل ایجاد می کند یعنی از یک طرف ما صحبت از کمیته های مخفی می کنیم و از طرف دیگر صحبت از یک تشکلات مستقل می کنیم که علاقه داریم شکل بگیرد و اساساً برای تحقق آن یکسری شرایط مشروط را در مقابل طبقه حاکم قرار می دهیم و این مسائل را عنوان می کنیم. شما رابطه بین این کمیته ها، هسته ها و فراکسیون های مخفی را با تشکلات سراسری چگونه می بینید؟ زیرا که در تشکلات سراسری هم بلاطبع با توجه به توضیحاتی که شما دادید طیف های مختلفی از توده وجود دارد و از طرفی دیگر شما تأکید می کنید که تشکلات مخفی تشکلاتی هستند که عمدتاً از درون توده بیرون آمده لطفاً در رابطه با این مسأله کمی ما را روشن نمائید.

ما در واقع سه نوع تشکیلات در مقابل خود خواهیم داشت یکی تشکل های توده ای است که در آن توده های وسیع از دانشجویان برای مطالبات صنفی و سیاسی خود شرکت می کنند. که اینها را ما مشاهده کرده ایم که بطور خود جوش، خود انگیخته توده های وسیع مثلاً در مورد خصوصی سازی های دانشگاه ها بحرکت در می آیند و در سراسر شهرهای ایران این هماهنگی بطور خود انگیخته صورت می گیرد. این یک نوع از تشکیلات است. در آتیه امکان دارد یک ساختار ویژه ای، به اصطلاح یک ماهیت ویژه ای از نقطه نظر رژیم به این نوع تشکلات داده شود.  مثلاً در اروپا ما شاهد اتحادیه های دانشجوئی هستیم که اینها به دلیل داشتن مسائلی به دور هم جمع می شوند و بودجه ای هم از دولت گرفته و مسائل صنفی، مسکن و رفاهی دانشجوئی را دنبال می کنند. این تشکل ها اصولاً در کشورهای اروپای غربی وجود داشته و از این نقطه نظر امکان دارد که دولت موجود هم خود در دوره آتی به ایجاد این  تشکل ها دامن بزند.

بنابراین یک نوع اولی از تشکل های که ما خواهیم داشت این نوع تشکل ها هستند که به نام اتحادیه های دانشجویی یا پارلمان دانشجوئی یا پارلمان جوانان و غیره در دوره آتی بوجود می آید. منتهی این تشکلات صرفاً می توانند حول مطالبات دموکراتیک، مطالبات صنفی و یک سلسله مطالباتی که مرتبط به جنبش دانشجوئی فعالیت بکنند و در واقع حرکتهائی خواهند داشت که برای قشر وسیعی از دانشجویان و جوانان در دوره آتی جذابیت خواهد داشت. بنابر این یک نوع از تشکلاتی که در آینده خواهیم داشت این خواهد بود.

نوع دیگری که بیشتر حالت یک اتحاد عمل دارد. و در واقع منظور من از کمیته ها اینها بود، اتحاد عملی است از نیروهای پیشروی جوانان، پیشروی دانشجویان و اینها کسانی هستند که در صف مقدم مبارزات بوده اند، آگاهی فراتر از آگاهی توده ها دارند، در گذشته دست به مطالعه و مقاله نویسی و یا شعار نویسی و طرح مسائل  زده اند و تبلیغات بسیاری در مورد آزادی بیان آزادی تجمع و دموکراسی و غیره در دانشگاه ها داشته اند. اینها یک بخش خاصی و قلیلی از جنبش دانشجوئی را تشکیل می دهند. اینها در واقع رهبران طبیعی دانشجویان هستند که در صف مقدم مبارزه کرده اند و نظرات مختلفی هم دارند. ممکن است نظرات آنارشیستی داشته باشند، نظرات سوسیالیستی داشته باشند، نظرات مختلف لیبرالی ، دموکراتیک و غیره داشته باشند.

اینها که در صف مقدم هستند می توانند به منظور پیشبرد مبارزات و امر دخالت گری در تشکلات وسیع درون این کمیته ها به شکل یک اتحاد عمل، اتحادی حول مسائل جنبش دانشجوئی با هم متحد شوند. یعنی اینها در واقع رهبران آتی این تشکل ها خواهند شد. منتهی کمیته های آنها باید مخفی بوده و در گذشته هم تجربه داشته ایم که اگر علنی باشند مورد ضرب و شتم قرار گرفته، کشف شده و از بین می روند. در نتیجه این کمیته ها که به شکل اتحاد عمل فعالیت می کنند فعلاً باید کمیته های مخفی باشند. اگر در آتیه روزنه هائی در ایران بوجود آمد که اینها بتوانند کار علنی نمایند واضح است که آنها علنی کار خواهند کرد.

اضافه بر این دو نوع تشکیلات، تشکیلات دیگری هم وجود دارد به نام هسته های سوسیالیستی یا هسته های جوانان سوسیالیست. اینها کار متفاوتی دارند. در واقع آنها هم آن کارهای قبلی را انجام می دهند و هم اینکه اعتقادات و عقاید سوسیالیستی را به درون جنبش دانشجوئی می برند. این هسته ها؛ نهاد هایی هستند که خودشان را مرتبط کردند به برنامه انقلابی، به برنامه سوسیالیست های انقلابی و نقداً بعضی ها در جاهای مختلف در دانشگاه های مختلف وجود دارند و این ها جلسات آموزشی دارند امر دخالت گری را با هم سازمان می دهند. آنها هم به عنوان یک گرایش خاص سوسیالیستی در این کمیته ها شرکت می کنند و هم اینکه واضح است در درون تشکل های توده ای شرکت می کنند.

در نتیجه آنچه که ما داریم سه سطح از مبارزه، سه سطح از تشکیلات هست. یکی سطح خود انگیخته وسیع توده ای است. یک سطح اتحاد عمل بین نیروهای متفاوت است در کمیته هایی که به دلایل وضعیت کنونی فعلاً باید مخفی باشد سومی هم هسته های مشخص سوسیالیستی است اینها در محلات مختلف ارتباطاتی با کارگران جوان پیدا کرده و می کنند.

در درون این هسته ها می توانند کارگران جوان باشند، دانشجویان جوان باشند و در محلات مداخله کنند در جنبش دانشجویی مداخله کنند در این کمیته ها شرکت کنند و در تشکل های وسیع توده ای هم شرکت بکنند. این هسته های سوسیالیستی در واقع مجهز به برنامه انقلابی هستند و مجهز به تجارب مبارزات کارگری در سطح بین المللی هستند و براساس یک نشریه مشخصی که دارند که امروز آن نشریه نامش «جوان سوسیالیست» است حول این نشریه فعالیت هایشان را سازمان می دهند، هسته های سوسیالیستی را می سازند.

بنابر این این سه وجه مختلف از تشکیلات است که ما در مقابل خودمان در آتیه خواهیم داشت.

سئوال: سئوالی که اینجا پیش می آید این است که در گذشته هم در جنبش کارگری و کمونیستی مسأله ای مطرح بوده بنام ورود آگاهی از خارج به داخل طبقه که با بحثی که شما در رابطه با هسته کردید فکر می کنم که ذکر این مسأله هم حائز اهمیت باشد که آیا این افراد در حقیقت روشنفکران، پیشگامان هسته های موجود هستند که این آگاهی طبقاتی را در درون طبقه می برند یا عمدتاً طبقه خود در درون خود می تواند در دوره های مشخص تاریخی آگاهی کسب کند؟

از طرف دیگر در کنار نکته ای که ذکر کردم مسأله ای دیگری که مطرح می شود این است که مسأله ورود آگاهی از خارج به داخل طبقه کارگر سبب بوروکراسی شده و عمدتاً این بینش از دید تقسیم کار جامعه طبقاتی به احزاب چپ و کمونیست تعمیم یافته علاقه دارم در این رابطه با هم صحبتی داشته باشیم که اساساً آیا آگاهی می تواند در داخل طبقه کارگر رشد کرده، انکشاف پیدا نماید و به تکامل برسد، یا اساساً باید حتماً این بوسیله یکسری انقلابیون، مبارزین و یا پیشگامان این طبقه وارد آن شود؟ من فکر می کنم زمانی که ما در مقابل مان شکست انقلاب ۱۳۵۷ را داریم شاهد ظهور گرایشاتی هستیم که عمدتاً به نفی کلیه سنت های گذشته می پردازند و یکی از پاشنه های آشیل که مطرح می کنند این است که روشنفکران باعث شکست ما شده اند زیرا که اینها سعی کرده اند آگاهی را از خارج به درون طبقه وارد بکنند و در بزنگه های تاریخی پشت طبقه را خالی کرده اند. خواهش می کنم در این رابطه مقداری مسأله را باز کنید.

مازیار رازی: در ارتباط با مسأله آگاهی از بیرون یا حضور روشنفکران در جنبش کارگری، اصولاً دو انحراف وجود دارد. یکی انحرافی هست که سنتاً از طریف احزاب سیاسی استالینیستی عمدتاً ارائه داده شده و این هست که یک عده روشنفکر از طریق مطالعه در اطاق های در بسته و بحث بین خود یا انتشار یک نشریه و یا نهایتاً داشتن رادیو تلویزیون و شبکه های اینترنتی می توانند به برنامه های عالی کمونیستی و برنامه های عالی طبقه کارگر دست پیدا بکنند و این روشنفکران تصور می کنند که کارگران و یا دانشجویان در سطح جامعه آگاهی کافی ندارند. کاری که اینها باید بکنند این است که به پیوندند به این روشنفکران انقلابی که برنامه انقلابی تدوین کرده اند. بنابر این یکی از انحرافات موجود امروز جنبش کارگری سوسیالیستی این است، که عمدتاً سازمان های سنتی دچار آن شده اند. آنها تصور این را دارند که آگاهی باید از بیرون به درون طبقه کارگر بیاید. طبقه کارگر به دلایل مختلفی که ذکر می کنند نخواهد توانست این آگاهی را رشد بدهد. در واقع بحث های خود را بر اساس تجربه حزب لنینی در شوروی ارائه می دهند.

به نظر من این یک انحراف است چنین چیزی امکان پذیر نیست. شاید امروز در حوصله این بحث نباشد که بطور مشخص وارد انقلاب اکتبر و نظرات لنین و ماقبل از او شد منتها به نظر من حتی حزب بلشویک در داخل شوروی هم چنین نظری را نداشته است. در واقع این تصوری واهی است که عده ای روشنفکر می توانند به نیابت از طبقه کارگر در اطاق های در بسته بدون ارتباط تنگاتنگ با طبقه کارگر به یک برنامه انقلابی و رادیکال برسند و آنرا به درون طبقه منتقل کنند. این یک بحث انحرافی است. این واقعیت حداقل در دوره گذشته در ایران نشان داد که امکان پذیر نیست.

دومین انحراف، انحرافی است که از سوی برخی محافل کارگری در ایران طرح می شود و آنهم متکی به این بحث است که طبقه کارگر به خودی خود به آگاهی سوسیالیستی می رسد و اینکه طبقه کارگر چه نوع برنامه ای را باید اتخاذ کند زیاد مهم نیست، فقط اینکه کارگران دورهم جمع باشند صرف نظر از اختلافات نظری و آگاهی آنها یا عقایدی که به آن رسیده اند، صرف اینکه کارگر باشند و دور هم متشکل باشند به آگاهی سوسیالیستی می رسند. این هم آن روی سکه ی بحث اول است هر دوی این بحث ها انحرافی است.

بنظر من در درون طبقه کارگر قشری به نام قشر پیشروی کارگری بوجود می آید که آنها در واقع رهبران عملی طبقه کارگر هستند. آنها به یک سلسله آگاهی های سوسیالیستی دست می یابند. اینها در واقع کارگرانی هستند که به تمام متون و مطالبی که در داخل موجود است دسترسی پیدا کرده مطالعه می کنند و برنامه تدوین می کنند. در واقع این کارگران، «کارگر روشنفکر» نامیده می شوند. یعنی روشنفکران کارگران، اینها می توانند( ودر گذشته نشان داده اند که توانسته اند) به آگاهی سوسیالیستی دست بیابند و آنرا در عمل مورد اجرا قرار دهند. از سوی دیگر در درون طیف روشنفکران انقلابی افرادی هستند که در گفتار و در کردار در کنار طبقه کارگر بوده اند و مورد تأیید پیشروی کارگری قرار گرفته اند اینها را ما «روشنفکر کارگر» می نامیم. یعنی روشنفکرانی که در قلب طبقه کارگر جای دارند و جهت گیری کارگری دارند و مجهز به برنامه انقلابی هستند. به اعتقاد من تلفیقی از این دو قشر، قشر« روشنفکر کارگر» و «کارگر روشنفکر» هستند که بنیاد آن نطفه های اولیه حزب انقلابی در ایران را حزب طبقه کارگر را خواهد گذاشت.  تلفیق این دو یعنی تلفیق پیشروی کارگری با روشنفکران انقلابی است که می تواند دست در دست هم پایه ها و بنیاد آن نیرویی را بگذارد که امر دخالتگری در طبقه کارگر و تدارک انقلاب آتی را بتواند پِِی بریزد.

**کارگر روشنفکر**

سئوال: یکی از سئوالات بسیار حساس و حائز اهمیت که تعدادی از رفقا برای ما ارسال کردند، در رابطه با ترکیب حزب پیشتاز انقلابی است. رفیقی از ما سئوال نموده که ترکیب حزب پیشتاز انقلابی چگونه می تواند باشد، آیا ترکیب این حزب صرفاً کارگری است یا صرفاً روشنفکران می توانند این حزب را بسازند؟ یا تلفیق و ترکیبی از روشنفکر کارگر می تواند سازنده چنین حزبی باشد؟ من ممنون می شوم از رفیق م– رازی که نقطه نظرهای خود را در این رابطه برای ما بیان کنند.

مازیار رازی: در مورد حزب و ترکیب آن باید در واقع به چند نکته توجه اخص کرد و آن اینکه این حزب که در ارتباط با تدارکات انقلاب و مبارزات طبقه کارگر شکل می گیرد، حزبی است کارگری، یعنی در محتوی یک حزب کارگری است. بنابراین طبقه کارگر و پیشروی کارگری به شکلی باید خود را مرتبط به این حزب بکند. این حزب مطلقاً یک حزب روشنفکران نیست. این حزب، حزبی نیست که عده ای به دلایل مختلف به دور هم جمع شوند و شروع به فعالیت های مشخصی برای از بیرون به درون بردن عقاید خودشان بکنند. این حزب، حزبی نیست که در واقع قصد قیم بودن طبقه کارگر را داشته باشد. این حزب عمدتاً یک حزب کارگری است. حزبی است که در محتوی و در ذات حزب کارگری است و ترکیب آن از دو بخش مشخص ولی پیوند خورده با هم شکل می گیرد.

بخش نخست در واقع پیشروی کارگری است. در دوران مبارزاتی در درون طبقه کارگر قشر مشخصی شکل می گیرد که همواره در صف مقدم مبارزات کارگری قرار دارد. مسائل کارگری را بطور ممتد دنبال می کند و خط سیاسی دخالتگری در جنبش کارگری را ایجاد می کند. پیشروی کارگری در ارتباط با طبقه کارگر نقش رهبران عملی یا رهبران طبیعی طبقه کارگر را ایفا می کنند. اینها از درون طبقه کارگر بیرون آمده و به دلیل مبارزات پیگیر در درون طبقه کارگر به یک سلسله نظرات مشخصی رسیده و برای پیدا کردن راه حل هایی برای طبقه کارگر شکل می گیرند و از این نقطه نظر در یک موقعیت ویژه ای قرار می گیرند. این از یک سو بخش عمده این حزب را تشکیل می دهد. یعنی کارگرانی که به عقاید کمونیستی به عقاید سوسیالیستی تمایل پیدا کردند و در عمل به عنوان رهبران طبقه کارگر خط مداخلاتی طبقه کارگر را همسو با طبقه کارگر بررسی کرده و طبقه کارگر را در این مسیر راهنمایی می کنند.

سئوال: اینجا سئوالی که بارها مطرح شده این است که طبقه کارگر یا همان پیشروی کارگری از آنجایی که دارای امکانات کافی نیست از آنجایی که با کار شاق و چند ساعته روبرو است و از آنجایی که مشکلات بسیار زیادی در زندگی شخصی و کاری دارد، عملاً امکانات این را ندارد که فعالیت سیاسی را بجلو ببرد و عملاً محدودیتی که سیستم سرمایه داری برای او ایجاد می کند نمی گذارد که او وارد فعالیت های سیاسی شود. بخصوص در حکومت های سرمایه داری عقب افتاده و آخوندی نظیر ایران نظر شما در این رابطه چیست؟

مازیار رازی: در این تردیدی نیست که طبقه کارگر بطور اعم، به مفهوم اعم کلمه صرفاً در دوران اوج مبارزات در دوران اعتلای مبارزات به تعرض و مخالفت با سیستم دست می زنند و علت آن هم بسیار ساده است. بسیاری از کارگران شریف ایران دارای خانواده هستند. ساعت ها بر سر کار می روند و با حساب کردن ایاب و ذهاب چیزی حدود ۱۰ تا ۱۲ ساعت از وقت روزانه آنها صرف کار در درون کارخانه ها می شود. از این نظر در عمل فرصت سازماندهی، فرصت مبارزه از آنها گرفته شده، به همین دلیل آنها در یک شرایط طغیانی و مبارزاتی به تعرض دست می زنند. منتهی در درون این قشر در درون طبقه کارگر، قشرخاصی وجود دارد، بنام پیشروی کارگری که اینها هم همان مشکلات کارگران دیگر را دارا می باشند ولی از خود گذشتگی آنها و پیگیری آنها در واقع سبب می شود که با وجود تمام مشکلاتی که دارند وقت اضافی برای خود بدلیل اعتقاد مشخص و اعتقاد راسخی که در ارتباط با مبارزات کارگری دارند ایجاد کنند که به عنوان رهبران کارگران در صف مقدم قرار می گیرند.

اینها برای امرار معاش هم سر کار می روند، نیروی کار خود را در کارخانه ها  می فروشند و هم اینکه امر سازماندهی را بعهده می گیرند وبرای اینکه در این مقام قرار گیرند باید از خیلی از منافع شخصی، منافع خصوصی صرف نظر کنند. ولی در عین حال این قشر در داخل ایران بوجود آمده است. محافل کارگری در سراسر ایران بوجود آمده و مشاهده شده که آنها حضور سیاسی دارند حضور تشکیلاتی دارند (البته در شرایط کنونی امکان دارد تعداد آنها کم بوده و یا بدلیل نبود امکانات اعتراضات شان کاملاً مشهود نباشد) و در دوره گذشته حتی برخی از آنها برای پیشبرد مبارزاتشان دست به انتشار نشریات و یا مقالات زده اند. در نتیجه با وجود اختناق و کار بسیار دشواری که به عهده دارند؛ آنها صرفاً از طریق رفتن به  کارخانه ها امرار معاش می کنند. با این وصف؛ زمانی برای پیشبرد مبارزات سیاسی، برای ارتقاء خودشان و برای اینکه کل طبقه کارگر را در یک سطح عالی تری قرار دهند، ایجاد می کنند.

سئوال: در صحبت های خود در رابطه با ترکیب حزب پیشتاز انقلابی از یکی از مؤلفه های این ترکیب یعنی کارگران پیشرو صحبت کردید آیا مؤلفه ی دیگری هم در حزب پیشتاز انقلابی وجود دارد که متمم و مکمل کارگران پیشرو باشد؟

مازیار رازی: ما در واقع وجه تمایزی می گذاریم بین پیشروی انقلابی یا پیشروی کارگری با  توده های کارگران که نام بردم. به این عده ما لقب «کارگر روشنفکر» داده ایم. یعنی کارگرانی که به عنوان روشنفکران کل کارگران هستند و مطالعه می کنند و بررسی می کنند، تحلیل می دهند، نشریه بیرون می دهند و در واقع از رهبران کارگران شکل یافته ا ند.

از سوی دیگر عده ای دیگری هم وجود دارند که اینها از سابقه روشنفکران انقلابی و گرایش های مختلف کمونیستی می آیند و به دلیل بررسی، تحلیل و مطالعه تئوریک و نظری و کسب تجارب تاریخی هست که اینها به طبقه کارگر و همسوئی با طبقه کارگر روی می آورند. اینها را ما «روشنفکر کارگر» لقب داده ایم. به این عنوان که روشنفکرانی هستند که خودشان را در خدمت طبقه کارگر قرار داده اند و همچنین از منافع طبقه کارگر حمایت می کنند و در واقع با افت و خیزهای طبقه کارگر و در جبهه طبقه کارگر مدام در حال حرکت هستند.

این دو بخش از کارگر روشنفکر و روشنفکر کارگر ترکیب اولیه نطفه های این حزبی است که ما مد نظر داریم. و حزبی که مرکب از این دو بخش باشد می تواند به عنوان حزب پیشتاز انقلابی، حزبی که دوران تدارکات انقلاب آتی را سازمان می دهد، شناخته شود. منتهی یک بخش دیگری در این معادله هست که آن هم حائز اهمیت است. چون عده ای هستند که خودشان را بعنوان روشنفکران انقلابی معرفی می کنند و حامل تئوری و نظر هستند و اینها تصور می کنند صرفاً با طرح این مسئله که روشنفکر انقلابی هستند و تئوری و مسائل نظری را حامل می باشند، می توانند در این حزب در واقع همسو با طبقه کارگر با کارگران روشنفکر به ساختن حزب طبقه کارگر مبادرت کنند. به اعتقاد من این نظر روشنفکران انقلابی کافی نیست. اینها باید آزمایش خودشان را به جنبش کارگری نیز پس داده باشند. یعنی کارگران پیشرو باید در واقع طی دوره ای از مبارزات و همسویهای  روشنفکران انقلابی را مورد تأیید قرار داده باشند. و از این نقطه نظر مهم است که روشنفکران انقلابی حضور سیاسی، حضور مشخص تشکیلاتی در درون طبقه کارگر داشته باشند. از این نظر این پیوند می تواند یک پیوند طبیعی و یک پیوند واقعی باشد.

سئوال: مسئله ی دیگری که جای سئوال دارد این است که: احتمال زیادی وجود دارد کارگران پیشرو هم، با اینکه در رأس مبارزات طبقه کارگر در داخل ایران قرار دارند و پیشرو این مبارزات هستند، دچار انحرافات زیادی شوند و این انحرافات را در دوره های مختلف با خود حمل کنند. آیا این دال بر این است که روشنفکران انقلابی نقطه نظرهای پیشروی کارگری را بپذیرند و در مقابل پیشبرد انحرافی مسائل از طرف پیشروی کارگری سکوت اختیار کنند؟ اینجا به نظر شما آیا باید میدان نقد، بررسی، گفتمان و چالش برقرار باشد؟

مازیار رازی: این صحیح است. در این تردیدی نیست که کارگران هم می توانند دچار ناهنجاری ها و انحرافات شوند. منتهی بحثی که من در این مقطع ارائه می دهم این است که: دوران ماقبل ایجاد حزب پیشتاز انقلابی، یعنی دورانی که این دو عنصر، دو عنصری که از دو سابقه مختلف می آیند، به هم پیوند می خورند، دوران دشوار و دوران طولانی می تواند باشد. چون اولاً از یکسو کارگران پیشرو متأسفانه بدلیل کجروی های احزاب سیاسی در دوره گذشته اعتماد خودشان را از این احزاب از دست داده اند و دیگر اعتمادی به این احزاب ندارند. ثانیاً در گذشته انحرافی درون پیشروی کارگری ایجاد شده که وجه تمایزی بین روشنفکران و کارگران قائل هستند و از این نقطه نظر روشنفکران را به درون خودشان نمی پذیرند.

ولی اگر این پروسه پیوند پیشروی کارگری با روشنفکران انقلابی که در خدمت طبقه کارگر هستند و مورد تأئید پیشروی کارگری قرار می گیرند، شکل بگیرد و  نطفه های اولیه حزب پیشتاز انقلابی ایجاد شود، بنابراین در یک چنین حزبی برابری بوجود خواهد آمد و وجه تمایزی بین کارگر و روشنفکر وجود نخواهد داشت. اینها همه اعضای حزبی هستند که در یک ساختار دموکراتیک به بررسی مسائل امر دخالت گری می نشینند و امر دخالت گری را سازمان می دهند.

از این نقطه نظر دیگر ما صحبت از کارگر روشنفکر در درون حزب نمی کنیم. چون این حزب پیوندی است که در ابتدا از این دو قشر که از سوابق مختلفی آمده اند ایجاد شده است. در نتیجه دورانی که هنوز حزب پیشتاز انقلابی ساخته نشده، دوران دشواری بوده که با صبر، حوصله و متانت باید شرایطی ایجاد شود که  این دو بخش از جنبش کارگری با هم پیوند بخورند و پس از اینکه پیوند بوجود آمد، دیگر مطرح نیست که چه کسی در مقابل چه کسی سکوت می کند و چه بخشی از بخش دیگر پیروی می کند. اینها در واقع دو بدنه ای هستند که پیوند خورده اند و به عنوان حزب پیشتاز انقلابی مبارزه را سازمان می دهند.

سئوال:  در اینجا به سئوال دیگری بر می خوریم که بسیاری این سئوال را طرح می کنند و نتایجی هم از آن می گیرند.

*مازیار رازی: شما در صحبت هایتان از رابطه ارگانیک بین پیشروی کارگری و روشنفکر انقلابی صحبت کردید که این روشنفکر انقلابی در حقیقت باید توسط پیشروی کارگری برسمیت شناخته شده باشد. به اعتقاد من با وجود اینکه این نظر صحیح است، ما شاهد هستیم یک سری گروه ها، سازمان ها، احزاب، با نام کارگر با نام کمونیست و غیره تشکلات خودشان را ساخته اند و از کارگران، پیشروان کارگری و از روشنفکران انقلابی تقاضا می کنند به تشکل های آنها بپیوندند. بهترین پیشنهاد و راه حلی شما برای این احزاب و تشکیلات که به گفته ما آنها را می توانیم قیم ماب نام دهیم چیست؟ این جریانات و سازمان ها چه کاری باید انجام دهند که رابطه پیشروی کارگری با روشنفکر انقلابی برقرار شود؟*

این کاملاً صحیح است در واقع یکی از مشکلات و یکی از مسائلی که در جهت ساختن حزب پیشتاز انقلابی داریم وجود و حضور احزاب قیم مآب است احزابی که عمدتاً در خارج از کشور ساخته شدند و نام کمونیستی و کارگری را با خودشان حمل می کنند بدون اینکه کوچکترین ارتباطی با پیشروی کارگری در داخل ایران داشته باشند. اینها در واقع عده ای هستند که دور هم جمع شدند و برنامه هایی تدوین   کرده اند و خواهان این هستند که سایر گرایش ها در سطح جامعه به آنها بپیوندند. این روش از کار روش قیم مآبانه است و روش نادرست و غیراصولی می باشد. بنابراین پیشنهاد ما در واقع به این احزاب که حتماً عناصر و اعضای فعال و شریفی نیز در داخل خودشان دارند این است که این تشکیلات تصنعی را این تشکلات بی ارتباط با جنبش کارگری را منحل اعلام بکنند.

منحل عنوان کردن نه به این مفهوم که خودشان را منحل اعلام بکنند و خودشان را در صف دیگری خارج از جنبش کارگری قرار دهند. خیر، این تشکیلات ها اگر منحل شوند بنابراین این اعضا و افراد فعال این سازمان ها می توانند پیوند نزدیکتر با پیشروی کارگری داشته باشند و از طریق این رابطه تنگاتنگ امر سازماندهی حزب واقعی که حزب طبقه کارگری که در آینده می خواهیم بوجود آوریم را با پیشروی کارگری انجام دهند.

در نتیجه مسأله حضور این تشکلات سدی هست در راه ایجاد حزب پیشتاز انقلابی و یا حداقل روند حزب پیشتاز انقلابی را کند خواهد کرد. به نظر من فعالین کمونیست فعالین سوسیالیست انقلابی در درون این تشکلات باید مبارزه کنند برای پیوند خوردن با پیشروی کارگری برای ایجاد حزبی که پایه اجتماعی دارد نه اینکه صرفاً عده ای روشنفکر خارج از طبقه به تدوین برنامه بپردازند و دستورالعمل صادر کنند. بنابراین ما همواره پیشنهاد انحلال این سازمان ها را و پیوند آنها به پیشروی کارگری داده ایم و این یک کار مسئولانه ای خواهد بود.

سئوال: در ادامه اگر بخواهم به صحبت های شما برگردم باید این نتیجه گیری را نمایم که برای ایجاد رابطه ارگانیک با پیشروی کارگری و روشنفکران انقلابی راه طولانی و کار بسیار صبورانه و دشواری را در پیش داریم. از یک طرف حکومت استبدادی جمهوری اسلامی که عملاً جلوگیری می کند از هر گونه فعالیت های تشکیلاتی و سیاسی و کارگری و کمونیستی و از سوی دیگر سرمایه داری جهانی که فشار خود را بر روی نیروهای پیشرو و پیشگام در کشورهای مختلف افزایش می دهد چه بصورت مستقیم ویا غیر مستقیم.

در اینجا این سئوال مطرح می شود اگر ما در مرحله پیشا حزب سازی باشیم که هنوز حزب بوجود نیامده و در این مرحله بناگاه انقلابی صورت بگیرد چه مسائلی پیش خواهد آمد. مانند سال ۱۳۵۷ که انقلاب  رخ داد و حزب پیشتاز انقلابی هم وجود نداشت. آیا این باین معنا است که سریعاً باید حزب را ایجاد کرد بدون در نظر گرفتن یکسری مؤلفه ها افرادی را دور هم جمع نموده و خود را برای انقلاب آماده کرد یا به این معنا است که یکسری وظایف دیگر را در دستور کار خودمان قرار دهیم.

لطفاً این مسئله را مقداری بازتر نمائید.

مازیار رازی: بسیار خوب. مسأله حزب سازی همانطور که گفتم مسئله ریشه دواندن در درون جامعه است. به نظر من اگر قرار باشد احزاب تصنعی بسازیم و بطور تصنعی و فوری این کار را انجام دهیم، این کار بسیار ساده و سهلی می باشد.

بسیاری از روشنفکران این کار را انجام می دهند. خود آنها و اعضایشان و یک عده از افراد خانواده شان دور هم جمع شده و حزب تشکیل می دهند و خودشان را نماینده طبقه کارگر قلمداد می کنند و این احزاب در روند انقلاب در واقع هیچ نوع نقش مثبتی ایفا نخواهند کرد که هیچ، بلکه حتی در بعضی مواقع با کجروی هائی که انجام می دهند روند انقلاب را کند خواهند کرد.

بنابراین مسأله اصلی این است که این حزب، ریشه در پیشروی کارگری داشته باشد. یعنی مانند درخت ریشه عمیقی در درون جامعه داشته باشد که اگر احیاناً با طوفان هایی و با تلاطم هایی بعضی از شاخه ها حتی بخشی از این درخت شکسته شد، ریشه از بین نرود و این ریشه مجدداً سبب شود که درخت در مرحله بعد به رشدونمو خود ادامه دهد.

بنابراین ما چنین دیدی از حزب پیشتاز انقلابی داریم و این پروسه واضح است که به سرعت جلو نخواهد رفت. یکی دیگر اینکه ما با شرایط بسیار اختناق آمیزی در ایران روبرو هستیم. به محض حضور سیاسی و یا به محض کار نیمه علنی بطور ضربتی و بطور عمیقی توسط پلیس رژیم و توسط دستگاه سرکوبگر رژیم، رهبران و اعضای هر جنبش کارگری دستگیر و اعدام می شوند. بنابراین از این نقطه نظر کار ساختن حزب پیشتاز انقلابی یک کار دراز مدت در جامعه ما خواهد بود و در دوران اعتلای انقلابی است که این حزب به یک حزب توده ای مبدل می شود.

سئوال: یعنی منظور شما این است که کار در این شرایط یک کار غیرعلنی است؟

مازیار رازی: بله، در دورانی که اختناق است در دورانی که حکومت سرمایه داری لجام گسیخته در جامعه عمل می کند این حزب یک تشکیلات مخفی خواهد بود. مخفی از این نقطه نظر که بتواند خود را سازمان دهد و بتواند در کنار توده ها قرار بگیرد. درغیر این صورت این حزب منزوی از توده ها خواهد شد و ضربه خواهد خورد و از بین خواهد رفت. در نتیجه این پروسه یک پروسه طولانی خواهد بود و ما باید در واقع صبورانه این نطفه ها این پایه ها و ریشه این درخت تنومند آتی را بسازیم. بنابراین اینگونه باید این پروسه را ببینیم و ما امر سازماندهی را با چشم انداز تعمیق این حزب در درون پیشروی کارگری و طبقه کارگر خواهیم دید. از طرف دیگر مسأله ای که مطرح می شود این است که اگر در شرایطی که خارج از کنترل ما است در داخل ایران وضعیتی بوجود آمد که قیام یا طغیان یا انقلابی ایجاد شد و این حزب ساخته نشده بود باید چکار کرد؟

بنظر من واضح است که ما امر تدارکات حزب سازی را کماکان باید ادامه دهیم. ما تا آنجایی که امکان پذیر است این حزب با ریشه عمیق را در جامعه می سازیم و کوشش می کنیم به انجام این کار، اگر در شرایطی انقلاب هایی رخ داد، دولت هایی جدا از دولت های کارگری به حکومت رسیدند، که ما به هر حال مجدداً در یک مرحله نوین باید این کار را ادامه دهیم تا زمانی که پیروزی طبقه کارگر محرز شود. واضح است از آنجایی که ساختن حزب در شرایط کنونی دشوار است و یا احتمالاً طولانی خواهد شد، ما نمی توانیم این ادعا را قبول کرده که دست روی دست بگذاریم و کاری انجام ندهیم یا کارهای سریع ثروتمند شدن را اتخاذ بکنیم. مثل کارهایی که امروز بسیاری از نیروهای اپوزسیون چپ در خارج از کشور انجام می دهند. احزاب پرطمطراق و بزرگی که خود را جایگزین توده ها می کنند.

در نتیجه ما صبورانه باید کار خود را انجام دهیم. امید ما این است در شرایطی که اعتلای انقلابی در داخل ایران، حزب پیشتاز انقلابی هم تدارکات خود را انجام داده باشد، مسئله تلفیق خود با توده ها را عملی بکند و امر انقلاب و ایجاد حکومت کارگری را دامن بزند. اگر این شرایط ایجاد نشد بنابراین ما به کار خودمان کماکان برای دوره بعد هم ادامه می دهیم. تجربه تاریخی انقلاب روسیه بسیار حائز اهمیت است چون شرایط مشابهی در روسیه بود و حتی شرایط بسیار وخیم تر از شرایطی که در ایران بود. حزبی که در روسیه ساخته شد، حزب بلشویک، در واقع با  دشواری های بسیاری توانست این ریشه و پایه را در جامعه بوجود بیآورد و بخش عمده ای از پیشروی کارگری را متقاعد بکند که امر دخالت گری در انقلاب از طریق مبارزه درون طبقه کارگر با ایجاد یک حزب پیشتاز انقلابی پیوند خورده است.

**چگونگی تشکیل نهادهای کارگری‬**

سئوال: رفیق م. رازی اولین سئوالی که مطرح شده و من آنرا بازگو می کنم، این است که حزب پیشتاز انقلابی یا افرادی که معتقد به تشکیل حزب پیشتاز انقلابی هستند چه رابطه ای با تشکلات مستقل کارگر که اشکال مختلفی می تواند داشته باشد مثل(کمیته های مخفی، شوراها یا سندیکا)  دارند؟

مازیار رازی:

گذر از این گرایشات انحرافی که بعضاً در قسمتی از پیشروی کارگری وجود دارد، می شناسید؟

مازیار رازی:‬ همانطور که گفتید این گرایشات انحرافی در بخشی از پیشروی کارگری وجود دارد. مانند گرایشات سندیکالیستی گرایشاتی که «کارگر– گرا» هستند یعنی کاملاً خود را از اقشار تحت ستم جامعه جدا می کنند و اهمیت چندانی به مبارزات سایر اقشار نمی دهند و همه چیز را «کارگری» و متکی به کارگران می پندارند. ولی به اعتقاد من در درون پیشروی کارگری بخش دیگری وجود دارند که نظر متفاوتی دارند و متفاوت با این عده عمل می کنند و آنها خواهان پیوند اکثر اقشار تحت ستم با طبقه کارگر هستند. بنابراین از یک طرف مسأله طبقه کارگر نه تنها مبارزه برای پیوند با اقشار تحت ستم؛ بلکه مبارزه با انحرافات درون خود جنبش کارگری نیز هست. این انحرافات که از درون طبقه کارگر ظاهر می شوند، در واقع طبقه کارگر را در انزوا و در حاشیه قرار خواهد داد. در صورتی که بخشی از طبقه کارگر بخشی از پیشرو طبقه کارگر که اعتقادات کمونیستی هم دارند از طریق فعالیت ها از طریق اطلاعیه هایی که در اوج مبارزات دانشجویی صادر کردند، نشان دادند که خواهان همگرایی با جنبش های دانشجویی، جنبش های معلمان و سایر اقشار تحت ستم هستند. بنابراین مبارزه علیه فرقه گرایی در درون جنبش کارگری یکی از مبارزاتی است که بر دوش کارگران پیشرو قرار دارد.‬

مازیار رازی:‬ واضح است که در گذشته لغزش هایی در درون جنبش کارگری اتفاق افتاده است. همانطور که اطلاع دارید در دوران انقلاب بسیاری از نیروهای سیاسی در واقع طبقه کارگر را به کجراه بردند و یا از طریق بحث ها و برنامه های انحرافی آنها را به دولت بورژوایی متکی کردند. در ابتدای انقلاب که دولت خمینی بر سر کار بود، همانگونه که دوستان به یاد دارند شاهد این بودیم که برخی از نیروهای چپ، گرایش خمینی را به عنوان یک گرایش مترقی و ضدامپریالیستی به جنبش کارگری معرفی کردند. پس از آن با گرایش های دیگری متحد شدند و شعار «روحانیت مبارز» را سر دادند و حتی برخی از اینها متمایل به گرایش بنی صدر شدند.‬

مازیار رازی:‬ همانطور که اطلاع دارید بورژوازی کشورهای مختلف از جمله بورژوازی ایران، با روش ها و تاکتیک های متفاوتی امر استثمار طبقه کارگر را دامن می زند. گاهی با سرکوب و با بریدن سر طبقه کارگر با شمشیر عمل می کند همانطور که در دوره گذشته ما در داخل ایران شاهد آن بودیم که چگونه اینها به دستگیری ها و قتل عام طبقه کارگر دامن زدند. همین دو سال پیش بود که کارگران شادان پور را جلوی مجلس به گلوله بستند و گشتند و بسیاری از کارگران و رهبران کارگران را سر به نیست کرده و یا در زندان ها به سر می برند. بنابراین روش دیگری که وجود دارد و روش معتدل تری است و در آن برای بورژوازی باز است، به این ترتیب است که ما در کشورهای آمریکای لاتین، مثلاً در برزیل شاهد این هستیم که شخصی که اتفاقاً یکی از رهبران کارگری این کشور است. بنام «لولو» حتی در مقام ریاست جمهوری قرار گرفته و حزب بزرگ کارگری ایجاد کرده است و در واقع جمیع کارگران را در حزب خود جمع کرده است.‬

‬‬‬

**قدرت گیری طبقه کارگر**

‬

سئوال: یکی از سئوالات مطرح در رابطه با حزب پیشتاز انقلابی مسأله قدرت گیری طبقه کارگر است. زمانی که طبقه کارگر قدرت را بدست می گیرد، نقش حزب که پیش از انقلاب کارگری نقش بسیار اساسی دارا بوده، چه خواهد بود؟ آیا این حزب است که حکومت می کند یا شوراهای کارگری که اکثریت کارگران را در خود متشکل کرده؟

مازیار رازی: پاسخ به این سئوال بسیار مشخص و روشن است. بدیهی است که از نقطه نظر ما حزب اصولاً حکومت نمی کند. حزب دورانی را در جهت تدارک سیاسی و تشکیلاتی برای به قدرت رساندن طبقه کارگر طی خواهد کرد و پس از این دوران زمانی که طبقه کارگر و شوراهای کارگری از طریق سرنگونی نظام سرمایه داری قدرت را بدست گرفتند، حکومت بعدی یعنی حکومت کارگری را متکی به شوراهای کارگری ایجاد خواهند کرد. به عبارتی دیگر، در شرایطی که رژیم سرمایه داری سرنگون   می شود، یک جمهوری شورا یی به جای استیلای سرمایه داری بوجود می آید و حزب تکالیف و وظایفی را که در دوران ما قبل سرنگونی در مقابل خود داشت به اتمام می رساند.

واضح است که افراد و اعضای فعال حزب کماکان همراه با جنبش کارگری، همراه با شوراهای کارگری به امر سازندگی خواهند پرداخت. اما تشکیلاتی که خودش را جایگزین طبقه کارگر یا جایگزین شوراهای کارگری که به مثابه تجلی عالی ترین اراده توده های مردم هستند، می کند، آن حزب و آن تشکیلات، راه را برای ایجاد و زمینه ریزی دموکراسی و انجام وظایف و تکالیفی که در مقابل طبقه کارگر است مسدود می کند. من اینجا این نکته را تأکید می کنم چون در دوران گذشته از نقطه نظر تجارب تاریخی، احزابی بوده اند که پس از بدست گیری قدرت سیاسی  توسط طبقه کارگر، خودشان را جایگزین طبقه کردند، خودشان را جایگزین شوراهای کارگری کردند و بجای طبقه کارگر تصمیم گرفتند.

این احزاب مانند احزابی که در روسیه شاهد آن بودیم، مشخصاً مانند حزب کمونیست شوروی که در دوران استالین خودش را جایگزین توده ها کرد، یا حزب کمونیست چین حزبی که در صدر آن مائوتسه دون قرار داشت و احزاب مشابهی که وابسته به سیاست های خارجی شوروی و چین در دوره گذشته بودند، پس از کسب قدرت و در واقع پس از سرنگونی سرمایه داری شرایط را برای به قدرت رسیدن طبقه کارگر هموار نکردند و به شکل بوروکراتیک بجای طبقه کارگر از بالا بر مسند قدرت نشستند و از این نقطه نظر این انقلاب ها را به کجراه بردند و باعث بی آبرویی جنبش کارگری و کمونیستی در سطح جهانی شدند. و امروز ما می بینیم که بسیاری از ایدئولوگ های سرمایه داری در سطح جهانی همواره حمله اصلی خود را وقتی علیه کمونیسم یا علیه سوسیالیست های انقلابی می کنند، نمونه های چین و شوروی را به خاطر می آورند.

از این نقطه نظر، اتفاق ناهنجاری که افتاده و سیاست های اشتباهی که احزاب به اصطلاح کمونیست این کشورها بوجود آوردند، سوء استفاده می کنند که علیه ایجاد شوراهای کارگری اعلام موضع کنند و در واقع پروسه و روند ایجاد شوراها را تخریب می نمایند. در نتیجه به اعتقاد من تحت هیچ شرایطی حزب کمونیستی که در داخل ایران بوجود خواهد آمد، حزبی که تدارکات انقلاب را خواهد دید نباید خود را جایگزین شوراهای کارگری کند و در واقع به محض اینکه شوراهای کارگری به قدرت رسیدند حزب باید خود را از لحاظ تشکیلاتی منحل اعلام کند.

سئوال: در دوره پیش از انقلاب اکتبر لنین در تزهای معروف خود بنام تزهای آوریل و بحث های متعدد شعار تمام قدرت بدست شوراها  را می داد. ولی پس از کسب قدرت بوسیله کارگران و در رأس آن حزب بلشویک می بینیم که شوراها در سطح جامعه کمرنگ تر می گردد. این مسأله در وصیت نامه لنین خودش را بشکل بارزی نشان داد. لنین که پیشتر مطرح می کرد تمام قدرت بدست شوراها در وصیت نامه خودش به بالا بردن کادرهای کارگری در حزب کمونیست شوروی اشاره می کند. آیا این به این معنی است که رهبر انقلاب کبیر اکتبر نقش شوراها را بدست فراموشی سپرده و نقش حزب را در آن مقطع اساسی می دانست یا اینکه عمدتاً نیروهای چپ، نیروهای کمونیست پس از اینکه قدرت را بدست گرفتند مسأله شورا را فراموش کردند و اتوریته حزبی را جایگزین آن نمودند؟ مسأله حائز اهمیت این است: زمانی که ما صحبت از یک حزب متشکل و یک دست که دارای انضباط تشکیلاتی و کادرهای حرفه ای است می کنیم، این حزب اگر هم قدرت سیاسی را بدست گیرد و از پشتیبانی طبقه کارگر هم برخوردار باشد باز هم دارای نارسایی ها می باشد و از آنجایی که آگاه ترین قشر طبقه کارگر را درون خودش متشکل کرده، بنابراین با کلیت طبقه فاصله دارد. سئوال من بطور مشخص این است که چگونه می شود حزبی را متشکل از کارگران ساخت و علاوه بر اینکه پیشروترین کارگرها را درون خود دارد رابطه ارگانیک خود را با کل طبقه حفظ کند؟ همانطور هم که شما به آن اشاره کردید در هنگامی که طبقه کارگر قدرت سیاسی را در دست می گیرد و دولت خود را تشکیل می دهد باید این پتانسیل را در درون خود داشته باشد که خود را منحل کند.

مازیار رازی: آنچه که مربوط به انقلاب روسیه و شرایطی است که در آنجا بوجود آمد، احتیاج به بحث طولانی تری دارد. من پیشنهاد می کنم اگر دوستان مایل باشند در جلسات بعد مفصل تر به آنها بپردازیم. منتهی خلاصه وضعیتی که منجر به بوروکراسی و منحط شدن حزب بلشویک و انقلاب پیروزمند اکتبر شد این بود که عموماً شرایط عینی در وحله نخست در داخل روسیه چنان بود که منجر به ناهنجاری هایی در سطح جامعه شد. اصولاً حزب بلشویک ماقبل از انقلاب روسیه بر این اعتقاد استوار بود که اگر انقلاب های جهانی بخصوص در کشورهای اروپایی به کمک انقلاب روسیه نیایند و انقلاب هایی در این کشورها بدست طبقه کارگر صورت نگیرد و جامعه روسیه در انزوا باقی بماند، این انقلاب به ناهنجاری های بوروکراتیک منجر خواهد شد و ما دیدیم که در دوران اولیه انقلاب در کشورهای مختلفی از جمله آلمان، مجارستان و بسیاری از کشورهای اروپایی طغیان ها و اعتراضات توده ای در حمایت از انقلاب اکتبر رخ داد.

 متأسفانه به دلایل مختلف این انقلاب ها یا سرکوب شدند یا بدست رهبران سوسیال دموکراسی در این کشورها به کجراه برده شدند و از این نقطه نظر انقلاب روسیه در انزوا باقی ماند و زمانی که این دوران آغاز شد، زمانی بود که بسیاری از کادرهای برجسته این حزب در جنگ داخلی توسط گرایش هایی که وابستگی های نظامی و وابستگی های سیاسی به امپریالیسم جهانی داشتند از بین رفتند و زمینه برای انحطاط این حزب بوجود آمد. این دوران تأسف انگیزی برای کل جنبش کمونیستی بود و به هیچ وجه نباید چنین اتفاقی می افتاد. ولی به هر حال در روسیه این اتفاق افتاد و ما بخصوص بر این اعتقادیم که از دوران به حکومت رسیدن استالین این ناهنجاری ها عمیق تر شد تا زمانی که ما چند سال پیش مشاهده کردیم این جامعه عقب گرد کرده و به یک جامعه بورژوایی کاملاً عقب افتاده مبدل شد. ولی در عین حال این انقلاب تجاربی دربر داشت و آن تجارب این است که احزابی که بنام احزاب کمونیست بوجود می آیند به هیچ وجه و تحت هیچ شرایطی نباید جدا از توده ها باشند. چه در دوران ماقبل از انقلاب چه در حین انقلاب و چه در دورانی که قدرت به دست طبقه کارگر می افتد این احزاب و این افراد که از خود گذشتگی نشان می دهند و در صدر مبارزات ضدسرمایه داری قرار می گیرند، باید کاملاً پیوند نزدیک با کل طبقه کارگر در دوران قبل داشته باشند و مواضع و سیاست های خود را در درون طبقه کارگر به آزمایش بگذارند و در واقع این ارتباطات باید منجر به این گردد که طبقه کارگر این حزب را از آن خود بداند و در سیاست های این حزب دخالت نماید و جهت سیاسی تعیین کند.

در نتیجه بی ارتباطی احزاب با توده های کارگر، منجر به بوروکراسی می شود. منجر به ناهنجاری ها خواهد شد منجر به این می شود که احزاب کمونیست به انحطاط کشیده شوند و در نتیجه انقلاب به انحطاط کشیده شود. بنابراین تنها راه تضمین سلامت این حزب این است که در درون طبقه کارگر بطور ممتد و مستمر حاضر باشد و سیاست هایش را از درون طبقه کارگر استنتاج کند و طبقه کارگر بخصوص زمانی که شوراها ساخته می شوند نقش عمده و اساسی و نقش غالب بر تمام جریانات و احزاب موجود داشته باشد. و این حزب اگر حزب طبقه کارگر است، باید این زمینه را ایجاد کند که شوراهای کارگری در رأس تصمیم گیری های طبقه کارگر قرار بگیرند و این حزبی که تدارکات ما قبل از آن دوره را آماده نموده باید بطور کاملاً واضح و شفاف خود را منحل کند. انحلال این حزب به این مفهوم است که قدرت تمام و کمال در دست طبقه کارگر خواهد افتاد و این جلوگیری خواهد کرد از بوجود آمدن ناهنجاری ها. اما اگر حزبی دست از قدرت نکشید و به اعمال قدرت بر طبقه کارگر دامن زد، واضح است که آن حزب از طرف طبقه کارگر باید کنار گذاشته شود. مسأله و تجربه ای که از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در دست داریم این است که این حزب، حزبی که طبقه کارگر و تدارکات برای سرنگونی رژیم سرمایه داری را مهیا می کند نباید تحت هیچ شرایطی پس از دوران سرنگونی در رأس کار قرار گیرد و شوراهای کارگری باید این امر را به عهده گیرند.

سئوال: اگر مردم نتوانند شوراهای خود را سازماندهی کنند، و از طرف دیگر خلع قدرتی در داخل جامعه احساس شود ولی ما دارای یک حزب قوی و یک حزب سراسری باشیم و حزب پیشتاز هم امکانات گرفتن قدرت را داشته باشد. تصور بکنیم در این حالت که مطرح کردم، شوراهای کارگری و شوراهای محلات بوجود نیایند. ولی همانطور که گفتم حزب قادر به بدست گیری قدرت باشد آیا حزب باید بدلیل بوجود نیآمدن شوراها از کسب قدرت سیاسی شانه خالی نماید یا باید اعمال نفوذ نماید؟ و اگر اعمال نفوذ کرد و قدرت سیاسی را به دست گرفت آیا می شود بطور دست ساز یکسری تشکلات را با نام شورا بوجود آورد و از مردم خواست که در درون این شوراها متشکل شوند؟ چرا که آن چیزی که ما از شوراها در نظر داریم و از ایجاد آن دفاع می کنیم در حقیقت نهادهای خود سازمان یافته توده ای هستند که از طرف توده ها بوجود می آید نظر شما در مورد این احتمالات چیست؟

مازیار رازی: به نظر من اینجا شما مجدداً وجه تمایزی قائل می شوید بین حزب طبقه کارگر، شوراهای طبقه کارگر و اصولاً طبقه کارگر بطور عموم، در حقیقت سئوا ل مبنی بر این است: در شرایطی امکان دارد شوراهای کارگری وجود نداشته باشند اما امکاناتی موجود باشد که منجربه سرنگونی رژیم سرمایه داری گردد و حزبی که حزب پیشتاز انقلابی است بدون نفوذ کامل در طبقه کارگر، بدون اینکه بتواند توده های طبقه کارگر را بسیج کند، در موقعیت تسخیر قدرت قرار گیرد. حالا آیا باید این تسخیر قدرت را بجای طبقه کارگر سازمان دهد یا خیر؟ به اعتقاد من اگر چنین حزبی بوجود آید که کاملاً در انزوا بسر برده و این نفوذ را و دخالتگری را در دوره قبل انجام نداده، واضح است که مسأله تسخیر قدرت پاسخی به مسائل جامعه نخواهد بود. فرض کنید در شرایطی که تعداد چندین هزار نفر در دوره گذشته در این حزب فعالیت داشته اند، بجای طبقه کارگر قدرت را در دست بگیرند، واضح است که بدون حضور سیاسی طبقه کارگر این روند به کجراه خواهد رفت و خیلی زود منحط خواهد شد و طبقه کارگر در مسیر دیگری گام بر خواهد داشت. از این نقطه نظر مسأله تسخیر قدرت را نباید جدا از طبقه کارگر قلمداد کرد و آن را در ارتباط با آمادگی طبقه کارگر باید دید.

‬سئوال: منظور من این بود که اگر این حزب ترکیب کارگری داشته باشد یعنی پیشرو کارگری را درون خود متشکل کرده باشد ولی در بحران های مختلف اقتصادی و سیاسی که سرانجام آن می تواند منجر به انقلاب گردد، ما شاهد بوجود آمدن شورا نباشیم. یعنی اینکه پیشروی کارگری بشکل خاص کلمه خودش را درون حزب خودش سازمان داده باشد، حتی به صورت سراسری ولی در ترکیب کل طبقه به شکل عام شاهد بوجود آمدن این تشکل یابی نباشیم.

مازیار رازی: بسیار خوب، این سئوال روشن تر است. من در اینجا می خواهم مشخصاً بر تشکل های کارگری تأکید کنم، چون تشکل های کارگری انواع مختلفی دارد. ما الزاماً برای تدارک انقلاب در انتظار یک شکل خاص از تشکل کارگری نباید باشیم. تشکل های مستقل کارگری در اواخر قرن نوزدهم و بیستم به شکل اتحادیه های کارگری در اروپا ظاهر شدند. (البته در آتیه هم امکان دارد به دلایل مختلف با حمایت سازمان بین المللی کار و رژیم، تشکل هایی بنام اتحادیه ها و سندیکاهای کارگری در ایران بوجود آید.) شکل دیگری از تشکل های کارگری، تشکلات مستقل کارگری هستند. اینها نهادهایی هستند که طبقه کارگر در رأس آن قرار گرفته و به هر حال مستقل از دولت سرمایه داری در دورانی شروع به فعالیت خواهد کرد. ولی عالی ترین شکل و اوج اراده و قدرت طبقه کارگر در نهادی بنام شوراهای کارگری به نمایش گذاشته می شود.

اینجا ذکر این نکته ضروری است که: شوراهای کارگری در شرایط افت مبارزات طبقه کارگر بوجود نمی آیند، این شوراها در شرایط اعتلای انقلابی، که مرحله ماقبل از سرنگونی، پیشا سرنگونی رژیم سرمایه داری در دستور کار طبقه کارگر خواهد بود و بشکل خود جوش بوجود خواهند آمد و ما از این شوراها تجارب مختلفی دیده ایم. در ایران هم در دوران انقلاب پیشین ما مشاهده بودیم که شوراهای کارگری، شوراهای محلات، شوراها در پادگان ها و در میان کارمندان و غیره بوجود آمد و این شکلی از نهادی خود جوش است که از طبقه کارگر بروز می کند. البته ممکن است که در شرایط آتی ایران تشکل های مستقل کارگری بوجود آیند که همان وظایف و کارهای شورا را انجام دهد. بنابراین ما صحبت از تشکل کارگریی می کنیم که در یک مرحله خاصی خودش و کل جامعه را برای تسخیر قدرت آماده کرده و این حزبی که صحبت از آن می کنیم در درون این تشکل های مستقل کارگری یا اتحادیه های مستقل کارگری یا شوراهای کارگری باید حضور داشته باشد.

به نظر من در شرایطی که اکثریت طبقه کارگر بخصوص کارگرانی که در صنایع سنگین در داخل ایران مشغول به فعالیت هستند، آماده تسخیر قدرت نباشند، اشتباه محض خواهد بود که حزب پیشتاز انقلابی متکی به پیشرو کارگری حتی قدرت را بدست بگیرد. در حقیقت باید امر ارتباط گیری با توده های کارگر به ویژه در شهرهای بزرگ ایران که صنایع مختلف وجود دارند در آنجا طبقه کارگر آماده تسخیر قدرت باشد. وگر نه هر چند هم حزب پیشتاز، حزب پیشرو کارگری باشد. به اعتقاد من یک عمل کودتا گرایانه خواهد بود، اگر بدون اتکا به اکثریت طبقه کارگر، حداقل بخش تعیین کننده طبقه کارگر این امر صورت بگیرد.

سئوال: دیگری که مطرح شده بر سر نقش خرده بورژوازی است. تصور کنیم که طبقه کارگر قدرت سیاسی را در دست دارد و هنوز جامعه دارای لایه های مختلف بینابینی، مثل خرده بورژوازی در درون خود باشد. در چنین حالتی چگونه باید با این خرده بورژوازی برخورد کرد؟ آیا آنها را می توان در شوراها یا در حزب متشکل کرد؟ آیا باید به مبارزه با آنان پرداخت؟ نظری در این مورد عقیده دارد که می توان همه این لایه ها را در مجلس مؤسسان متشکل کرد، تا نظرات خود را از آن طریق بیان کنند. سئوال مشخص این است که خرده بورژوازی یا این لایه های بینابینی در کجا قرار دارند؟

مازیار رازی: من یک بار دیگر این مسأله را تأکید می کنم که در انقلاب آتی ایران، نقش مرکزی رهبری انقلاب را طبقه کارگر و کارگران صنایع بزرگ در داخل ایران ایفا خواهند کرد. اما این به این مفهوم نیست که طبقه کارگر به تنهایی این انقلاب را سازمان  می دهد. طبقه کارگر متحدینی در جامعه خواهد داشت که آنها شامل بخش مبارزی از جوانان، زنان، ملیت های تحت ستم و دهقانان فقیر خواهند بود. یعنی اگر این مجموعه را که نام بردم در نظر بگیریم، طبقه کارگر اکثریت جامعه را داشته و در صدر رهبری این مجموعه می تواند انقلاب را سازمان دهد. در نتیجه مسأله این است که در مورد سایر اقشار، اقشار مابینی و اقشار مهم خرده بورژوازی طبقه کارگر چه سیاستی باید داشته باشد.

سئوال:  دیگری که اینجا فوراً مطرح می شود این است که این اقشاری که شما از آن نام بردید مانند زنان مبارز، دانشجویان، ملیت های تحت ستم و دهقانان فقیر، از لحاظ طبقاتی دارای یک ماهیت مشخص طبقاتی نیستند. چگونه اینها می توانند متحد طبقه کارگر باشند؟

مازیار رازی: با اینکه این بحث صحیح است اما رهبری طبقه کارگر صرفاً خواهان مطالباتی که از آن خودش است نیست. در دوران انقلاب طبقه کارگر بسیار فراتر از مطالبات خود خواهد رفت. رهبری طبقه کارگر یک سری مطالباتی را طرح خواهد کرد. مثلاً اشتراکی کردن زمین ها، آزادی بیان برای تمام جوانان، برابری زن و مرد، برابری بین تمام اقشارو مبارزه برای تحقق حق تعیین سرنوشت تا سر حد جدایی برای تمام ملیت های تحت ستم جامعه. بنابراین این شعارها را نه تنها طبقه کارگر از آن خود  می کند، بلکه حول این شعارها مبارزه هم خواهد کرد. اقشاری هم که برشمردم اقشاری هستند که اولاً مشاهده می کنند طبقه کارگر قدرت کافی برای تحقق این مطالبات کسب کرده و ثانیاً فراتر از آن، برای تحقق مطالبات آنها هم مبارزه می کند و قابلیت این را هم که قدرت را به چنگ آورد و نظام سرمایه داری را سرنگون کند و به این خواسته ها تحقق دهد، دارد. در نتیجه این اقشار خودشان را زیر پرچم و زیر برنامه انقلابی طبقه کارگر قرار خواهند داد و از متحدین طبقه کارگر خواهند بود. حتی اگر از اقشار متفاوتی از کارگران آمده باشند. بنابر این وقتی صحبت از متحدین طبقه کارگر می کنیم به این مفهوم نیست که اینها الزاماً از یک طبقه آمده باشند. البته در بحث بعدی اشاره خواهم کرد که در مورد اقشار خرده بورژوا هم همین اتفاق خواهد افتاد. و مشاهده خواهیم کرد که اقشار مشخصی از آنان حول این برنامه طبقه کارگر گرد خواهند آمد. در مورد بخش هایی از خرده بورژوازی کاملاً واضح است که بخش هایی از آنان وجود خواهند داشت که طبقه کارگر علاقمند است با آنها وحدت کرده و از مبتکرین ایجاد وحدت و جلب آنها خواهد بود. اما این را باید در نظر بگیریم اولاً بخش های خرده بورژوازی، در واقع بخش های مابینی، میان بورژوازی و طبقه کارگر، اولاً یکپارچه نیستند و در مراحل مختلف در آنها تجزیه صورت می پذیرد. خرده بورژوازی اصولاً یک قشر کاملاً متزلزل و مردد در جامعه است. یعنی از یکسو امکان دارد منافع اش در جهت پرولتاریا و طبقه کارگر باشد و به سمت و سوی آنها گام بردارد. از سوی دیگر در مراحل خاصی این اقشار بدلیل دیدن قدرت و سابقه بورژوازی خواهان این می شوند که تابع قدرت بورژوازی شده و زیر پرچم بورژوازی قرار گیرند.

بنابر این آنها اولاً یک پارچه نیستند و در درون شان تجزیه بوجود می آید. در ثانی بدلیل مردد بودن و تا حدودی فرصت طلب بودن در نوسان می باشند و آنها در سطح مشاهده می کنند که چه قدرتی و نیروی می تواند قدرت را در دست بگیرد. اگر احساس کنند که بورژوازی می تواند در قدرت باقی بماند و مطالبات آنها را برآورده کند بسمت بورژوازی خواهند رفت. اگر طبقه کارگر و شوراهای کارگری در موقعیتی قرار بگیرند و به این قشرهای مابینی نشان بدهند که این نیرو و توان را دارند که قدرت را به چنگ بگیرند، بسیاری از اقشار خرده بورژوا به اعتقاد من جلب طبقه کارگر خواهند شد. من در همین جا باید تأکید کنم که حزب طبقه کارگر و شوراهای کارگری برای تسخیر قدرت و سرنگونی دولت سرمایه داری در انتظار این قشر باقی نخواهد ماند. این مسأله ای کلیدی است. یعنی طبقه کارگر به محض اینکه نیروی کافی در صنایع مشخصی در داخل ایران به چنگ آورد و متحدین خودش را از میان دهقانان فقیر و ملیت های تحت ستم و اقشار تحت ستم جامعه بدست آورد، چه اقشار خرده بورژوازی با طبقه کارگر همراه باشند و چه نباشند آن موقع زمانی است که به هر حال تسخیر قدرت صورت می گیرد و پس از تسخیر قدرت اقشار خرده بورژوازی با دیدن قدرت پرولتاریا بطرف او خواهند آمد. در نتیجه در وحله اول مسأله اصلی مسأله آمادگی خود طبقه کارگر و بسیج متحدین طبقه کارگر می باشد و این مسأله ای کلیدی است.

اما در عین حال در این میان واضح است که پرولتاریا و حزب طبقه کارگر کوشش خواهد کرد که این اقشار مابینی را هم بخود جلب کند. اما اگر اینها به دلایل مختلف جلب طبقه کارگر نشدند و اسیر بورژوازی گشتند، و بدلیل فرصت طلبی خود در مقابل پرولتاریا قرار گرفتند، امر تسخیر قدرت بدون آنها صورت می پذیرد. و پس از تسخیر قدرت این اقشار می توانند به انقلاب و رهبری طبقه کارگر جلب شوند.

سئوال:  دیگر مسأله آزادی های دمکراتیک می باشد. زمانی که طبقه کارگر قدرت سیاسی را در دست خود می گیرد مسأله مطالبات دموکراتیک یا آزادی های دمکراتیک مثل آزادی بیان، آزادی قلم، آزادی تشکل و آزادی احزاب و غیره مطرح می شود. آیا این آزادی ها در اختیار گرایشات لایه های مختلف اجتماعی قرار می گیرد یا نه؟ یکی از احتمالاتی که وجود دارد ایجاد توطئه بوسیله لایه های درون جامعه و اقشاری که نام بردید علیه حکومت کارگری است. آیا با این پیش فرض می شود درب یکسری از تشکلات یا احزاب را کلاً در یک جامعه ای که قدرت طبقه کارگر بر آن مستولی است بست. مسأله دیگری که از طرف بعضی از سوسیالیست ها عنوان می شود این است که، احزاب راست رادیکال مثل فاشیست ها هم می توانند در حکومت کارگری به فعالیت بپردازند؟ البته با در نظر گرفتن این نکته که بدست گیری قدرت بوسیله طبقه کارگر به معنی جلب اکثریت در جامعه نیست و طبقه کارگر هنوز در سطح بین المللی می تواند در اقلیت باشد. چرا که طبقه کارگر اقلیتی از جامعه است که قدرت سیاسی را بوسیله مبارزه طبقاتی بدست می گیرد و سعی می کند در سطح جهانی با ایجاد حزب انقلابی طبقه کارگر به اکثریت رسد.

مازیار رازی: مسأله اساسی که باید اینجا تأکید شود این است که انقلاب کارگری و تشکیل حکومت کارگری ایجاد دموکراسی کارگری شرایطی را در جامعه ایجاد می کند که دموکراسی واقعی، دموکراسی اکثریت جامعه حاکم شود. مسلماً دموکراسی اکثریت جامعه به مراتب عالی تر از دموکراسی جامعه بورژوایی است. همانطور که می دانید دموکراسی موجود در جامعه بورژوایی دموکراسی بخش قلیلی از جامعه است، که کاملاً صوری می باشد. دولت سرمایه داری متکی به منافع بخش قلیلی از جامعه سرمایه داری از طرف کل طبقه شروع به فعالیت می کند و این دموکراسی، آن دموکراسی نیست که ما در داخل جامعه خود خواهان آن هستیم. ما خواهان دموکراسی هستیم که بسیار عالی تر از این است. دموکراسی که تمام جامعه را در شرایطی قرار می دهد که از آزادی بیان و مطبوعات و تجمع برخوردار باشد. بنابر این اتفاقی که در داخل ایران می افتد این است که حکومت کارگری متکی به دموکراسی کارگری برای تمام احزاب حتی احزاب مخالف، حتی احزابی که از لحاظ سیاسی برنامه ای در گذشته در مقابل طبقه کارگر قرار گرفتند و در آینده هم احتمالاً قرار خواهند گرفت، آزادی بیان را تضمین خواهد کرد. چون طبقه کارگر در رأس قدرت متکی به شوراهای کارگری، متکی به حکومت کارگری، که در واقع نظر اکثریت جامعه را منعکس می کند، نباید ترس و واهمه ای از برخورد عقاید داشته باشد و نخواهد داشت. بنابراین مسأله آزادی مطبوعات، آزادی بیان، آزادی تجمعات و آزادی تمام نظرات مختلف باید از سوی حکومت کارگری، حکومت نوین کارگری تضمین و رعایت شود.

اما در اینجا یک نکته حائز اهمیت است و آن این است که اگر گرایش هایی در جامعه دست به مبارزه مسلحانه برای از میان برداشتن حکومت کارگری بزنند، واضح است که طبقه کارگر در مقابل این اقدامات از خود دفاع خواهد کرد. طبقه کارگر بدلیل مبارزاتی که کرده و اکثریتی که در جامعه بدست آورده و در حکومت قرار گرفته، خواهان حفظ منافع کل جامعه و متکی به آرای اکثریت جامعه است. بنابراین اجازه نخواهد داد که اقشاری یا حزبی یا تشکیلاتی بطور مسلحانه علیه این حکومت اکثریت، دست به کودتا بزنند یا اینکه این حکومت را متزلزل کنند. در نتیجه از یکسو رعایت دموکراسی برای تمام مخالفین و رعایت تمام ابزار برای تمام مذاهب و تمام اقشاری که در جامعه هستند از هر گرایش نظری از هر ایدئولوژی که می خواهند برخوردار باشند باید بوجود آید. از سوی دیگر حکومت کارگری بطور راسخ در مقابل کسانی که توطئه علیه این حکومت کرده و دست به اسلحه می برند از خود دفاع خواهد کرد. از این نقطه نظر این وجه تمایزی است بین دموکراسی اقلیت که در جوامع اروپایی ما شاهد آن هستیم و دموکراسی اکثریت که امیدواریم در ایران به آن برسیم.

**شعارها و مطالبات اجتماعی**

‬سئوال: اولین مسأله ای که می

مازیار رازی: همانطور که در جلسات پیش صحبت کردیم، ماهیت حزب پیشتاز انقلابی اصولاً برای تدارک انقلاب کارگری است. یعنی حزب و پیشگام انقلابی با انگیزه آماده کردن کل طبقه کارگر برای اتکا به مسائل خودشان، برای گرفتن قدرت بدست خودشان و هم چنین برای مدیریت کارگری، در دوران پس از انقلاب پا به عرصه فعالیت سیاسی می گذارد.

بنابراین در دوران پیشاانقلابی واضح است که مسأله اصلی حزب ایجاد این تدارکات است. تدارکاتی که از طریق مطالبات مرتبط به جنبش کارگری تحقق پیدا می کند و این مطالبات خواسته های گوناگونی هستند که در سطح جامعه طرح می شوند. یکی از مطالباتی که ما در دوران گذشته شاهد آن بودیم و از مطالبات اساسی جامعه است، مسأله مطالبات جاری قشرهای مختلف جامعه می باشد که مطالبات دموکراتیک نامیده می شود.

این مطالبات در واقع در سطوح مختلف در جامعه ما طرح شده و مبارزاتی هم حول و حوش آن انجام شده؛ و واضح است که در دوره آتی وقتی که حزب پیشتاز انقلابی پا به عرصه فعالیت می گذارد باید این مطالبات را از آن خود کرده و حول این مطالبات مبارزه خود و مبارزه طبقه کارگر را سازمان دهد.

مطالبات دموکراتیک در واقع یک سلسله مطالباتی هستند که الزاماً با سلطه بورژوازی در تضاد نیستند. به عنوان مثال مسأله آزادی های اجتماعی، حق بیان، حق تشکل، حق اعتصاب، آزادی تأسیس سندیکاهای کارگری، آموزش و پرورش همگانی رایگان، لغو قوانین حقوقی و جزایی ارتجایی موجود و برابری کامل زنان و مردان در تمام سطوح، آزادی و احترام به حقوق و حیثیت بشری و غیره.

همانگونه که در دوره گذشته در داخل ایران مشاهده کردیم، از آنجایی که یک رژیم کاملاً ارتجایی بر مصدر قدرت وجود داشت، این سلسله شعارها عموماً در جامعه ما طرح نشدند و اینها از خواسته ها و مطالبات اولیه اجتماع ما در داخل ایران بوده مثل همین مطالباتی که بر شمردم و از این نقطه نظر در دوره گذشته این شعارها در رأس فعالیت ها و در رأس مطالبات قرار گرفتند. منتهی در دوره آتی با تحولاتی که در داخل ایران ایجاد می شود امکان این هست که بعضی از این مطالبات توسط دولت بورژوایی مدرن سرمایه داری که متکی به سیاست های امپریالیستی است تحقق پیدا کند و یا حداقل زمینه و تدارکات اولیه آن طرح شود.

به عنوان مثال امروز ما می بینیم که دولت سرمایه داری ایران متکی به سازمان بین المللی کار در حال ایجاد سندیکاهای کارگری برای کارگران ایران است و یا امکان این وجود دارد که مسأله تجمع و تشکل و یا یک سلسله آزادی های دموکراتیک را طرح کنند (مسأله ای که در اینجا قابل ذکر می باشد این است که این مطالبات دموکراتیک هنوز هیچ کدام در داخل ایران تحقق پیدا نکرده اند). ولی طرح این مطالبات و مبارزه برای آنها الزاماً دولت سرمایه داری را مورد سئوال قرار نمی دهد. یعنی از تحقق این شعارها و این مطالبات الزاماً به برکناری و سرنگونی نظام سرمایه داری منجر نمی شود ولی کماکان اینها شعارها و مطالبات اساسی طبقه کارگر در دوره آتی خواهد بود.

از آنجایی که رژیم فعلی مذهب را به عنوان یکی از حربه های تحمیق توده ها بکار می برد و از قانون عرفی و مدنی و قوانین جزایی اسلامی  برای پیشبرد مقاصد خود استفاده می کند، یکی از شعارهای دموکراتیک می تواند آزادی پوشش و لغوحجاب اجباری باشد که یکی از مسائل زنان در داخل ایران می باشد.

سئوال: اگر همانگونه که شما توضیح دادید رژیم پای این خواسته ها رفته و مثلاً آزادی پوشش را اجازه دهد در حقیقت یکی از پایه های اساسی عقیدتی و ایدئولوژیکی حکومت مذهبی خود را شکسته است. شما فکر می کنید که بورژوازی ایران چنین توانایی را دارد که پای پاسخ دادن به چنین شعارهای دموکراتیکی رود ؟

مازیار رازی: رژیم ایران این کار را نخواهد کرد و یا حداقل تمایل به این کار را نشان نداده و با این خواسته مبارزه خواهند کرد. یعنی بخش هایی از درون هیئت حاکمه در مقابل این شعارهای دموکراتیک قد علم خواهند کرد و در واقع راه تحقق این شعارهای دموکراتیک را مسدود خواهند کرد. منتهی مسأله ای که وجود دارد این است که سیستم سرمایه داری ایران در حال ادغام شدن در سیستم بین المللی     امپریالیستی است. همانطور که دوستان مطلع هستند از یک سال و نیم پیش تا کنون سفرهای متعددی از سوی وزرای امور خارجه اروپایی به ایران شده است. همین چندی پیش آقای جک استرو وزیر امور خارجه بریتانیا به ایران سفر کرد و همین طور سفرهای متعددی از جانب دول مختلف به ایران شده و کشورهای اروپایی یک سلسله فشارها برای انجام مطالبات و احیای یک ارتباط تنگاتنگ با ایران به رژیم ایران آورده اند و حداقل در شکل ظاهری هم که شده امکان دارد یک سلسله زمینه ریزی هایی که منطبق با وضعیت و مترادف با قوانین بین المللی است بر دولت ایران تحمیل کنند.

البته این به این مفهوم نیست که دولت ایران خواهان این چنین حقوقی است. این به این معنی است که بر اساس روابط بین المللی این مطالبات حداقل به شکل ظاهری هم که شده در سطح جامعه طرح شود. اتفاقی که خواهد افتاد این است که طبقه کارگر، روشنفکران و تمام اقشارتحت ستم از این روزنه ها باید کمال استفاده را کرده و این مطالبات را به نهایت خودشان یعنی بر تحقق کامل و واقعی آن رسانند. از این نقطه نظر مبارزه حول مطالبات دموکراتیک در جامعه ما یکی از مسائل محوری است که نیروهای سوسیالیست انقلاب، حزب پیشتاز انقلابی باید در رأس فعالیت خود قرار دهد.

زیرا که دولت سرمایه داری ایران وقتی این مسائل را طرح می کند به این مفهوم نیست که اولاً این مسائل به خودی خود توسط خود دولت به سرانجام خواهد رسید یا تحقق خواهد پذیرفت. بلکه حتی ممکن است برخی از این مطالبات را اعطا کند و بعد از چند ماه پس بگیرد. از این نقطه نظر مبارزه حول شعارهای دموکراتیک برای گرفتن حق اولیه دموکراتیک در سطح جامعه بسیار مهم است. این شامل تمام مواردی است که اشاره کردم، شامل مسأله پوشش بر زنان و هم چنین مسأله برابری زن و مرد خواهد بود. حتی مسأله جدایی مذهب از دولت و ایجاد یک جامعه سکولار در واقع در محور این شعارها قرار خواهد گرفت و از این نقطه نظر مبارزه حول و حوش این شعارها اهمیت زیادی دارد

سئوال: بجز شعارهای دموکراتیکی که اینجا در باره آن صحبت کردیم آیا شعارهای دیگری امروز در سطح جامعه وجود دارد و اگر عمدتاً وجود دارد لطفاً در مورد آنها صحبتی نمایید.

مازیار رازی: یکی دیگر از شعارهایی که در دوره گذشته اصولاً در سطح جامعه شاهد آن بودیم و امروز هم وجود دارد، شعارهای سنتاً حداقل و یا شعارهای صنفی طبقه کارگر هستند. مطالباتی نظیر حقوق بیکاری، بیمه های اجتماعی، بیمه های بازنشستگی، حق مرخصی با پرداخت دستمزد و غیره… اینها در واقع یکسری مطالبات صنفی طبقه کارگر هستند و در اقشار متفاوت هم ما شاهد این نوع مطالبات هستیم. در قشر دانشجویان هم ما شاهد این هستیم که این شعارها برای حل مسائل صنفی دانشجویی طرح شده. اما این شعارها هم الزاماً چهارچوب و نظام سرمایه داری را از هم نخواهد پاشید به این علت که این مطالبات هم ممکن است برخی یا بخشاً در مرحله ای توسط خود دولت طرح شود و تحقق پیدا کند.

ولی کماکان این شعارها هم شعارهایی هستند که هیچ کدام تا کنون تحقق پیدا  نکرده اند. مانند حقوق بیکاری، بیمه های اجتماعی، که از مطالبات اساسی طبقه کارگر هستند و یا حق مرخصی. همانطور که ما شاهد آن هستیم طبقه کارگر ایران ماه ها است که حقوق اولیه خود را دریافت نکرده اند چه برسد به این که خواسته های صنفی  کارگران پاسخ گرفته باشد. ولی در هر صورت، کماکان این شعارها یعنی شعارهای به اصطلاح سنتا حداقل یا شعارهای صنفی هم یکی از مطالبات محوری خواهد بود که توسط حزب پیشتاز انقلابی باید طرح شود و حول آن مبارزه گردد. منتهی در عین حال باید کاملاً آگاه باشیم که تحقق این شعارها یا تحقق بخشی از این شعارها مستلزم شکسته شدن چهارچوب نظام سرمایه داری نیست.

سئوال: شما از شعارهای صنفی و مطالبات دموکراتیک طبقه کارگر صحبت کردید. مسأله این است که برای تحقق شعارهای صنفی هم که در مقابل طبقه کارگر وجود دارد احقاق مطالبات دموکراتیک ضروری است. به عنوان مثال برای مبارزه و طرح دریافت حق بیکاری و بیمه های اجتماعی در درون جامعه ابتدا باید طبقه کارگر حق تشکل داشته باشد و بتواند تشکلات خود را بوجود آورد. لطفاً در مورد رابطه بین تحقق شعارهای صنفی و شعارهای دموکراتیک توضیح دهید.

مازیار رازی: درست است. در واقع پیوند بسیار نزدیک و ارگانیکی بین تمام مطالباتی که در سطح جامعه طرح می شود وجود دارد. مطالباتی که ما در مقابل خودمان در جامعه اختناق زده ایران داریم مطالباتی است که ناشی از ماهیت ارتجاعی دولت ایران است. دولتی که تمام مطالبات، تمام خواسته ها، تمام حقوق اجتماعی را سرکوب کرده و بطور سیستماتیک این دولت جامعه را در موقعیتی قرار داده که هیچ دیوار چینی بین مطالباتی که در سطح جامعه طرح می شود وجود ندارد.

به عنوان نمونه من به خواسته های بخشی از طبقه کارگر ایران مثلاً کارگران بارش اصفهان اشاره می کنم. نزدیک به دو سال پیش یکی از مطالبات کارگران از جمله کارگران بارش اصفهان در واقع دریافت حقوق عقب افتاده آنها بود که این یک شعار، شعاری کاملاً صنفی و مرتبط به وضعیت خودشان بود. اما به محض اینکه کارگران وارد پروسه اعتراض به دولت و مدیران شدند و در اعتراض به وضعیت موجود و باز پس گرفتن حقوق عقب افتاده خود تجمعاتی سازمان دادند، فوراً سرکوب گردیده و عده زیادی از آنها دستگیر شده و به زندان افتادند.

بلافاصله پس از این اتفاق ما مشاهده کردیم که یک سلسله شعارهای دموکراتیک مثل آزادی زندانیان سیاسی در درون کارگران بارش طرح می شود.

یعنی اینکه کارگران از یک سلسله شعارهای صنفی آغاز و روز بعد از دستگیری به یک سلسله شعارهای دموکراتیک می رسند. به شعارآزادی بیان می رسند و به مطالبات دیگری که در سطح جامعه وجود ندارد می رسند. بنابراین به دلیل ماهیت ارتجاعی رژیم و اختناق حاکم، شعارهایی که در سطح جامعه طرح می شود به هم دیگر پیوند می خورند. از یکی شروع شده و به دیگری ختم می شود و از یکی دیگر شروع شده و به یک سلسله شعارهای بالاتری می رسند. از این نقطه نظر هیچ وجه تمایزی بین این شعارها وجود ندارد گرچه ما در تحلیل هایمان باید این شعارها را از هم جدا شده طرح و بررسی کنیم.

سئوال: یکی از مسائل دیگر طبقه کارگر شعارها و مطالباتی است که می تواند از آگاهی های حاضر طبقه کارگر نشأت گرفته و به آگاهی های حداکثر طبقه کارگر برسد، لطفاً در رابطه با اینگونه شعارها نظرتان را مطرح نمایید.

مازیار رازی: همانطور که ذکر کردم تحقق شعارهای اولیه، یعنی شعارهای دموکراتیک مانند آزادی بیان، حقوق برابر زنان و مردان و غیره… مستلزم شکسته شدن چهارچوب دولت سرمایه داری نیستند. و همچنین مطالبات صنفی مانند حقوق بیکاری و بیمه های اجتماعی و غیره اینها هم تحقق شان منجر به سرنگونی رژیم و از هم پاشی نظام سرمایه داری در ایران نیست. چه بسا امکان دارد در آینده در یک موقعیت خاص، یک سلسله حقوق دموکراتیک و یک سلسله حقوق صنفی کارگران و کل جامعه توسط رژیم و در ارتباط با فشارهای بین المللی تحقق پیدا کند. ولی در میان این مطالبات یک سلسله مطالباتی دیگری هستند که ما این مطالبات را به نام مطالبات انتقالی می شناسیم.

مطالبات انتقالی شعارهایی هستند که تحقق نهایی آنها مستلزم شکسته شدن چهارچوب نظام سرمایه داری است. این شعارها و این مطالبات شامل شعارهایی مانند افزایش دستمزدها متناسب با تورم یا کاهش ساعات کار متناسب با افزایش بیکاری یا باز کردن دفترهای دخل و خرج شرکت ها، کارخانه ها، بانک ها یا نظارت مستقیم کارگری برای تدوین قوانین موجود و یا شعار مرکزی این نوع مطالبات یعنی کنترل بر تولید و توزیع در جامعه هستند.

البته توضیح خواهم داد که مفهوم این شعارها چیست. در واقع طرح این شعارها از آگاهی فعلی طبقه کارگر و کل جامعه سرچشمه می گیرد ولی نظام سرمایه داری موجود قابلیت تحقق دادن به این خواسته ها را ندارد. مانند کنترل کارگری، کنترل بر تولید و توزیع. به این مفهوم که به عنوان کارگران خواهان این می شوند، به عنوان مثال کارخانه هایی وجود دارند که در شرایطی کار در آنها متوقف شده و این توقف کار منجر می شود که کارگران و کارکنان این کارخانه بیکار شوند، دولت موظف است این کارخانه ها را به کارگران آن کارخانه ها واگذار کند. وام های بانکی مهیا شود و اینها را واگذار کند به خود کارگران که کنترل امور تولیدی و توزیعی را در دست بگیرند و در واقع خود سرنوشت خودشان را رقم بزنند.

حقوق کارگران را خود بپردازند و منافع تولید را در دست خود بگیرند و غیره. این قابل پذیرش برای دولت سرمایه داری نیست. دولت سرمایه داری، اولین روزی که به چنین کاری تن دهد بدین معنی است که پایه های اصلی نظام سرمایه داری را متزلزل کرده است. از این نقطه نظر رودررویی بین طبقه کارگر و دولت سرمایه داری و مدیران کارخانه ها از طریق طرح این شعارها تشدید پیدا می کند. این شعارها منجر به این خواهد شد که طبقه کارگر برای نخستین بار اعتماد به نفس پیدا کند و در واقع یک سلسله فعالیت هایی را تجربه کند و نشان دهد که حداقل نیرو و قابلیت تنظیم فعالیت های خودش را دارد. در نتیجه می تواند حتی در آینده حکومت خود را داشته باشد و همچنین می تواند مدیریت کارگری را اعمال کند.

در آتیه پس از سرنگونی رژیم، در نتیجه این شعارها تضاد اساسی بین طبقه کارگر و دولت سرمایه داری ایجاد خواهد شد. از این روست که من تأکید می کنم تحقق این شعارها در واقع مستلزم شکسته شدن چهارچوب نظام سرمایه داری است. و این یکی از شعارها و مطالبات اساسی و محوری است که حزب پیشتاز انقلابی همراه با کارگران پیشرو کارخانه ها باید در رأس کار و فعالیت های خود قرار دهند و در صدد طرح و تحقق این شعارها بر آیند و این مسأله محوری و مسأله اساسی و کلیدی جنبش کارگری در دوره آتیه خواهد بود.

به عنوان مثال یکی دیگر از این شعارها افزایش دستمزها متناسب با تورم است. یعنی به این مفهوم که اگر تورم ۲۰ و یا ۳۰ درصد افزایش پیدا کند، دستمزدهای کارگران هم باید ۲۰ و یا ۳۰ درصد افزایش پیدا کند. خوب واضح است که این مورد قبول دولت سرمایه داری قرار نمی گیرد و این را تحقق نمی دهد به این علت که اگر چنین کند دیگر سودها و ارزش افزونه را سرمایه داران نخواهند توانست کسب کنند و در نتیجه استفاده از نیروی کار طبقه کارگر مقدور نخواهد بود.

از این نقطه نظر این مطالبات اساسی طبقه کارگر در دوره آتی خواهد بود. یکی دیگر از این شعارها باز کردن دفترهای دخل و خرج شرکت ها است که در اذهان عمومی هم طرح شده است. دولت های سرمایه داری مانند دولت ایران همواره ادعا کرده اند که کارخانه ها سودآور نیستند و متحمل ضرر می شوند و به این دلیل است که کارخانه ها بسته شده و کارگران اخراج می شوند. بنابر این کارگران در مقابل این حرکت سیستم سرمایه داری تقاضای گشایش دفترهای دخل و خرج کارخانه ها را می کنند و عنوان می کنند که اگر چنین است می خواهند بدانند که حقوق مدیران چقدر می باشد، و حقوق کارگران چقدر است. وام هایی که از بانک های بین المللی دریافت شده چقدر می باشد. سودآوری در گذشته چقدر بوده. بنابراین شعار طرح باز کردن دفترهای دخل و خرج کارحانه ها و شرکت ها و بانک ها بسیار حائز اهمیت است.

واضح است که دولت سرمایه داری تن به این امر نمی دهد و از این نقطه نظر طبقه کارگر و پیشرو کارگری و حزب طبقه کارگر از طریق این شعارها می تواند کل طبقه کارگر را بسیج کند و این تحقق دادن به این شعارها تمام پایه های نظام سرمایه داری را متزلزل و از هم می پاشد. از این نقطه نظر این شعارها و یا مطالبات که مطالبات انتقالی نام دارد، باید پیشروی کارگری و حزب پیشتاز انقلابی کمال استفاده را نمایند.

سئوال: شعارهای انتقالی که از آن صحبت کردید و بیشتر طرح و تمرکز آن را در رابطه با طبقه کارگر گذاشتید می تواند در مورد اقشار دیگر اجتماعی هم طرح شود؟ و برای مقابله با سیاست های دولت سرمایه داری از آنها استفاده شود؟

مازیار رازی: بله در بخش های دیگر، در اقشار تحت ستم جامعه، این شعارهای انتقالی می تواند طرح گردد و مبارزه حول و حوش آن صورت گیرد. برای مثال در جنبش زنان، برداشتن حجاب اجباری یکی از شعارهایی است که در واقع دولت اسلامی موجود در مقابل آن ایستادگی خواهد کرد. مبارزه حول و حوش این شعار می تواند بسیج کننده باشد و زنان بسیاری را به آگاهی مورد سئوال قرار دادن کل نظام سرمایه داری موجود بکشاند.

در بخش های مختلف جامعه، همین طور در قشر دانشجویان هم به هر حال شعارهایی در شرایط کنونی مطرح است و مبارزات دانشجویی حول و حوش این شعارها می تواند پایه های این نظام را متزلزل بکند. در ملیت های تحت ستم هم  همین طور. بسیاری از این شعارها مانند شعار حق تأئین سرنوشت تا سرحد جدایی یکی از شعارهای محوری است که در واقع ملیت های تحت ستم ایران می توانند حول آن مبارزه را آغاز کنند و رودررویی خود را با دولت ارتجایی مرکزی تشدید کنند و مبارزه حول و حوش آن را به نتیجه مطلوب برسانند.

بنابراین در سطح جامعه یک سلسله شعارهای انتقالی نه تنها در میان طبقه کارگر بلکه در میان اقشار مختلف هم مطرح است. منتهی معمولاً دو نوع برخورد با این اقدامات در سطح جامعه می گردد. دو برخورد انحرافی طرح می گردد، چه در میان طبقه کارگر و چه در میان قشرهای دیگر اجتماعی. مثلاً وقتی از طرف دولت و یا سازمان بین المللی کار این صحبت به میان می آید که سندیکاهای کارگری در جامعه ساخته خواهد شد، دو برخورد می شود. یکی اینکه کاملاً از در تسلیم بر می آیند و هیچ نوع مبارزه ای را در مقابل این تصمیم قرار نمی دهند و از زاویه فرصت طلبانه خودشان را در این اقدام حل می کنند.

و یا از سوی دیگر معمولاً در بین نیروهای کمونیست برخورد فرقه گرایانه دیگری طرح می شود و این است که خود را از این اقدامات که در شرف وقوع است کاملاً منزوی می کنند و مطالبه ای طرح نمی کنند و حتی هیچ گونه دخالتی نمی کنند که از طریق آن آگاهی توده های کارگر و قشرهای اجتماعی را در مقابل دولت سرمایه داری بالاتر برند. به نظر من طرح مطالبات انتقالی در واقع باید از انگیزه ایجاد پلی بین آگاهی فعلی طبقه کارگر و انقلاب سوسیالیستی که کل جامعه و اقشار اجتماعی را از بند سرمایه داری و اختناق رها می کند، شروع شود.

این مسأله مهمی است و باید توجه کرد که از یک طرف دچار فرصت طلبی نشویم، خودمان را از دخالت در اقداماتی که در سطح جامعه اتفاق می افتد، بخصوص از طرف دولت، منزوی نکنیم و همواره کوشش کرده که یک سلسله مطالباتی کشف کنیم برای ایجاد پیوند بین آگاهی فعلی طبقه کارگر، اقشار اجتماعی و آگاهی سوسیالیستی و رسیدن به یک انقلاب اجتماعی در سطح جامعه.

سئوال:  دیگری که طرح می شود این است که اگر یک سری مطالبات در شرایط کنونی قابل تحقق نیستند چه لزومی دارد که پیشروی کارگری و حزب پیشتاز انقلابی در زمانی که بوجود می آید این شعارها را در سطح جامعه مطرح کند؟

مازیار رازی: واضح است شعارهایی که در سطح جامعه طرح می شوند، الزاماً همه آنها قابل تحقق نیستند. پس چرا ما آنها را مطرح می کنیم. علت آن بسیار روشن است و آن این است که طبقه کارگر باید به لزوم و ضرورت سرنگونی نظام سرمایه داری آگاه باشد و طبقه کارگر این کار را بدست خود متکی به توان خود و به نیروی خود انجام خواهد داد. این امکان پذیر نیست مگر اینکه این آگاهی کسب شود. این آگاهی هم بطور خودبخودی و از طریق مرور زمان کسب نمی شود. باید از طریق یک سلسله اقدامات، یک سلسله مطالباتی که از آگاهی فعلی طبقه کارگر آغاز می شود کسب گردد و طبقه کارگر باید در مبارزه روزمره به این آگاهی برسد.

اگر قرار باشد ما در واقع در تحقق همان شعارها و همان مطالباتی که چهارچوب نظام فعلی را در جای خود نگه می دارد بکوشیم و صرفاً آنها را طرح کنیم، همان طور که بسیاری از اصلاح طلبان و نیروهای رفرمیستی در سطح جامعه مطرح می کنند. در نتیجه آگاهی و شعور سیاسی طبقه کارگر و اقشار اجتماعی جامعه بالاتر از آگاهی کنونی آن نخواهد رفت.

اینها به لزوم حکومت خودشان و اتکا به نیروی خودشان هرگز نخواهند رسید. زیرا که دیگر مطالباتی طرح نمی گردد و صرفاً همان چهارچوب موجود اصلاح می شود و چهارچوب موجود لباس های متغیر به تن می کند شکل ظاهری حکومت تغییر پیدا می کند. یعنی بخشی از آخوندها کنار می روند و کسانی با کراوات جایگزین آنها شده ولی همان سیاست را پیش می برند و همان سیستم را ادامه می دهند و توده های وسیع جامعه توده های تحت ستم کارگران، دهقانان، اقشار وسیعی از دانشجویان، روشنفکران، زنان و ملیت های تحت ستم در نتیجه در همان چهاچوب باقی خواهند ماند.

این تفاوت اساسی است بین نظرگاه و دیدگاه گرایش های اصلاح طلب و نیروهای سوسیالیست انقلابی و انقلابیون. اصلاح طلبان در واقع از طریق طرح شعارها و مطالباتی که قصد تضمین و تحکیم این سیستم و با همان محتوی را دارد، با تغییر ظاهر سیستم آغاز می کنند. ولی نیروهای انقلابی و نیروهای سوسیالیست انقلابی می خواهند حکومت دیگری، سیستم دیگری را جایگزین این سیستم نمایند که بمراتب عالی تر و دموکراتیک تر خواهد بود و بمراتب شرایط را هموار خواهد کرد که نیروهای مولده رشد کنند و کار برای همگان بوجود آید و همچنین اقتصاد شکوفا گردد.

از این نقطه نظر تفاوت اساسی وجود دارد بین کسانی که قصد دارند نظام را در همین چهارچوب تزئین کنند و کسانی که قصد دارند نظام را کنار گذاشته و نظام والاتری را جایگزین آن نمایند.

از این نقطه نظر مسأله شعارهایی که در چهار چوب نظام موجود قابل تحقق نیست، طرح آن بسیار حیاتی و ضروری می باشد. این منجر به این می گردد که آگاهی طبقه کارگر، آگاهی اقشار اجتماعی بالاتر رفته و متکی به نیروی خودشان اعتماد کسب کنند و در مورد حکومت آتی که متکی به نیروی اکثریت جامعه است فکر کنند و آگاهی کسب نمایند.

**تشکلات مستقل کارگری و حزب**

سئوال: یکی از مسائلی که بسیار اهمیت داشته و باید به آن پرداخت، نقطه نظرهای مختلف در رابطه با ایجاد تشکل های مستقل کارگری و حزب پیشتاز انقلابی است. عده ای معتقدند که حزب کمونیست یا حزب پیشتاز انقلابی و یا حزب کارگران انقلابی ایران از درون تشکلات کارگری بیرون خواهد آمد. تشکلات کارگریی که از گرایشات مختلف جنبش کارگری مثل آنارشیست ها، آنارکوسندیکالیست ها، سوسیالیست ها، کمونیست ها و دیگر اقشار طبقه کارگر تشکیل شده اند و خود را در درون یکسری تجمعات متشکل می کنند. این عده معتقدند که این تشکلات کارگری در ابتدا بصورت فراگیر بوجود آمده و سپس از درون این تشکلات فراگیر حزب پیشتاز انقلابی بیرون خواهد آمد. نظر شما در این مورد چیست؟

مازیار رازی: در مورد طبقه کارگر و غریزه کارگران به سمت و سوی وحدت علیه سرمایه داری باید تأکید کنم که این انگیزه، این غریزه همواره درون طبقه کارگر بوده و هم چنان باقی خواهد ماند. زیرا که طبقه کارگر اصولاً در صدد یافتن متحدین ضدسرمایه داری خود است و واضح است که در شرایط خاصی اتحادهایی بر اساس فعالیت های مشترک علیه سرمایه داری بین اقشاری که مرتبط به طبقه کارگر هستند و نظرات متفاوت از همدیگر دارند شکل خواهد گرفت. به عنوان مثال کمونیست ها، سوسیالیست ها، آنارشیست ها، چپ های لیبرال و انواع و اقسام گرایش هایی که غریزه ضدسرمایه داری دارند و مخالف این دولت هستند. اصولاً این اقشار می توانند حول یک سلسله مطالبات ضدسرمایه داری با همدیگر وحدت کنند و این را ما یک «جبهه واحد کارگری» می نامیم که از گرایشات مختلف شکل گرفته و حول مطالباتی که ماهیت رژیم سرمایه داری را زیر سئوال می برد مثل مطالبات: کنترل کارگری، کنترل بر تولید و توزیع و همچنین مطالبات دیگری که در جلسه گذشته به آن اشاره کردیم مانند افزایش دستمزدها متناسب با تورم و غیره…..

بنابراین اتحاد طبقه کارگر و اتحاد گرایش های مختلف در درون طبقه کارگر که طرز تفکر و برنامه های متفاوتی دارند امری طبیعی و ضروری است که چنین   جبهه ای و اتحاد عملی شکل بگیرد. بدلیل اینکه هم جبهه قوی تری از مبارزات سرمایه داری را تقویت کند و هم اینکه در درون این جبهه مبارزات سیاسی مابین عقاید مختلف صورت گیرد. اما از این غریزه، از این اتحاد عمل، این استنتاج را کردن که این تشکل، نهاد و یا این جبهه واحد الزاماً به یک حزب سیاسی یا به حزب پیشتاز انقلابی منجر خواهد شد اشتباه محض است. به این علت که حزب پیشتاز انقلابی اصولاً بر محور برنامه انقلابی مشخصی با یک سلسله افراد و گرایش هایی که در درون طبقه کارگر خواهان استقرار حکومت کارگری هستند، خواهان تشکیل جمهوری شورایی هستند و خواهان ساختن نظام سوسیالیستی هستند باید شکل بگیرد.

این گرایش های نظری، کمونیست هایی هستند که از درون طبقه کارگر بیرون آمده و نه تنها اعتقاد به مبارزه برای حقوق دموکراتیک طبقه کارگر دارند، نه تنها اعتقاد به مبارزه برای حقوق صنفی طبقه کارگر دارند، بلکه به مبارزه علیه کل نظام  سرمایه داری نیز اعتقاد دارند. از این نقطه نظر در درون طبقه کارگر در دورانی که حکومت بورژوایی استیلای خودش را در جامعه مستقر کرده، این ناهمگونی در طبقه کارگر وجود خواهد داشت و واضح است که گرایش های مختلف نمی توانند در درون یک حزب پیشتاز انقلابی منسجم به فعالیت مشترک دامن بزنند. علت این مسأله این است که ایدئولوژی حاکم بر جامعه ما، ایدئولوژی هیأت حاکم است. هیأت حاکم و دولت سرمایه داری از طرق مختلف در درون طبقه کارگر رخنه می کنند و عقاید بورژوایی و خرده بورژوایی را در درون این طبقه تقویت می نمایند و حزبی که ما می خواهیم بوجود بیاوریم از درون یک تشکل مستقل کارگری و یا یک تجمع که اتحادی از گرایشات مختلف است نمی تواند بوجود آید. این حزب باید جدا از این تشکل مستقل بوجود آید.

این ناهمگونی در واقع ناهمگونی خواهد بود که جامعه ما تا دوران اعتلای انقلابی و سرنگونی نظام سرمایه داری با آن روبرو است. گرایش های مختلف فکری در درون طبقه کارگر تقویت می شوند و گرایش های خرده بورژوایی و حتی گرایش های مماشات جو که در حال آشتی طبقه کارگر و با دولت سرمایه داری هستند شکل می گیرند. حزب پیشتاز انقلابی واضح است که بطور خودبخودی و بطور طبیعی از درون یک تشکل ناهمگون نمی تواند بوجود آید. کادرهای این حزب باید کادرهای جدی، متعهد و کمونیست باشند. کسانی که فعالیت و مبارزه را تا به آخر، تا انتها، تا سرنگونی نظام سرمایه داری و استقرار جمهوری شورایی پیش می برند.

ما نمی توانیم در درون حزب پیشتاز انقلابی با گرایشاتی که مماشات جو هستند وحدت تشکیلاتی داشته باشیم چون اینها اولین خنجرها را به پشت طبقه کارگر خواهند زد. در واقع حزب پیشتاز انقلابی باید تدارک انقلاب را ببیند و باید منسجم باشد چه از نقطه نظر سیاسی، چه از نقطه نظر برنامه ای و چه از نقطه نظر عقیدتی و از این لحاظ ضمن اینکه حزب پیشتاز انقلابی در محور و در دل مبارزات طبقه کارگر و مبارزه در جهت تشکیل تشکل های مستقل کارگری است، در عین حال باید خودش را از لحاظ تشکیلاتی کاملاً مستقل از این تشکل کارگری سازمان دهد.

اضافه بر این باید ذکر شود که در دوران تدارکات، در دوران ماقبل از سرنگونی رژیم، واضح است که دولت سرمایه داری بیکار نخواهد نشست. آنها عناصر جاسوس و پلیسی خود را در درون تشکل های علنی کارگری خواهند فرستاد که از امر دخالت گری طبقه کارگر جلوگیری بکنند و از این لحاظ حزب پیشتاز انقلابی نمی تواند برای دخالت گری در درون تشکیلات علنی خودش را منحل بکند. حزب پیشتاز انقلابی باید کاملاً جدا از این تشکل علنی، که دولت سرمایه داری جاسوسان و پلیس خود را به درون آن می فرستد سازمان دهد. درغیر این صورت در هر زمانی، در هر لحظه ای و در هر مقطعی که امر سازمان دهی طرح می شود (برای نمونه سازماندهی یک اعتصاب ساده، سازماندهی اشغال یک کارخانه) بلافاصله این حرکت توسط پلیس مسدود خواهد شد. رهبران اصلی کارگری دستگیر خواهند شد و هیچ گاه اعتصاب و اشغال کارخانه ها و امر کسب اعتماد به نفس در درون طبقه کارگر تحقق پیدا نخواهد کرد. در نتیجه باید یک تشکل مخفی و سیاسی و منسجم بوجود آید که این کارها را سامان دهد. هم مصونیت این تشکیلات را از عقاید رفرمیستی تضمین کند و هم اینکه خودش را از ورود عناصر جاسوس و پلیس که امر سازماندهی را معمولاً مسدود می نماید جدا نماید.

سئوال: وقتی که مسأله سازماندهی مخفی مطرح می شود، دو مسأله عمده در دستور کار قرار می گیرد. یکی دموکراسی تشکیلاتی و دیگری بوروکراتیزه شدن سیستم تشکیلات. احزاب مختلف کمونیستی و سوسیالیستی با توجه به تجربیاتی که در گذشته داشته اند، زمانی که سازماندهی مخفی را صورت می دهند با این دو مسأله برخورد داشته اند. شما در این مورد چگونه مکانیزمی را پیشنهاد می کنید که ضمن اینکه حزب پیشتاز انقلابی سازماندهی مخفی خود را صورت می دهد بر این مشکلات هم فائق آید.

مازیار رازی: در ابتدا باید ذکر کرد که برخی از فعالین جنبش کارگری اصولاً با کار مخفی مخالف هستند و علت این است که آنها تصور می کنند که کار مخفی متعلق به یک سازمان چریکی یا کسانی هست که در گذشته خانه های تیمی خود را تشکل می دادند و جدا از طبقه کارگر شروع به فعالیت می کردند. آنها تصور می کنند که کار مخفی در واقع متعلق به گروه هایی است که بطور قیم مآبانه قصد دارند «آگاهی را از بیرون به درون طبقه کارگر» تزریق کنند ضمن اینکه اصولاً ارتباطی با طبقه کارگر ندارند. لذا از این نقطه نظر این گروه ها با هرگونه تشکل مخفی طبقه کارگر مخالفند. به اعتقاد من گرچه این عکس العمل واکنش صحیحی است. منتهی فاقد تحلیل سیاسی می باشد. ما وقتی صحبت از این می کنیم که حزب پیشتاز انقلابی باید یک سازمان مخفی باشد، مفهوم آن این نیست که این تشکل جدا از طبقه کارگر است. مفهوم آن این نیست که اینها به فعالیت های چریکی می خواهند دامن زنند. بلکه مفهوم آن این است که برای مصونیت از نفوذ عقاید رفرمیستی و جاسوسان رژیم این تشکیلات باید مخفی صورت بگیرد اما در عین حال باید در دل طبقه کارگر باشد.

مسأله مهم دیگر این است که دموکراسی کارگری باید در حزب پیشتاز انقلابی اعمال گردد. یعنی اینکه عقاید و گرایش های مختلف باید حق ابراز نظر را داشته باشند. واضح است که در درون حزب پیشتاز انقلابی مانند هر پدیده دیگری اعتقادات و عقاید مختلف در مقابل همدیگر صف آرایی خواهند کرد. اختلافات در مورد   تاکتیک ها و در مورد دخالت ها در جنبش کارگری بروز می کند. بنابراین این تشکیلات در واقع باید از دموکراسی کامل برخوردار باشد. دموکراسی که اجازه می دهد نظرات مختلف، گرایش های مختلف بوجود آیند و آن نظرگاهی که در اکثریت قرار گرفته برای دوره ای مورد اجرا قرار خواهد گرفت. از این نقطه نظر، نظرات اقلیت، محترم شمرده شده و حتی به شکل علنی در سطح جامعه طرح می شود. بنابراین این تشکیلات در واقع هرگز نباید جلوی نظرات مخالف را سد نماید.

سئوال: اتفاقاً سئوال من بر سر همین مسأله می باشد. تضادی که در اینجا بوجود می آید این است که سازمان های مخفی جنبش کارگری و یا حزب که می خواهند کار مخفی را سازمان دهند، و برای اینکه دموکراسی به این شکل وسیع که شما در صحبت های خود به آن اشاره کردید بتواند اعمال گردد در صورت لزوم نیاز به رفراندم ها و رای گیری داشته تا افراد و کارگران بتوانند نمایندگان خودشان را انتخاب نمایند و همه اینها در شرایطی که اختناق وجود دارد غیرممکن است. بحث بر سر همین مسأله است که دموکراسی که از آن صحبت می کنیم در داخل حزب پیشتاز انقلابی، در درون تشکلات کارگری پیشرو که به صورت مخفی کار می کنند چگونه امکان پذیر است؟

مازیار رازی: بسیار سئوال بجا و درستی است. به نظر من در وحله اول باید تأکید کنیم که حزب پیشتاز انقلابی حزب توده های کارگر نیست. حزبی نیست که در شرایط کنونی دربر گیرنده اکثریت کارگرانباشد. این حزب در واقع حزب پیشرو کارگری کمونیستی است. یعنی حزبی است که متشکل از کسانی است که در صف رهبری طبقه کارگر در دوره گذشته قرار گرفته و اعتقاد به عقاید کمونیستی پیدا کرده اند. بنابراین تا ظهور دوران اعتلای انقلابی تعداد اینها بسیار معدود خواهد بود. ما اعتقاد به ساختن یک حزب توده ای داریم. حزب کمونیست ایران به مفهوم یک حزب توده ای که کل طبقه را بسیج می کند باید بوجود آید. منتها این حزب در دوران اعتلای انقلابی بوجود خواهد آمد. دورانی که تمام عصاره و ساختارهای تشکیلاتی دولت سرمایه داری در حال فروپاشی است. منتهی تا آن زمان این حزب متشکل از اقلیتی از طبقه کارگر است. از طرف دیگر باید این را ذکر کرد که تجربه حداقل دو دهه گذشته در داخل ایران نشان داده که تشکلاتی مانند محافل کارگری در گذشته در ایران بوجود آمده و این محافل کارگری متشکل از کارگران پیشرویی بوده اند که ساختارهای تشکیلاتی ایجاد کرده و توانستند امر سازماندهی در درون طبقه کارگر را انجام دهند. ضمن اینکه مخفی باقی مانده و از لحاظ فکری نیز سیاسی و کمونیست باقی ماندند.

در نتیجه، ما این تجارب در دو دهه گذشته در داخل ایران را داریم. اعتصاب های بیشماری که در دو دهه گذشته در داخل ایران انجام شده واضح است که پشت سر اینها پیشرو کارگری قرار داشته، سازماندهی بوده است. شعارهای مشخصی که در اعتراضات ضد جنگ، در اعتراضات کارگری داده شد اینها نشان دهنده این است که این تعرضات همه خودجوش و خودانگیخته نبوده و بسیاری از آنها سازماندهی شده و ما امروز می دانیم که محافل کارگری بیشماری در داخل ایران شکل گرفته اند و به صورت مخفی تا کنون فعالیت ها را سازمان داده اند. نشریه انتشار داده اند، اطلاعیه بیرون داده اند و در درون کارخانه ها فعالیت کرده اند و کمونیست باقی مانده اند بدون اینکه دستگیر شوند. بنابراین ما یک چنین تجربه ای را پشت سر داریم. این مسأله از این جهت حائز اهمیت است که ما این تجارب را به درون حزب پیشتاز انقلابی آورده تجارب فعالیت مخفی، دموکراتیک و هم چنین تأثیر گذار را در اختیار خواهیم داشت.

بحثی که امروز اینجا مطرح می شود این است که اگر این محافل کارگری، بطور رسمی در درون حزب پیشتاز انقلابی متشکل گردند چگونه از ناهنجاری های بوروکراتیک در درون خودشان رها شده و در یک ساختار تشکیلاتی دموکراتیک فعالیت خواهند کرد. واضح است که مسأله رأی گیری در دوران اختناق دشوار خواهد بود اما امکان پذیر است. رأی گیری عناصر متعهد و جدی در درون طبقه کارگر و توافق بر سر سیاست ها با وجود اینکه مشکل است اما عملی می باشد. از طرق مختلف و اشکال مختلف، نظرات می تواند در درون یک تشکیلات منعکس شود و به آرای مبارزین و فعالین آن سازمان گذاشته شود. این سازمان می تواند از جانب خودش رهبری انتخاب کند و این رهبری بین دو تجمع سازمان می تواند از طریق هسته های مختلف سازمان پیدا کند، هسته های کوچک مخفی که ارتباطات ارگانیک از طریق سازمانده ها با یکدیگر دارند. این تشکیلات اسناد درونی می تواند داشته باشد. بولتن درونی سیاسی می تواند داشته باشد و در واقع اعضای این سازمان می توانند به نظرات یکدیگر واقف باشند و هم چنین نظرات را به هم دیگر منتقل نمایند و از طریق ایجاد مرکزیتی در درون خود و رهبری در درونشان، بین دو کنفرانس، تصمیم گیری کرده و فعالیت هایشان را سازمان دهند. این تجربه محافل کارگری در داخل ایران بوده و باید مورد استفاده قرار گیرد و همچنین تجربه تشکیل احزاب مشابه در کشور های دیگر مانند کشورهایی نظیر امریکای لاتین وجود دارد که از این تجارب هم می توان استفاده کرد.

سئوال: شما در صحبت های خود اشاره کردید اگر تشکلات کارگری می خواهند به بوروکراسی دچار نگردند باید خودشان را در قالب حزب پیشتاز انقلابی سازمان دهند. لطفاً توضیح دهید این بوروکراسی که شما از آن صحبت می کنید چگونه است که یک تشکل کارگری اگر سعی در متشکل شدن در حزب پیشتاز انقلابی و ایجاد نطفه های اولیه حزب پیشتاز را ننماید امکان مبتلا

شدن به آن را دارد؟

مازیار رازی: همانطور که اطلاع دارید واضح است که در ابتدا محافل کارگری براساس اعتماد به یکدیگر شکل

گیرند. نه از طریق وحدت به دور یک برنامه سیاسی و یا یک تجربه مشخص عملی. بلکه براساس اعتماد افرادی که در دوران فعالیت شان در درون کارخانه ها و یا حتی ارتباطات خانوادگی و غیره، شناسایی قبلی از همدیگر داشته و برای فعالیت مشترک ضدسرمایه داری در درون کارخانه ها به دور همدیگر جمع می گردند.

عمدتاً محافل کارگری در دوره گذشته به این شکل در داخل ایران شکل گرفته اند. از این نقطه نظر و بدلیل اعتماد مابین افراد، این تشکل ها، این نهادهای کوچک ضربه پذیری بسیار کمتری از تشکل های بزرگ و احزابی که در دوره انقلاب گذشته بوجود آمده اند؛ خواهند داشت؛ و این امر است که به این فعالین کمک کرده که آنها به فعالیت خود تداوم دهند. اما در درون این محافل کارگری از آن جایی که مسأله تصمیم گیری براساس همین روابط فردی و اعتماد متقابل شخصی صورت می گیرد، اصولاً پس از طی دوره ای و بخصوص در دورانی که گشایش هایی در جامعه ایجاد می شود، این محافل می توانند به محافلی بوروکراتیک مبدل گردند. و اختلاف های شدید و عمدتاً غیرسیاسی منجر به از هم پاشی آنها می گردد.

به این مفهوم که یک یا دو نفر از فعالینی که در صدر کار قرار گرفته اند و رابط بین اعضای این محفل هستند بدلیل وجود اختناق بجای کل این محفل می توانند تصمیم بگیرند و هم چنین در واقع این تشکیلات به شکل تشکیلاتی که حول یک نفر شکل می گیرد می تواند سازماندهی پیدا کند و آن شخص بنا به آگاهی های فردی و سلیقه های شخصی خود سازماندهی را انجام دهد. در درون جامعه ایران در دوره آتی امکان دارد گشایش های مختلفی ایجاد گردد بطور مثال می بینیم که گرایش هایی از جامعه بورژوایی اروپایی و غربی و هم چنین سازمان بین المللی کار خواهان این هستند که سندیکاهای کارگری یا اتحادیه های کارگری در داخل ایران ایجاد کنند و قوانین کار را مترادف با قوانین بین المللی نمایند.

هم چنین ماهیت رژیم یک ماهیت مرتبط به سازمان های بین المللی و امپریالیستی خواهد شد و این روزنه هایی باز خواهد کرد البته نه از روی خواسته های دولت سرمایه داری بلکه از روی قوانینی که بر دولت سرمایه داری تحمیل می شود. به این ترتیب از درون این روزنه ها گرایش هایی شروع به حرکت می کنند، تحولاتی در درون طبقه کارگر رخ می دهد که این محافل را در شکل قبلی خود پذیرا نخواهد بود. این محافل باید بسیار فراتر از این اشکال سازماندهی روند. این محافل باید ارتباطات تنگاتنگی با هم برقرار کنند. این محافل باید فعالیت ها را هماهنگ سازند و امر دخالت گری در اتحادیه های کارگری، در سندیکاهای کارگری  که در آینده ایجاد

سئوال: از تشکلات توده ای کارگری صحبت کردید و گفتید که گرایش های مختلفی در آن وجود دارند مانند آنارشیست ها، آنارکوسندیکالیست ها، سوسیالیست ها و غیره… سئوال این است چرا با این ترکیبی که نام بردید نمی توان حزب پیشتاز انقلابی را ساخت؟

مازیار رازی: علت آن بسیار واضح است. این گرایشات با نظرگاه های متفاوتی و با اهداف متفاوتی وارد مبارزه ضددولتی می شوند، مانند گرایش های چپ لیبرال و چپ مذهبی که در داخل ایران حضور دارند. اینها هم گرایشاتی ضددولتی هستند. مانند جبهه دموکراتیک مردم به رهبری طبرزدی و غیره… این افراد و گرایشات گرچه در شرایط کنونی گرایشاتی ضددولتی هستند، گرچه رهبران شان دستگیر می شوند و در زندان ها بسر می برند و تحت شکنجه قرار می گیرند اما مطالبات آنها فراتر از مطالبات یک جامعه بورژوایی نخواهد رفت. اینها خواهان دموکراسی بورژوایی هستند اینها خواهان ایجاد یک سلسله آزادی های اجتماعی عمومی می باشند.

از سوی دیگر گرایشاتی وجود دارند مانند گرایشات سندیکالیست که خواهان مبارزه حول مطالبات صرفاً صنفی کارگران هستند. خواهان گرفتن مطالبات صنفی طبقه کارگر هستند. از سوی دیگر گرایش های کمونیست، گرایش های سوسیالیست انقلابی نه تنها خواهان دموکراسی هستند، یعنی خواهان تحقق مطالبات دموکراتیک طبقه کارگر و خواهان تحقق مطالبات صنفی بوده بلکه فراتر از این رفته و خواهان این هستند که در درون طبقه کارگر اعتماد به نفس ایجاد شود، که طبقه کارگر خود را برای ایجاد یک حکومت متکی به خود و اکثریت قشرهای تحت ستم آماده کند. بنابر این مطالبات این عده، مطالبات سوسیالیست های انقلابی و کمونیست ها فراتر از مطالبات اقشار مذهبی و چپ لیبرال و یا سندیکالیست خواهد رفت.

از این نقطه نظر و از آنجا که اینها اهداف و چشم اندازهای متفاوتی دارند، واضح است که در درون یک حزب واحد و یک حزب پیشتاز انقلابی نمی توانند جا بگیرند. ولی می توانند با یکدیگر اتحاد عمل داشته باشند. می توانند با هم بر سر مسأله خاصی مثلاً در مورد مسائل دموکراتیک، مسائل صنفی و مسائل سیاسی با هم مشترکاً علیه سرمایه داری مبارزه کنند. می توانند جبهه متحد کارگری با گرایشات مختلف داشته و با احترام به گرایش ها و عقاید یکدیگر مسائل خود را پیش برند. اتحاد عمل حول چنین مسائلی عملی است. چون اتحاد عمل در واقع برای یک منظور خاص و برای یک فعالیت خاص مانند یک فعالیت ضدسرمایه داری و یا فعالیت ضددولتی شکل می گیرد.

اما حزب پیشتاز انقلابی برای تدارک ایجاد حکومت شورایی و سرنگونی نظام سرمایه داری شکل می گیرد و از این نقطه نظر است که این دو نوع تشکیلات با هم متفاوت هستند. افرادی هم که در این دو تشکلات فعالیت می کنند نیز از لحاظ سیاسی و برنامه ای با یکدیگر متفاوتند. در درون حزب پیشتاز انقلابی تنها افرادی می توانند متشکل شوند که هدف نهایی را دنبال می کنند و به آن اعتقاد دارند. یعنی اعتقاد به تشکیل حکومت شورایی و سرنگونی نظام سرمایه داری از طریق اعتصاب عمومی در سطح جامعه. این حزب پیشتاز انقلابی باید متشکل از سوسیالیست های انقلابی و کمونیست ها باشد و با گرایش های چپ لیبرال، مذهبی، سندیکالیست ها و آنارشیست ها نمی توان این اهداف را دنبال کرده و به آن دسترسی پیدا کنند.

سئوال: شما از حزبی صحبت کردید که در شرایط اختناق در شرایطی که استبداد نهادینه شده در اقلیت قرار دارد و این حزب قرار است که در شرایط انقلاب در شرایط اعتلای انقلابی به اکثریت رسد تا بتواند اکثریت طبقه کارگر را در خودش متشکل و سازماندهی کند. در حال حاضر احزاب و سازمان ها با عناوین مختلف کارگری، سوسیالیستی، تشکیل شدند، چرا ما نباید به طبقه کارگر پیشنهاد کنیم که بجای ساختن مجدد تشکلات و احزاب مربوط به خود به این احزاب و تشکلات فعلی بپیوندد و اصولاً چه تفاوت هایی بین احزاب موجود کنونی و حزبی که شما از آن صحبت وجود

دارد؟

مازیار رازی: در وحله نخست احزاب موجود، احزاب سنتی و همچنین احزابی که به اصطلاح از این احزاب سنتی گسست کرده اند، ولی کاریکاتوری از این احزاب به وجود آورده اند؛  و هم چنین کسانی که مشغولیات فکری آنها در دو دهه گذشته این بوده که تجمعات و هماهنگی هایی و اتحادهایی ایجاد کنند و در واقع خواهان ایجاد احزابی همانند احزاب سنتی بوده و هستند، تفاوت اصلی شان با حزب پیشتاز انقلابی که در ایران قرار است بوجود آید؛ این است که اینها فاقد پایگاه اجتماعی میان طبقه کارگر هستند. یعنی احزاب و تشکیلات و تجمعاتی که بوجود آورده اند و یا قصد دارند در آتیه بوجود آورند جدا از پیشرو کارگری. اینها هیچ توجهی به مسائل و حتی حضور پیشرو کارگری در درون طبقه کارگر نمی کنند و بشکل قیم مآبانه و از بالا به ساختن حزب و تشکیلات خود مبادرت ورزیده اند. در صورتی که حزب پیشتاز انقلابی مورد نظر ما از درون طبقه بوجود خواهد آمد از درون پیشرو کارگری و از درون کارگر روشنفکرانی که به عنوان رهبران عملی طبقه کارگر در دو دهه گذشته شناخته شده اند و به دور یک برنامه انقلابی گرد خواهند آمد.

این یکی از وجوه تمایز اساسی و اولیه احزاب موجود و حزب مورد نظر ما است. وجه تمایزات دیگری که وجود دارد و باید ذکر نمود، یکی برنامه این احزاب است. برنامه این احزاب دچار انحرافات و ناهنجاری های شدیدی می باشد. بسیاری از این احزاب اصولاً به مسأله ساختن حزب پیشتاز انقلابی اعتقادی ندارند و در حال تئوریزه کردن مماشات با بخش هایی از خرده بورژوازی و بخش هایی از بورژوازی هستند. نظریات اینها و برنامه های این احزاب جایگاه هایی برای مماشات با بخش هایی از بورژوازی، بخش هایی از اصلاح طلبان و یا حتی با سلطنت طلبان باز می نماید و این مغایر با برنامه ای است که طبقه کارگر از درون خود تدوین می کند. برنامه ای که کاملاً و بطور راسخ برنامه ای کارگری است و متحدین خود را از درون دهقانان فقیر، ملیت های تحت ستم، جوانان سوسیالیست و زنان سوسیالیست و مبارز خواهد یافت و متحدین شان هیچ گاه از متحدین طبقات متخاصم نخواهد بود.

نکته مهم دیگر مسأله آگاهی سوسیالیستی در درون این تشکلات است. احزاب موجود در واقع با یک روش کاملاً جامد نقل قول ها و مقالاتی را از احزاب مختلف گرفته و برنامه خود را نقداً تدوین نموده اند. مشخص نیست که این برنامه به چه کاری می خواهد بپردازد. برنامه ای که اینان تدوین نموده اند اگر از درون طبقه کارگر به بیرون تراوش نکرده باشد اصولاً جایگاهی در طبقه کارگر نخواهد داشت و کسانی که از مدافعین این احزاب هستند اصولاً اعتقادی به تئوری و نظریه های انقلابی ندارند و قصد آنان از تدوین این برنامه های خشک و جامد تحمیل آن به جنبش کارگری است.

در صورتی که کادرهایی که در درون حزب پیشتاز انقلابی متشکل می شوند همه آگاهانه به آموزش و یادگیری تمام متون مارکسیستی برای تدوین یک برنامه انقلابی در آینده خواهند بود. اینها خواهان این خواهند بود که در درون این تشکیلات دانش سوسیالیستی که یکی از ابزار و یکی از سلاح های مبارزه طبقاتی علیه سرمایه داری است تقویت گردد. کادرهای جوان کارگری با تجارب غنی مبارزات کارگری در سطح بین الملی آشنایی پیدا خواهند کرد. با تئوری های انقلابی آشنایی پیدا خواهند کرد و این تئوری ها را در عمل مبارزاتی صیقل خواهند زد و با سنجش، تجارب خود را منطبق با این تئوری های انقلابی می نمایند.

بنابراین دانش سوسیالیستی و کسب آگاهی سوسیالیستی در درون این حزب، یک روند کاملاً طبیعی و مرتبط به مسائل جنبش کارگری خواهد بود. در حالی که در درون احزاب سنتی موجود چنین روندی وجود ندارد. اینها وجوه اصلی تمایز این احزاب سنتی با حزب پیشتاز انقلابی که قرار است از دل طبقه کارگر بیرون آید می باشد.

با تشکر از شما رفیق

با آرزوی موفقیت برای شما و تمام جوانان سوسیالیست انقلابی



**مفهوم حق گرایش در حزب لنینی**

به رسمیّت شناختن اقلیّت و در نظر گرفتن جایگاه و حقوقی برای نظریات مختلف و مخالف در درون یک تشکیلات انقلابی به این دلیل است که اعضا، در درون یک سازمان انقلابی، بر اساس پراتیک انقلابی در حوزه های مختلف مبارزاتی در جامعه، به آگاهی هایی متفاوت و گاه متضاد با یک دیگر می رسند. اعضا در نتیجۀ مبارزات عملی شان به آگاهی ای می رسند که با درک و آگاهی برخی دیگر از اعضای همان سازمان در حوزۀ دیگر مبارزاتی متفاوتست.از این رو اعضا و کادرهای یک حزب واحد در دخالت های روزمرّۀ خود، مابین دو کنگرۀ حزبی، به اخذ تاکتیک های متفاوت و مختلف می رسند. تجارب آن ها، نسبی و حتی در بسیاری مواقع ناکامل است. برای نمونه ممکن است میان اعضای کارگر یک سازمان انقلابی در مورد مثلاً شعار «تشکل مستقل کارگری» و نحوۀ دخالتگری برای تحقق آن، اختلاف نظر به وجود آید. شاید، برخی از اعضای حزب در مورد استقلال تشکلات کارگری از احزاب سیاسی به این نتیجه برسند که این استقلال کارگری می باید شامل حزب آن ها نیز گردد، و بالعکس برخی دیگر ممکن است به نتیجه رسیده باشند که خیر! این نظریه شامل حزب کمونیستی خود آنان نمی گردد. این نوع اختلاف نظریات ممکن است در موارد دیگر نیز مشاهده شود. بدیهی است که نمی توان از پیش مطمئن بود که کدام یک از نظریات به نتایج مطلوب می رسد و صحیح است. تنها با اجرا و تجربۀ عملی است که نظریات (یا تئوری ها) در نهایت به اثبات می رسند. از دیدگاه مارکسیستی، تئوری تنها چکیدۀ عمل (پراتیک) است.

بدیهی است که برای همگونی و اتفاق نظر، برای اجرای این تاتیک ها و به منظور جمع بندی نظریات مختلف و اجرای متحدانۀ آن باید شرایطی در حزب انقلابی وجود داشته باشد که امکان تبادل نظر و ایجاد گرایشات مخالف با نظر اکثریّت تسهیل شود.

تحت چنین شرایطی است که دمکراسی درونی در درون یک حزب انقلابی از اهمیّتی حیاتی برخوردار می شود.حزبی که از بدو پیدایش خود حق گرایش برای نظریات مختلف و مخالف را به رسمیّت نشناسد، نمی تواند یک حزب مارکسیستی انقلابی– حزبی که قرار است برای انقلاب کارگری تدارک ببیند– باشد. حزبی که درک نکرده باشد تنها از طریق تبادل نظریات میان اعضا، می توان برنامۀ حزب را صیقل و امر دخالتگری مؤثر را سازمان داد، بدون تردید، در تندبادهای مبارزات طبقاتی، به انحراف خواهد رفت و نقش انقلابی ایفا نخواهد کرد.

اعضای حزب که در عملِ مبارزاتی به نظریات متفاوت می رسند، در کنگرۀ حزبی نظریات خود را ارائه می دهند (تا این جا شاید احزاب منحرف نیز این حق را بپذیرند). امّا، مسأله زمانی به وجود می آید که عدّه ای (حتی یک نفر) با نظریات اکثریّت و یا خطّ رهبری اختلاف داشته باشد. در چنین وضعیتی بدیهی است که حزب انقلابی می باید جایگاهی برای این اقلیّت قایل بشود تا نظریت خود را میان کلیه اعضا از طریق بولتن درونی و ترتیب جلسات اشاعه دهد (بنا به منطقی که پیش تر توضیح داده شد)؛ این اقلیّت باید حق تشکیل یک “گرایش” (Tendency) را داشته باشد. گرایشی که با توافق اکثریّت و ایجاد ابزارهای تبلیغاتی درونی از سوی رهبری به وجود آمده است، و معقولانه و در محیطی رفیقانه به بحث و اشاعۀ نظریات خود تا دورۀ بعدی می پردازد. زیرا یک حزب انقلابی به خوبی می داند هر تاکتیکی که به وسیلۀ عدّه ای (حتی اکثریّت) ارائه داده می شود، “الزاماً” در عمل نظریات صحیحی نمی باشد. تنها عمل مبارزاتی می تواند نشان دهد که کدام یک ازنظریات با واقعیّت منطبق تر بوده است. اگر به فرض پس از یک سال تجربه، نشان داده شد که نظر اقلیّت اشتباه بوده است، بدیهی است که این اختلاف نظر دیگر منتفی می گردد و گرایش خود را منحل اعلام می کند. امّا اگر نظر اقلیّت درست بوده باشد (و نتیجتاً نظر اکثریّت نادرست)، نظر آن اقلیّت که از سوی همۀ اعضا شناخته شده است، به نظر اکثریّت مبدّل می شود. بدین ترتیب، هم برای اقلیّت و هم برای اکثریّت سازمان فرصتی برای اثبات نظریات خود وجود خواهد داشت.

امّا حتی اگر نظرات اکثریّت اشتباه باشد، اقلیّت با حفظ اعتقادات و نقد خود به اکثریّت، برای دوره ای (تا کنگرۀ بعدی)، در بیرون از حزب می باید نظریات اکثریّت را به اجرا گذارد. این حزب با وجود اختلافات درونی، در سطح جامعه می باید یک پارچه عمل کند و نظریات بخش اکثریّت را در عمل تجربه کند تا نتیجۀ عملی آن به اثبات رسد (چه مثبت و چه منفی). کنگرۀ آتی حزب به ارزیابی و جمع بندی نوینی متکی بر عملکرد دورۀ پیش، خواهد رسید.

اگر اختلافات اقلیّت پس از سپری شدن یک دوره (بین دو کنگره) حل نگشت چه؟ در این مرحله دو علت می تواند وجود داشته باشد. اوّل این که این اختلافات هنوز در سطح مسایل تاکتیکی باقی مانده و زمان بیش تری برای اثبات نظریات نیاز است. در این صورت گرایش مخالف همانند دورۀ پیش و تا دورۀ بعدی که مسایل مورد مرور قرر می گیرند، درحزب باقی می ماند. امّا در برخی موارد امکان دارد اختلافات فرای صرفاً اختلافات تاکتیکی باشد. اختلافات عمیق سیاسی نیز می تواند در حزب به وجود آید. در جامعۀ سرمایه داری ایدئولوژی حاکم، ایدئولوژی هیئت حاکم است.این امکان همواره وجود دارد که حتی اعضا یا رهبری یک حزب انقلابی تحت تأثیر عقاید دشمن طبقاتی قرار گرفته باشند. در نتیجه برخی از اختلافات می تواند از تفاوت های تاکتیکی فراتر رود. برای نمونه، امکان دارد عدّه ای به این ارزیابی برسند که خطّ رهبری حزب دچار انحرافات طبقاتی شده و ضروری است که مبارزۀ عمیق تری برای جلوگیری از خطّ انحرافی صورت گیرد. در آن صورت بنا بر تشخیص آن بخش از معترضان، رهبری حزب باید حق ایجاد “جناح” (Faction) را برای آن عدّه قایل گردد. این عدّه باید بتوانند در درون یک حزب انقلابی باقی بمانند و حتی بنا بر تعداد طرفداران شان در سطح رهبری حزب نیز شرکت داشته باشند. بدین تریب فرصت کافی به آن ها داده شود که نظریات خود را در درون حزب و در سطح رهبری تبلیغ کنند. در واقع تشکیل یک “جناح” گام جدّی تری برای مبارزه با خط انحرافی اکثریّت در درون یک حزب انقلابی است. تشکیل “گرایش” در مورد مسایل تاکتیکی است و شاید زودگذر باشد.

امّا اگر پس از دوره ای جناح موجود به این نتیجه رسید که رهبری و اکثریّت حزب در حال عبور از خطّ طبقاتی است و امکان متقاعد کردن اکثریّت اعضا نیز وجود ندارد، این جناح، در این مقطع، باید از حق تشکیل “جناح علنی” (Open Faction) برخوردار باشد.

در واقع تشکیل جناح علنی به مفهوم تدارک برای انشعاب است. جناح علنی می تواند نظریات خود را حتی رو به جنبش کارگری و علناً اعلام کند و طبقۀ کارگر را از انحراف موجود اکثریّت (به زعم خود) مطلع کند. یک حزب انقلابی این فرصت تشکیلاتی را نیز باید به این اقلیّت بدهد که نه تنها نظریاتش به دست همۀ اعضا برسد، بلکه آن نظریات در ارگان رسمی حزبی هم درج گردد. بدیهی است که اگر توافقی حاصل نشد و چنان چه جنبش کارگری مواضع اکثریّت را تغییر نداد، گام بعدی یک انشعاب در حزب خواهد بود. امّا این انشعاب نیز می تواند معقولانه و رفیقانه، بدون اتهام پراکنی و فحاشی صورت گیرد. تاریخ، صحّت یا سقم نظریات طرفین را نشان خواهد داد. چه بسا پس از دوره ای، اشتباه نظریات “اکثریّت” در عمل نشان داده شود و “اقلیت” انشعابی متقاعد به الحاق مجدّد به حزب واحد گردد. بدیهی است که اگر کار به جنگ، دعوا، اتهام زنی و نفرت از یک دیگر بکشد، این دو گرایش– حتی اگر به نظریات واحدی در آینده برسند– هرگز نمی توانند در درون یک حزب در کنار هم قرارگیرند. فوریه ۲۰۱۵



# **یادداشت هایی دربارۀ حزب پیشتاز انقلابی بین المللی**

‬**بخش ۱**

**تجارب بین الملل اول**

در سال ۱۸۴۷ مارکس و انگلس با پیوستن به «اتحادیۀ کمونیست ها» شعار محوری آن، «همۀ مردان برادرند» را به «کارگران جهان متحد شوید» تغییر دادند. این تغییر ناشی از یک سیاست مهم در مبارزۀ کمونیست ها علیه سرمایه داری در سطح جهانی بود. سیاستی که راه را برای تشکیل یک سازمان بین الملل انقلابی (بین الملل اول) فراهم آورد. در «مانیفست کمونیست» آن ها تأکید کردند که کمونیست ها «در مبارزۀ ملی پرولتاریا در کشورهای مختلف، بر منافع مشترک کل پرولتاریا، صرف نظر از ملیت آن، تأکید کرده و این مسأله را برجسته می کنند.». البته در عین حال آنان این امر را قبول داشته اند که «مبارزۀ پرولتاریا با بورژوازی، در شکل و نه در محتوا، در وهلۀ نخست یک مبارزۀ ملی است. پرولتاریای هر کشور البته باید در ابتدا تکلیف خود با بورژوازی خود را تعیین کند.»

تشکیل بین الملل اول و پس از آن بین الملل دوم و سوم و نهایتاً چهارم براساس چنین سنتی بنا نهاده شدند. اما همان طور که بین الملل های اول و دوم و سوم با موانعی روبه رو شدند، بین الملل چهارم، نیز نتوانست از عهدۀ تعهدات خود برآید. انزوای سیاسی طولانی، سیاست های فرصت طلبانه در سطح جهانی را به دنبال آورد. گرچه تئوری های اولیه پاسخگوی بسیاری از معضلات جنبش کارگری بود، اما به تدریج عدم تکامل تئوری ها، مواضع فرصت طلبانه و یا فرقه گرایانه را به همراه آورد. تا جایی که می توان اذعان داشت که امروز در سطح جهانی سازمانی که بتواند حامل سنت ها و تجارب مبارزات کارگری و ادامۀ تئوری های انقلابی جنبش کارگری را دربر داشته باشد، وجود ندارد.

برای تدارک ایجاد چنین تشکیلاتی بررسی تجارب و سنن بین الملل های انقلابی ضروری است.

تأسیس بین الملل اول

«انجمن بین المللیِ کارگران» (بین الملل اول)، در سال ۱۸۶۴ عمدتاً به ابتکار فدراسیون سازمان های کارگری در اروپای غربی و مرکزی (به ویژه کارگران سوسیالیست لندن و پاریس)، پس از تجربۀ شکست انقلاب های ۱۸۴۸-۴۹، تأسیس شد. مارکس و انگلس در رهبری و سازماندهی بین الملل اول نقش تعیین کننده ایفا کردند.(۱)

تجارب عمدۀ «بین الملل اول» از این قرار هستند:

«بین الملل» و انقلابات «ملی»

برخلاف برداشت و تفسیر نادرست برخی از واژۀ «انترناسیونالیزم» که گویا پذیرش انقلاب بین المللی، به مفهوم رها کردن انقلابات ملی است، «بین الملل اول» خود در همبستگی با قیام مسلحانۀ «ملی» لهستان علیه روسیۀ تزاری (۱۸۶۳) به وجود آمد. حمایت از قیام «استقلال طلبانۀ» لهستان انگیزه ای برای گردهمایی کارگران اروپایی شد. به سخن دیگر، از همان ابتدا، تشکیل نخستین سازمان «بین المللی»، با مبارزه و حمایت از قیام «ملی» پیوند خورد.

پیشاپیش آن، مارکس و انگلس در «مانیفست کمونیست» تأکید کردند که «کمونیست ها در مبارزۀ ملی پرولتاریا در کشورهای مختلف، بر منافع مشترک کل پرولتاریا، صرف نظر از ملیت آن، تأکید کرده و این مسأله را برجسته می کنند»، اما، «مبارزۀ پرولتاریا با بورژوازی، در شکل و نه محتوا، در وهلۀ نخست یک مبارزۀ ملی است. پرولتاریای هر کشور البته باید در ابتدا تکلیف خود با بورژوازی خود را تعیین کند».

این بدین مفهوم است که کمونیست ها ضمن مبادرت کردن برای تشکیل جامعۀ سوسیالیستی جهانی باید در عین حال از مبارزات «ملی» پرولتاریا برای براندازی بورژوازی کشورهای خود نیز حمایت کنند. ایجاد یک سازمان بین المللی برای ایجاد یک جامعۀ سوسیالیستی با ساختن یک حزب پیشتاز انقلابی در سطح ملی برای سازماندهی انقلاب سوسیالیستی نه تنها مغایرتی ندارد که مکمل یکدیگرند. از سازماندهی یک انقلاب جهانی، بدون انقلابات ملی صحبت به میان آوردن، همان قدر تخیلی است که نادیده گرفتن انقلاب جهانی و تأکید بر ساختن «سوسیالیزم در یک کشور».

سازماندهی حزب طبقۀ کارگر

گرچه بین الملل اول ابتدا با انگیزۀ ایجاد یک سازمان بین المللی آغاز به کار کرده بود، اما تا قبل از «کمون پاریس» در سال ۱۸۷۱، هنوز به مفهوم اخص کلمه به یک حزب بین المللی مبدل نشده بود(۲). در تجربۀ کمون پاریس نقطۀ عطفی در تاریخ بین الملل اول بود. انگلس در نامه ای نوشت که کمون «بدون تردید فرزند بین الملل بود، گرچه خود بین الملل قدمی در به راه اندازی آن بر نداشت»(نامه به «سورژ»، ۱۲-۱۷ سپتامبر ۱۸۷۴). در واقع طرفداران فرانسوی بین الملل (پُردونیست ها) نقش مهمی در کمون پاریس ایفا کردند. این واقعه، درس هایی اساسی برای بین الملل به همراه آورد. جمع بندی این تجربه در مقالۀ مارکس تحت عنوان «جنگ داخلی در فرانسه» انتشار یافت. مارکس در کنفرانس لندن بین الملل (سپتامبر ۱۸۷۱) برای نخستین بار اعلام کرد که پرولتاریا باید خود را در یک حزب سیاسی متشکل کند. در پی آن در کنفرانس لاهه (۱۸۷۲) مادۀ نوینی به اساسنامۀ بین الملل افزوده شد مبنی بر این که «تسخیر قدرت سیاسی به یکی از وظایف اصلی پرولتاریا تبدیل می شود»

در این زمان، تجربۀ کمون پاریس، بین الملل اول را به یک سازمان انقلابی بین المللی که برای تسخیر قدرت سیاسیِ پرولتاریا گام بر می داشت، تبدیل کرد.

مبارزۀ با خرده بورژوازی

ایدۀ «تسخیر قدرت سیاسی» توسط پرولتاریا در کنگرۀ لاهه ۱۸۷۲، با مخالفت شدید «باکونین»، رهبر گرایش آنارشیست ها در درون بین الملل، مواجه شد. باکونین اعتقاد داشت که بین الملل بایستی از دخالت در «سیاست» امتناع ورزد. اما اختلاف اصلی که از بدو الحاق آنارشیست ها به بین الملل (۱۸۶۹)(۳) بروز کرد، پیرامون مسألۀ سازماندهی بین الملل بود. باکونین به تمرکز رهبریت ایراد گرفته و «اتوریته» «شورای عمومی» (رهبری بین الملل) را زیر سؤال می برد. او تمایل داشت که بین الملل تحت نظارت مستقیم «انجمن های سرّی» و «انجمن»هایی که زیر کنترل خود او بودند، قرار گیرد. این گرایش خرده بورژوایی تحت «مبارزه» با «اتوریته» و «مرکزیت»، می خواست رهبری خود را بر بین الملل تحمیل کند.

کنگرۀ لاهه شیوه های مخرب باکونین را تحمل نکرد، او و همفکرانش را از بین الملل اخراج کرده و «شورای عمومی» را تقویت کرد.

\*\*\*

به علت فروکش جنبش کارگری در سطح بین المللی، آخرین کنگرۀ بین الملل اول در سال ۱۸۷۶ در فیلادلفیا صورت گرفت.

**بخش ۲**

**تجربۀ بین الملل دوم**

نزدیک به دو دهه پس از انحلال بین الملل اول، و رکود جنبش کارگری در سطح اروپا، سازمان ها و حزب های کارگری به تدریج آغاز به رشد کردند. برای نخستین بار یک حزب کارگری مدرن و قوی در آلمان شکل گرفت. در فرانسه، ایتالیا و اسپانیا نیز حزب های کارگری رشد کردند. اما، با وصف این تحولات، هنوز سازمان بین المللی در این دوره شکل نگرفت. عاقبت بنابر ابتکار سازمان های کارگری در فرانسه و بلژیک، پیشنهاد تشکیل بین الملل دوم طرح گشت. انگلس یکی از بنیانگذاران فکری و نظری این سازمان بین المللی بود. بین الملل دوم بالأخره در ژوئیۀ ۱۸۸۹، کنگرۀ کارگران بین المللی، در پاریس تشکیل شد. نظیر بین الملل اول این سازمان نیز عمدتاً متشکل از جنبش کارگری اروپایی بود، اما با این تفاوت که این بار از پایۀ وسیع تری برخوردار بود. این سازمان از ابتدا تحت تأثیر و نفوذ حزب سوسیال دمکرات آلمان قرار داشت.

بین الملل دوم پس از دورۀ کوتاهی به این سازمان توده ای تبدیل گشت. در سال ۱۹۰۴ حزب های وابسته به بین الملل دوم در انتخابات پارلمانی ۲۱ کشور شرکت داشته و از ۶/۶میلیون از آرا برخوردار بوده و ۲۶۱ کرسی پارلمان را به خود اختصاص دادند. در سال ۱۹۱۴ در حدود ۴ میلیون عضو و ۱۲ میلیون رأی انتخاباتی در دست داشتند. در واقع این سازمان به یک «فدراسیون» از حزب ها و اتحادیه های کارگری اروپایی تبدیل گشت. در سال ۱۹۰۰ «دفتر بین الملل سوسیالیست» در بروکسل تشکیل شد. برخلاف ماهیت بین الملل اول، این دفتر نقش یک ستاد رهبری را نداشت، که تنها یک ادارۀ هماهنگی مسایل بین المللی بود. گرچه «ایدئولوژی» حاکم در درون حزب های بین الملل، «مارکسیزم» بود، اما گرایش های نظری و فکری دیگر (آنارشیستی) نیز در بین الملل حضور داشتند. پس از مرگ انگلس دو گرایش فکری که نظریات رسمی مارکسیزم را در بین الملل رهبری می کردند «کائوتسکی» و «پلخانف» بودند.

کنگره های بین الملل دوم، هر دو تا چهار سال یکبار تشکیل شد و اقدامات «همبستگی» بین المللی نظیر تظاهرات اول ماه مه در دفاع از ۸ ساعت کار در روز از سال ۱۸۹۰ سازمان یافت.

بدیهی است که چنین اقدامات و ساختار تشکیلاتی نمی توانست پاسخگوی نیازهای جنبش کارگری در سطح بین المللی باشد. تجربۀ بین الملل دوم از زاویۀ مسایل تشکیلاتی نشان داد که تشکیل حزب های «بزرگ» و بی در و پیکر تنها می تواند به مسایل عام جنبش کارگری پاسخ دهد و امر تدارک جنبش کارگری را در راستای انقلاب سوسیالیستی نمی تواند سازمان دهد. رشد اعضا و کسب آرا در جامعه الزاماً نشان دهندۀ «انقلابی گری» نیست. درست برعکس تجربه نشان داده در این حزب های «توده»ای است که عقاید و نظریات خرده بورژوایی بیش از پیش نفوذ کرده و کل جنبش را به بیراهه می برد.

 مبارزه با عقاید خرده بورژوایی

بین الملل دوم نیز همانند بین الملل اول از درون دچار انحراف های خرده بورژوایی گشت. در ابتدا یکی از این انحراف ها به شکل نظریات «تجدیدنظرطلبانه» (رفرمیستی) توسط «برنشتاین» ظاهر شد.(۴) در سال ۱۹۰۴، کنگرۀ آمستردام این عقاید را محکوم کرد، گرچه طرفداران این عقاید در بین الملل به ویژه حزب سوسیال دمکرات آلمان باقی ماندند. ظهور مجدد این گونه عقاید از زمان برگزاری کنگرۀ اشتوتکارت در سال ۱۹۰۷ در مورد مسألۀ احتمال وقوع جنگ اول جهانی نمایان شد.

در این کنگره، به دنبال بحث ها و جدل های بسیار جدی و عمیقی، ترمیمی توسط لنین، لوکزامبورگ و مارتو پذیرفته شد. این ترمیم تأکید داشت که «باید از هر کوششی در جهت آغاز جنگ استفاده کرد، اما در صورت بروز جنگ در سطح اروپایی، وظیفۀ جنبش کارگری اینست که خاتمۀ جنگ را تسریع کرده و بحران اقتصادی و سیاسی را با تمام قدرت برای بسیج توده ها در جهت سرنگونی دولت های سرمایه داری به کار برد». این ترمیم بسیار مهم که مرز بین دیدگاه «انقلابی» و «رفرمیستی» را آشکار می کرد، در دو کنگرۀ بعدی بین الملل نیز تأیید شد. آخرین کنگره قبل از جنگ در سال ۱۹۱۲ در «باسل» برگزار شد که بار دیگر لزوم مبارزه در راستای سرنگونی دولت های سرمایه داری در صورت بروز جنگ تأکید شد.

اما، دو سال پس از آن در سال ۱۹۱۴، به محض وقوع جنگ جهانی اول، حزب های بین الملل به ویژه حزب سوسیال دمکرات آلمان به جای بسیج پایه های خود برای سازماندهی شکست انقلابی دولت های سرمایه داری، حمایت کامل خود را از دولت شان اعلام کردند و در عمل در صدد نجات آن دولت ها برآمدند!

تنها حزب های سوسیال دمکرات روسیه، صربستان، مجارستان و برخی گرایش ها در اقلیت سایر حزب ها، به تصمیمات کنگره های بین الملل وفادار ماندند. از این پس، گرچه کنگره های بین الملل دوم تداوم یافتند، اما این سازمان بین المللی کلیۀ نظریات انقلابی خود را رها کرد و در خدمت بورژوازی کشورهای اروپایی در آمد. به دنبال این واقعه، کنفرانس «بِرن» در سال ۱۹۱۹ معروف به «بین الملل برن» تداوم سیاست های راست روایانۀ این سازمان را حفظ کرد. در سال ۱۹۲۱ «بین الملل دو و نیم» توسط ۱۰ حزب سوسیالیست در وحدت با سایر حزب های مشابه بنیاد  «بین الملل سوسیالیست و کار» را در سال ۱۹۲۳ گذارد. به دنبال آن در سال ۱۹۵۱ «انترناسیونال سوسیالیست» شکل گرفت که تا امروز ادامه دارد.

اما، در تداوم سیاست های انقلابی بین الملل دوم، در سال ۱۹۱۹ بین الملل سوم (کمینترن) توسط گرایش انقلابی بین الملل دوم، پایه گذاری شد.

علت فروپاشی انترناسیونال دوم

در نخستین روزهای جنگ اول جهانی، ۱۹۱۴، بین الملل دوم فروپاشید. کلیۀ حزب های وابسته به آن (به غیر از روسیه و لهستان) به قول روزا لوکزامبورگ در حرف «سوسیالیست» اما در عمل «وطن پرست» و «شوونیست» شدند. رهبران این احزاب اروپایی یک روزه کلیۀ ایده های انترناسیونالیستی خود را که در کنفرانس ها، بارها تصویب و تأیید کرده بودند به کنار گذاشته و از کارگران کشورهای خود خواستند که در کنار امپراتورها، دولت ها و ارتش «خودی» قرار گرفته و با ارتش کشورهای دیگر به جنگ ادامه دهند! حتی حزب سوسیال دمکرات آلمان در پارلمان به پیشنهاد دولت مبنی بر «اعتبارهای جنگی» رأی مثبت داد!

علت اصلی فروپاشی انترناسیونال دوم، تنها احساسات «ناسیونالیستی» نبود، که نقش غالب و محوری «حزب سوسیال دمکرات آلمان» در انترناسیونال بود. در واقع، حزب آلمان «رئیس» انترناسیونال به شمار می رفت. بدین ترتیب با موضع گیری این حزب در مورد جنگ امپریالیستی، کل انترناسیونال تحت تأثیر قرار گرفته و به انحطاط کشیده شد. چهار سال پس از تشکیل انترناسیونال دوم، انگلس در پی نامه ای به «لافارگ» اخطار داد که «رهایی پرولتاریا تنها می تواند یک رویداد بین المللی باشد». اما، حزب سوسیال دمکرات آلمان، این واقعه را یک «رویداد آلمانی» تلقی کرد.

البته نفوذ ناسیونالیزم در بین الملل دوم یک امر «اتفاقی» نبوده، که منعکس کنندۀ وضعیت آن دورۀ تکامل و بسط سرمایه داری بود. وضعیتی که منجر به بهبود و رفاه نسبی در سطح زندگی کارگران کشورهای اروپایی شد. نهادهایی نظیر «اتحادیه های کارگری»، سندیکاهای کارگری، تجمع های پارلمانی برای «چانه زنی جمعی» مسالمت آمیز با نمایندگان سرمایه داری، به کار مشغول شدند. سخنانی مانند این که «ما آموخته ایم که امور اقتصادی را خود، مدیریت کنیم»! (یعنی رفرم جامعۀ سرمایه داری) توسط نمایندگان کارگران تبلیغ و ترویج شد. بدین ترتیب جنبش کارگری بیشتر و بیشتر در «دولت ملی» ادغام گشت. با چنین زمینه ای، آغاز جنگ اول جهانی، نمایندگان جنبش کارگری و در صدر آن حزب سوسیال دمکرات آلمان را به حمایت از «دولت ملی» خود کشاند.

اما، موضع گیری حزب سوسیال دمکرات آلمان در تناقض آشکار با سیاست ها و مصوبات بین الملل دوم بود. از این رو چنین موضع گیری منجر به واکنش شدید سویالیست های انقلابی گشت. لنین و روزالوکزامبورگ با شدیدترین لحنی، سیاست های رفرمیستی رهبران جنبش کارگری در آلمان را مورد انتقاد قرار دادند (۵).

با چنین موضع گیری ای توسط اکثر بخش های بین الملل دوم، یا به قول لنین «جعل کنندگان مارکسیزم»، نیروهای سوسیالیست انقلابی زمینه را برای تشکیل یک بین الملل نوین (بین الملل سوم) فراهم آورند. در این میان، انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه به وقوع پیوست و مجدداً صدای «کارگران جهان متحد شوید!» در سطح جهانی طنین افکند. لنین در نوامبر ۱۹۱۴ اعلام کرد: «بین الملل دوم مُرد… زنده باد بین الملل سوم…» و دو سال پس از آن «کمینترن»، بین الملل سوم تشکیل شد.

**بخش ۳**

**تشکیل بین الملل سوم**

البته در این دوره روزا لوکزامبورگ با تشکیل یک بین الملل نوین توافق نداشت. به اعتقاد او، وضعیت مادی برای چنین سازمانی فراهم نبوده و تشکیل زودرس آن منجر به پیدایش همان ایرادهای بین الملل دوم، یعنی غالب شدن یک حزب (حزب پیروزمند انقلاب سوسیالیستی، حزب کمونیست روسیه) بر کل انترناسیونال، خواهد شد. اما با این وصف رهبران حزب بلشویک بر این اعتقاد بودند که احیای یک حزب پیشتاز انقلابی بین المللی نه تنها قادر به متحد کردن کارگران جهان خواهد بود، که بدین ترتیب احزاب کمونیست در سراسر اروپا خود را برای انقلابی قریب الوقوع (به ویژه در آلمان) آماده خواهند کرد؛ زیرا که آن ها معتقد بودند که انقلاب سوسیالیستی پیروزمند روسیه آغاز انقلاب های اروپایی و جهانی است. وجود یک ستاد قدرتمند جهانی برای تدارک انقلاب های اروپایی ضروری و حیاتی ارزیابی شد. پیش بینی های رهبران حزب بلشویک، بر مبارزه و مقاومت کارگران جهان در دفاع از انقلاب روسیه استوار بود. برای نمونه در سال ۱۹۲۰ کارگران بار اندازهای انگلستان از ارسال سلاح و مهمات برای سرکوب ارتش سرخ در روسیه، با راه اندازی اعتصابی گسترده، جلوگیری به عمل آوردند. از این نوع نمونه ها در سایر کشورهای اروپایی نیز مشاهده شد.

بدین ترتیب «اتحادیۀ جهانی جمهوری شورایی سوسیالیستی» در مارس ۱۹۱۹ تأسیس شد. در کنگرۀ دوم «کمینترن» ژوئیه– اوت ۱۹۲۰ هیئت نمایندگی از ۴۱ کشور جهان شرکت کردند. در پلاتفرم آن ذکر شد که کمینترن «یک بار و برای همیشه با کلیۀ سنن بین الملل دوم بُرش می کند».

 نقش محوری بلشویک ها

تشکیل «کمینترن» (بین الملل سوم) عمدتاً توسط بلشویک ها در روسیه صورت پذیرفته و در واقع پس از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه متولد گشت.

پرولتاریا و رهبری آن، بلشویک ها، با به دست گرفتن قدرت در روسیه، رهبری بالقوۀ انقلاب آتی اروپا را نیز به دست گرفتند. البته بلشویک ها همواره، چه پیش از انقلاب و چه پس از آن، اعلام می کردند که پرولتاریای کشورهای پیشرفتۀ سرمایه داری (آلمان، بریتانیا، فرانسه و غیره) پایۀ اصلی آغاز انقلاب سوسیالیستی در سطح اروپایی و سپس جهانی خواهند بود. انقلاب روسیه تنها می تواند «جرقه» را آغاز کند. لنین در «تزهای آوریل» معروف خود نه تنها به انقلاب روسیه که به وضوح به جنبۀ «بین المللی» انقلاب، اشاره کرد. حتی در دورۀ تسخیر قدرت در روسیه (سپتامبر ۱۹۱۷) ملاحظاتی در مورد گسترش انقلاب در سطح بین المللی (به ویژه اروپایی) مورد بررسی قرار گرفت. آن ها بر این اعتقاد استوار بودند که با وجود وضعیت انقلابی در اروپا و به ویژه آلمان، عدم تدارک یک بین الملل انقلابی، همانند ارتکاب به یک «جنایت» است.

بنابراین بین الملل انقلابی با اتکا به انقلاب پیروزمند سوسیالیستی در روسیه، تشکیل گشت. از ابتدا وظیفۀ دوگانه ای در دستور کار قرار گرفت: از یک سو مبارزه علیه کشورهایی که بورژوازی در مصدر قدرت قرار گرفته و از سوی دیگر دفاع از موقعیت به دست آماده از پیروزی قدرت شورایی در روسیه. نخستین آزمایش چنین سیاستی، در مارس ۱۹۱۸، امضای قرارداد صلح «برست لیتوفسک» بین آلمان و شوروی بود. این قرارداد با مخالفت هایی روبه رو شد؛ اما نهایتاً با اصرار لنین امضا گشت. نتیجۀ آن، از یک سو تثبیت موقعیت بحرانی دولت سرمایه داری آلمان، و از سوی دیگر ثبات موقتی قدرت شورایی در شوروی بود. این صلح، در واقع برای حفظ موقعیت قدرت شورایی، امضا گردید.

پس از یک سال انزوا، قدرت شورایی نخستین علایم گسترش انقلاب را مشاهده کرد. در نوامبر ۱۹۱۸ پرولتاریای آلمان به ایجاد «شوراهای کارگری» در اکثر مراکز عمدۀ صنایع مبادرت کرد. این شوراها به سرعت به سراسر کشور گسترش یافت. در دسامبر ۱۹۱۸ حزب کمونیست آلمان از وحدت دو گروه (یکی از آن ها گروه «اسپارتاکوس» به رهبری روزا لوکزامبورگ) تشکیل یافت. این وقایع در آلمان (و سایر کشورها به درجات کمتر) منجر به فراخوان تشکیل بین الملل سوم شد. کنفرانس مؤسس در مارس ۱۹۱۹ در مسکو با شرکت ۳۵ نماینده از ۱۹ کشور، تشکیل یافت.

اختلاف پیرامون تشکیل بین الملل

پیش از تشکیل کنفرانس مؤسس، ژانویۀ ۱۹۱۹ قیام برلین شکست خورد و دو تن از رهبران حزب کمونیست آلمان، روزا لوکزامبورگ و و لیبکنخت توسط پلیس به قتل رسیدند. روزا قبل از مرگش تشکیل بین الملل سوم را زودرس ارزیابی کرده بود. پس از وی «ابرلاین» یکی دیگر از رهبران حزب همان موضع را دنبال کرد. اختلاف اصلی بین حزب کمونیست آلمان و حزب بلشویک در مورد زمان تشکیل بین الملل سوم، در این امر نهفته بود که اولی بر این اعتقاد بود که بین الملل را بایستی پس از ساختن حزب های قدرتمند توده ای تشکیل داد؛ در صورتی که اکثریت بر این باور بود که به اعتبار و اتکا به اعلام یک رهبری جهانی، بایستی بین الملل شکل گیرد و سپس سایر حزب ها ساخته شوند. اضافه بر این، حزب کمونیست آلمان از وابستگی حزب ها به یک «حزب» پراعتبار و نیرومند در شوروی (حزب بلشویک) نگران بود. در مقابلِ ایدۀ لنینیستی «سانترالیزم دمکراتیک» در سطح بین المللی، حزب کمونیست آلمان، با استفاده از تجربۀ «حزب سوسیال دمکرات آلمان»، تأکید را بر شیوۀ «فدرالیستی» ساختن یک بین الملل گذاشت. یعنی حزب ها با استقلال نسبی، اما در درون یک تشکیلات بین المللی. گرچه رهبری حزب کمونیست آلمان با تشکیل بین الملل توافق نداشت، اما در نهایت پس از بحث های مفصل به تشکیل آن رأی ممتنع داد. و بدین ترتیب بین الملل بنیاد گذاشته شد.

تأکید اصلی مصوبات اولین کنفرانس کمینترن بر تحلیل وضعیت سرمایه داری؛ خصوصیات رفرمیزم؛ و ماهیت و شکل حکومت شورایی پس از انقلاب های پرولتری، استوار بود.

به اعتقاد رهبران بین الملل سوم، سرمایه داری دوران اضمحلال خود را سپری می کرد و سازمان های رفرمیستی نیز همراه با اضمحلال سرمایه داری، دوران افول خود را طی می کردند. و این که، توده های کارگر در سطح جهانی «جنبش تاریخی» خود را برای از میان برداشتن روابط اجتماعی سرمایه داری آغاز کرده اند؛ و تنها اقلیتی از کارگران «عالی رتبه» در مقابل این جنبش خواهند ایستاد. این ارزیابی محور اساسی نقد بر سیاست های رفرمیستی انترناسیونال دوم بود.

در نتیجه، تشکیل نظام شورایی در سطح جهانی متکی بر تجارب کمون پاریس، انقلاب ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ روسیه، در دستور روز قرار گرفت.

اما، با وصف پیش بینی های امیدوار کنندۀ کمینترن، وقایع به شکل دیگری پیش رفت. انقلاب اروپا در سال های ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ دچار «عقب گرد» های مهمی گشت. انقلاب در کشورهای اروپایی، به ویژه در آلمان موفق نشد و بین الملل نوین با دشوارهایی بسیاری روبه رو شد.

 تزهای کمینترن

امروز، احیای یک سازمان انقلابی براساس تزها و تئوری های چهار کنگرۀ نخست کمینترن مجدداً در دستور روز قرار گرفته است. گرچه  تشکیل چنین سازمانی سهل و آسان نیست، اما سوسیالیست های انقلابی موظف اند که تدارک این امر را همراه با ساختن حزب پیشتاز انقلابی در کشور خود، از هم اکنون آغاز کنند.

سؤال اینست که چگونه و بر چه اساسی بایستی یک حزب پیشتاز بین المللی ساخته شود؟ برای پاسخ به این معضل، تجربۀ کنگره های بین الملل ها و به ویژه بین الملل سوم (کمینترن) حائز اهمیت است. چهار کنگرۀ نخست «کمینترن» مهم ترین دستاورد مارکسیزم در دوران احتضار سرمایه داری جهانی و انتقال به سوسیالیزم، تلقی باید شود. چکیدۀ استراتژی و برنامۀ سوسیالیزم انقلابی پس از اضمحلال بین الملل دوم و آغاز انقلاب اکتبر ۱۹۱۷در روسیه، در قطعنامه های این چهار کنگره نهفته است. احیای یک بین الملل، بدون بررسی و درس گیری از این تجارب نظری و عملی کمینترن، مشکل است.

کنگرۀ اول و دوم کمینترن در دوران اوج تحولات انقلابی و کنگرۀ سوم، و به خصوص چهارم در دورۀ افول مبارزات طبقاتی در سطح جهانی رُخ داد. از این رو بررسی قطعنامه های دو کنگرۀ آخر با وضعیت کنونی ما منطبق تر است. این  قطعنامه ها مترادف با بُرش کمونیست ها از «سانتریزم» و «اپورتونیزم» در دورۀ رکورد مبارزات طبقاتی صورت گرفت. بررسی شرایط عضویت (۲۱ شرط) کمینترن، می تواند به روش ساختن یک سازمان بین المللی کمک بسزایی برساند. تفسیر و درس گیری از این تجربه، پایۀ اولیۀ بحث پیرامون ساختن بین الملل انقلابی را می تواند پی ریزی کند.

خلاصۀ خطوط کلی قسمت هایی از این ۲۱ شرط از قرار زیر است:

 \* کلیۀ تبلیغات و تهییج بخش های بین الملل بایستی خصلتی واقعاً کمونیستی داشته باشد و کلیۀ ارگان ها و نهادهای تشکیلاتی باید توسط کمونیست های قابل اعتمادی اداره شوند که تعهد خود را به آرمان های پرولتاریا اثبات کرده اند.

بخش اول شروط به وضوح ماهیت یک سازمان انقلابی منضبط را ترسیم می کند. ارگان ها و نهادهای یک سازمان بین المللی انقلابی نمی تواند توسط عده ای بیگانه و یا تازه وارد به جنبش کارگری سازمان یابد. تنها اعضای با تجربه و منضبط و شناخته شده و مورد قبول پیشروی کارگری باید در جایگاه رهبری و سازماندهی یک سازمان انقلابی قرار گیرند.

 \* تجربه بارها نشان داده است که اعطای «مقام» به افراد غیرصالح در سطح رهبری یک سازمان انقلابی، بدون در نظر گرفتن قابلیت و اعتبار آن افراد در درون جنبش کارگری، و تنها به منظور امتیاز دهی به آن ها، سازمان را نهایتاً به بحران  می کشاند. رهبری یک سازمان انقلابی باید متشکل از انقلابیون باشد که در گفتار و کردار «تعهد خود را به آرمان های پرولتاریا اثبات کرده اند.»

بیرون راندن کلیۀ افراد رفرمیست و سانتریست از هرگونه مقام مسئولیت در جنبش کارگری و جایگزینی آن ها با کمونیست های آزمایش شده و آزمایش پس داده.

کمینترن بر این اعتقاد بود که مبارزۀ کمونیست ها در تشکل های کارگری و نهادهای مختلف برای اشاعۀ برنامۀ انقلابی باید همراه با مبارزه برای انزوای «رفرمیست»ها و «سانتریست»ها در جنبش کارگری باشد.

این سیاست در تقابل کامل با نظریات کسانی است که معتقدند «کارگران» با هر عقیده و گرایشی «انقلابی»اند. برخلاف این نظریه، اعتقادات رفرمیستی و سانتریستی در درون جنبش کارگری سنتاً جای داشته و عمده ترین خطر در به کجراه کشاندن جنبش کارگری است. کسانی که خود اعتقاد به بُرش کامل از رفرمیزم و سانتریزم ندارند و مرز بین مشی انقلابی را با سایر انحراف های رفرمیستی و  فرصت طلبانه مخدوش می کنند، خود در درون یک سازمان انقلابی جایی نباید داشته باشند.

 \* باید در کنار فعالیت «قانونی» (در کشورهایی که امکان آن موجود است.) به فعالیت دائمی «غیر قانونی» نیز توجه کرد و دستگاه های حزبی لازم برای سازماندهی آن تشکیل داد.

این بخش از قطعنامه به وضوح در مقابل بحث هایی است که مبارزۀ کمونیست ها در جامعه را یک دخالت صرفاً تبلیغاتی قلمداد می کنند. در واقع مبارزۀ کمونیست جدا از مبارزات خود جنبش کارگری نیست. سوسیالیست های انقلابی همراه و در کنار پیشروی کارگری باید قرار گیرند. چنان چه در جامعه ای نظیر ایران مبارزات «غیرقانونی» تا حتی سرحد مبارزۀ مسلحانه پیش روند، مداخلۀ کمونیست ها در این مبارزات نیز ضروری است.

تشکیل بخش نظامی حزب پیشتاز انقلابی برای دفاع از خود و گسترش مبارزات، شبکه های زیرزمینی تبلیغاتی و هسته های عمل مخفی و غیره همه بخش های مهمی از ایجاد یک حزب انقلابی اند. نیروهایی که ساختن حزب را تنها به امور تبلیغاتی، تهییجی و آموزشی کاهش می دهند، تأثیری در جنبش کارگری نخواهند گذاشت. دخالت گری در جنبش کارگری امری یک بُعدی نیست. جنبش کارگری هر حرکت را براساس «تئوری» های از قبل داده شده، انجام نمی دهد. درست برعکس، تئوری چکیدۀ تجارب عملی طبقۀ کارگر و پیشروی آن است. پیشروی کارگری بنابر ارزیابی وضعیت موجود، شیوه و نحوۀ مشخص و مرتبط مبارزه علیه نظام سرمایه داری را یافته و آن را با وسایل موجود اعمال می کند. نقش یک حزب انقلابی، دیکته کردن به پیشروی کارگری نیست که همراهی و مداخلۀ سیاسی در کنار آن است. نیروهایی که به هر علت خود را از مبارزۀ زندۀ طبقۀ کارگر و پیشروی آن کنار می گذارند، قادر به ساختن یک حزب انقلابی نخواهند بود.

 \* هرگونه کناره گیری از فعالیت مستمر در درون ارتش و خودداری از تبلیغ منظم عقاید کمونیستی در میان سربازان به مثابۀ خیانت به وظایف انقلابی تلقی خواهد شد.

گرچه این بخش به طور مشخص در درون جنبش کارگری ایران طرح نیست، اما کماکان نکته ای است که باید به آن توجه اخص شود. بدون پیوستن سربازان و پایه های ارتش (یا به قول لنین دهقانان در یونیفُرم) به جنبش کارگری، امر تسخیر قدرت با سهولت پیش نخواهد رفت.

 \* فعالیت دائمی و سیستماتیک در روستاها برای جلب کارگران روستایی و دهقانان فقیر به مثابۀ متحدان اصلی پرولتاریا.

در این جا به «متحدان» اصلی پرولتاریا اشاره شده، که بسیاری از جریانات استالینیستی و سانتریستی به اهمیت آن پی نبرده و نمی برند. این گرایش ها هنوز به «انقلاب دموکراتیک» و یا تشکیل «جمهوری دموکراتیک» همراه با بخشی از بورژوازی و یا خرده بورژوازی اصرار می ورزند. در صورتی که نظریۀ کمینترن در رَد این تزها بوده و تأکید بر انقلاب کارگری و «متحدین اصلی» آن «کارگران روستایی» و «دهقانان فقیر» گذاشته شده است.

بنابر این توجه اخص به جلب قشرهای مشخص روستایی (دهقانان کارگر و دهقانان فقیر) در دستور کار کمونیست ها برای تدارک انقلاب آتی قرار گرفته  است. بخشی از برنامۀ حزب پیشتاز انقلابی باید به مسائل دهقانان معطوف باشد. حرکت های دهقانی در اتحاد با قیام های کارگری در شهرها صورت می گیرد. نقش یک سازمان انقلابی هماهنگی و همگونی مطالبات کارگران و دهقانان فقیر است.

 \* افشای دائمی سوسیالیست های وطن پرست (سوسیال– پاتریوتیزم) و سوسیالیست های صلح دوست (سوسیال– پاسیفیزم) از وظایف اجباری همۀ بخش هاست.

این بخش به وضوح اهمیت مبارزۀ سیاسی با گرایش های خرده بورژوا که با نام «سوسیالیزم» در جنبش کارگری سر برون می آورند را توضیح می دهد. در صورتی که جریانات استالینیستی و سانتریستی به طور مداوم به دنبال این گرایش های انحرافی روانه می شوند. تجربۀ قرن گذشته به کرّات نشان داده است که «ائتلاف» با گرایش های خرده بورژوا و راست (که همه نیز ظاهراً مدافع “سوسیالیزم” اند)، جایز نیست. نمایندگان نظری کنونی این گرایش ها درایران در نظریات «اصلاح طلبی» و گرایش هایی که قصد آشتی با آن ها را دارند (سوسیا ل دمکرات ها؛ جمهوری خواهان و غیره) دیده می شوند.

 \* ضرورت بُرش کامل از رفرمیزم و سانتریزم باید به رسمیت شناخته شود و در کوتاه ترین مدت عملی شود.

اغلب سازمان های سنتی ایرانی، تصور می کنند که می توان در درون یک سازمان انقلابی همراه با رفرمیست ها و سانتریست ها «همزیستی مسالمت آمیز» داشت. یا می توان با آن ها به چنین سازمانی دست یافت. ترتیب میز گردها و جلسات با گرایش های بورژوا و رفرمیزم  توسط آن ها چنین اهدافی را دنبال می کند. در صورتی که تجربۀ کمینترن نشان داد که تنها با بُرش قاطع از این گرایش ها می توان به ساختن یک حزب انقلابی بین المللی مبادرت کرد.

 \* اتخاذ مواضع  صریح در باره ی مستعمرات و ملل تحت ستم به ویژه از جانب احزاب کمونیست در کشورهای امپریالیستی، افشای خستگی ناپذیر جنایات بورژوازی «خودی» در مستعمرات و پشتیبانی از تمام جنبش های رهایی بخش نه فقط در حرف که در عمل.

این موضع روشن و صریح هنوز به قوت خود باقی است. جریان هایی که مسألۀ ملی را پایان یافته قلمداد می کنند، طبیعتاً جایی در درون یک سازمان انقلابی بین المللی نخواهند داشت.

 \* فعالیت پیگیر کمونیستی درون اتحادیه های کارگری، شوراها، تعاونی ها و سایر سازمان های توده ای کارگری و سازماندهی هسته های کمونیستی درون آن ها برای جلب شان به آرمان های کمونیستی.

این بخش مشخصاً مربوط به کشورهایی است که امکان فعالیت در درون تشکل های مستقل کارگری در آنان وجود دارد. در ایران با مبارزه در راه ایجاد رادیکال ترین شکل تشکل های مستقل کارگری و شرکت در آن ها بر محور مطالبات کارگری منطبق با این تز است.

 \* مبارزۀ پیگیر علیه بین الملل آمستردام و اتحادیه های اعتصاب شکن وابسته به آن و تلاش مداوم برای جلب کارگران به ضرورت بُرش از آن ها.

در این بند مجدداً مبارزه علیه رفرمیست ها، به ویژه در درون اتحادیه های کارگری، تأکید می گردد. در این جا تأکید اصلی بر یکی از مسایل محوری در درون جنبش کارگری، یعنی بُرش از رهبران اتحادیه های کارگری که از درِ سازش با بورژوازی بر می آیند، است.

 \* کلیۀ بخش ها باید اصول سازمانی متکی بر سانترالیزم دمکراتیک را بپذیرند و این، به ویژه در دوران جنگ های شدید داخلی که وجه مشخصۀ اوضاع فعلی است، اهمیت می یابد.

\*تمام تصمیمات کنگره های جهانی و هیئت اجرائیۀ بین الملل کمینترن لازم الاجرا است و سانترالیزم دمکراتیک در سطح بین المللی باید پذیرفته شود.

تجربۀ تاریخی نشان داد که مسألۀ «سانترالیزم دمکراتیک» در درون یک سازمان بین المللی یکی از مسایل «مهم» اما در عین حال، «حساس» جنبش کارگری بوده است. «کمینترن»، به درستی در این جا تأکید می کند که، همان طور که یک حزب پیشتاز انقلابی در سطح «ملی» باید متکی بر اصل سانترالیزم دمکراتیک باشد، یک سازمان پیشتاز انقلابی در سطح «بین المللی» نیز باید از چنین اصولی پیروی کند– «به ویژه در دوران جنگ های شدید داخلی».

تأکید اخص بر «جنگ شدید داخلی» در این است که تحت بروز چنین وضعیتی، امکان و فرصت برای تصمیم گیری ها متکی بر بحث های اقناعی و درازمدت وجود نداشته و وقایع به سرعت به وقوع می پیوندند. بدیهی است که یک رهبری مرکزی قوی و با تجربۀ بین الملل، در موقعیت بهتری در جهت اخذ تصمیمات صحیح و معقول قرار می گیرد، تا حزبی که درگیر «جنگ شدید داخلی» است.

اما، تجربۀ دخالت «کمینترن»، به ویژه پس از «عقب نشینی» مارس ۱۹۲۱ (چه در عرصۀ اقتصادی، چه سیاسی و چه دیپلماتیک)، نشان داد که اِعمال «مرکزیت دمکراتیک» در گسترۀ جهانی بدون ایراد نیست. شکست «قیام» مارس ۱۹۲۱ در آلمان که به ابتکار رهبری بین المللی (و در تقابل با مواضع برخی از رهبران حزب کمونیست آلمان، به ویژه «لِوی»)، صورت گرفته بود تأثیرات بسیار مخربی در کارکرد این سازمان بین المللی، گذارد. همچنین، دخالت مستقیم در امور حزب کمونیست بریتانیا در شرکت یا عدم شرکت در درون حزب کارگر، و یا پیمان بازرگانی آنگلو –

عدم درگیری فعال سایر بخش های بین الملل در هیئت اجرائیۀ کمینترن، وجود یک مرکز قوی در مسکو، می تواند یکی از علل اصلی فراهم آمدن زمینه برای ایرادهای یاد شده باشند.

 \* فراکسیون های پارلمانی احزاب کمونیست (در هر جا که وجود دارند) باید تحت رهبری کامل حزب عمل کنند و نمی توانند از آن مستقل باشند.

گرچه این شرط مربوط به کشورهایی است که از «دمکراسی بورژوایی» برخوردارند، اما کماکان شرط پراهمیتی است. زیرا که در این جا تأکید بر یکپارچگی سیاسی حزب های کمونیست در دخالت بیرونی شان شده است. برخلاف سازمان های بورژوا و خرده بورژوا، که هر جناح و فراکسیون در درون و بیرون برای خود «سازی» می زنند، کمونیست ها که به نمایندگی کارگران و زحمتکشان و قشرهای تحت ستم جامعه، بایستی سازمان یافته و متعهد به برنامۀ حزبشان باشند. دوگانگی و چند دستگی در بیرون می تواند از اعتبار یک حزب کمونیست بکاهد. اما این بدان معنی نیست که کمونیست ها در همۀ موارد باید «هم عقیده» باشند. بدیهی است که یک حزب کمونیست با داشتن دمکراسی درونی و رعایت اصل حق گرایش، می تواند جناح های مختلف نظری در درون خود داشته باشد. اما در خارج، نظریات اکثریت حزب باید منعکس شود.

نکتۀ دیگر حائز اهمیت این است که برخلاف نظریات فرقه گرایانۀ برخی از نیروهای چپ، شرکت کمونیست ها در انتخابات پارلمانی و استفاده از مؤسسات، رسانه ها و مطبوعات بورژوایی جایز است به شرط آن که تبلیغات تمام نظریات بدون محدودیت در سطح جامعه، داشته باشند.

\* ضرورت فعالیت دائمی برای تصفیۀ حزب از عناصر خرده بورژوا، به ویژه در کشورهایی که حزب از امکان فعالیت قانونی برخوردار است. زیرا که در این کشورها خطر نفوذ خرده بورژوازی به مراتب بیش تر است.

در این جا کمینترن به یکی از خطرات عمده در راه ساختن حزب انقلابی اشاره می کند: «نفوذ خرده بورژوازی». در جامعۀ سرمایه داری، طبقۀ کارگر برای مقابله با نفوذ عقاید بورژوازی، و تدارک کسب قدرت سیاسی، نیاز به حزب «خود» دارد. زیرا که در جامعۀ بورژوایی، عقاید و نظرات بورژوازی بر «کل» جامعه حاکم می گردد (توسط ابزار تبلیغاتی، رادیو، تلویزیون، مطبوعات مدارس، مؤسسات مذهبی و غیره). در این میان لایه های میانی، خرده بورژوازی، تحت فشارهای اقتصادی، «رادیکالیزه» شده و به علت عدم وجود حزب خود، روی به تنها تشکیلات ضدسرمایه داری، حزب پیشتاز انقلابی، می آورد. اما خرده بورژاوزی برای دفاع از منافع تاریخی طبقۀ کارگر به درون حزب نمی آید که برای حفظ منافع کوتاه مدت خود وارد یک تشکیلات انقلابی می شود. تمایل به کسب جاه و مقام یکی از خصوصیت بارز خرده بورژوازی در درون حزب انقلابی است. این افراد به محض مشاهدۀ ناهنجارها و یا عدم کسب «مقام»های مورد علاقه، به کل حزب پشت کرده و نه تنها فعالیت سیاسی را رها کرده که به تخریب آگاهانۀ آن مبادرت می کنند.

خطر این عناصر به خصوص در جامعه ای که از دمکراسی بورژوایی برخوردار است، جدی تر و عمده تر می شود. از این رو کمینترن، به درستی، حزب های خود را برای مقابله و مبارزه در «تصفیۀ» این عناصر فرا می خواند.

 \* حزب های کمونیست باید در مقابل حملات ضد انقلاب داخلی یا جهانی به جمهوری های شوروی کمک برسانند.

از آن جایی که کمینترن اعتقاد داشت که موجودیت شوروی به یک منشأ دائمی ضعف برای بورژوازی و یک عامل قدرت برای انقلاب جهانی تبدیل شده است، سایر حزب های کمونیست می بایستی در مقابل ضد انقلاب داخلی یا جهانی از شوروی دفاع کرده و به آن کمک رسانند.

 \* کلیۀ احزاب باید یک برنامۀ جدید کمونیستی تدوین کنند و این برنامه را به تصویب کمینترن برسانند.

\* تمام احزاب عضو بین الملل سوم باید نام خود را حزب کمونیست بگذارند.

\* کلیۀ بخش ها باید برای تصویب این ۲۱ شرط کنگرۀ فوق العاده را تشکیل دهند.

\*حداقل دو سوم از رهبری هر بخش باید از رفقایی تشکیل شده باشد که حتی قبل از تصویب این شروط به ضرورت پیوستن به کمینترن اعتقاد داشته اند.

\*هر عضو که این ۲۱ شرط را رَد کند، باید اخراج شود.‬

‬ علل عقب گردهای انترناسیونال سوم

واپسین حرکت های انقلاب آلمان در مارس و آوریل ۱۹۱۹، به شکست انجامید. رهبران تاریخی کمونیزم آلمان در برلین به قتل رسیدند و در اوایل ماه مه جمهوری شورایی «باواریا» از هم پاشید.

جمهوری شورایی مجارستان نیز به علت افتراق های درونی در اوت ۱۹۱۹ توسط ارتش رومانی تار و مار شد.

علل از هم پاشی حزب کمونیست آلمان این بود که رهبری حزب در مقابل تهاجم ضدانقلاب بورژوایی (کودتای «کَپ» و «لوتوزیتز»)، به موضع امتناع روی آورد. فراخوان کارگران آلمان برای شرکت در یک اعتصاب عمومی می توانست تناسب قوا را به نفع کمونیست ها تغییر دهد– روشی که بلشویک ها در اوت ۱۹۱۷ در مقابل کودتای «کُرنیلوف» اتخاذ کردند.

جناح چپ حزب کمونیست آلمان (کا.د.پ.) انشعاب کرده و در سال ۱۹۲۰ حزب  کا. آ. پ. د. را بنیان گذاشتند. کلیۀ این بحران ها منجر به این شد که کارگران آلمان (اعضای حزب کمونیست و حتی طرفداران بین الملل دوم) از رهبری خود دل کنده و توجه خود را به رهبری انقلاب اکتبر در شوروی معطوف دارند. این روند در سایر کشورها نیز انجام پذیرفت. در بهار ۱۹۱۹ «حزب سوسیالیست ایتالیا» به کمینترن پیوست. به دنبال آن، «حزب مستقل کارگر بریتانیا»، «حزب سوسیالیست فرانسه» و غیره بین الملل دوم را طرد کرده و خواهان پیوستن به بین الملل سوم شدند.

بنابراین رهبری کمینترن (که همان رهبری حزب بلشویک بود) در سه سطح رهبری خود را تثبیت کرد: سیاسی، سازماندهی و نظامی.

در سطح سیاسی، انقلاب پیروزمند ۱۹۱۷ روسیه الگوی سایر انقلابیون گشت و اتوریتۀ حزب بلشویک تقویت شد.

در سطح سازماندهی، حزب بلشویک یگانه حزبی بود که قدرت سازماندهی یک بین الملل انقلابی را داشت.

در سطح نظامی، با توجه به شکست دادن ارتش «سفید» در زمستان ۱۹۱۹ و پاکسازی کلیۀ ضدانقلابیون از روسیه، قدرت حزب بلشویک تقویت گشت.

در اوت ۱۹۲۰، تحت چنین وضعیتی، کنگرۀ دوم کمینترن تشکیل گشت. بر خلاف نخستین کنگره که مسایل عمومی و شوراها مورد بررسی قرار گرفتند، در این کنگره مسألۀ ساختن یک حزب قوی بین المللی مورد توجه قرار گرفت.

نقش حزب کمونیست شوروی

عقب گردهای حزب های کمونیست در اروپا، بار دیگر نقش محوری حزب بین المللی را در دستور روز قرار داد. بلشویک ها متکی بر تجارب کارگران پیشرو در سطح جهانی و به ویژه انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، تأکید اولیه را بر سازماندهی شورایی نهاده بودند. برای نمونه در جزوۀ «دولت و انقلاب» لنین، تأکید بر سازماندهی شوراها بود و نه «حزب». اما شکست های حزب های اروپایی اثبات کرد که وجود یک حزب بین الملل انقلابی متشکل از پیشروی کارگری (و نه کل طبقۀ کارگر) ضروری است.

لنین در دفاع از ضرورت وجود اتحادیه های کارگری در شوروی در مقابل نظریات تروتسکی اشاره کرد که:

«در انتقال به سوسیالیزم، “دیکتاتوری پرولتاریا” اجتناب ناپذیر است. اما، آن دیکتاتوری توسط سازمانی که کل کارگران صنعتی را در بر داشته باشد قابل اجرا نمی تواند باشد. چرا؟ … آن چه اتفاق می افتد این است که حزب پیشروی کارگری را به خود جلب کرده و آن پیشرو دیکتاتوری پرولتاریا را اجرا می کند. اما، دیکتاتوری پرولتاریا نمی تواند توسط سازمانی که کل طبقه را در بر دارد، عملی گردد، زیرا که در تمام کشورهای سرمایه داری (نه تنها در کشورهای عقب افتاده مانند روسیه)، پرولتاریا در کل هنوز به شدت متفرق، مرعوب و بخشاً فاسد شده است (توسط امپریالیزم در برخی از کشورها)، در نتیجه سازمانی که کل پرولتاریا را در بر گیرد قادر به اعمال مستقیم دیکتاتوری پرولتاریا نخواهد بود. تنها با دیکتاتوری پرولتاریا که توسط پیشرویی که انرژی انقلابی طبقه را به خود جذب کرده است، این امر عملی است (لنین، اتحادیه های کارگری، وضعیت کنونی و اشتباهات تروتسکی، جلد ۳۲، ص ۲۰، مجموعه آثار به زبان انگلیسی)

بر اساس همین استدلال و تزهای کنگرۀ دوم کمینترن، کمینترن به «حزب جهانی» کمونیست ها و کارگران پیشرو به رهبری حزب بلشویک و در مسکو، مبدل گشت. به سخن دیگر یک حزب بین المللی متکی بر اصول «سانترالیزم دمکراتیک» بلشویکی در مرکز انقلاب جهانی (شوروی) تشکیل یافت. چنین تشکیلاتی که در تئوری اصولی و صحیح بود در عمل قادر به انجام وظایف تاریخی خود نشد. زیرا که تدارک لازم و کافی برای تربیت کادرهای ورزیده از بخش های مختلف در «مرکز» انجام نگرفت. بین الملل سوم عمدتاً تبدیل به یک حزب بلشویک «بزرگ» گشت. در صورتی که ایدۀ ساختن یک بین المللی انقلابی گسترش یک حزب و در مرکز قرار دادن آن حزب (هر چند مقتدر) نمی توانست باشد. تجربۀ بین الملل دوم اثبات کرده بود که چگونه یک حزب مقتدر (حزب سوسیال دمکرات آلمان) بین الملل دوم را به کجراه می برد.

نتیجۀ «مرکزیت» این بود که برای نمونه، تصمیم هیئت نمایندگی کمونیست های بریتانیا مبنی بر پیوستن آن ها به «حزب کارگر» توسط «مرکزیت» کمیترن مردود اعلام شد و بر خلاف میل بخش بریتانیا، آن ها مجبور به اجرای تصمیمات رهبری کمینترن شدند. در سایر کشورها و به ویژه آلمان نیز چنین سناریوهایی به وقوع پیوست.

در بحث پیرامون رابطه «حزب» و اتحادیه های کارگری نیز نظر بلشویک های (به ویژه لنین) نهایتاً به عنوان موضع کمینترن پذیرفته شد. دو موضع اصلی در این مورد وجود داشت. بلشویک ها متکی به تجربۀ روسیه بر این اعتقاد استوار بودند که اتحادیۀ کارگری را نباید نادیده گرفت و از آن ها به عنوان نهادی که کارگران را متشکل می کند، بایستی استفاده شود و کمونیست ها بایستی در آن ها شرکت فعال داشته باشند (چنین استدلالی نیز در مورد شرکت در انتخابات پارلمانی ارائه داده شد). در مقابل این موضع، حزب کمونیست آلمان (جناح چپ) معتقد بود که بنابر تجربه شان در آلمان، اتحادیه های کارگری را باید دور زد، زیرا که آنها عمیقاً رفرمیست اند. موضع سومی نیز توسط جناح «بوردیگا» (نمایندگان جناح امتناع حزب سوسیالیست ایتالیا که در کنگرۀ دوم کمینترن شرکت داشت)، وجود داشته که در انطباق با موضع حزب کمونیست آلمان بود.

در واقع کنگرۀ دوم کمینترن در مورد آن چه مربوط به موضع گیری دربارۀ دخالت در پارلمان و روش برخورد به اتحادیۀ کارگری بود، کنگره ای بود منطبق با مواضع حزب بلشویک (جزوۀ معروف لنین: بیماری کودکی، «چپ روی» کمونیزم، در مورد این بحث ها نگاشته شد).

اما از سوی دیگر، به علت جذابیت و محبوبیت کمینترن، سازمان ها و حزب های متعددی در سراسر جهان خواهان پیوستن شدند. در میان آن سازمان ها، جریان های سانتریستی و غیر کمونیستی نیز مشاهده می شدند. کنگرۀ دوم کمینترن با طرح شعار «مرگ بر سانتریست ها!»، ۲۱ شرط عضویت را طرح کرده و درهای کمینترن را عملاً بر روی این قبیل گرایش ها بست. این روش از کار منجر به تقویت تشکیلاتی و سیاسی بین الملل گشت.

دورۀ عقب نشینی جنبش کارگری

از اواسط ۱۹۲۰، بورژوازی در کشورهای اروپایی ضد حمله علیه اوج گیری جنبش کارگری را آغاز کرد. سپتامبر ۱۹۲۰ جنبش کارگری در ایتالیا به شکست انجامید. حملۀ ارتش سرخ شوروی در لهستان کاملاً شکست خورد. گرچه در روسیه «ارتش سفید» و ضد انقلابیون سرکوب شده بودند، اما مترادف با آن، پیشروی کارگری و بهترین عناصر کمونیست نیز از بین رفتند. بورکراسی در حزب کمونیست پایه های عینی گرفت و تکنوکرات ها و بورکرات های دورۀ تزار به درون حزب کمونیست راه یافتند. در نتیجه، اعتراض های کارگری و دهقانی علیه دولت نیز به درجات مختلف شکل گرفتند.

در مقابل این وضعیت، بلشویک ها سیاست عقب نشینی را پیش گرفتند (سیاست نوین اقتصادی– نپ). برای حراست از دستاوردهای انقلاب اکتبر، این عقب نشینی و سازش با دهقانان ضروری ارزیابی شد. در واقع کنگرۀ دهم حزب کمونیست روسیه، مارس ۱۹۲۱، یک کنگرۀ عقب نشینی محسوب شد.

انعکاس این سیاست، در صحنۀ بین المللی نیز مشاهده شد. برقراری رابطۀ اقتصادی و مراودۀ بازرگانی با دولت های سرمایه داری (تحت کنترل دولت کارگری شوروی) جایز شمرده شد. امضای قراردادها با دولت ایران و افغانستان، فوریۀ ۱۹۲۱، و با دولت ترکیه، ماه مارس همان سال، همراه با اعطای امتیازاتی به این دولت ها بود. برای نمونه در همان دوره دولت ترکیه ۱۶ تن از رهبران کمونیست ها را اعدام کرده بود! مهمترین قراردادها با دولت بریتانیا بود که در آن ذکر شده بود که حکومت روسیه بایستی از تبلیغاتی که منافع امپراطوری بریتانیا را به مخاطره اندازد، دست بردارد.

در این دوره حفظ موقعیت شوروی برای گسترش انقلاب جهانی در اولویت قرار گرفت. کمینترن برای خنثی سازی این تغییر در تناسب قوا به نظریات ماوراء چپی کشیده شد. برای نمونه در فوریۀ ۱۹۲۱ « زینوویف » یکی از رهبران کمینترن (و حزب بلشویک) چشم انداز تهاجم بین المللی علیه سرمایه داری را ترسیم کرد. بر این اساس، پیشنهاد «قیام مسلحانه» در آلمان در مارس همان سال طرح گشت. برخی از رهبران حزب کمونیست آلمان بر کنار گشتند و قیام زودرسی علیه دولت آلمان را سازمان دادند که با شکست و کشته شدن هزارها تن از مبارزان کمونیست منجر گشت. گرچه مسبب اصلی چنین اقدامی متوجه حزب کمونیست آلمان بود، اما نقش رهبری کمینترن نیز در این میان تعیین کننده بود.

البته کنگرۀ سوم کمینترن، ژوئن ۱۹۲۱، اقدام حزب کمونیست را زودرس و نادرست ارزیابی کرد. یکی از رهبران حزب کمونیست آلمان (لُوری) که در آن زمان به علت مخالفت اش با طرح تهاجمی حزب اخراج شده بود، اعادۀ حیثیت شد، و کمینترن اعلام کرد که موضع وی صحیح بوده است.

کنگرۀ سوم، کنگرۀ «عقب نشینی» بود. در این کنگره دو هدف کمینترن می بایستی همراه با یکدیگر دنبال می گشت: از یک سو، حفظ دستاوردهای جنبش کارگری (به ویژه انقلاب اکتبر)؛ و از سوی دیگر، ایجاد اتحاد با پایه های وسیع از کارگران که هنوز تحت نفوذ رهبران رفرمیست قرار داشتند. از این رو محترم شمردن روابط دیپلماتیک با امپریالیزم (مانند قرارداد شوروی با بریتانیا) و ایجاد «جبهۀ واحد کارگری» برای جلب توده های ناراضی جنبش کارگری. البته مخالفت هایی در مورد سیاست خارجی شوروی و کمینترن توسط برخی از رهبران بین الملل (مانند رُوی نمایندۀ هندوستان) ارائه داده شد، اما تأثیر چندانی نگذاشت. در واقع همان طور که ترس آن می رفت، سیاست های کمینترن مترادف با سیاست خارجی شوروی طرح ریزی می شدند.

کنگرۀ چهارم کمینترن، دسامبر ۱۹۲۲ نیز در ادامۀ کنگرۀ سوم، تثبیت و حفظ موقعیت موجود در مقابل تهاجم سرمایه داری، مورد بحث قرار گرفت. این کنگره سه ماه پس از کودتای فاشیستی موسولینی در ایتالیا به وقوع پیوست. در این کنگره بیش از کنگرۀ سوم، مسألۀ دفاع از شوروی مورد تأکید قرار گرفت. تداوم حیات شوروی برای حفظ بقای کمینترن و جنبش کارگری در سطح جهانی ضروری تشخیص داده شد.

پس از شکست آرزوی موفقیت برای انقلاب آلمان در اکتبر ۱۹۲۳، کمینترن استقرار طولانی سرمایه داری در سطح جهانی را مورد پذیرش قرار داد. پس از مرگ لنین، اختلاف های درونی حزب کمونیست شوروی در مورد بسیاری مسایل به کمینترن کشانده شد. اپوزیسیون چپ حزب کمونیست شوروی (تروتسکیست ها)  بحث هایی پیرامون تز «سوسیالیزم در یک کشور»، کمیتۀ وحدت اتحادیۀ کارگری روس– بریتانیایی، استراتژی و تاکتیک در انقلاب ۱۹۲۵-۲۷ چین دامن زدند. تروتسکی در سال ۱۹۲۷ از کمیتۀ اجرایی کمینترن به علت مخالفتش با سیاست های رهبری کمینترن، توسط استالین و طرفداران اش، اخراج شد.

کنگرۀ ششم کمینترن در سال ۱۹۲۸ سیاست «چپ روی» معروف به «دورۀ سوم» را اعمال کرد. طبق این سیاست سوسیال دمکراسی در اروپا به عنوان «سوسیال فاشیزم» شناخته شده و هر نوع همکاری و اتحاد عمل با آن محکوم گشت. این سیاست منجر به تقویت فاشیزم در آلمان گشت.

رهبران کمینترن پس از این سیاست فاجعه آمیز، یک چرخش به راست کرده و در سال ۱۹۳۳ وحدت با حزب های سوسیالیست را به کمونیست ها توصیه کرد.

کنگرۀ هفتم، و آخرین کنگرۀ کمینترن در سال ۱۹۳۵ تشکیل شد. در این کنگره «دیمتریوف» سیاست «جبهه خلق» را معرفی کرد. طبق این سیاست «راست روانه»، ائتلاف طبقاتی بین بورژوازی و کارگران در مقابل فاشیزم جایز شمرده شد. این سیاست منجر به شکست انقلاب در اسپانیا و فرانسه شد و طبقۀ کارگر را در مقابل بورژوازی خلع سلاح کرد.

قرارداد شوروی– آلمان، ۱۹۳۹، مبنی بر عدم تهاجم علیه یکدیگر، منجر به سیاست امتناع از موضع گیری علیه فاشیزم شد. سران شوروی از سال ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۱ جنگ بین امپریالیست ها و فاشیست ها را یک جنگ «غیرعادلانه» ارزیابی کرد! تنها پس از حملۀ نظامی فاشیزم به شوروی، ژوئن ۱۹۴۱، شوروی مخالف فاشیزم شد و وارد ائتلاف با نیروهای متفقین علیه تهاجم نازیسم گشت.

کمینترن در سال ۱۹۴۳، به عنوان هدیه ای به سران کشورهای امپریالیستی، رسماً منحل گشت.

**بخش ۴**

**زمینۀ عینی شکل گیری بین الملل چهارم**

بر خلاف دورۀ تشکیل بین الملل سوم که مترادف با اوج گیری مبارزات طبقاتی در سطح جهانی بوده، زمان تشکیل بین الملل چهارم منطبق با افول مبارزات جهانی طبقۀ کارگر بود. شکست پرولتاریای جهانی، پیروزی ارتجاع فاشیستی و ترور و جنایت های استالینی علیه مخالفان سیاسی و غیره نمایانگر وضعیت سیاسی آن دوره بود. در فرانسه سیاست راست روانۀ «جبهه خلق» بین الملل سوم (دورۀ استالین) با روی کار آمدن حکومت ارتجاعی «دالادیر» در آوریل ۱۹۳۸، پایان می پذیرفت. این حکومت در صدد سرکوب خشن جنبش کارگری و بازپس گرفتن دستاوردهای ۱۹۳۶ کارگران فرانسه بود. در اسپانیا با به قدرت رسیدن فرانکو شکست کارگران اسپانیایی به دست رهبران «جبهه خلق» تضمین می گردید. در شوروی سیاست های ارتجاعی استالین با «محاکمات مسکو» که منجر به اعدام بوخارین و ۱۸ تن از همراهان وی که همه از رهبران انقلاب اکتبر بودند، ادامه می یافت. صدای جنگ امپریالیستی دوم به گوش می رسید. در آلمان کودتای هیتلر و اشغال اتریش و سپس چکسلواکی، زمینه را هر چه بیشتر برای وقوع جنگ جهانی آماده می کرد.

در خاور دور، ژاپن در حال جنگ با چین بود. به سخن دیگر در سراسر جهان رقابت های تسلیحاتی و جو جنگ افروزی به وجود آمده بود.

استالین که وضعیت بحرانی هراسان شده بود، تبلیغ «جبهه دمکراتیک صلح» با همکاری امپریالیست های «دمکراتیک»! نظیر آمریکا، فرانسه و انگلستان را سر داده بود.

در این موقعیت ویژه، تنها عده معدودی سوسیالیست انقلابی (تروتسکیست) در شوروی که از تیغ استالین جان به سلامت برده بودند و همچنین برخی گروه های انقلابی در کشورهای امپریالیستی و «جهان سوم» بر برنامۀ مارکسیزم انقلابی استوار بودند. این عده جنگ جهانی امپریالیستی بین «فاشیزم» و «دمکراسی» را محکوم کرده و اعلام یک جبهۀ طبقاتی از کارگران جهان برای مبارزه با گسترش فاشیزم و همچنین مقاومت علیه جنگ، کردند.

تروتسکی در سپتامبر ۱۹۳۸ نوشت که:

«ما باید امپریالیزم را زیر هر ماسکی که دارد، سرنگون کنیم. تنها انقلاب پرولتری قادر به انجام چنین عملی است. برای آماده سازی خود برای این هدف، پرولتاریا و مردم تحت ستم بایستی در جبهه ای علیه بورژوا امپریالیست ها بر محور یک ارتش انترناسیونالیستی از داوطلبان گرد آیند. این وظیفۀ عظیم تنها می تواند از طریق بین الملل چهارم صورت پذیرد.»

بدین علت گرایش انترناسیونالیستی تروتسکیستی که در سال ۱۹۳۶ با نام «جنبش برای تشکیل بین الملل چهارم» شکل گرفته بود، مورد حملۀ چند جانبه از سوی «فاشیست»ها، «دمکراتیک»ها، «وطن پرستان» و «استالینیست»ها قرار گرفت. در آلمان بسیاری از تروتسکیست ها دستگیر و در اردوگاه ها و زندان های فاشیست ها محبوس گشتند. در یونان بسیاری تروتسکیست ها به همین سرنوشت محکوم شدند. در شوروی نیز بسیاری از تروتسکیست ها اعدام و یا دستگیر شدند.

در کشورهای اروپایی تعداد بسیاری از رهبران تروتسکیست و حتی خویشاوندان نزدیک تروتسکی ربوده و یا ناپدید شدند. در مکزیک بارها توسط پلیس مخفی شوروی به جان تروتسکی سوء قصد شد. در اسپانیا نیز تروتسکیست ها و فعالان «پُوم»، توسط حکومت «جبهۀ خلق» دستگیر و سر به نیست شدند. و اتهام زنی های علیه تروتسکیزم توسط استالینیست ها رونق گرفت تا مارکسیزم انقلابی را بی اعتبار جلوه دهند.

برگزاری نخستین کنفرانس

در چنین جّو نامساعدی و اختناق آمیزی، در ۳ سپتامبر ۱۹۳۸، کنفرانس بنیانگذار بین الملل چهارم در نزدیکی پاریس، برگزار شد. این کنفرانس یک روز به درازا کشید و با ۳۰ نماینده از ۱۰ کشور (آمریکا، شوروی، بریتانیا، آلمان، فرانسه، ایتالیا، لهستان، بلژیک، هلند، یونان) و چند بخش دیگر، تشکیل یافت. در این کنفرانس شرکت کنندگان با در نظر گرفتن وضعیت نامساعد جهانی، اعتقاد راسخ خود را به آتیۀ انقلاب پرولتری اعلام کردند.

**علل تشکیل بین الملل چهارم**

گرچه بین الملل چهارم در سال ۱۹۳۸ بنیاد گذاشته شد، اما بحث پیرامون تشکیل آن از سال ۱۹۳۳ آغاز شده بود. در درون جنبش تروتسکیستی عده ای تشکیل بین الملل را زودرس ارزیابی می کردند. خود تروتسکی از ۱۹۳۳ در متقاعد کردن مُردّدان و در مخالفت با گرایش های سانتریست جنبش، مبارزۀ شدیدی انجام داد.

نظریۀ مخالفان این گونه خلاصه می شد که:

«گرایش مارکسیزم انقلابی هنوز در انزوا به سر برده و پایه ای توده ای نیافته است. توده ها هنوز در مورد ماهیت خیانت آمیز رهبری سنتی جنبش کارگری و به ویژه استالینیزم، به درک و آگاهی کافی دست نیافته اند. در نتیجه بهتر است صبر کرد تا وضعیت مناسب تری برای تشکیل بین الملل فراهم آید و به طور مصنوعی آن را ایجاد نکرد».

اما تروتسکی و کنفرانس نخست بین الملل بدین ترتیب تشکیل آن را توجیه کرد:

«نبود پایۀ توده ای برای تشکیل بین الملل از اهمیت اساسی برخوردار نیست. مسأله این است که از یک سو، به علت ورشکستگی رهبری سنتی و شکست های پرولتاریا در آلمان ۱۹۳۳، فرانسه و اسپانیا ۱۹۳۶ و ۱۹۳۸؛ و از سوی دیگر به علت حفظ برنامۀ انقلابی و وجود عینی گرایش بین المللی متکی به آن برنامه؛ وضعیت عینی برای تشکیل یک بین الملل انقلابی فراهم است.»

بدین ترتیب بین الملل چهارم به مثابۀ تنها رهبری بین المللی در مقابل رهبری سنتی، در دورۀ پیشا جنگ دوم جهانی، ظاهر گشت. بین الملل چهارم در عرصۀ برنامه، عقاید، و کادرهایش بازتاب کنندۀ نیاز آن دورۀ جنبش کارگری بود. انزوا از توده برای حزب های کارگری انقلابی، به ویژه در دورۀ افول مبارزات و یا شکست های پی در پی جنبش کارگری توسط رهبران شان، امری است طبیعی. ایجاد بین الملل از این لحاظ حائز اهمیت بود که به یک برنامۀ انقلابی مسلح بوده و از حداقل نفوذ در پیشروی کارگری برخوردار بود. این دو خصوصیات را بنیان گذاران بین الملل چهارم به دست آورده بودند. (۶)

از کنفرانس مؤسس تا جنگ دوم جهانی

وضعیت جهانی پس از تأسیس بین الملل چهارم رو به وخامت رفت. سیاست های «جبهۀ دمکراتیک برای صلح» توسط جبهه های «خلق» (ائتلاف طبقاتی با بورژوازی «دمکرات») ارائه شده توسط رهبری استالینیستی در مسکو، منجر به شکست های بیشتر پرولتاریا در سطح بین المللی گشت.

بین الملل چهارم در مقابل سیاست های فاجعه آمیز «جبهۀ خلق» موضع رسمی اعلام کرده و به پرولتاریای جهان، و به ویژه فرانسه، در مورد سیاست های فرصت طلبانه مسکو اخطار داد. یکی از نتایج مخرب این سیاست در فرانسه به قدرت رسیدن حکومت «دالادیر» با آرای حزب کمونیست و سوسیالیست، بود. حکومت راست گرای فرانسه نه تنها «جبهۀ خلق» را به گور سپرد که مردم فرانسه را برای جنگ آماده کرد. کارگران فرانسه، با وجود خیانت رهبری شان «ژوئو» و «تورز» در نوامبر ۱۹۳۸ تظاهراتی ۲ میلیون نفری را علیه دولت فرانسه سازمان دادند. اما متأسفانه این اعتراض توده ای رهبری استالینیستی و رفرمیستی را به مبارزه علیه حکومت «دالادیر» و تشکیل یک حکومت کارگری، متقاعد نکرد.

در ۱۴ دسامبر ۱۹۳۸ تروتسکی در مقاله ای تحت عنوان «زمان تعیین کننده در فرانسه فرا می رسد»، کارگران را به «عمل» انقلابی فراخواند و سیاست های رهبران رفرمیست را افشا کرد.

هم زمان با واقعۀ فرانسه، در اسپانیا نیز عمر «جبهۀ خلق» به پایان می رسید. با پیشروی «فرانکو»، حکومت جبهۀ خلقی «نگرین»، به جای مقاومت و بسیج مردم عقب نشینی می کرد. استالینیست ها که تا دقایق پیش از سقوط «بارسلون» به سرکوب، دستگیری و زندان کردن تروتسکیست ها طرفداران «پوم» ادامه می دادند، تقصیر شکست قریب الوقوع را بر شانه «متحدان» دمکرات و سوسیالیست خود انداختند!

تروتسکی در فوریۀ ۱۹۳۹ کارنامۀ تراژدی اسپانیا را ارائه داده و نشان داد که چگونه «جبهۀ خلق» به کارگران و زحمتکشان اسپانیا خیانت کرد. سیاست عمدۀ بین الملل چهارم در آن زمان مبارزه در راستای افشای جنگ قریب الوقع بود. متکی بر بیانیۀ کنفرانس مؤسس بین الملل چهارم، کلیۀ بخش ها این ایده را تبلیغ می کردند که تفاوتی میان امپریالیزم «دمکراتیک» و امپریالیزم «فاشیست» وجود ندارد، هر دوی آن ها در حال تدارک جنگ اند، مسألۀ اصلی بسیج توده های کارگران  و زحمتکشان اروپا علیه کل نظام امپریالیستی است. تنها عمل انقلابی پرولتاریا است که قادر به متوقف کردن فاشیزم و جنگ امپریالیست است.

پیش بینی های بین الملل چهارم صحت خود را در عمل اثبات کرد. بورژوازی «دمکراتیک» و بورژوازی «فاشیست» معاهدۀ معروف به «قرارداد مونیخ» را امضا کردند.

تروتسکی در سال ۱۹۳۸ پیمانی بین هیتلر و استالین را پیش بینی کرد. یک سال پس از آن، استالین پیمان «عدم تجاوز» بین دو کشور آلمان– شوروی را با هیتلر به امضا رساند. استالین که تا چند ماه پیش از این معاهده خواهان سیاست ایجاد «جبهۀ خلق» با امپریالیزم «دمکرات» علیه امپریالیزم «فاشیزم» بود، اکنون با  یک چرخش ۱۸۰ درجه ای فرصت طلبانه و تغییر در سیاست «جبهۀ خلق» و تعویض «دمتروف»، تئوریسین این سیاست، و جایگزینی وی با «منیلسکی»، به ناگهان «خصوصیات مثبتی» در فاشیزم یافت و در ۲۱ اوت ۱۹۳۹ پیمان هیتلر و استالین اعلام گردید. استالین با این «تاکتیک» می خواست که جنگ قریب الوقوع را به تعویق اندازد، اما این چرخش به راست، پرولتاریای جهان را کاملآً متعجب و دلسرد کرد. نه تنها جنگ به تعویق نیفتاد که بر عکس، تاکتیک هیتلر مبنی بر انشعاب جبهۀ ضد فاشیستی، موفق شد و در ۵ سپتامبر ۱۹۳۹ جنگ جهانی دوم اعلام گشت.

بین الملل چهارم در دورۀ جنگ دوم جهانی

از زمان به قدرت رسیدن هیتلر در آلمان، تروتسکی در مقالات متعددی امکان وقوع جنگ دوم جهانی را به پرولتاریای جهان هشدار داد. در این مقالات تروتسکی تنها راه جلوگیری از جنگ را مبارزه علیه هر دو نظام سرمایه داری در کشورهای «دمکراتیک» و «فاشیست»، ارزیابی می کرد.

در ژوئن ۱۹۳۴، سندی تحت عنوان «جنگ و بین الملل چهارم» نگاشته شد. در این سند، مواضع اساسی جنبش تروتسکیستی علیه جنگ بیان شده بود. تشابه جنگ اول جهانی که قصد تقسیم جهان را میان دولت های سرمایه داری داشته، طرح گشته و سیاست «شکست طلبی» انقلابی که لنین در مورد جنگ اول جهانی اتخاذ کرده بود، نیز درج گردید. از نقطه نظر تروتسکی، پرولتاریای کشورهای اروپایی می بایستی علیه بورژوازی کشورهای خود به جنگ انقلابی بپردازند و خواهان شکست آنان شوند.

در ۹ اوت ۱۹۳۷ تروتسکی مقاله ای تحت عنوان «پیش از جنگ جهانی نوین» نگاشت که در آن پیش بینی کرد که به احتمال یقین جنگ دوم جهانی طی یک یا دو سال آتی آغاز خواهد شد. در مورد شوروی، با وجود اشتباهات فاحش و جنایت مرتکب شده از سوی رژیم آن، تروتسکی چنین پیش بینی کرد:

«تمام علایم به ما نشان می دهند که چنان چه کل بشریت به بربریت کشانده نشود، پایۀ اجتماعی رژیم اتحاد جماهیر شوروی، در مقابل جنگ نه تنها مقاومت خواهد کرد که تقویت نیز خواهد گشت.»

آخرین موضع گیری بین الملل چهارم در مورد جنگ، در کنفرانس اضطراری ۱۹ و ۲۰ مه ۱۹۴۰ در آمریکا، اتخاذ گردید. در بیانیۀ این کنفرانس که به نمایندگی بخش های آمریکا، مکزیک، کانادا، آلمان، بلژیک، کوبا، آرژانتین، شیلی صورت پذیرفت، موضع اساسی بین الملل در مورد جنگ بار دیگر مورد تأیید قرار گرفت.

باید تذکر داد که در این زمان، هیتلر حملۀ همه جانبه خود را علیه کشورهای اروپایی آغاز کرده بود. پس از اشغال لهستان در سپتامبر ۱۹۳۹، در ماه مه ۱۹۴۰ فرانسه نیز توسط ارتش هیتلر اشغال گشت.

در این دوره روابط هیتلر و استالین هنوز حسنه بود. «بین الملل سوم» در نوامبر ۱۹۳۹ مقاله ای به امضای «دیمتریف» نگاشت که در آن به روابط دوستانه بین دو دولت صحه گذاشت. حتی در دسامبر ۱۹۳۹ هیتلر پیام تبریکی برای تولد استالین ارسال کرد که در پاسخ استالین اعلام کرد که:

«روابط دوستانه بین مردم آلمان و اتحاد جماهیر شوروی با خون به هم پیوند خورده اند(!) و تمام شرایط برای ادامۀ این روابط آماده است».

در چنین وضعیتی بیانیۀ کنفرانس اضطراری بین الملل چهارم بر موضع پیشین خود پافشاری کرد. در آن زمان نیروهای چپ، گرایش به حمایت از کشورهای «دمکراتیک» علیه فاشیزم را در سر می پروراندند و استالین نیز در جبهۀ هیتلر قرار گرفته بود.

با وجود روابط حسنۀ دو دولت آلمان و اتحاد جماهیر شوروی در آن زمان، بیانیۀ بین الملل چهار، همچنین درگیری اجتناب ناپذیر شوروی در جنگ را پیش بینی کرد. بیانیه متذکر شد که در صورت بروز جنگ، بین الملل می بایستی از شوروی در مقابل امپریالیزم حمایت کند. البته بیانیه هیچ توهمی نسبت به عملکرد جنایت آمیز رهبری دولت شوروی در لهستان و فنلاند و سرکوب مخالفان درونی، نداشت. بیانیه ذکر کرد که حمایت از شوروی به مفهوم دفاع از سیاست های رهبری آن نیست، بلکه به مفهوم دفاع از دستاوردهای انقلاب اکتبر است. به اعتقاد بین الملل شکست شوروی در جنگ به مفهوم بازگشت سرمایه داری به شوروی بود. بیانیه، شوروی را با کشورهای مستعمراتی و شبه مستعمراتی قیاس کرد و موضع تدافعی در مقابل آن اتخاذ کرد.

بیانیه بر این اعتقاد بود که مسألۀ محوری جنگ از دیدگاه پرولتاریا، تبدیل جنگ «امپریالیستی» به جنگ «ضد امپریالیستی» در راستای انقلاب سوسیالیستی در سطح جهانی، است.

در بیانیه چنین آمد:

«جدا از روند جنگ، ما وظایف اساسی خود را بایستی به مورد اجرا قرار دهیم: ما به کارگران باید توضیح دهیم که منافع آنان با منافع سرمایه داران خون آشام مغایرت دارد؛ ما زحمتکشان را علیه امپریالیزم بسیج می کنیم؛ ما وحدت کارگران را در کشورهای در حال جنگ و همچنین کشورهای خنثی، تبلیغ می کنیم؛ ما خواهان برادری کارگران و سربازان در هر یک از کشورها هستیم؛ ما خواهان برادری سربازان در کشورهای در حال جنگ هستیم؛ به شکل خستگی ناپذیر و مصرانه تدارک انقلاب را در کارخانه ها، پادگان ها، روستاها، جبهه های جنگ و ناوگان ها ادامه می دهیم».

این خطوط اساسی بیانیۀ کنفرانس اضطراری بین الملل چهارم در مورد جنگ تا پایان جنگ ادامه یافت، فعالان و اعضای بیـن الملل چهارم در تمام کشورهایی که بخش های بین الملل وجود داشت این مشی را دنبال کرده و در نتیجه بسیاری از اعضای خود را از دست دادند.

دستگیری ها و اعدام های تروتسکیست ها در زمان جنگ، توسط پلیس دولت های امپریالیستی و همچنین توسط دولت شوروی، به اوج خود رسید.

از جنگ دوم جهانی تا به قتل رسیدن تروتسکی

وقایع مهم تاریخی مانند جنگ ها و انقلاب ها، حرارت بدن پرولتاریا را به حد اعلا می رساند. این وقایع معیار خوبی است برای قضاوت «کیفیت» رهبری یک جنبش بین المللی، بین الملل چهارم (همان طور که در بخش پیشین اشاره شد)، حیات خود را بر خلاف بین الملل سوم، در انزوا و در وضعیت نامساعدی آغاز کرد. کلیۀ بخش های بین الملل چهارم زیر فشار دولت های امپریالیستی از یک سو و تهاجم استالینیست ها از سوی دیگر قرار گرفته بودند. با وصف این ها، خط سیاسی بین الملل چهارم، به عنوان مارکسیست های انقلابی دوره خود، به روشنی اعلام گشت. بین الملل چهارم، به صراحت تفاوت بین امپریالیزم و دولت شوروی را بیان کرد. از دیدگاه این سازمان بین المللی، در جنگ بین امپریالیزم و شوروی، با وجود انحطاط دولت شوروی، کارگران جهان باید کماکان در مقابل امپریالیزم از آن دولت دفاع کنند. دفاع از دولت شوروی به مثابۀ دفاع از دستاوردهای انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ محسوب می شد و نه دفاع از دولت منحط شوروی. این موضوع منجر به اختلاف هایی در درون بین الملل چهارم گشت.

بحث پیرامون دفاع یا عدم دفاع از شوروی از سال ۱۹۳۶ به یکی از چالش های محوری بین الملل چهارم تبدیل شده بود. حملات گستردۀ «استالینیزم» علیه «تروتسکیزم» و جنبش کارگری روسیه و جهان و مواضع ضد انقلابی رهبری مسکو در این سال ها (محاکمات مسکو، شکست انقلاب اسپانیا، معاهدۀ استالین– هیتلر، اشغال لهستان و فنلاند توسط ارتش شوروی و غیره)، دفاع از شوروی را به زعم بخشی از اعضای بین الملل دشوار می کرد.

نخستین انحراف سیاسی در بین الملل چهارم، در درون «حزب کارگران سوسیالیست» آمریکا پیرامون بحث در مورد ماهیت طبقاتی دولت شوروی، در سپتامبر ۱۹۳۹، صورت گرفت. دو تن از رهبران این حزب «شاکمَن» و «بارن هام»، با توجه به وقایع روز، دفاع از شوروی را در تناقض با مواضع سوسیالیزم انقلابی دانسته با خط رهبری بین الملل چهارم مخالفت کردند. در مقابل این مواضع تجدید نظرطلبانه، تروتسکی در مقاله ای تحت عنوان «شوروی و جنگ»، ایرادات تئوریک و سیاسی مواضع رهبری «حزب کارگران سوسیالیست» آمریکا را نشان داد. در این دوره بحث درونی این حزب بر بستر چهار محور صورت گرفت: ریشه های دیالکتیک ماتریالیزم در متد تحلیل مارکسیستی؛ ماهیت طبقاتی دولت شوروی؛ ویژگی های دوران؛ و چشم اندازها. کلیۀ این بحث ها در دفاع یا عدم دفاع از شوروی در مقابل امپریالیزم، صورت پذیرفت (۷).

در نتیجۀ این بحث ها، دو گرایش نظری در سطح بین المللی پدید آمدند. جناح «اکثریت» که خواهان تداوم دفاع از شوروی در مقابل امپریالیزم بوده و جناح «اقلیت» که شوروی را نه سرمایه داری و نه کارگری ارزیابی کرده و لزوم دفاع از آن را ضروری نمی دانست. تروتسکی در دفاع از موضع نخست مطالبی نگاشت. اما، با وصف بحث های درونی متعدد و ایجاد محیطی دمکراتیک برای اشاعۀ نظریات اقلیت (حتی انعکاس آن به شکل علنی)، در کنفرانس سراسری ۵ تا ۹ آوریل ۱۹۴۰ «حزب کارگران سوسیالیست» آمریکا، یعنی «اقلیت» از بین الملل چهارم انشعاب کرد. یکی از مهمترین مطالب تروتسکی در آن دوره، تحت عنوان «اخلاق گرایان خرده بورژوا و حزب پرولتری» در ۲۳ آوریل ۱۹۴۰، دو هفته پس از کنفرانس، انتشار یافت و به اعضای بین الملل ارائه داده شد.

در این جزوه، تروتسکی به رد نظریات انحرافی جناح اقلیت پرداخته و ماهیت  خرده بورژوایی آن ها را نشان داد. این نخستین انشعاب در بین الملل چهارم در زمان حیات تروتسکی بود.

اعلام جنگ دوم جهانی و احتمال درگیر شدن شوروی در جنگ، استالین و سازمان مخوف امنیتی وی مصمم کرد که هر صدای مخالف رژیم را در نطفه خفه سازد. بدیهی است که یکی از مخالفان متشکل شوروی در سطح جهانی بین الملل چهارم بود. و در مرکز بین الملل چهارم لئون تروتسکی، یکی از رهبران اصلی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه قرار داشت. اعتبار بین المللی تروتسکی چنان بود که تا به قتل رساندن وی، دستگاه استالینیستی آرامش خاطر حاصل نمی کرد. تبلیغات دروغین نظیر این که «تروتسکیزم» جاسوس «امپریالیزم» و «فاشیزم» است نیز کارآیی خود را از دست داده بود. تنها راه حل نابودی فیزیکی تروتسکیست ها و به ویژه شخص تروتسکی بود.

در ماه مه ۱۹۴۰ محل مسکونی تروتسکی در «کویوآکان» در حومۀ پایتخت مکزیک، مورد تهاجم ۲۰ فرد مسلح قرار گرفت. پلیس مکزیک کشف کرد که آن ها از اعضای حزب کمونیست مکزیک (وابسته به شوروی) بودند. این تهاجم ناموفق تروتسکی را متقاعد کرد و به زودی توسط پلیس مخفی استالین به قتل خواهد رسید. او در ۸   ژوئن ۱۹۴۰ در مقاله ای تحت عنوان «استالین خواهان به قتل رساندن من است» نوشت: «سوء قصد ناموفقی که با دقت برنامه ریزی شده بود، ضربۀ مهلکی است بر استالین… او باید قدرت خود را  به نمایش گذارد. تکرار چنین شوء قصدی اجتناب ناپذیر خواهد بود… زندگی من از این پس یک حالت استثنایی خواهد داشت و نه یک روال عادی».

نهایتاً در ۲۰ اوت ۱۹۴۰ لئون تروتسکی در اتاق کارش از سوی یکی از اعضای پلیس مخفی استالین، که خود را به عنوان یکی از طرفداران وی جا زده بود، با وارد آوردن ضربه ای با یک تبر بر فرق سرش، مورد سوء قصد قرار گرفت. او روز پس از این واقعه، ۲۱ اوت ۱۹۴۰ در ساعت ۷:۲۵ بعدازظهر، در بیمارستان جان باخت. در این هنگام او ۶۰ ساله بود.

عدم حضور سیاسی او، کمبود سیاسی عمیقی در بین الملل چهارم به وجود آورد.

‬وصیت نامۀ تروتسکی

«من، طی چهل و سه سال زندگی گذشته در آگاهی، همچنان یک انقلابی باقی  مانده ام. چهل و دو سال از این مدت را من در لوای پرچم مارکسیزم جنگیده ام. اگر قرار بود که این دوران را دیگر باره از سرگیرم البته که از این یا آن اشتباه پرهیز  می کردم، اما مسیر زندگی ام همان می بود که بوده است. من به عنوان یک پرولتاریای انقلابی، یک مارکسیست، یک ماتریالیست دیالکتیک، و در نتیجه به عنوان یک بیخدای تغییر ناپذیر از این جهان خواهم رفت. اعتقاد من به آیندۀ کمونیستی انسانیت نه تنها سُست نشده، که امروز راسخ تر از همیشه و پابرجاتر از اعتقادات روزهای جوانی من است».

«هم اکنون “ناتاشا” به طرف پنجره ای که به سوی حیاط گشوده می شود آمده و آن را بازتر کرده است تا هوای تازه آزادانه تر در اتاقم بگردد. من ردیف های سبز درخشان علف را در زیر دیوار، و آسمان آبی صاف را در بالای آن، و آفتاب را گسترده در همه جا می بینم. زندگی زیباست. بگذارید نسل های آینده آن را از ناپاکی، ستم و تجاوز پاک کنند و از آن به تمامی لذت برند».

ل. تروتسکی

کویوآکان– ۲۷ فوریۀ ۱۹۴۰

بازتاب جنگ دوم جهانی در سیاست های بین الملل چهارم

اشغال اروپا توسط ارتش هیتلر تأثیر بسیار مخربی در درون جنبش کارگری و به ویژه سازمان بین المللی جوانی مانند بین الملل چهارم گذاشت. روابط تشکیلاتی مابین بخش های مختلف از هم گسست و برای مدتی بین الملل چهارم به مثابۀ یک سازمان جهانی عمل نکرد. اما با وصف این، اکثر بخش های بین المللی به حیات خود ادامه داده و مواضعشان کم و بیش یکسان و براساس مواضع بین الملل چهارم باقی ماندند.

در این وضعیت رهبری بین الملل خود را به امریکا منتقل کرد تا در محیطی به دور از اختناق و جنگ به فعالیت های خود ادامه دهد. اشغال فرانسه توسط هیتلر منجر به یک ارزیابی نوین از سوی بین الملل چهارم گشت. «بیانیه» بین الملل در نوامبر ۱۹۴۰ نگاشته شد که در آن از ناتوانی «نازیسم» در وحدت بخشی به اروپا و مقاومت توده های مردم اروپا در مقابل فاشیزم، سخن به میان آورده شده بود:

«هیتلر اروپا را به یک اردوگاه عظیم ملت ها تبدیل کرده است… اما تاریخ تضمین کرده که هرگز ستم ملی بدون مبارزه ملی صورت نمی پذیرد».

اما، اشغال فرانسه توسط هیتلر، اعتقادات ناسیونالیستی را در میان توده های مردم افزایش داد. در نتیجه انحراف هایی در بخش های بین الملل در فرانسه به وجود آورد. دو گروه تروتسکیستی طرفدار بین الملل چهارم هر یک به انحراف هایی دچار شدند. اولی مواضع انترناسیونالیستی را به مواضع «ناسیونالیستی» (سوسیال– پاتریوتیزم) تقلیل داده و دومی مقاومت توده ها را نیز تحت لوای مبارزه با ناسیونالیزم مردود اعلام می کرد. در بارۀ وضعیت آن دوره و مواضع انحرافی این دو گروه رهبری، بین الملل چهارم در سندی تحت عنوان «بر نهادهایی دربارۀ موقعیت جنبش کارگری و چشم اندازهای رشد بین الملل چهارم» چنین نگاشت:

«جنبش بین الملل چهارم در جریان جنگ حاضر بیش از هر زمان دیگر دشوارترین و تعیین کننده ترین آزمایش ها را از سر واگذرانده است. بر پایۀ اصول انترناسیونالیستی می بایست از یک جانب در برابر خطر سرایت بیماری همه جاگیر ناسیونالیزم و میهن پرستی که در ابتدای امر بر توده ها غلبه یافته بود، و از جانب دیگر در مقابل ترور بورژوازی، از خود دفاع کرد.

تحت فشار شرایط حاصل از شکست امپریالیزم فرانسه درون کشور فرانسه و در جاهای دیگر، شاهد انحطاط خاصی در سلوک انترناسیونالیستی بعضی از بخش ها و پیش از همه در بخش فرانسه بوده ایم که غالباً از طریق سیاست روزمرۀ خود منعکس کنندۀ تأثیرات ناسیونالیستی توده های خرده بورژوا، که از شکست اربابان امپریالیست خود شدیداً ناراحت گشته اند، در درون این سازمان بود.

موضع بخش فرانسه در مورد مسألۀ ملی یعنی نظریه های منتشره از جانب دبیرخانۀ بین الملل چهارم در اروپا که در این زمان منحصراً به دست رفقای فرانسوی اداره می شد، مظهر یک انحراف سوسیال– پاتریوتیک است که می باید یک بار برای همیشه به صورت علنی محکوم و رد گردد، زیرا این موضع با برنامه و ایدئولوژی کلی بین الملل چهارم مغایرت دارد…

بین الملل چهارم باید همچنین با حداکثر نیروی خود انحراف فرقه گرایانۀ “چپ” را آن گونه که فی المثل از طریق مشی سیاسی

در نتیجه، دبیرخانۀ بین الملل چهارم با انحراف های موجود مقابله کرد و مشی صحیح انقلابی را ارائه داد.

در بخش آلمان نیز نظریات انحرافی ای در مورد فاشیزم ارائه داده شد. سندی تحت عنوان «سه تز» (۱۹۴۱) نوشته شد که در آن فاشیزم را یک دورۀ نوین تاریخی ارزیابی کرده و ظهور آن را مترادف با یک عقب گرد به دورۀ جنگ های آزادیبخش ملی و انقلابات دمکراتیک از نوع انقلاب سال ۱۸۴۸ تنزل داده بود. رهبری بین الملل با این انحراف نیز برخورد کرد.

 کنگرۀ دوم جهانی بین الملل

در بهار ۱۹۴۶، به محض تثبیت مناسبات بین المللی، دبیرخانۀ بین الملل در آمریکا و اروپا متفقاً یک کنفرانس بین المللی سازمان دادند. این کنفرانس مقدمات تشکیل کنگرۀ دوم جهانی در سال ۱۹۴۸ را تدارک دید. در این کنفرانس نیز یکی از بحث های اصلی بر محور دفاع یا عدم دفاع از شوروی دور می زد. مشی نوینی بر اساس موقعیت جدید جهانی تدوین گشت و بیشتر بخش های بین الملل از گروه های کوچک تبلیغاتی به حزب های وابسته به مبارزات توده ای مبدل گشتند.

کنگرۀ دوم جهانی در مه ۱۹۴۸، نمایندگان ۲۲ سازمان از ۱۹ کشور مختلف را به دور هم گرد آورد. در کنگره اسناد مختلفی مبنی بر وضعیت سیاسی جهانی ۳ سال پس از جنگ دوم جهانی و موقعیت جنبش کارگری مورد بررسی قرار گرفت. اما، مهم ترین بحث پیرامون سندی تحت عنوان «اتحاد جماهیر شوروی و استالینیزم» نوشتۀ ارنست مندل، صورت گرفت. جهت گیری اشغالگرایانۀ شوروی، پس از پیروزی بر فاشیزم، علیه چند کشور اروپایی، مجدداً بحث پیرامون دفاع یا عدم دفاع از شوروی را باز کرد. سند مندل بر موضع گیری تروتسکی مبنی بر ارزیابی شوروی به مثابۀ یک دولت کارگری منحط تأکید کرد. اما در عین حال انحطاط مضاعف استالینیزم و نقش بورکراسی را نیز تأکید کرده و به ضرورت براندازی بورکراسی توسط طبقۀ کارگر اشاره کرد. در پایان سند به این نتیجه رسید که ساختار بورژوایی دولت در کشورهای اشغال شده (اروپای شرقی) دست نخورده باقی مانده است. همچنین در سند مذکور به ماهیت رفرمیستی حزب های کمونیست وابسته به شوروی اشاره شده بود. در این سند پاسخ هایی نیز در رد سایر نظریات رایج در مورد ماهیت طبقاتی دولت شوروی مبنی بر «سرمایه داری دولتی» و یا «کلکتیویزم بورکراتیک»، داده شد.

کنگرۀ دوم، بحث ها پیرامون ماهیت طبقاتی دولت شوروی در بین الملل چهارم را خاتمه داد. اما از آن پس مباحثاتی نوینی در مورد تعریف شوروی به مثابۀ «دولت کارگری منحط» صورت پذیرفت که منجر به انشعاباتی نیز گشت.

وضعیت عینی جهان

نخست به چکیدۀ وقایع مهم در صحنۀ سیاسی جهانی که تأثیرات خود را بر تحولات بعدی بین الملل چهارم گذارد، می پردازیم.

پس از جنگ دوم جهانی، در سال ۱۹۴۷ دورۀ «جنگ سرد» آغاز گشت. مسابقۀ تسلیحاتی بین امریکا و شوروی به اوج خود رسید. دخالت شوروی در کشورهای اروپای شرقی نشان داد که تمام کوشش در راه ایجاد یک «قطب» نظامی علیه غرب در راستای فشارگذاری دیپلماتیک بود. دولت شوروی، جوامع اروپای شرقی را از یک نظام سرمایه داری به یک نظام منحط بورکراتیک متکی بر خود تبدیل ساخت. در واقع شوروی کوشش کرد این کشور را به اقمار خود برای معامله با امپریالیزم تبدیل کند (و چنین کرد).

در ژوئن ۱۹۴۸، نخستین بحران در درون «بلوک سوسیالیستی» ظاهر گشت. حزب کمونیست یوگسلاوی به اتهامات بی اساس همیشگی استالینیستی مانند «فاشیزم»، «جاسوس امپریالیزم» و غیره از «دفتر اطلاعاتی» بلوک «سوسیالیستی» اخراج گشت. این نخستین ترک در این بلوک بود. به ویژه آن که رهبری یوگسلاوی بر خلاف «توصیه»های کرملین، مبارزۀ مسلحانه در راستای برقراری یک دولت ضد سرمایه داری به پیش برده بود.

استالین در این دوره برای جلوگیری از تکرار تجربۀ یوگسلاوی، اختناق را در «بلوک شرق» افزایش داده و هرگونه مخالفت را در نطفه خفه ساخت.

دومین گُسست بلوک، در چین رُخ داد. در اکتبر ۱۹۴۹ انقلاب چین، بار دیگر برخلاف اخطارهای استالین به رهبری حزب کمونیست در راستای ایجاد تفاهم آن حزب با «چیانگ کای– چک»، به پیروزی رسید. رژیم ضد انقلابی «کومین تانگ» که به عنوان متحد دولت شوروی شناخته شده بود، شکست خورده و چیانگ کای چک به جزیرۀ فرمز (تایوان) پناه جست و از آن پس، با کمک نظامی آمریکا به حیات خود ادامه داد.

انقلاب پیروزمند چین، تناسب قوا در سطح جهانی را به نفع کارگران و زحمتکشان جهان تغییر داد. آغاز جنگ کُره در سال ۱۹۵۰، تداوم انقلاب ویتنام، مبارزات ضداستعماری در آمریکای لاتین و نهایتاً پیروزی انقلاب کوبا در سال ۱۹۵۹ و سپس انقلاب های آفریقا همه از نتایج این تغییر قوا در سطح جهانی بودند.

امپریالیزم در سطح جهانی دست به عقب نشینی های گسترده زد. عقب نشینی به مفهوم سیاست نوین «استعمار نو» خود را ترجمه کرده و استقلال صوری به برخی از کشورها اعطا شد. رهبری بورژوازی بومی مانند «پرونیزم»، «ناصریزم»، «سوکارنیزم» و غیره پدیده های نوینی از سیاست های امپریالیزم را نشان می دادند.

این وضعیت به ویژه پس از مرگ استالین در سال ۱۹۵۳ به روند «استالین زدایی» کمک رساند. وقایع برلین شرقی در ژوئن ۱۹۵۳، بیستمین کنگرۀ حزب کمونیست شوروی و نطق خروشچف، و وقایع لهستان و مجارستان در سال ۱۹۵۶، کشمکش چین و شوروی و ماجرای چکسلواکی همه بازتاب کنندۀ استالین زدائی در این دوره بود. این وقایع جهانی، تأثیراتی نیز بر پیکر جنبش تروتسکیستی گذاشت.

بحران های جنبش تروتسکیستی

بحران درونی جنبش تروتسکیستی را باید در محتوای زمینۀ بالا ارزیابی کرد. وقایع نامساعد جهانی و حملات تبلیغاتی و فیزیکی دولت های مسکو، اروپای شرقی و همچنین احزاب «برادر»، بر پیکر جنبش تروتسکیستی در سطح جهانی (مانند شایعات و اتهامات بی اساس علیه آن ها و برخوردهای فیزیکی در کارخانه ها و محل های فعالیت سیاسی) این جنبش را با بحران مواجه کرد. بحران جنبش تروتسکیستی به دو علل «عینی» و «ذهنی» ظاهر گشتند.

از دیدگاه عینی فشارهای جامعه سرمایه داری در آن دوره بسیاری از سازمان های کارگری را دربرگرفت و این شامل سازمان های تروتسکیستی نیز می شد. بحث و تحلیل های مشخص از تغییرات و تحولات سیاسی، اختلاف نظرها را برانگیخت و اختلافات منجر به انشعابات و بحران درونی گشتند. گرایش های اپورتونیستی برای رها سازی خود از فشارهای اجتماعی، بروز کردند.

از لحاظ ذهنی به علت کوچک بودن سازمان های تروتسکیستی، به تدریج روش «رشد سریع» جایگزین کار ریشه ای همراه با پیشروی کارگری، گشت. اغلب سازمان های تروتسکیستی به جای کار صبورانه در میان کارگران در وضعیت نامساعد جهانی، به جهت گیری میان جوانان، دانشجویان پرداختند. جلب نیروهای تحت ستم خرده بورژوا در جوامع سرمایه داری به مراتب ساده تر از کار صبورانه در میان کارگران پیشرو بود.

تشکیل سازمان های غیرکارگری، وضعیت تشکیلاتی سازمان های تروتسکیستی را بیش از حد، نامتعادل کرده و در دوران بروز اختلافات سیاسی، انشعابات و اختلاف ها را شدیدتر از آن چه بود، جلوه می داد.

با چنین زمینۀ مادی و ذهنی، کنگرۀ سوم جهانی بین الملل چهارم در سال ۱۹۵۱ تشکیل شد.

‬ برای مطالعۀ ادامۀ تاریخچۀ بین الملل چهارم رجوع شود به کتاب [پیر فرانک](http://www.marxists.org/history/etol/writers/frank/works/march/index.htm))

 زیرنویس ها:

۱-البته این نخستین باری نبود که ایدۀ تشکیل یک سازمان بین المللی طرح می گشت. بین سال های ۱۸۴۷ تا ۱۸۵۲ مارکس و انگلس از بنیان گذاران و سازمانده های اصلی «اتحادیۀ کمونیست ها»، نطفۀ اولیۀ یک سازمان بین المللی در سال ۱۸۴۷، بودند.

۲-همبستگی و هماهنگی بین کارگران فرانسوی و بریتانیایی برای حفاظت از منافع خود در مقابل «واردات» کارگران «ارزان» از بلژیک، ایتالیا و آلمان، یکی از علل اصلی تشکیل این سازمان بود. در واقع این سازمان به مفهوم اخص کلمه یک تشکیلات «اتحادیۀ کارگری» بود.

۳–سازمان «اتئلاف دمکراسی سوسیالیستی بین المللی» به رهبری باکونین در سال ۱۸۶۸ در خواست پیوستن به بین الملل اول را کرد. با وجود اختلاف برنامه ای بین دو تشکیلات، بین الملل در سال ۱۸۶۹، آن سازمان را پذیرفت. بین الملل اعلام کرد: «بگذارید هر بخش به طور آزادانه برنامۀ تئوریک خود را شکل دهد» (اسناد بین الملل اول، جلد ۳، صص ۲۷۳-۲۷۷، و ۳۱۰-۳۱۱)

۴-رجوع شود به مقالۀ «نوآوری» یا اصلاح گرایی؟، م. رازی، «دیدگاه سوسیالیزم انقلابی»، شمارۀ ۲، فوریۀ ۱۹۹۵

۵-تعجب آور نیست که لنین، رهبران حزب سوسیال دمکرات آلمان، به ویژه «کائوتسکی» را متهم به ارتداد کرد. این ها تا چند ماه قبل از آغاز جنگ در کنفرانس های بین الملل دوم مواضعی خلاف آن را به تصویب رسانده بودند.

۶-رجوع شود به «برنامۀ انتقالی» لئون تروتسکی.

۷-مجموعه مقالات تروتسکی در این دوره در کتابی تحت عنوان «در دفاع از مارکسیزم» منتشر گشت. ‬



**در مورد مراحل رسیدن به حزب پیشتاز کارگری**

مصاحبه با رفیق مازیار رازی

سوال: با سلام به بینندگان عزیز صدای کارگر سوسیالیست؛ امروز در رابطه با مبحث حزب پیشتاز کارگری مصاحبه ای با رفیق مازیار رازی تدارک دیدیم که توضیحاتی در رابطه با حزب پیشتاز کارگری ارائه کنند برای باز شدن و روشن تر شدن نکات مبهم و باقی مانده.

آن هم به این دلیل که مرتب از هر طرف و هر جایی صحبت از حزب می شود، ولی انواع احزاب با نگرش های مختلف؛ دیدگاه های مختلف نسبت به حزب معرفی می گردد. یکی از حزب کارگری حرف می زند، یکی از حزب طبقۀ کارگر حرف می زند، یکی از حزب کمونیست کارگری و الی آخر. در همۀ این ها، مخرج مشترک حزب هست و روشن نیست این حزب دارای چه خصوصیات و چه مراحلی است؛ برای ساختش چه روندی باید طی شود و چگونه باید ساخته شود. هیچ کدامشان به خوبی روشن نیست. در واقع به نوعی می شود گفت که یک سردرگمی وجود دارد؛ در بعضی موارد سال هاست جریاناتی سیاسی راجع به حزب و از پیش رفتن به سوی حزب طبقه کارگر حرف می زنند، منتها تنها کاری که ندارند و انجام نمی دهند اتفاقاً دخالت در ساختن حزب هست. و فقط به عنوان یک شعار سمبولیک برای خودشان حفظ کرده اند . بنابراین می خواهیم روشن کنیم که این حزب در واقع چه ماهیت و ویژگی ای دارد و چگونه ساخته می شود و چرا ما معتقدیم که این حزب پیشتاز کارگری هست؟

من از رفیق مازیار خواهش می کنم به این سلسله پرسش ها جواب بدهند و بعد وارد بحث های بعدی این مصاحبه می شویم.

رفیق مازیار رازی، ضمن خوشامد به شما برای این مصاحبه اگر ممکن هست راجع به این موضوع بحث را باز کنید. ممنون.

مازیار رازی:

بسیار خوب و ممنون از شما؛ سلام و درود فراوان به تمام بینندگان گرامی صدای کارگر سوسیالیست در ایران. در مورد مفهوم حزب ما بحث های متعددی داشتیم در برنامه های گذشته و دربارۀ ساختار حزب هم صحبت هایی کردیم. منتها در مجموع مسأله ای که امروز برای بسیاری از جوانان کارگر و کارگران پیشروی داخل ایران مطرح هست، این است که ما این حزب را چگونه می خواهیم آغاز کنیم؟ با چه آهنگی این را می خواهیم دنبال بکنیم؟ و چگونه تحقق بدهیم؟ در وهلۀ اول باید اشاره بکنم که این حزبی که ما از آن صحبت می کنیم، متفاوت هست با احزاب موجودی که تا به امروز طی ۳۰ سال گذشته مشاهده کرده ایم. تفاوت عمده و اصلی اش این هست که این حزب، حزبی است که از پایین ساخته می شود. حزبی که توسط پیشروی کارگری و کمونیست های کارگر ساخته می شود و برنامه اش در واقع از دل مبارزات کارگری نشأت می گیرد؛ حزبی نیست که از بالا ساخته شده باشد و این حزب در واقع می شود گفت نخستین بار در تاریخ جنبش کارگری ایران هست که به این شکل می خواهد ساخته شود. چون اصولاً اگر برگردیم عقب می بینیم به غیر از دورانی که از حزب کمونیست ایران شکل گرفت، در ایران ما احزابی داشتیم مثل حزب توده و تمام احزابی که امروز ما مشاهده می کنیم؛ این ها احزابی هست که از بالا ساخته شده اند، یعنی توسط عده ای روشنفکر که نشستند و برنامه ای را تدوین کرده اند و این برنامه را در واقع به طبقۀ کارگر معرفی کرده اند. اعضاشان را از طریق شکل دادن کمیتۀ اجرایی و رهبری و غیره، به طبقۀ کارگر و جنبش کارگری معرفی کرده اند. رهبرانشان را تعیین کرده اند و فقط از کارگران خواسته اند که بیایند به این حزب به پیوندند. بنابراین نتایج این نوع حزب سازی، حزب سازی از بالا را ما تاکنون دیده ایم. به غیر از انحرافاتی که وجود داشته، در واقع تأثیرات خیلی وخیمی را بر اذهان عمومی کارگری گذاشته و ساختن این نوع احزاب، منجر به این شده که تعداد وسیعی از پیشروهای کارگری در داخل ایران اصولاً دیگر توجهی به این نوع احزاب نمی کنند و اصولاً بر اساس این داده هایی که موجود هست، فکر می کنند حزب سازی همین هست که این گرایش ها تاکنون انجام داده اند. در نتیجه متمایل می شوند به گرایش های شبه آنارشیستی وآنارشیستی و انواع و اقسام سندیکالیزم و غیره. بنابراین در غیاب یک حزب واقعی و انقلابی، تمایلات انحرافی در جنبش کارگری به وجود می آید. در نتیجه حزبی که ما می خواهیم بسازیم، حزبی است از پایین همراه با پیشروهای کارگری و حزبی است دمکراتیک؛ حزبی است که درآن حق گرایش مطرح هست، اعمال می شود و حزبی است که ما در آتی دخالت گری و امر دخالت گری را توسط آن در جنبش کارگری و برای مبارزات روزمرۀ طبقۀ کارگر تدارک می بینیم.

و اما روال ساختن این حزب؛ این موضوعی هست که می خواستیم امشب بیشترین توضیح را در موردش بدهیم. بنظر من در شرایط کنونی واقعیت این هست که تناسب قوا به نفع کسانی نیست که می خواهند یک چنین حزبی را درداخل ایران بسازند. به دلیل شرایطی که در داخل ایران موجود هست، دو نیروی باز دارنده مرتب لطماتی زده و پروسه و روند انجام این حزب را کند کرده . اول، گرایش های هستند که احزاب خودشان را ساخته اند و از بالا می خواهند که برنامه شان را به طبقۀ کارگر تحمیل کنند و این منجر به واکنش از سوی طبقۀ کارگر شده . دوم، گرایش های شبه آنارشیستی هستند که اصولاً ساختن حزب را به این شکل مردود اعلام می کنند و انواع و اقسام «چوب لای چرخ گذاشتن» ها و «سنگ انداختن» ها را جلوی حزب و ساختن حزب بلشویکی در داخل ایران انجام داده اند و انجام می دهند؛ بنابراین ما در یک شرایط دشواری امروز هستیم، شرایط خیلی عادی نیست. شرایطی هست که ما به هرحال الآن یک چیزی حدود۵۰ حزب مختلف با قد و قامت های مختلف داریم.

از طرفی یک تهاجم خیلی حساب شده و با برنامه علیه حزب بلشویکی از سوی برخی از طرفداران این جریانات شبه آنارشیستی وجود دارد؛ در مرکز آن و تئوریسین این جریان ها، امروزه شخصی به نام «محسن حکیمی» در داخل ایران هست که بی رحمانه این نوع تشکیلات را مورد سؤال قرار می دهد و می خواهد بی اعتبار جلوه بدهد، و از ابزار مختلف داخلی و روزنامه های رژیم مثل روزنامۀ شرق و غیره استفاده می کند. در صورتی که کسانی که خواهان ساختن حزب انقلابی و حزب بلشویکی هستند، کسانی که امروز در زندان هستند، مثل «شاهرخ زمانی»، از هیچ گونه امکاناتی برای حتی پاسخ دادن به این نوع تحریفات و تهاجمات برخوردار نیستند. بنابراین ما در یک یکچنین وضعیتی هستیم. در یک وضعیت دشواری هستیم که تناسب قوا به نفع ما امروز نیست، در نتیجه به این علت ما باید مراحل مختلفی را طی بکنیم برای رسیدن به آن به اصطلاح چشم انداز ساختن حزب پیشتاز کارگری و یا حزب کارگران سوسیالیست.

به نظر من مرحلۀ اول، مرحله ای خواهد بود که مرحلۀ تدارکات نام دارد؛ تدارکات به این مفهوم که گرایش های مختلف و افراد مختلف که با این نوع حزب توافق دارند و از احزاب سنتی که از بالا ساخته شده و در واقع خود را قیم طبقۀ کارگر معرفی می کنند، گسست کرده اند، نزدیکی و آشنایی های پیدا بکنیم و در مورد مسائل نظری، تئوریک و غیره تبادل نظر کنیم. مقاله بنویسیم و بحث ها و مناظرات ترتیب بدهیم و غیره. این دوران تدارکات به نظر من قدری ممکن هست به دراز بکشد، به دلیل واقعیت امروزی و به دلیل این که تناسب قوا به نفع ما نیست و نمی توانیم رأساً اعلام یک حزب بکنیم و توده های خیلی وسیع از قشرهای پیشروی کارگری را به خود جلب کنیم. باید به این واقعیت درک بکنیم. بنابراین این دوران تدارکات، دورانی هست که ما به شکلی وارد اتحاد عمل ویژه ای می شویم با گرایش های که به این اعتقادات رسیده اند و در این دوران ما همدیگر را در واقع آزمایش می کنیم؛ ضمن این که فعالیت های مشترک در دفاع از زندانیان سیاسی و غیره را هم با یک دیگر انجام می دهیم؛ در واقع این دوران، دوران پی ریزی برای تشکیل آن حزبی است که مد نظر داریم. مرحلۀ دوم پس از این مرحله ای هست که ما به آن مرحلۀ سازندگی می گوییم؛ یعنی آغاز سازندگی حزب پیشتاز کارگری و یا حزب کارگران سوسیالیست.

برای ورود به مرحله دوم واضح هست که ما باید یک سلسله مؤلفه هایی داشته باشیم. یعنی هر کسی و هر گرایشی که در اتحاد عمل های ویژه بوده یا فعالیت داشته و یا خودش فکر می کند می خواهد وارد یک حزب انقلابی شود، اگر این مؤلفه ها را نپذیرد و اگر در واقع به پیش شرط های عمومی و حداقل معتقد نباشد، ما با این گرایش ها نمی توانیم وارد آن مرحلۀ سازندگی شویم؛ چون مشکلات خودش را در داخل این حزب در آتی به وجود خواهد آورد. یعنی اگر برای کسی ناروشن باشد که چرا وارد این حزب شده، یا اگر می خواهد که حزب دیگری– مثلاً حزب توده ای یا شورا– بسازد ولی به هر شکلی وارد این حزب هم بشود، یا این مؤلفه ها در ذهنش روشن نشده باشند و در عمل هم این را نشان ندهد که مؤلفه ها را پذیرفته، واضح هست که ما دچار بحران در آتی خواهیم شد. بنابراین در این مورد نباید عجله به خرج بدهیم و سریعاً تدارکات اولیه را کنار بگذاریم و فراتر از آن برویم، وارد سازندگی شویم. چون مشکلات خودش را در پی خواهد داشت.

به نظر من، در مجموع چهار مؤلفۀ عمومی وجود دارد که این بنیادی می شود برای ورود به این مرحلۀ سازندگی. این مؤلفه ها بسیار حائز اهمیت هستند که روشن می کنند ما در واقع در چه جهتی و چه مسیری می خواهیم گام برداریم.

مؤلفۀ اول این هست که این حزبی که می خواهیم تشکیل بدهیم، حزبی است از اقلیت پیشروهای کارگری در داخل ایران. یک حزبِ پیشروی کارگری کمونیست هست یا حزبی متشکل از پیشروهای کارگری ضد سرمایه داری. کسانی که به آگاهی ضد سرمایه داری و به آگاهی سرنگونی نظام سرمایه داری رسیده اند. این آگاهی به اصطلاح ضد سرمایه داری در واقع آغاز کسب آگاهی سوسیالیستی هست، چون که ما وقتی کارگری داشته باشیم که خواهان انقلاب کارگری و خواهان سرنگونی نظام سرمایه داری باشد، در واقع خواهان انقلاب سوسیالیستی هم خواهد بود. چون انقلاب کارگری آغاز انقلاب سوسیالیستی هست، حتی اگر خودش را سوسیالیست نداند چه بسا ممکن هست در داخل این حزب افرادی باشند که به باورهای دیگر اعتقاد داشته باشند، اصولاً به سوسیالیسم اعتقاد نداشته باشند، ولی برنامۀ این حزب را پذیرفته باشند و خواهان سرنگونی نظام سرمایه داری باشند و خواهان انقلاب کارگری باشند. بنابراین پیشروی ضد سرمایه داری مد نظر ما هست، نه هر پیشرویی. چون پیشروهایی ما داریم که در سطح رهبری یک جنبش قرار داشته اند، منتها اعتقادات رفرمیستی و یا اعتقادات سندیکالیستی دارند؛ خواهان سرنگونی نظام سرمایه داری نیستند. بنابراین ما در واقع کارگران سوسیالیستی را مد نظر داریم که به مبارزات ضد سرمایه داری و به این آگاهی حداقل رسیده باشند. بنابراین حزب، حزب کارگران سوسیالیست خواهد بود. حزب کارگران ضد سرمایه داری خواهد بود و از این طریق حزب می تواند دخالت های بسیار فراتری به شکل متشکل در درون توده ها انجام دهد و این تشکیلات، تشکیلاتی خواهد بود که برای دوران طولانی باید کاملاً مخفی باقی بماند تا دوران اعتلای انقلابی؛ یعنی زمان بحران های اقتصادی و سیاسی در جامعه که آن موقع مبدل بشود به یک حزب توده ای. منتها از هم اکنون این حزب یک حزب تدارکات انقلاب هست و کسانی می توانند در درون این حزب باشند که به این آگاهی حداقل رسیده باشند. این مؤلفۀ اول هست. یعنی مؤلفۀ اول ورود به تدارکاتی در جهت سازندگی حزب این هست که افراد که وارد می شوند باید اعتقاد به این موضوع داشته باشند. ما خواهان تشکیل حزب توده ای و کارگری نیستیم. ما خواهان ایجاد شوراهای کارگری حالا به هر شکلی و مضمونی که افراد ممکن هست از آن استنباط ها و تعبیر های مختلفی داشته باشند، نیستیم؛ شوراهای کارگری به دست خود طبقۀ کارگر در دوران اعتلای انقلابی به وجود می آید؛ ما خواهان ایجاد سندیکاهای کارگری برای توده های کارگری فعلاً نیستیم. سندیکا های کارگری را خود کارگران به وجود می آورند، ما از آن ها حمایت خواهیم کرد، ولی در این مقطع خاص ما خواهان ایجاد یک حزب اخص هستیم، حزبی از اقلیت کارگرانی که به آگاهی ضد سرمایه داری رسیده اند.

مؤلفۀ دوم که منتج از این مؤلفه هست این است که این افرادی که دور این حزب جمع می شوند، به دور چه برنامه ای جمع می شوند، این برنامه بسیار مهم هست؛ چون در واقع ستون فقرات این حزب را شکل می دهد. یعنی بدون برنامۀ انقلابی یا بدون برنامۀ سوسیالیستی تشکیل یک حزب یک عمل بی ارزشی خواهد بود، مثل تمام این احزابی که به شکل خود ساخته ایجاد شده اند و برنامه ای را خودشان به اسم برنامۀ کارگری نوشته اند و بعد این را به جامعه حقنه می کنند. یک چنین روشی ما نداریم. در این ارتباط مسألۀ اصلی این هست که این برنامۀ سوسیالیستی باید باشد که شامل بخش های مختلفی است. منتها در مرکز این برنامه، دو مسألۀ اساسی بسیار برجسته خواهد بود. یکی این که این برنامه در سطح عملی متکی به تجارب خود طبقۀ کارگر و مطالبات امروز طبقۀ کارگر است. یعنی تئوری ای که ما در این برنامه تدوین می کنیم، بخشاً از دل خود طبقۀ کارگر بیرون آمده است و مطالبات انتقالی یکی از اجزایی اصلی و محوری این برنامه را شکل می دهد؛ اما در سطح سیاسی و سطح تئوریک هم در مرکز این برنامه، تشخیص و تعیین دولت بعدی هست. دولت بعدی یعنی «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا»، یعنی وقتی ما صحبت از سرنگونی این نظام می کنیم واضح هست که دولت بعدی را باید تعیین بکنیم و در برنامه مان ببینیم، چه مسیری را می خواهیم دنبال کنیم. مسیر ما مشخصاً متکی به عقاید خود کارل مارکس و متکی به مانیفست کمونیست است که در مرکز آن مسألۀ تسخیر قدرت توسط طبقۀ کارگر را مطرح می کند و سرنگونی استیلای بورژوازی. تسخیر قدرت سیاسی به دست طبقۀ کارگر و تشکیل دولتی به نام دولت دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا. این هم یکی از مسائل اساسی هست که در این برنامه و این حزب اخص جای خواهد داشت و در مرکز آن قرار خواهد گرفت.

مؤلفۀ سوم این هست که این حزب باید کاملاً دمکراتیک باشد. به این علت که مبارزات اعضای این حزب در درون جامعه ممکن هست تاکتیک های مختلفی را دربر بگیرد. یعنی این که کارگرانی که به مبارزه دست می زنند می توانند برنامۀ این حزب را در سطح جامعه صیقل بدهند، ممکن هست برخی از بخش های از این برنامه اشتباه باشد، و یا نظرات این حزب اشتباه باشد. این، کارگران هستند که می روند این برنامه را پیاده می کنند و یا تعیین می کنند که چه خطی در واقع می تواند در جامعه تحقق پیدا کند. بنابراین از این نقطه نظر این حزب باید کاملاً دمکراتیک باشد که تمام نظرات کارگران اعضای این حزب در بخش های مختلف جامعه را به درون این حزب بیاورد؛ باید این حزب حق گرایش را و حق جناح را به رسمیت بشناسد که هرکسی دور عقاید خودش بتواند آزادانه این برنامه را تبلیغ بکند و به برنامۀ اکثریت حزب مبدل کند؛ بنابراین از لحاظ درونی این حزب باید کاملاً دمکراتیک شود. این مؤلفۀ سوم، مؤلفۀ مهمی هست که باز در مقابل این احزاب خودساخته قرار دارد که به محض بروز اختلاف های کوچکی، اعضای خود را اخراج می کنند و انواع و اقسام اتهامات و غیره نصیب شان می کنند و این به اصطلاح هرم رهبری را به شکلی تنظیم می کنند که در رأس آن یک «پیشوا» به عنوان نظریه پرداز هست و نظرات طرح می کند و بقیه باید بروند صرفا آن را اجرا کنند. ما مخالف این سیستم و این نوع نظام ساختار تشکیلاتی هستیم. مؤلفۀ سوم تأکید می کنیم که به دمکراسی درونی متکی شود.

مؤلفۀ چهارم این هست که این حزب باید رادیکال باشد؛ ما نمی توانیم حزبی داشته باشیم که افرادش صرفا می خواهند صحبت بکنند یا بحث و تبادل نظر داشته باشیم. این ها باید در خیابان ها باشند، در کف کارخانه ها باشند، کمیته های مخفی عمل در سطح کارخانه ها وهسته های کارگری و سوسیالیستی ایجاد کنند، اعضای این حزب باید دخالتگری رادیکال داشته باشند. در نتیجه مؤلفۀ چهارم این هست که این حزب یک حزب رادیکال هست با پذیرش این چهار مولفه که بنظر من یک حداقل و به اصطلاح جزو مؤلفه های عمومی هست، ما می توانیم وارد مرحلۀ دوم، یعنی مرحلۀ سازندگی شویم. اگر کسانی و جریاناتی باشند که این چهار مؤلفۀ ابتدایی را نپذیرند واضح هست که با آن ها وارد این مرحلۀ دوم یعنی مرحلۀ سازندگی نمی توانیم بشویم. بنابراین تأکید ما این هست که این چهار مؤلفه حتماً مورد پذیرش کسانی وگرایش هایی قرار بگیرد که وارد فاز سازندگی این حزب می خواهند بشوند.

سوال: خیلی ممنون رفیق مازیار از توضیحات جالبی که دادید. بحث تازه باز می شود، به این ترتیب که ما الآن به مرحله ای می رسیم که اشاره بکنیم به حرکتی که در همین متن و مسیر واقع شده و اعلام موجودیت کرده. ممکن هست کسانی دیگر از سال ها پیش و اکنون یک سلسله حرکت های مشابهی کرده باشند، ولی هرگز جایی چیزی اعلام نشده. ولی اخیراً یک پروژه ای اعلام شد که در آن دو حوزۀ موازی کار با هم معرفی و تعریف شده و به این ترتیب که یک حوزه، فعالیت های مشترک و یا به نوعی اتحاد عمل و حوزۀ دیگر هم تدارک ساختن حزب هست. در حوزۀ تدارک حزب یک بولتن مباحثاتی درست و منتشر شد و چهار شماره تا حال منتشر کرده است. و موضوع مهم و اولیۀ این بولتن مربوط به چگونی ساخت حزب و درک و مفهوم حزب انقلابی از نظر هر گرایشی است که درآن شرکت می کند؛ تا حالا بحث هایی ارائه شده و هنوز بسته نشده است و دارد ادامه پیدا می کند. ولی البته ضعف هایی هم دارد. این بولتن فقط به طور اخص روی مباحثات حزب تمرکز نکرده و موضوعات دیگری که می تواند در چهارچوب و کادری دیگری هم باشد، در این بولتن گنجانده شده که خوب این یک اشکالی هست که می شود بعداً به آن برخورد کرد. ولی در کل، این پروژه در واقع به نظر می رسد که اولین بارست که در کل تاریخ چپ، پایۀ اصلی اش پیشروی کارگری در ایران هست؛ رهبران عملی جنبش کارگری و رهبران انقلابی جنبش کارگری ایران پایۀ این حرکت هستند و از این حرکت دفاع می کنند؛ بخش هایی از فعالین پیشروی کارگری که در خارج هستند هم از خارج در این پروژه دخالت و همکاری هایی می کنند. منتها ضعف هایی هم این پروژه دارد که در طی حرکتش در حال اصلاح و یا در حال برخورد کردن با آن هست. به هرحال در چشم انداز خودش و در افقش باید روشن باشد. بحثی که شما امروز ارائه می دهید، به نظر من می تواند یک افق باشد. یعنی یک مسیری باشد که این حزب می تواند در آینده طی کند. ولی مسأله این هست که دیدگاه دیگری هم هست که معتقد به روش های دیگری از ساخت حزب است. ولی در هر حال یک جاهایی به بن بست هایی بر می خوریم. اولی این هست که هنوز خیلی کسانی هستند که در کلام و در حرف ادعا می کنند با حزب انقلابی توافق دارند؛ اما یا با روش های سانتریستی مزه می کنند، نبض را می گیرند تا ببینند چه خبرست و بعداً بیایند دخالت کنند؛ و یا کاملاً بی اعتنایی می کنند چرا که خودشان ظاهراً ابتکار عمل را به دست ندارند، در نتیجه بایکوت می کنند؛ و یا که از دور نظاره می کنند و منتظرند ببینند تا چه حد جدی و واقعی هست تا بعد بخواهند دخالت کنند. خوب این کار را سخت تر می کند. کار با حضور مدافعین حزب در داخل، راحت تر و هموارتر پیش می رود. ولی از طرف دیگر هم این ضعف ها وجود دارند که این پروژه مؤلفه هایی را که شما به این شکل توضیح دادید، تعریف نکرده تا بتواند روشن کنندۀ این باشد که چه کسانی حق دارند و مجازند در درون این پروژه شرکت بکنند. بنابراین اگرچه یک برنامۀ هفت ماده ای و یک ۲۴ ماده ای به توافق رسیده، ولی این ها به معنی توافقاتی در گام اول بوده است بین کسانی که در داخل این پروژه بودند و آن را آغاز کردند؛ این ها مواردی نبوده که به بیرون معرفی شود و بخواهد یک الگو شود و یک قالبی باشد که کسانی که طی این الگو می توانند بیایند در این پروژه، شرکت کنند. بنابراین یک چنین مشکلی به وجود می آید که گرایش هایی ممکن هست در این پروژه شرکت کنند که نقداً حزب شان را ساخته اند، برنامه دارند، خودشان سال هاست از عمرشان گذشته؛ هیچ نقد آن چنانی به خود نداشته؛ درحالی که شکل گیری این پروژه و تدارک ساختن حزب، نقد به همۀ احزاب موجود است. یک سردرگمی وجود دارد که چه طور یک چنین گرایش هایی می توانند بیایند وارد این پروژه بشوند. البته هنوز به شکل اعضا یا یکی از گرایش های این پروژه وارد آن نشده اند، ولی در هر حال سعی می کنند خودشان را نزدیک کنند. می خواستم ببینم شما که با این پروژه آشنایی دارید و گرایش مارکسیست های انقلابی یکی از اعضای شرکت کننده در این پروژه هست، نظرتان در مورد پیشرفت تاکنونی چیست و اگر پیشنهادهای مشخصی دارید، لطفاً در این رابطه مطرح کنید.

مازیار رازی:

بسیار خوب، خیلی ممنون رفیق علی رضا بیانی. من در وهلۀ نخست می خواستم واقعاً به تمام دست اندارکاران این پروژه تبریک بگویم که این پروژه را در واقع روی غلتک انداختند. همان طور که رفیق علی رضا اشاره کرد ما برای نخستین بار در تاریخ جنبش کارگری هست که می بینیم پروژه ای در جهت ساختن حزب انقلابی آغاز شده، اما از پایین توسط خود پیشروهای کارگری و بخش تعیین کنندۀ رهبران عملی طبقۀ کارگر؛ تبادل نظرهایی در این سمت و سو برای ساختن این حزب صورت گرفت. بنابراین به نظر من این یک نقطۀ عطفی هست در جهت ساختن حزب انقلابی طبقۀ کارگر در داخل ایران و از این رو قابل تقدیرهست و ما به عنوان یکی از گرایش های درون این پروژه به همکاری های خودمان ادامه خواهیم داد و خواهان این هستیم که هر چه بیشتر این پروژه به سرعت بیشتر به اهداف اصلی که مورد نظر همه مان هست برسد .

یکی از نکات محوری این پروژه این هست که در واقع از شکل ساختن احزاب سنتی گسست کرده؛ احزاب سنتی یعنی احزابی که از بالا ساخته می شوند، بدون توجه اخص به طبقۀ کارگر و پیشروهای طبقۀ کارگر؛ در نتیجۀ این نوع برخورد ما شاهد این هستیم که بسیاری از پیشروهای کارگر ارزنده و مبارز که امروز برخی از آن ها در زندان هستند، توجهی به این احزاب نمی کنند و عضو شان نمی شوند. چون قصد این احزاب این هست که کارگران را عضو تشکیلاتی بکنند که خودشان از بالا ساخته اند نه که تشکیلات خود طبقۀ کارگر. بنابراین در این جا این مسأله پیش می اید که اگر ما این روال را طی بکنیم تکلیف این احزاب موجود چه هست و اگر تمایلی نشان دادند که بیایند در این پروژه شرکت بکنند، ما چه برخوردی باید داشته باشیم. به نظرم برخورد ما ساده هست. یعنی در وهلۀ نخست این احزاب باید تعیین و تکلیف با گذشتۀ خودشان و با تشکیلات خودشان بکنند. یعنی که اگر عضو این تشکیلات موجود سنتی و قیم مآب هستند، بهترین و سریع ترین راه برای اینکه به این پروژه ملحق بشوند این هست که از احزابی که به اصطلاح ساخته شده اند کناره گیری بکنند و یا استعفا بدهند و مشخصاً از پایه با پیشروهای کارگری ساختن یک حزب نوین را شروع کنند. اگر از رهبران این تشکیلات هستند و خودشان هم از بنیان گزاران یک تشکیلات به اصطلاح حزبی هستند خوب واضح که باید اذعان بکنند که این تشکیلات خودشان دچار بحران بوده است، و یا این تشکیلات را به شکلی منحل بکنند و یا این که نشان بدهند راه، کار تشکیلاتی خودشان هست که ما همه به آن ملحق بشویم. اگر چنین نیست، نگاه داشتن یک ساختار خالی از محتوا یک امر اصولی نیست. این ها باید تعیین و تکلیف بکنند با آن چیزهایی که قبلاً ساخته اند (مثلاً ۳۰ یا ۴۰ سال پیش) و هیچ نتیجۀ خاصی هم نداشته است. نه تنها کارگرانی را جلب نکرده، بلکه دچار اشتباهات فاحشی سیاسی هم شده اند. بنابراین مسأله به این ترتیب هست که ما در یک دورۀ تدارکاتی می توانیم مشترکاً یک سلسله فعالیت های مشترک و یک سلسله بحث ها و تبادلات نظر با تمام این جریانات داشته باشیم. ما خواهان این هستیم که سایر جریانات، به خصوص پایه های این تشکیلات و افراد برجسته و صادقی در درون این تشکیلات و سازمان های سنتی را متقاعد کنیم. ما در واقع متمایل هستیم و باید باشیم که این ها را متقاعد بکنیم که این شکل نوین ساختن یک حزب انقلابی در داخل ایران است. اما برای این که این عمل انجام شود ما در ظرف این اتحاد عمل ویژه می توانیم با این ها اتحاد عمل کنیم، اما همان طور که در پیش اشاره کردم ما در حد این تدارکات برای مدت طولانی نمی خواهیم بمانیم. می خواهیم وارد فاز سازندگی بشویم. برای این که وارد فاز سازندگی بشویم، باید حتماً یک سلسله مؤلفه هایی داشته باشیم و این مؤلفه هایی است که بنظر ما رسیده، به تجربه ای بازمی گردد که از گذشته داشته ایم؛ یعنی همان چهار مؤلفه ای که اشاره کردم. این چهار مؤلفه می تواند یک سلسله افرادی را جلب بکند و یک سلسله راهم دفع کند. بنابراین ما نمی توانیم با همه افراد این تشکیلات، حزب پیشتاز کارگری را بسازیم؛ باید با افرادی بسازیم که قصد این کار را دارند، و برش کرده اند از گذشتۀ خودشان و حداقل اذعان داشته باشند به بحرانی که احزاب خودشان دارند و یا استعفا بدهند از آن احزابی که که موجود هست یا آن احزاب را منحل بکنند؛ در نتیجه یک چنین برخوردی به نظر من موثرترین برخورد خواهد بود که این مؤلفه ها را در مقابل تمام کسانی که می خواهند به این پروژه بپیوندند بگذاریم. آن چیزی که بنظر ما رسیده، این چهار مؤلفه هست. ولی خوب ما حاضریم با رفقایی که در این پروژه هستند، هنوز تبادل نظر کنیم و ببینیم مؤلفه های دیگری اگر آن ها مد نظر دارند چه هستند و آن ها را هم جای بدهیم؛ ولی به هر حال مؤلفه های عمومی و یک حداقل هایی باید باشد. نمی توانیم یک سلسله ماده های تشکیلاتی و اسنامه ای را مطرح کنیم. مؤلفه در واقع این هست؛ مثل یک حصاری هست که دور یک ساختمانی می کشیم و در آن ساختمان مصالحی ریخته شده و صرفاً افراد حرفه ای که با آن مصالحه می توانند خانه بسازند به درون این محوطه می توانند وارد شوند. مؤلفه ها در واقع یک چنین نقشی دارند، یعنی یک در و پیکری باید این دوران تدارکات و دوران سازندگی داشته باشد تا هرکسی که حالا آمده ببیند چه خبرست یا این که تشکیلات خودش را دارد آمده این جا هم دخالتی بکند، نتواند وارد معرکه ای بشود که اصولاً قصد سازندگی آن را ندارد. این بر خورد ناشی از فرقه گرایی نیست. این ناشی از رعایت یک سلسله اصول اولیه برای یک کار جدی هست. بنابراین پیشنهاد مشخص من با نکاتی که شما اشاره کردید این هست که ما مجدداً تأکید اخصی بگذاریم برای تدوین مؤلفه ها پیش از این که وارد سازندگی بشویم. البته با پذیرش مؤلفه ها همۀ مسائل حل نخواهد شد و نکات مختلف و اختلافات سیاسی و تشکیلاتی و غیره طبیعی هست وجود خواهد داشت. ولی یک حداقلی لازم هست برای این که ما تضمین کنیم که افراد صالحی و افرادی که خواهان سازندگی این ساختمان هستند، وارد این مرکز بشوند.

با تشکر از شما رفیق مازیار رازی

۲۸ آذر ۱۳۹۳

****

**مولفه های اصلی حزب پیشتاز کارگری**

به منظور مشخص کردن وجوه اشتراک و تمایز خودمان از سایر جریاناتی که صحبت از حزب و ساختن حزب می کنند، لازم است که به طور کلی به چهار مؤلفۀ اصلی اشاره بشود؛ این چهار مؤلفه به این ترتیب هستند

مؤلفۀ اول؛ حزبی که ما مورد نظر داریم، به طور اخص حزب کارگران سوسیالیست (حزب پیشتاز کارگری) هست. گرایش ما در مورد «حزب پیشتاز کارگری» به تفصیل بحث های شفاهی و کتبی فراوانی ارائه کرده است؛ اما در این جلسه می‌خواهم به دو سؤالی که برخی از دوستان در ایران از طریق مکاتبات و یا شفاهاً از ما کرده اند، پاسخ دهم. اولین سئوال این هست که اگر ما ادعا داریم که حزب اقلیتی در جامعه، یعنی حزب کارگران سوسیالیست باید شکل بگیرد، پس تکلیف سایر کارگران چه می شود؟ به سخن دیگر، آیا ما عموماً مخالف تشکیل احزاب توده‌ای کارگری برای متشکل شدن کارگران در آن ها هستیم؟ و آیا این استدلال ما که حزب اقلیت باید در جامعه ساخته شود، منجر به تشکیل فرقه ای جدا از طبقۀ کارگر نمی گردد؟ در پاسخ به این سؤال باید بگویم: خیر چنین نیست؛ اول باید ذکر کنم که چنین شکلی از حزب از طریق جامعۀ سرمایه داری به ما تحمیل شده است. زیرا که انقلاب کارگری، لازمه اش یک برنامه ریزی هدف مند هست. به سخن دیگر، لازمۀ آن داشتن آگاهی سوسیالیستی پیش از این سرنگونی و تدارکات و تجهیز سایر اقشار جامعه هست. توفیق انقلاب های کارگری به خودی خود تحقق نمی یابد. در طی سۀ دهه پیش ما در ایران شاهد طغیان ها و اعتراضات خیابانی و حتی اعتصابات بی شماری بوده ایم، اما هیچ یک از این ها منجر به سرنگونی نظام سرمایه داری نشده اند. باید درک شود که اصولاً انقلاب سوسیالیستی بر خلاف انقلاب های پیشین در تاریخ، یعنی انقلاب های بورژوا دموکراتیک یا حتی انقلاب های علیه برده داری و غیره،‌ یک انقلاب هدفمند و بابرنامه هست و باید باشد؛ در نتیجه تدارکات لازم برای آن باید دیده شود. انقلاب سوسیالیستی، انقلابی نیست که صرفاً ناشی از یک طغیان و یک اعتراض خودانگیحتۀ توده ای باشد؛ برای این که این تدارکات پیشین ریخته شود، واضح هست که ما نیاز به یک حزب داریم، اما نه یک حزب توده ای؛ گرچه با حزب توده ای به طور عام مخالفتی نداریم. اما حزب توده ای در واقع در دورانی پیشا انقلابی صورت می گیرد، یعنی مبارزات طبقۀ کارگر به جایی می رسد که بحران عمومی در جامعه به وجود می آید، حکام قابلیت حکومت کردن را از دست می دهند و توده های وسیع در خیابان ها هستند و خواهان تسخیر قدرت، و هم چنین نهادهای خود سازماندهی توده ای شکل گرفته اند، مانند شوراهای کارگری که ما در انقلاب ۱۳۵۷ در ایران شاهد آن بودیم. بنابراین، برای چنین دورانی باید خود را آماده کنیم. یعنی دوران اعتلای انقلابی. دورانی که قدرت دوگانه در جامعه مطرح هست. اما، باید برای این حزب از پیش تدارکات دیده باشیم. این حزب اگر غایب باشد، در دوران قدرت دوگانه واضح هست که بورژوازی و طبقۀ سرمایه دار بار دیگر به شکل دیگری، حال با تغییر حکومت و یا افراد و مهره های دیگر، به حیات ادامه می دهد و طبقۀ کارگر را شکست خواهد داد. ما عموماً در جامعۀ سرمایه داری با دو مانع اصلی از طرف دولت سرمایه داری مواجه می شویم (و این را کارگران در داخل ایران کاملاً تجربه کرده اند). یک مانع، قهر و زورهست، سرکوب و ارعاب از طرف رژیم برای جلوگیری از انقلاب های کارگری؛ مانع دیگری که ایجاد می کند، «تحمیق» است. یعنی با برخوردهای ایدئولوژیک، زمینۀ نفوذ رفرمیسم، سندیکالیزم، گرایش های سوسیال دموکراتیک و سایر انحراف در جنبش طبقۀ کارگر را مهیا می کند و مسیر انقلاب را تغییر می دهد. یعنی این که در توده ها توهم ایجاد می کنند که گویا صرفاً مقابلۀ ما با این ابزار کنونی رژیم و با این «حکومت» است؛ اگراین حکومت یک مقداری تعدیل و بهتر شود، ما مسأله ای با «دولت» سرمایه داری نخواهیم داشت. این استدلال ها از طرف گرایش هایی می آید که در واقع قصد تحمیق توده ها را دارند، گرایش های مختلفی در جنبش کارگری دور این عقاید شکل می گیرند. گرایش های سندیکالیست، گرایش های سوسیال دموکرات و غیره.

بنابراین برای تدارک انقلاب هدفمند از طرف طبقۀ کارگر ما نمی توانیم وارد این احزاب یا وارد کار علنی بشویم که مورد تعرض و تهاجم دولت سرمایه داری– چه در سطح زور و سرکوب و چه در سطح تحمیق– قرار بگیرد. لذا، باید ظرف دیگری ایجاد کنیم که از این تهاجم دوجانبه از سوی دولت سرمایه داری مصونیت داشته باشیم. آن ظرف تنها می تواند یک حزب پیشتاز کارگری باشد. تجربۀ چنین حزبی را هم ما در تاریخ، در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه داشتیم که موفق شد. اولین و تنها انقلاب سوسیالیستی در جهان بر اساس تشکیل چنین حزبی تدارک و تحقق یافت و به پیروزی رسید. بنابراین بر اساس این تجربۀ غنی، ما بر این باوریم که برای تدارک انقلاب نیاز به حزب پیشتاز کارگری یا حزب کارگران سوسیالیست هست. البته این امر درست است که این حزب در واقع هم چنین باید به عنوان یک «حزب پیشتاز کارگری» در درون «توده» ها کار کند. بدیهی است که چنان چه حزب در انزوا باشد و صرفاً به کارهای خودش بپردازد، تبدیل به یک فرقه می شود. این حزب بر اساس یک وحدت ضدین عمل می کند. یعنی از یک طرف حزبی هست در اقلیت، اما از طرف دیگر یک حزبی برای اکثریت. در اقلیت قرار می گیرد، چون ناچارهست این کار را بکند تا بتواند خودش را از تهاجمات دولت سرمایه داری مصون نگه دارد، بتواند خود و طبقۀ کارگر را سازماندهی کند. پرسیدنی است که چه طور ممکن هست که ما بخواهیم در حضور وزرات اطلاعات یک اعتصاب کوچک سازمان بدهیم؟ خوب می آیند همان روز رهبران ما را دستگیر می کنند، و آن ها را به زندان می برند. حتی یک اعتصاب کوچک را در نتیجه شکست می دهند. بنابرین ما مجبوریم حزبی مجزا از توده ها ایجاد کنیم. و همچنین از سوی دیگر، مجزا از عقاید رفرمیستی و تحمیق توده ها، این چنین حزبی را باید تشکیل دهیم تا بتوانیم برنامۀ سوسیالیستی را تا دوران اعتلای انقلابی مصون نگه داریم . هدف ما از ساختن حزب دقیقاً حفظ اعتقادات و آگاهی سوسیالیستی برای زمانی است که بحران در جامعه آغاز می شود. اگر این تدارکات را نبینیم، واضح هست که طبقۀ کارگر هیچ گاه به قدرت نخواهد رسید، و تجربۀ تاریخی هم این را به ما نشان داده است. بنابراین، از یک سو، ما به حزب ویژه ای یعنی حزب کارگران سوسیالیست نیاز داریم و آن را می سازیم. از سویی دیگر، به طور روز مره در درون طبقۀ کارگر در تمام سطوح شرکت می کنیم.هم چنان اتحاد عمل ها در کل طبقۀ کارگر تقویت می کنیم، به این ترتیب که در مورد مسائل صنفی با سندیکالیست ها اتحاد عمل انجام می دهیم. ما اصولاً پرچم دار اتحاد عمل ها می شویم، زیرا می خواهیم جبهۀ ضد رژیم را تقویت کنیم و در این مبارزات فراتر از سندیکالیست ها می رویم، چون اهداف دیگری داریم. آن ها اهدافشان محدود به گرفتن امتیازاتی از رژیم هست، اما، ما هدفمان سرنگونی دولت سرمایه داری و استقرار دولت کارگری است. اما در این گام اولیه، «اتحاد عمل» را تقویت می کنیم؛ با جریانات سوسیال دمکرات و اپوزیسیون، حتی بورژوا، که خواهان آزادی زندانیان سیاسی و یا خواهان آزادی بیان و آزادی مطبوعات هستند، در این حوزه اتحاد عمل می کنیم؛ اما هدف ما با این جریانات رفرمیستی متفاوت هست. هدف نهایی ما چیز دیگری هست. هدف نهایی آن ها حفظ دولت سرمایه داری به یک شکل دیگری با یک حکومت دیگر و با یک چهرۀ دیگری هست. با این روش ما به یک فرقه تبدیل نمی شویم.

سؤال دیگر این هست که وقتی ما صحبت از حزب «کارگران سوسیالیست» می کنیم، پس تکلیف سایر جریانات مانند روشنفکران در این حزب چه می شود؟ آیا خواهان حذف روشنفکران هستیم؟ آیا صرفاً می گوییم که فقط کارگرانی که در کارخانه ها هستند، باید در این حزب باشند؟ در پاسخ باید بگویم: خیر چنین فرضی نیست. ما دو دسته را به حزب جلب می‌کنیم که در درون حزب با هم پیوند خواهند خورد. اولی کارگر–روشنفکران هستند، کارگر– روشنفکران، کارگرانی هستند که مغزهای متفکر جنبش کارگری اند. کسانی هستند که در عمل مبارزاتی و در نتیجۀ مبارزات شان به آگاهی ضد سرمایه داری و سوسیالیستی رسیده و سپس به دانش سوسیالیستی دسترسی پیدا کرده اند .

دومی روشنفکر–کارگران هستند. روشنفکرانی که نقطۀ آغاز کار سیاسی شان مطالعات و تحقیقات مارکسیستی و سوسیالیستی بوده و سپس به لزوم مبارزه در مبارزۀ طبقاتی و در خدمت گذاشتن تمام امکانات خودشان در درون طبقۀ کارگر رسیده اند. و هم چنین توسط پیشروان کارگری به رسمیت شناخته شده اند. بنابرین این دو مقوله، یعنی کارگر– روشنفکران، یعنی رهبران عملی طبقۀ کارگر یا مغزهای متفکر طبقۀ کارگر، و روشنفکرانی که در عمل به جامعه و طبقۀ کارگر نشان داده‌اند که در خدمت به طبقۀ کارگر گام های برداشته اند، با هم ادغام می شوند و از بنیانگذاران حزب پیشتاز کارگری می شوند. بنابراین واضح هست که روشنفکرانی که از سابقۀ روشنفکری طبقۀ متوسط و غیره به درون مبارزات طبقۀ کارگر می آیند، جایگاهی در حزب پیشتاز کارگری دارند؛ اما به شرطی این که در عمل نشان داده باشند که قیم مآب نیستند، که با خواندن چهار کتاب و چهار مقاله خود را رهبر جنبش کارگری قلمداد نمی کنند! این را باید در عمل نشان داده باشند. این موضوع را هم طبقۀ کارگر خوب درک خواهد کرد و بین روشنفکرانی که در این راستا گام برداشتند، انتخاب خواهد کرد .

حال می پردازم به مؤلفۀ دوم حزب پیشتاز کارگری. این حزب باید کاملاً یک حزب دمکراتیک باشد و این هم صرفاً جنبۀ تبلیغاتی ندارد و از شرایط عینی دخالتگری در جنبش کارگری نشأت می گیرد. واضح هست که اعضای این حزب برای این که بخش هایی از این برنامۀ سوسیالیستی را به درون طبقۀ کارگر ببرند، و این نظریات را در مبارزۀ زندۀ طبقاتی به آزمایش بگذارند، باید آزادی عمل داشته باشند. بدیهی است که آن‌ها به نظرات متفاوتی می رسند. این امر کاملاً طبیعی هست. خطی که اعضای حزب به درون جنبش کارگری می‌برند، شاید کارآیی نداشته باشد. بنابراین اعضای این حزب باید بتوانند این نظریات نوین را که محصول مبارزات طبقاتی است به درون حزب بیاورند. در واقع چکیدۀ عمل مبارزاتی اعضا حزب به تکامل برنامۀ کل حزب (یعنی تئوری)‌ منجر می گردد. تئوری این حزب بخش عمده اش بخش مطالباتی هست که از دل جنبش کارگری به درون حزب می آید. دقیقاً این بحث وجه تمایز ما با تمام گرایش ها و احزاب و سازمان های کارگری است که به اسم کارگر و کمونیست و غیره اعلام موجودیت کرده اند؛ آن ها از بالا در واقع شعارها و مطالباتشان را به جنبش کارگری تحمیل می کنند. کارگران را به عنوان سربازان خادم حزبشان و پیشویان آن می نگرند. در صورتی که حزب مد نظر ما، حزبی هست که از دل جنبش کارگری عقاید را به بالا در درون این حزب می آورد. این حزب مطالبات کارگری را تقویت می کند، مطالبات انتقالی، حداقل و دمکراتیک را که بر اساس مبارزات زنده هست صیقل می دهد و به درون حزب می آورد. اگر قرارهست این اتفاق بیفتد باید این حزب جایگاهی در نظر بگیرد که عقاید مختلف به راحتی و با سهولت بدون این که عضوی احساس نگرانی کند، وارد شوند و مورد بحث قرار بگیرند. به عبارت دیگر حزب باید حق گرایش و حق جناح را به رسمیت بپذیرد. به رسمیت شناختن حق گرایش، یکی از اساسی ترین و مهم ترین ابزارهای ساختن این حزب هست. در غیاب این امر، یعنی عدم وجود دمکراسی درونی، این حزب به سرعت منحط خواهد شد. بنابراین حزبی که ما مد نظر داریم، حزبی هست کاملاً دمکراتیک که حق گرایش اعضای خود را برای باز گذاشتن ورود تجارب زندۀ طبقۀ کارگر به درون حزب باز می گذارد. این کار اگر نشود، این حزب یک حزب بوروکراتیک و در اسرع وقت به حزب غیر دمکراتیک کارگری مبدل می شود .

مولفۀ سوم، این است که این حزب رادیکال هست. حزبی هست که نه تنها در مسائل روزمرۀ طبقۀ کارگر شرکت می کند، بلکه فراتر از این می رود؛ به تشکیل کمیته های مخفی عمل در کارخانه ها در محلات مختلف با رعایت مسائل امنیتی دست می زند. به ایجاد یک نشریۀ سراسری مخفی کارگری برای سازماندهی کارگران و تمام زحمتکشان در جامعه می پردازد. اعضای حزب در مسائل روزمرۀ هر کارخانه و هر محل کار و تجمعی شرکت می کنند. مداخلات اعضای حزب هدفمند با سمت و سوی مشخصی است. کمیته های عمل مخفی را تعمیق می بخشد و دائمی می‌کند که با جزر و مد مبارزات از بین نروند. کمیته های کارگری سراسری را متراکم و متمرکز تر می کند . بین کمیته های کارخانه های مختلف هماهنگی ایجاد می‌کند که مثلاً در شرایطی که یک کارخانه دست از کار برداشت، در همبستگی با آن کارخانه، یک اعتصاب سراسری در جامعه رخ بدهد. وقتی یکی از فعالین طبقۀ کارگر به زندان می رود شرایطی آماده می کند که یک اعتصاب سراسری کارگری در ایران برای آزادی آن کارگر تحقق یابد. این هماهنگی در واقع رژیم را وادار به عقب نشینی های می کند که از این عقب نشینی ها اعتماد به نفس در درون طبقۀ کارگر افزایش پیدا می کند و تدارک انقلاب در واقع می تواند با سهولت بیشتر جلو برود. رادیکالیزم کارگری یعنی آماده کردن خود و کل طبقۀ کارگر برای شرایط بحرانی که سازماندهی سراسری برای اعتصاب عمومی و رهبری کردن تمام اقشار تحت ستم را در جامعه تحقق می دهد. حزب برای شرایط بحرانی یعنی شرایط قدرت دوگانه آماده می‌کند که توده ها را برای تسخیر قدرت مسلح و سازماندهی می کند. از این زاویه این حزب رایکال هست؛ حزبی هست که در واقع هدفمند عمل می کند، خواهان سرنگونی نظام هست و تدارکاتی در این راستا می بیند .

مولفۀ چهارم، این هست که این حزب باید متکی به یک برنامۀ سوسیالیستی به مثابۀ ستون فقرات این حزب باشد. بدون برنامۀ سوسیالیستی این حزب فاقد ارزش خواهد بود، زیرا برنامۀ سوسیالیستی یک نقشۀ راه هست که این حزب براساس آن مسیر خود و مسیر طبقۀ کارگر را تعیین می کند. این نقشۀ راه نشان می دهد قدم های بعدی چیست و کجا باید برداشته شود. این برنامۀ سوسیالیستی نشان می دهد تسخیر قدرت چگونه صورت بگیرد و پس از تسخیر قدرت چه اقداماتی باید صورت بگیرد. بنابراین از آن جایی که انقلاب سوسیالیستی یک انقلاب آگاهانه و با برنامه هست، متکی است به علم شناخت جامعه یعنی متکی به مارکسیزم به مثابۀ یک علم. بنابراین همزمان با تشکیل این حزب باید برنامۀ دقیقی تدوین گردد.

این چهار مؤلفه ای بود که مایلیم در درون کارگران سوسیالیست به بحث بگذاریم. انتظار داریم رفقا و دوستان به خصوص در ایران به آن واکنش نشان بدهند. این مؤلفه ها را نقد بکنند.

در آخر می خواستم اعلام کنم که من هم بسیار خوشحال هستم که گرایش های مختلف و پیشروهای کارگری در داخل ایران و خارج از کشور به این ضرورت پی برده اند که امروز دیگر زمان تدارک حزب انقلابی فرا رسیده است. نشریۀ «تدارک حزب انقلابی» اخیراً انتشار یافته و من به نوبۀ خودم به این رفقا خیرمقدم می گویم. مقدمۀ این نشریه نشان می دهد که در واقع این رفقا (و ما هم به عنوان یک گرایش در میان این رفقا)، در مسیر درستی بر خلاف سایر تحولات در راستای حزب سازی، وارد شده ایم. در این مقدمه به درستی تأکید می‌شود که باید در راستای حزب انقلابی طبقۀ کارگر یا حزب کارگران سوسیالیست گام های مشخصی برداشت، باید تبادل نظرشود، باید هم دیگر را متقاعد بکنیم در راستای این برنامه و حزبی که می خواهیم تشکیل دهیم، و گام های مشترک برداریم. هم چنین هم زمان به فعالیت های حمایتی از کارگرانی که امروز در زندان هستند، و در راستای آزادی فوری آن ها از زندان های رژیم جمهوری اسلامی، دست بزنیم.

با تشکر از شما



# **تشکل کارگری علیه سرمایه داری: از چه نوعی؟**

# نقدی به محسن حکیمی

**ملاحظاتی بر مواضع محسن حکیمی**

به مناسبت اول ماه مه (اردیبهشت ۱۳۸۲)، محسن حکیمی، در میان جمعی در کرج سخنرانی ای ارائه داد که متن آن در سایت های اینترنتی منعکس شد. همان متن به صورت بحث شفاهی، همراه با توضیحاتی تکمیلی در جلسه پالتاک «شبکه همبستگی کارگری» با شرکت جمعی از فعالان داخل و خارج کشور جنبش کارگری (شهریور ۱۳۸۲) صورت پذیرفت. مقاله حاضر ملاحظاتی است بر مواضع اعلام شده  در این دو سخنرانی. خلاصه مواضع ایشان از قرار زیر است:

۱- جنبش کارگری در سطح جهانی با وجود یک “انقلاب کارگری بزرگ” (اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه) قادر به خنثی سازی استراتژی بورژواری نشده است و با یک “دو قطبی نا مطلوب روبرو” است: “در یک سو توده کارگرانی که در قالب اتحادیه ها به بند استثمار سرمایه داری کشیده شده اند…و در سوی دیگر فعالان چپ…در انزوا از توده کارگری انرژی خود را صرف تکه پاره شدن بیش از پیش خود می کنند. پرسشی که فعالان کارگری به ویژه سوسیالیست ها باید به آن پاسخ دهند: چگونه می توان دو سر این دو قطب را به هم نزدیک کرد؟” (متن سخنرانی اردیبهشت ۸۲ در کرج- ص۲).  “پاسخ به این پرسش یک بُعد نظری دارد و یک بُعد عملی” (همانجا- ص۳).

۲- “در بُعد نظری، باید  با دوگرایش فکری مرزبندی کرد: اول؛ گرایش ولونتاریستی و نخبه گرایانه که با تقدم مطلق و یک سویه عنصر آگاهی کوشیده است…جنبش کارگری را منحصر به جنبش کمونیستی کند، و گرایش دوم، دترمینیستی؛ انحلال طلبانه و تسلیم طلبانه که توجیه گر صرف حرکت خودانگیخته و فاقد آگاهی کارگران است.” (همانجا- ص۳). پاسخ “بُعد عملی” این سؤال: “تشکل کارگری به مثابه جنبش اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه داری” است. «جنبش اجتماعی» زیرا به قول کارل مارکس: “هدف فوری کمونیست ها …تشکل پرولتاریا به صورت  طبقه…(است)” زیرا “کمونیست ها حزب جداگانه ای نیستند که در مقابل سایر احزاب طبقه کارگر قرار گرفته باشند” (همانجا- ص۴).

۳- “هسته اصلی و مؤسس” این تشکل متشکل است از “جناح تریدیونیونی های کنونی …کارگران چپ از تمام گرایش ها (از کمونیست و سوسیالیست گرفته تا آنارشیست، سندیکالیست، سوسیال دمکرات، چپ لیبرال، چپ مذهبی و….). ” (همانجا- ص۴).

۴- این تشکل “به طور عینی ضد سرمایه داری است…اما ضد سرمایه داری بودن آن به مفهوم سوسیالیستی بودن آن نیست.” (همانجا- ص۴) این تشکل “حزب کمونیست نیست…تشکل تریدیونیون هم نیست.” و به موازات اتحادیه ها کار می کند و از مطالبات صنفی و سیاسی کارگران حمایت می کند. وابسته به دولت و احزاب بورژوا نیست. این تشکل علنی است و “هرانسانی نیروی کار خود –اعم از یدی و فکری- را برای امرار معاش می فروش…”می تواند عضو آن شود. (همانجا- ص۵)

۵- این تشکل بر تشکیل حزب کمونیستی طبقه کارگرتقدم دارد (سخنرانی شهریور ۸۲ در پالتاک)

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

در ابتدا باید ذکر شود که انگیزه طرح مسئله و بسیاری از استدلال های حکیمی، در راستای ایجاد یک تشکل کارگری ضد سرمایه داری و نقد بر دو نظر انحرافی در جنبش کارگری؛ مورد توافق است. در این امر تردیدی نیست که بحران عمیق سیاسی و تشکیلاتی  در جنبش کارگری جهان و به ویژه ایران بوضوح مشاهده می شود. بدیهی است که نقش افراد و نیروهای کمونیستی یافتن راه حل هایی برای برون رفت از این بحران عمیق است. آنچه روند یافتن و اجرای راه حل را مسدود کرده همانا انحرافات در درون جنبش کارگری است. از یکسو گرایش قیم مآب «کمونیستی» که هدف به زائده خود درآوردن جنبش کارگری را در سر می پررواند و با ایجاد احزاب تصنعی «کمونیستی» و «کارگری» بدون حضور در جنبش زنده کارگران، از آنها به پیوستن شان به احزاب خود -ساخته  و بی ارتباط، «دعوت» به عمل می آورد. از سوی دیگر گرایش فرصت طلبی که برای بدست گرفتن مقام «رهبری» کارگران، خود را به آگاهی پس رفته ترین عناصر کارگری تقلیل داده و مبارزات کارگران را تنها به مبارزات صنفی محدود کرده و مماشات با دولت سرمایه داری را از جانب کارگران سازمان می دهد. با این دو گرایش بازدارنده در جنبش کارگری باید مصرانه مبارزه کرد. بدون عبور از این انحرافات، یافتن راه حل ها و تحقق آنها دشوار خواهند بود.

اما در مورد «راه حل» حکیمی ذکر چند نکته حائز اهمیت است.

نخست؛ چنانچه نظر وی اینست که کارگرانی با گرایش های ضد سرمایه داری در عمل مبارزاتی؛ صرفنظر از عقایدشان (“از کمونیست و سوسیالیست گرفته تا آنارشیست، سندیکالیست، سوسیال دمکرات، چپ لیبرال، چپ مذهبی و….”) بایستی در درون یک «تشکل کارگری» گرد هم آیند و مبارزات عملی صنفی و سیاسی علیه سرمایه داری را دامن زنند؛ این پیشنهادی کاملاً  به جا و درستی می تواند باشد. این اقدام می تواند زمینه بحران عمیق کنونی جنبش کارگری به درجاتی تقلیل دهد.  به سخن دیگر؛اتحادی از کارگران برای پیشبرد عمل مبارزات ضد سرمایه داری، با عقاید متفاوت و محترم شمردن عقاید یکدیگر و اختلاف نظرها، شکل گرفته و فعالیت هایی در راستای مبارزه با سیاست های دولت سرمایه داری را هماهنگ می کند. حکیمی نام آن را “تشکل کارگری به مثابه جنبش اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه داری” می گذارد؛ اما نام این نهاد؛ بهتر است از ماهیت آن استنتاج گردد و به «اتحاد عمل ضد سرمایه داری کارگران مبارز» یا «جبهه واحد کارگران پیشرو» مبدل گردد. زیرا این تشکل به گفته وی نه حزب کمونیست است (که اهداف صرف سوسیالیستی داشته باشد) و نه سندیکا (که اهداف صرف صنفی داشته باشد). در نتیجه این تشکل (حد اقل در ابتدا) در برگیرنده تمام کارگران نمی باشد؛ و نمی توان آنرا: «جنبش اجتماعی طبقه کارگر»، خطاب کرد؛ هر چند هدفش چنین باشد. بهررو صرفنظر از نام آن (که امری است فرعی)؛ چنانچه منظور حکیمی چنین تشکلی است؛ این پیشنهاد مورد تایید است. تنها مسئله اینست که تشکیل یک «جبهه واحد کارگری» ضد سرمایه داری به شکل علنی،امروز، در ایران مشکلاتی در بر دارد که مرتبط به ماهیت اختناق آمیز رژیم است. این پیشنهاد زمانی شکل واقعی به خود می گیرد که تناسب قوا به نفع کارگران تغییر کرده باشد. اما؛ تا آن زمان طرح آن تنها می تواند در سطح تبلیغاتی باقی بماند؛ یا حد اقل تدارکات آن به شکل غیر علنی باید صورت پذیرد؛ زیرا در وضعیت کنونی چنین تشکلی نمی تواند با سهولت تحقق یابد.

دوم، اگر پیشنهاد حکیمی اینست که این نهاد یک «تشکل مستقل کارگری»؛ متشکل از کارگرانی است که وابستگی تشکیلاتی به احزاب موجود کمونیستی؛ سوسیالیستی و غیره دارند، در آن صورت باید متذکر شد که یک تشکل مستقل کارگری در صورتی می تواند تابع و پیوسته به احزاب کمونیستی باشد که آن احزاب؛ توسط خود کارگران پیشرو تشکیل شده باشند. باید متذکر شد که طبقه ی کارگر در فعالیتهای روزمره ی خود آگاهی سیاسی کسب می کند و به لزوم تشکیل حزب طبقه  کارگر می رسد. طبقه کارگر طی روند مبارزات روزمره اش، رهبران خود را یافته و تئوری های خود را تکامل می دهد. نیروهای بالقوه انقلابی را پیدا کرده و تشکیلات خود را ایجاد می کند.  رهبران طبقه کارگر آنهایی هستند که به شکل روزمره در درون مبارزات روزمره ی طبقه ی کارگر دخالت می کنند، نشریه و اطلاعیه انتشار داده، خط مبارزه با مماشات جویی با گرایش های رفرمیستی در درون طبقه ی کارگر را تقویت می کنند و ضرورت مبارزه برا ی از میان برداشتن نظام سرمایه داری و جایگزین کردن آن با حکومت کارگری را تبلیغ می کنند.

اگر در ایران «تشکل مستقل» وجود داشته باشد که متشکل از احزاب کمونیستی باشد؛ کارگران جامعه این احزاب را از پیش  شناخته و رهبران آنها، متشکل از رهبران خود کارگران نیز خواهند بود. در دوران اعتلای انقلابی، در دورانی که مسئله تسخیر قدرت از سوی طبقه کارگرطرح می شود؛ واضح است که کل طبقه کارگر(کل اتحادیه های کارگری و تشکل های کارگری) وابستگی خود را به حزب مورد نظر کمونیستی اعلام می دارند. از این نقطه نظر این وابستگی به طور طبیعی، ارگانیک و ملموس پس از دوره ای از مبارزات طولانی به وجود می آید.

اما مسئله اینست که امروز چنین حزب کارگری- کمونیستی وجود ندارد. عده ای «روشنفکر»، سازمان هایی بدون داشتن پایه اجتماعی در طبقه کارگر؛ یا حداقل بدون داشتن پایه ای تعیین کننده در پیشروی کارگری؛ و بدون انجام دخالتهای روزمره در درون طبقه کارگر، با نام طبقه ی کارگر با عناوین «کمونیستی»، «سوسیالیستی» و غیره ساخته اند. اینها «حزب کارگری- کمونیستی»، که قرار است با طبقه کارگر در درون تشکلات مستقل کارگری پیوند خورد، نیستند. کلیه ی گرایش های موجود که پایه ی اجتماعی در درون طبقه ی کارگر ندارند، و یا اصولاً طبقه ی کارگر شناختی از اینها ندارد. و کوچکترین دخالت گری در مبارزات روزمره ی طبقه ی کارگر در ۲۵ سال گذشته نداشته اند، همه احزاب خرده بورژوایی هستند (چه در جبهه کارگری قرار گرفته باشند و چه در جبهه مخالف). بنابراین در شرایط کنونی تشکل مستقل کارگری باید مستقل از، نه تنها دولت و احزاب وابسته به دولت و تمام نهادهای وابسته به دولت باشد (که مورد توافق حکیمی نیز هست)؛ بلکه باید مستقل از احزاب خرده بورژوایی هم باشد.

سوم؛ چنانچه پیشنهاد حکیمی اینست که “تشکل کارگری به مثابه جنبش اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه داری” در راستای ساختن حزب کارگری- کمونیستی است یا بر تشکیل حزب کارگری “تقدم” دارد و یا حزب کارگری الزاماً از درون این تشکل پدید می یابد (رجوع شود به سخنرانی شهریور ۸۲)؛ در اینصورت چند نکته  قابل بحث است:

پیش از آن باید ذکر شود که نویسنده این مقاله نیز مانند حکیمی بر این اعتقاد استوار است که حزب طبقه کارگر و یا آگاهی طبقاتی؛ الزاماً از «بیرون»  به «درون» طبقه کارگر (نظریات لنینی ۱۹۰۳) انتقال نمی یابد[[](http://www.nashr.eu/2/razi/hez/2.htm#_edn1)۱[]](http://www.nashr.eu/2/razi/hez/2.htm#_edn1)و طبقه کارگر با اتکاء به نیروی نظری و سازماندهی خود، تشکیلاتی را که امر براندازی نظام بورژوایی را تدارک دیده؛ برقرار می کند. و در انتظار «آقا بالا سر» و «روشنفکران» بی ارتباط به جنبش کارگری یا به قول حکیمی “گرایش ولونتاریستی و نخبه گرایانه” نمی ماند؛ این نکته صحیح است و اختلافی در این مورد وجود ندارد. همچنین اگر منظور اینست که “تشکل کارگری به مثابه جنبش اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه داری” جایگاهی است برای یافتن متحدان کمونیستی در راستای تشکیل یک حزب کارگری؛ آن هم مورد پذیرش است.

**حزب به مثابه سازمانده انقلاب کارگری**

در این تریدی نیست که تشکیل یک حزب کارگری- سوسیالیستی (کمونیستی)، برخلاف نظر سازمان های سنتی که اکثراً به تشکیل حزب خود مبادرت کرده اند؛ یک روند از پیش تعیین شده ای نیست. حزب کارگری- سوسیالیستی می تواند یا از درون تشکل کارگری به وجود آید (نظر حکیمی)؛ یا می تواند در کنار آن متولد شود و یا در بیرون از آن شکل بگیرد. همه بستگی به آمادگی کارگران پیشرو کمونیست و نفوذ سیاسی و تشکیلاتی آنها در جنبش کارگری دارد. اما امر مسلم اینست که این حزب هر جایی که نطفه اولیه آن متولد می شود باید از یک سو در مرکز فعالیت ها کارگری یا در کنار کارگران قرار داشته باشد و؛ از سوی دیگر خود را ازلحاظ تشکیلاتی (و سیاسی) از تشکلات ناهمگون کارگری جدا نگهدارد (در این مورد به تفصیل توضیح داده خواهد شد)

اما بیان این مطلب که ایجاد یک تشکل کارگری علنی، در جامعه سرمایه داری آن هم از نوع «جمهوری اسلامی»؛ «تقدم» بر تشکیل حزب کارگری- سوسیالیستی دارد (موضع حکیمی در بخش دوم سخنرانی)؛ نکاتی دارد که اساس نظریات مارکسیزم انقلابی  در مورد حزب سازی را زیر سؤال می برد.

در ابتدا باید متذکر شد که انگیزه اصلی ایجاد «حزب کارگری- سوسیالیستی»، ریشه در تکامل سیاسی ناهمگونی در طبقه کارگر دارد. در درون طبقه کارگر به مفهوم «عام کلمه»، حتی در وضعیت عادی سرمایه داری، توده های کارگر تحت نفوذ عقاید و ایدئولوژی بورژوایی قرار می گیرند. در درون طبقه کارگر به راحتی و سرعت گرایش های رفرمیستی، مماشات جو، فرصت طلب و خرده بورژوایی ظاهر می گردند، که در تقابل با  منافع درازمدت خود کارگران قرار گرفته و ناخواسته به تقویت سیاست های بورژوازی کمک می رسانند. بورژوازی با تمام قوا و با در دست داشتن دولت و تمام نهادهای وابسته به آن(حکومت، قوای قضایی، مجریه و مقننه؛ رسانه های عمومی؛ مساجد؛ نهادهای کارگری وابسته به رژیم مانند خانه کارگر و غیره) و تمام امکانات مالی و انتظامی؛ به این ناهمگونی دامن می زند. هر چه طبقه کارگر متفرق تر، ناهمگون تر و بحران زده تر باشد؛ استیلای سرمایه داری درازمدت تر خواهد بود. باید یادآور شد که دولت سرمایه داری تنها با روش سرکوب و کشتار حاکمیت خود را اعمال نمی کند؛ بلکه همچنین از روش های دیگری، مانند نفود سیاسی در درون تشکل های توده ای و علنی کارگری، نیز استفاده می کند.

اینکه این «تشکل» متشکل “از کمونیست و سوسیالیست گرفته تا آنارشیست، سندیکالیست، سوسیال دمکرات، چپ لیبرال، چپ مذهبی و….” (نقل از حکیمی) تفاوتی در این امر نمی دهد. زیرا اولا در درون یک تشکل علنی در قلب یک جامعه سرمایه داری عقب افتاده و ارتجاعی نظیر سرمایه داری ایران، هر کمونیستی که خود را «کمونیست» لقب می دهد الزاماً کمونیست نیست. کمونیست بودن افراد نه تنها باید با تعلقات سازمانی و یا برنامه ای آنها بلکه در عملکرد آنها در درون جنبش کارگری محک خورد. به سخن دیگر کمونیست ها باید در گفتار و کردار کمونیست باشند. کرداری که تنها توسط  کارگران پیشرو، آن هم در بوته آزمایش طبقاتی، می تواند مورد تایید قرار گیرد. زیرا بسیاری از کارگران «کمونیست» یا «سوسیالیست» آگاهانه یا نا آگاهانه به مماشات با دولت سرمایه داری و گرایش های بورژوا دست زده؛ و یا در بهترین حالت با خرده کاری های بی حاصل و بی ارتباط به جنبش کارگری خود را ارضا می کنند. ثانیاً؛ سایر گرایش ها مانند “آنارشیست ها، سندیکالیست ها، سوسیال دمکرات ها و چپ لیبرال و مذهبی” اینها همه گرایش های خرده بورژوایی هستند که باید ابتدا در درون طبقه کارگر و مبارزات کارگری آزمایش پس دهند. تاریخ جنبش کارگری در سطح جهانی بسیاری از این گرایش ها را نهایتاً در کنار بورژوازی یافته است (رجوع شود به انقلابات اسپانیا و فرانسه دهه ۱۹۳۰). بنابر این واضح است که این ناهمگونی کماکان در درون تشکل پیشنهادی حکیمی باقی خواهد ماند. در صورت نبود یک تشکیلات محکم و کمونیستی، کلیه ی کمونیست های واقعی نیز در معرض خطر تقلیل یافتن به سطح آگاهی گرایش های خرده بورژوا و یا نابودی و دستگیری توسط دولت بورژوایی قرار خواهند گرفت.

بنابر این تا زمانی که نظام سرمایه داری در جامعه مستقر باشد؛ احزاب علنی و توده ای کارگری هرگز نمی توانند به یک حزب کارگری رزمنده ، کارا و پرنفوذ  مبدل گردند. به سخن دیگر، حزبی که هدفش تدارک و سازماندهی سیاسی و تشکیلاتی کارگران در راستای تشکیل یک حکومت کارگری است، باید در ابتدا (تا دوره اعتلای انقلابی) خود را به صورت غیر علنی سازمان دهد.[[](http://www.nashr.eu/2/razi/hez/2.htm#_edn2)۲[]](http://www.nashr.eu/2/razi/hez/2.htm#_edn2) تا از ضربه خوردن ایدئولوژیک (رفرمیزم؛ فرصت طلبی و فرقه گرایی) و فیزیکی (رخنه عناصر جاسوس و پلیس) خود را مصون نگهدارد.  چنین تشکیلاتی «حزب پیشتاز انقلابی»  نامیده می شود.

در نتیجه بر خلاف نظر حکیمی؛ هدف اساسی کمونیست ها، این نیست که کل طبقه کارگر و یا ” کمونیست و سوسیالیست گرفته تا آنارشیست، سندیکالیست، سوسیال دمکرات، چپ لیبرال، چپ مذهبی و….” را در یک حزب توده ای جلب کنند و یا برعکس این تشکل ها را به یک حزب کارگری مبدل کنند. هدف اساسی، جلب آگاه ترین عناصر و یا کارگران پیشرو کمونیست است. آنان نیز متشکل از کارگرانی هستند که به مثابه رهبران عملی کارگران در دوره پیش توسط کارگران شناخته شده و همچنین اعتقاد به نظریات کمونیستی دارند. در درون جنبش کارگری، باید وجه تمایزی مابین طبقه کارگر بطور اعم و کارگران پیشرو بطور اخص قائل شد. پیشروی کارگری -رهبران طبیعی و عملی طبقه کارگر- از آگاهی بالاتری از کل طبقه کارگر برخوردار ند، زیرا که برخلاف توده طبقه کارگر، این قشر بطور پیگیر در جزر و مد، افول و اعتلای مبارزات کارگری بطور فعالانه درگیر است. بدیهی است که این قشر به علت موقعیت خود در جنبش کارگری قادر به کسب آگاهی سوسیالیستی و تدوین برنامه انقلابی، بدون دخالت حزب پیشتاز انقلابی، می باشد. اما، اولاً کسب آگاهی سوسیالیستی به سرعت و دقتی که توسط یک حزب پیشتاز انقلابی به آن منتقل می شود نخواهد بود، زیرا رهبران عملی طبقه کارگر به علل درگیری مرتب در جنبش کارگری قادر به جذب کلیه ی نظریات و تجارب جنبش کارگری در سطح ملی و بین المللی در اسرع وقت نخواهند بود. ثانیاً به علت ارتباط تنگاتنگ پیشروی کارگری به کل طبقه کارگر، همواره خطر عقب نگه داشته شدن سیاسی و تشکیلاتی قشر پیشرو توسط توده کارگر وجود خواهد داشت. البته پیشرو کارگری چنانچه در انزوا و بدون امر دخالتگری در جنبش کارگری به فعالیت خود ادامه دهد، قادر به جذب آگاهی سوسیالیستی خواهد بود. اما، در آن صورت خطر آن وجود خواهد داشت که همان قشر پیشروی کارگری مبدل به «روشنفکران» بی ارتباط با جنبش گردد. زیرا، قشر پیشرو تا زمانی «پیشرو» است که اتصال ارگانیک و روزمره خود را با کل طبقه کارگر حفظ کند.

اما در عین حال، حزبی که قصد جلب آگاه ترین انقلابیون طبقه کارگر را  دارد، نمی تواند یک حزب «روشنفکران» خارج از طبقه  که کارش صرفاً صدور «دستور عمل» است، باشد. حزب پیشتاز انقلابی باید محور فعالیت های خود را در درون تشکل های و محافل کارگری متمرکز کند. چنین حزبی باید متشکل از ترکیب «کارگر روشنفکران» (کارگران پیشرو) و «روشنفکر کارگران» (روشنفکرانی که در گفتار و کردار در جبهه کارگری قرار گرفته و مورد تایید کارگران پیشرو قرار دارند)، متشکل شده باشد. صرفاً از طریق این پیوند و مداخله مشترک این دو بخش از مبارزان کارگری در مبارزات واقعی توده هاست که حزب کارگری عملاً حقانیت رهبری توده ها را به دست می آورد. حقی که به هیچ وجه نمی تواند از پیش اعطاء شده قلمداد شود. هر سازمانی که مدعی این حق بوده و مورد تأیید کارگران نباشد، محکوم به شکست است. برای سوسیالیست های انقلابی مسئله ساختن یک حزب کارگری مبارزه برای به دست آوردن این حق از کارگران است. چنین اعتمادی صرفاً با مداخله روزمره فعالان حزب در جنبش کارگری به دست می آید. زیرا که توده های کارگر تنها؛ نه از طریق مطالعه، نه از طریق تبلیغات شفاهی رادیو تلویزیونی و اینترنتی؛ بلکه عمداً از راه تجربه خود، از فعالان انقلابی شناخت به دست می آورند. در نتیجه، بدون شرکت فعال در مبارزه واقعی کارگران، هیچ راه دیگری برای تأثیرگذاری و جمع بندی تجارب آنان وجود ندارد. «تئوری» های تدوین شده در اطاق های در بسته و یا تشکیل سازمان های «کارگری»، «کمونیستی» و «انقلابی» بدون شرکت در مبارزات واقعی کارگران و جلب اعتماد آنان، همه فاقد ارزش هستند.

همچنین، این حزب نمی تواند دنباله رو کل طبقه کارگر باشد، زیرا که کل طبقه کارگر الزاماً به سیاست های درست همزمان با هم دست نمی یابد. حزب پیشتاز انقلابی، برنامه خود را از درون جنبش عملی کارگری و تجارب نظری و عملی جنبش کارگری در سطح بین المللی استننتاج می کند. این برنامه در درون جنبش کارگری به آزمایش گذاشته شده، صیقل یافته ونهایتاً  برای مداخلات بعدی تدقیق می یابد. برنامه طبقه کارگر برای امر دخالتگری در مسایل صنفی، سیاسی و در نهایت تدارک برای کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر از درون یک سازمان علنی نمی تواند ظاهر گردد؛ زیرا کل طبقه کارگر به علت ناهمگونی سیاسی در آن، قادر به ساختن یک حزب کارگری و تدوین یک برنامه انقلابی جامع نیست. عقاید بورژوازی و خرده بورژوازی با سرعت در درون حزب های توده ای کارگری رخنه کرده و آنان را آغشته به انحراف های رفرمیستی می کند. تجارب جنبش کارگری حداقل در یک قرن گذشته در سطح بین المللی نشان داده که برای جلوگیری از نفوذ عقاید رفرمیستی در درون جنبش کارگری، حزب پیشتاز انقلابی ضروری است. اتکا به سازمان های بی درو پیکر کارگری (به ویژه در کشورهای نظیر ایران) پیچیدن نسخه برای شکست انقلاب آتی است. حتی اگر این احزاب متشکل از ترکیبی “از کمونیست و سوسیالیست گرفته تا آنارشیست، سندیکالیست، سوسیال دمکرات، چپ لیبرال، چپ مذهبی و….” (نقل از حکیمی)، باشند. سازماندهی کارگری بایستی جدا از نظارت دولت بورژوایی و گرایش های بورژوا و خرده بورژوا  صورت بگیرد. حزب کارگری باید خود را از عقاید هیئت حاکم و نفوذ جاسوسان دولت مصون نگه دارد.

بنابر این، حزب پیشتاز انقلابی از دو اصل تفکیک ناپذیر از یکدیگر تشکیل شده است. از یکسو، تشکل کارگران کمونیست در یک حزب مجزا از توده ها، محکم و با انضباط بر محور یک برنامه انقلابی؛ و از طرف دیگر درگیری نزدیک و روزمره این حزب با جنبش ها و مبارزات ویژه و خودانگیخته کارگری. به سخن دیگر، حزب پیشتاز انقلابی در عین حال هم خواهان تفکیک تشکیلاتی و نظری خود از طبقه (به منظور مصونیت از رفرمیزم) بوده؛ و هم خواهان پیوستن به طبقه کارگر (برای مداخله در مسایل روزمره کارگری) می باشد. چنین حزبی نیز مانند هر پدیده اجتماعی از وحدت اضداد تشکیل می شود. جدا و مستقل کردن یکی از عناصر این وحدت به ضد کل آن هدف منتهی می شود. زیرا که از یکسو، حزب پیشتاز انقلابی بدون ارتباط نزدیک با طبقه و پیوند واقعی با آن، تبدیل به یک فرماندهی بورکراتیک توسط «رهبران خودسر و بی اعتبار» می شود. و از طرف دیگر، پیوستن عناصر پیشرو به جنبش عمومی طبقه بدون داشتن سازمان مجزا، به تحلیل بردن آگاهی کمونیستی در آگاهی طبقه کارگر (که از لحاظ سیاسی یک آگاهی خرده بورژوایی و اسیر ایدئولوژی بورژوایی است)، منجر می شود. تنها روش غلبه بر این تناقض عینی در جامعه سرمایه داری؛ ایجاد یک حزب غیر علنی متشکل از بهترین عناصر پیشروی کارگری است.

**ضرورت کسب آگاهی طبقاتی**

پیشنهاد حکیمی مسئله مرکزی متدولوژی مارکسیستی در مورد ایجاد حزب طبقه کارگر را نادیده می گیرد: و آن هم کسب آگاهی طبقاتی است که در درون تشکلات ناهمگون علنی امکان پذیر نمی باشد. باید توجه داشت که آنچه انقلاب کارگری (سوسیالیستی) را با سایر انقلاب ها متمایز می کند اینست که انقلاب کارگری برخلاف سایر انقلاب ها در تاریخ، یک عمل آگاهانه است. انقلاب کارگری یک شورش خود انگیخته توده ها و یا یک قیام خود بخودی مردم نیست، بلکه یک انقلاب برنامه ریزی شده است. انقلاب پرولتری برای نخستین بار در تاریخ، خواهان جایگزین کردن یک شکل از استثمار به جای شکل دیگر آن نیست، بلکه خواهان لغو کلیه ی اشکال استثمار انسان هاست. انقلاب کارگری صرفاً خواستار از میان برداشتن بی عدالتی و فلاکت نیست که خواهان تسخیر قدرت سیاسی برای اجتماعی کردن کلیه ی وسایل تولید و رهایی کلیه ی انسان ها از ستم کشی تحت جامعه طبقاتی است. سرمایه داری پیش شرط های عینی انقلاب را فراهم می آورد، اما برای انقلاب سوسیالیستی پیش شرط های ذهنی- یعنی آگاهی سوسیالیستی نیز ضروری است.

آگاهی سوسیالیستی نوین برخلاف سایر انگیزه های جوامع ما قبل از سرمایه داری، محصول دانش انقلابی است. تشدید تضادهای طبقاتی؛ ایجاد تشکل های مستقل کارگری؛ و نهایتاً رودرویی طبقه کارگر با سرمایه داری و شورش ها و طغیان ها و اعتصابات کارگری، پدیده هایی هستند که در درون جامعه سرمایه داری به وقوع می پیوندند. اما صرفاً با عصیان و خشم و اعتراضات توده ای و ایجاد تشکل های مستقل کارگری (سندیکا؛ اتحادیه ها؛ اتحاد عمل ها؛ جبهه های واحد کارگری و غیره) نمی توان نظام سرمایه داری را از میان برداشت. طبقه کارگر نیاز به ابزار برنده تری دارد و آن هم تئوری انقلابی است. دانش سوسیالیستی که محصول تجارب تاریخی  جنبش کارگری و تحلیل اقتصادی و اجتماعی است، پیش شرط های ضروری برای ریشه کن کردن نظام سرمایه داری است. بدون تئوری انقلابی و درک جامعه سرمایه داری جایگزین کردن آن غیرممکن است.

کسب آگاهی سوسیالیستی اولیه، براساس جنبش های خودانگیخته کارگری که تحت تأثیر ایدئولوژی بورژوایی و خرده بورژوایی قرار داشته، بوقوع پیوست. در وضعیت کنونی نیز آگاهی تردیونیونیستی (اتحادیه های کارگری) و یا احزاب توده ای کارگری تحت تأثیر همین ایدئولوژی ها قرار دارند. بر خلاف نظر حکیمی که  با طرح نقل قولی از مارکس در مورد عدم ضرورت ایجاد «حزب جداگانه» کارگری، کارل مارکس اعتقاد به ایجاد حزب پیشتاز انقلابی داشته و فعالیت مستمر او در «اتحادیه کمونیست» دال بر این ادعا است. در این نقل قول البته منظور مارکس «جنبش جداگانه» بوده و نه «حزب جداگانه».  کارل مارکس در مقابل استدلا ل هایی که ضرورت برش از بورژوازی و خرده بورژواری  را تاکید نمی کرد؛ می گوید: که “این قبیل سوسیالیزم باید توسط پرولتاریا طرد و به خرده بورژوازی واگذار شود”.[[](http://www.nashr.eu/2/razi/hez/2.htm#_edn3)۳[]](http://www.nashr.eu/2/razi/hez/2.htm#_edn3) به سخن دیگر، طبقه کارگر باید خود را از شر ایدئولوژی بورژوایی و خرده بورژوایی که ایدئولوژی هـیئت حاکم است رها کرده و به آگاهی سوسیالیستی انقلابی روی آورد.

اما این آگاهی سوسیالیستی انقلابی، و یا مجموعه برنامه کمونیستی، بطور خود بخودی و یا صرفاً از طریق فعالیت های اتحادیه های کارگری و یا تشکل های علنی کارگری به پرولتاریا منتقل نمی شود. باید یک پیشروی کارگری که مظهر عالی ترین درجه آگاهی تجربه طبقاتی است، قادر به دستیابی به این برنامه و انتقال آن به کل طبقه کارگر باشد.  برای مجهز کردن کل طبقه کارگر به این برنامه، سازماندهی پیشرو کارگری ضروری است؛ و برای سازماندهی پیشروی کارگری نیاز به تشکیلات انقلابی،حزب پیشتاز انقلابی است. حزبی که با در دست داشتن ابزار تئوریک و آگاهی سوسیالیستی، خشم و عصیان کل طبقه کارگر را در راستای سرنگونی کل نظام سرمایه داری و جایگزینی آن با نظام سوسیالیستی سازمان دهد.

**ضرورت انجام  سازماندهی مخفی و مقابله با بورکراسی**

ساختن هسته های مخفی و نهایتاًً حزب پیشتاز انقلابی، از لحاظ تاریخی یکی از ابزار محوری جنبش کارگری بوده است. این ضرورت از ذات یک نظام سرمایه داری لجام گسیخته نشأت می گیرد. وجود نیروهای ضربتی و اطلاعاتی در درون دولت سرمایه داری؛ فعالیت های کمونیستی در راستای تدارکات ضد سرمایه داری و حکومت کارگری را مسدود و خنثی می کند.

در واقع انتخاب اعضای فعال و مورد اعتماد در یک تجمع کوچک پایه اصلی یک حزب کارگری را بنا می نهد و بنیاد گذاران جنبش کمونیستی، کارل مارکس و فردریک انگلس نیز بر این نظریه اعتقاد داشتند. مارکس در ژوئن ۱۸۵۰ چنین می نویسد:

“فرستاده (اتحادیه کمونیست) به آلمان، که برای فعالیتش تأییدیه کمیته مرکزی را دریافت کرده است، در همه جا صرفاً مورد اعتمادترین افراد را به عضویت “اتحادیه کمونیست” پذیرفته است… اینکه انقلابیون می توانند عضو اتحادیه شوند یا خیر، بستگی به وضعـیت محلی دارد. چنانچه چنین عضوگیری امکان نداشته باشد، بایستی افراد مورد اعتماد و انقلابیون صالحی را که هنوز مفاهیم و نتایج نهایِی کمونیستی جنبش کنونی را درنیافته اند، در یک رده دوم از اعضای اتحادیه به معنی وسیع تر، گرد آورد. این اعضای رده دوم که برای آنان نبایستی چیزی جز ارتباطات محلی و ایالتی را فاش کرد، باید بطور مداوم زیر نظر رهبری اتحادیه و کمیته ها باشند… جزئیات سازماندهی باید به هسته های رهبری کننده واگذار شود…”[[](http://www.nashr.eu/2/razi/hez/2.htm#_edn4)۴[]](http://www.nashr.eu/2/razi/hez/2.htm#_edn4)

همچنین برای مقابله با بورکراسی و زدو بندها و کسب مقامات اداری؛ ایجاد یک حزب پیشتاز انقلابی متشکل از افراد مجرب و متعهد ضروری است. در واقع در درون حزب های سوسیال دمکراتیک و سندیکاهای کارگری و تشکل های علنی توده ای؛بورکراسی عمیقی تکامل می یابد. علت آن روشن است. دمکراسی مستلزم شرکت فعال کلیه ی اعضاء در کلیه ی سطوح – به خصوص در سطح تصمیم گیری- یک سازمان سیاسی است. گشودن درهای حزب و تشکل به روی «توده ای» از اعضاء که هرگز در رهبری آن شرکت نخواهند کرد، از پیش، انحصار رهبری حزب را در دست اقلیت کوچکی از اعضاء متمرکز می کند. این اکثریت غیر فعال، دقیقاً به همان دلیل که «غیر فعال» هستند، زیر نفوذ ایدئولوژی حاکم در جامعه، یعنی ایدئولوژی بورژوایی (و خرده بورژوایی) قرار می گیرند. حزب های «کارگری» و «دموکراتیک» جوامع سرمایه داری که میلیون ها عضو کارگر دارند توسط عده ای انگشت شمار رهبری می شوند. از آنجایی که انتخابات دمکراتیکی در کار نیست؛ این «رهبران» برای مدت های طولانی در مناصب خود باقی می مانند و عمدتاً به عناصر منحط و رفرمیست با اعتقادات خرده بورژوایی تبدیل می شوند.

در مقابل این انحطاط بورکراتیک، نظریه سازماندهی «حزب پیشتاز انقلابی» تا کید می کند که در حزب صرفاً بایستی اعضاء فعال را پذیرفت و آنان را در کوتاه ترین مدت براساس اصول مارکسیستی آموزش داد. فقط تحت چنین وضعیتی می توان به حداقلی از برابری و کارمشترک در درون حزب انقلابی رسید؛ و صرفاً چنین حزبی قادر به تضمین دمکراسی درونی است. حزبی که متشکل از کارگران پیشرو کمونیست، قادر است در نهایت کل طبقه کارگر را در وضعیت اعتلای انقلابی برای تسخیر قدرت سازمان دهد. از سوی دیگر؛ محافلی کوچک کارگری که زیر لوای «کار توده ای» این روابط دمکراتیک درونی را رعایت نمی کنند خود آغشته به انحرافات بورکراتیک می گردند.

**حفظ استقلال و تشکیل جبهه واحد کارگری**

حزب پیشتاز انقلابی، نماینده منافع تاریخی طبقه کارگر است. این حزب تحت هیچ وضعیتی نمی بایستی استقلال سیاسی خود را از طریق اتحاد سیاسی با حزب های رفرمیستی، خرده بورژوایی و سانتریستی از دست بدهد. البته این اصل به مفهوم عدم ایجاد اتحاد براساس عمل مشترک با حفظ اعتقادات و برنامه خود نیست. زیرا که:

اول، حزب پیشتاز باید با حفظ برنامه خود به مسائل مرکزی زحمتکشان بر علیه دولت سرمایه داری پاسخ مساعد دهد. پراکندگی و چند دستگی قشرهای تحت ستم در جامعه یکی از مسائل محوری زحمتکشان است. حزب پیشتاز انقلابی باید در راستای ایجاد اتحاد میان کلیه ی زحمتکشان مبادرت کند. کارگران صنعتی و کشاورزی، دهقانان فقیر، اقلیت های ملی، زنان، دانشجویان و غیره، همه به درجات مختلف تحت ستم دولت مرکزی قرار می گیرند. دولت مرکزی همواره در حال ایجاد افتراق بین قشرهای تحت ستم جامعه است. یکی از وظایف حزب پیشتاز انقلابی هم آهنگ کردن فعالیت های این قشرها علیه دولت سرمایه داری است.

دوم، از آنجایی که کل طبقه کارگر الزاماً به عقاید سوسیالیستی گرایش پیدا نمی کند (برخی به سازمان های لیبرالی و خرده بورژوایی و بعضی به سندیکاهای کارگری و عده ای به فردگرایی تمایل پیدا می کنند)، وظیفه حزب پیشتاز اینست که براساس اصل «جبهه واحد کارگری»، اتحاد عمل هایی با سایر سازمان ها (حتی با برنامه های غیر سوسیالیستی) که در درون آنان کارگران متشکل شده اند، ایجاد کند.

سوم، حزب پیشتاز انقلابی، در تجمع ها و تشکل های مستقل کارگری که تحت نفوذ عقاید غیرسوسیالیستی است شرکت فعال خواهد داشت. حزب پیشتاز در هر محفل و تجمعی که کارگران شرکت کنند (سندیکا و اتحادیه و غیره)؛  بایستی حاضر و فعال باشد و هیچ فرصتی را از دست ندهد. در واقع در وضعیت آتی ایران یکی از روش های ساختن حزب پیشتاز انقلابی امر دخالتگری در میان تجمعاتی است که  توده های کارگر در آن شرکت دارند.

**رعایت اصول دمکراتیک  و مرکزیت**

تشکل های علنی همواره از مشکلات برخوردهای غیر دمکراتیک رهبران رنج می برد. در مقابل، حزب پیشتاز انقلابی به علت دخالت مستقیم و نزدیکی که در درون طبقه کارگر ایجاد می کند باید دو خصوصیت ویژه نیز برخوردار باشد. این حزب باید از لحاظ درونی کاملاً  دمکراتیک باشد. حزبی که قرار است بطور روزمره در جنبش کارگری دخالت کند باید از محیطی دمکراتیک برخوردار باشد، تا کلیه ی اعضاء بدون محدودیت های تشکیلاتی هرگونه اختلاف نظر را آزادانه به بحث گذاشته و در مورد آن سیاست ها تصمیم های جمعی اتخاذ کنند. حزبی که دمکراسی درونی نداشته باشد و صدای مخالفان را به هر دلیل خفه کند و یا با اتهام زنی ها و بهانه های تشکیلاتی، اجازه بروز اختلاف ها را ندهد، محققاً نمی تواند به یک حزب پیشتاز انقلابی تبدیل شود.

از سوی دیگر، این حزب باید مرکزیت داشته باشد. نظریات متفاوت قشرهای مختلف جامعه، از طریق اعضاء بایستی به درون این حزب وارد شده و بطور متمرکز به بحث گذاشته و جمع بندی شود. پس از بحث ها؛ تصمیمات  در سطح جامعه به اجرا گذاشته می شود. این عمل ضروری است، زیرا حزب پیشتاز انقلابی که قرار است امر سازماندهی کارگران را بر عهده داشته باشد؛ نمی تواند به یک کانون بحث و تبادل نظر صرف مبدل گردد. تحولات در جامعه سریعاً اتفاق می افتد و حزب باید سریعاً به آن مسائل پاسخ دهد. حزب پیشتاز انقلابی کنگره های مرتب تشکیل می دهد (در وضعیت عادی حداقل سالی یک بار) و پس از دوره ای از بحث های کتبی و شفاهی پیشا کنگره، حزب در کنگره بایستی تصمیمات نهایی –که منعکس کننده نظریات اکثر اعضاء هست- را اتخاذ کند. این تصمیمات نیز باید تا کنگره بعدی توسط کلیه ی اعضاء در سطح جامعه به اجرا گذاشته شوند. این روش از تصمیم گیری به هیج وجه «بوراکراتیک» نیست که تجارب متفاوت فعالان پیشروی کارگری را متمرکز کرده و پس از بحث های کتبی و شفاهی کافی، به مرحله تصمیم گیری می گذارد. چنانچه این روند صورت نپذیرد هرج و مرج تشکیلاتی غالب شده و حزب از امر دخالتگری محروم مانده و موقعیت های حساس را از دست می دهد. آن روی سکه این هرج و مرج تشکیلاتی، روش بورکراتیک است که تصمیمات توسط عده ای معدود پشت پرده صورت گرفته می شود.

جمع بندی:

۱- بحران کنونی جنبش کارگری به بحران رهبری انقلابی تقلیل یافته است. ایجاد یک حزب پیشتاز انقلابی این خلاء را پر کرده و زمینه را برای کسب آگاهی سوسیالیستی و اعتماد به نفس در درون طبقه کارگر فراهم می کند. حزب پیشتاز انقلابی؛ با ایجاد تشکل های مستقل کارگری علنی (با هر نام و ترکیبی) در تناقض نیست؛ تشکل های توده ای و علنی کارگری و حزب پیشتاز انقلابی دو پدیده ضروری و مکمل یکدیگرند هستند.

۲- «تشکل مستقل کارگری» باید الزاماً مستقل از دولت سرمایه داری و تمام احزاب بورژوا و خرده بورژوا (که در وضعیت کنونی شامل تمام احزاب و سازمان های اپوزیسیون چپ است)؛ باشد. وابستگی تشکل مستقل کارگری به احزاب خرده بورژوا «چپ»؛ روند شکل گیری و تضمین سلامت تشکیلاتی آن را مسدود می کند.

۳- بنیادگذاران حزب پیشتاز انقلابی؛ با توجه به وضعیت کنونی جنبش کارگری کمونیستی، امکان دارد هم از درون تشکل های مستقل کارگری؛ هم جدا از آن و هم در کنار آن به صورت متشکل ظاهر گردد. اما؛ حزب پیشتاز انقلابی الزاماً تنها از درون تشکل مستقل کارگری پدید نمی آید. حزب پیشتاز انقلابی توسط ترکیبی از«کارگر روشنفکران» و «روشنفکر کارگران» به وجود می آید و از لحاظ تشکیلاتی خود را از تشکلات مستقل کارگری جدا سازمان می دهد و از لحاظ امر دخالتگری سیاسی در درون تشکلات مستقل کارگری فعالیت  تعیین کننده خواهد داشت.

۴- حزب پیشتاز انقلابی  برای تدارک مبارزات ضد سرمایه داری در راستای ایجاد حکومت کارگری و تقویت شوراهای کارگری و انتقال قدرت سیاسی از استیلای سرمایه داری به جمهوری شورایی تلاش می کند. از اینرو حزب پیشتاز انقلابی در تمامی عرصه های جنبش کارگری شرکت فعال داشته و بر محور تحقق مطالبات کارگری (صنفی/سیاسی؛ دمکراتیک و انتقالی) گام بر می دارد.

مازیار رازی

مهر ۱۳۸۲

زیرنویس ها:

[[۱]](http://www.nashr.eu/2/razi/hez/2.htm#_ednref1)–  رجوع شود به [**حزب ابزار  برافروختن اخگر به شعله**](http://militaant.com/?p=285)

[[۲]](http://www.nashr.eu/2/razi/hez/2.htm#_ednref2)–  لازم به توضیح نیست که سازمان های علنی توده ای مانند سندیکاها، اهداف و مقاصد خود را در راستای امور صنفی و سیاسی حول مطالبات صنفی و دمکراتیک دنبال می کنند و فعالیت آنها در تناقض با حزب کارگری- سوسیالیستی نیست.

[[۳]](http://www.nashr.eu/2/razi/hez/2.htm#_ednref3)–  “مبارزه طبقات در فرانسه”- کارل مارکس (نوامبر ۱۸۵۰)، منتخب آثار به زبان انگلیسی، چاپ مسکو (۱۹۷۳)، صفحات۲۸۲-۲۸۱٫

[[۴]](http://www.nashr.eu/2/razi/hez/2.htm#_ednref4)–  “خطابیه کمیته مرکزی به اتحادیه کمونیست”- کارل مارکس و فردریک انگلس (مارس ۱۸۵۰)، از کتاب “انقلاب های ۱۸۴۸″ به زبان انگلیسی، انتشارات پنگوئن، صفحه ۳۳۲٫

****

**پرسش و پاسخ در مورد حزب پیشتاز کارگری**

توسط برخی از فعالان کارگری ایران

پرسش:

با سلام به شما رفیق مازیار رازی و ممنون بابت وقتی که در اختیار من گذاشتید.

من در این جا قصد دارم به نمایندگی از برخی رفقا و فعالین مارکسیست داخل ایران که در ظرف احیای مارکسیستی و در حوزه های مختلفی فعال هستیم– از جمله حوزه فعالیت دفاعی از کارگران زندانی که اخیراً هم به شکل کلیپی در یکی از برنامه ها پوشش داده شد– سؤالاتی را به دنبال برنامه های قبلی، البته به شکل طرح بحث، مطرح کنم.

در برنامه های گذشته، به طور سیستماتیک روی مسائل اخص مرتبط با تدارک حزب تمرکز شده بود، با این حال هنوز مسائلی وجود دارد که بارها چه در جمع و هستۀ خودمان، و چه در اصطکاک و تماس با برخی دیگر از فعالین کارگری، به موضوع بحث تبدیل شده بود. منتها این بحث ها عموماً به خاطر ماهیتش ناچار به جمع ها و محافل کوچک محدود می شد و تا به الآن فرصتی وجود نداشت که بتواند در سطح وسیع تر مورد دخالتگری عمومی دیگران قرار بگیرد و باز بشود.

در بحث های قبلی اشاره شد که اصولاً تاجایی که به مسألۀ تدارک یک حزب انقلابی مربوط می شود، ما با به اصطلاح «بدنۀ کارگری» یا «کارگران» به طور کلی نمی توانیم کاری داشته باشیم. به این دلیل که گرایش های مختلف در درون طبقۀ کارگر وجود دارد، هم گرایش راست و هم چپ. و اتفاقاً این احزاب سوسیال دمکرات و رفرمیست کارگری هستند که درحال حاضر پایه های وسیعی هم دارند. در نتیجه قرار نیست از درون کارگران به طور اعم یا بدنۀ کارگری، یک حزب انقلابی ایجاد بشود و به همین خاطر ما باید «پیشروهای کارگری» را مخاطب قرار بدهیم و حتی از بین همین پیشروها هم کسانی را انتخاب کنیم که به آگاهی سوسیالیستی هم رسیده اند. ولی همین دو مفهوم همیشه جای بحث داشته است.

مثلاً این پرسش پیش می آید که آیا پیشروی سوسیالیست، الزاماً کسی هست که به مقولۀ حزب اعتقاد داشته باشد؟ و اگر هنوز به چنین ضرورتی متقاعد نشده باشد، در کجا قرار می گیرد؟

یا در جایی مانند ایران همیشه این پرسش وجود داشته که آیا یک کارگر مبارز و در مقام رهبری یا سازماندهی اعتراضات، ولی با اعتقادات مذهبی (مثلاً اسلامی) می تواند در چنین حزبی وارد شود؟

مازیار رازی:

در این جا در واقع دو سؤال مطرح گردیده؛ یک این که آیا اصولاً مفهوم ما از پیشروی کارگر سوسیالیست، این هست که کسانی که در صف مقدم مبارزات ضد سرمایه داری قرار گرفته اند به لزوم و ضرورت ساختن حزب پیشتاز کارگری به طور خود به خوی می رسند یا رسیده اند؟ دو این که در درون حزب پیشتاز کارگری که ما مد نظر داریم، وضعیت سایر گرایش هایی که در واقع هنوز به آن شکل خود را کمونیست نمی دانند یا مارکسیست نیستند و به باورهای مختلفی (از جمله اسلامی) تعلق دارند ولی در صف مقدم مبارزات ضد سرمایه داری هم هستند، چیست؟

در مورد سؤال اول نکته ای وجود دارد و آن این هست که در واقع پیشروهای کارگری که در صف مقدم مبارزات قرار می گیرند، الزاماً به ضرورت ساختن حزب نمی رسند؛ برخی می رسند، اما اکثراً به سرعت و با سهولتی که ما انتظار داریم نمی رسند. علت این دوگانه هست. در چند دهۀ گذشته دو عامل باز دارنده در درون جنبش کارگری وجود داشته که این امر را به تعویق انداخته و یا کند کرده است. عامل اول نقش بسیار غیر اصولی احزاب و سازمان ها و تشکیلات های چپ و کمونیستی و مارکسیستی بوده که به نام، و به نیابت از طبقۀ کارگر احزاب خود را تشکیل داده اند، رهبران خودشان را انتخاب کرده اند و صرفاً خطاب به کارگران واقع فراخوان می دهند که بیایید و بپیوندید به این احزابی که ما در خارج از کشور ساخته ایم یا از گذشتۀ سی و چند پیش سال تداوم داده ایم، و کار شما این هست که به این احزاب بپیوندید. خوب واضح است که جوانان کارگر سوسیالیست به این نوع کارهای غیر اصولی واکنش نشان می دهند و اصولاً تمایل ندارند که به این احزاب بپیوندند. این احزاب نه تنها ارتباط مستقیمی با طبقۀ کارگر و مبارزات روزمرۀ طبقۀ کارگر ندارند، بلکه از لحاظ درونی کاملاً بورکراتیک هستند و اختلاف نظرهایی که پیش می آید بلافاصله منجر به اخراج و ارعاب برخی از دوستان سابق شان می شود و هم چنین اصولاً رادیکال به عنوان یک نیروی انقلابی در جنبش طبقۀ کارگر نیستند. یعنی این که صرفاً رادیکالیزم شان محدود به رادیکالیزم خرده بورژوایی می شود. یعنی این که اطلاعیه صادر می کنند بگویند چه قدر وضع بد است یا این که رژیم چه قدر دیکتاتور است و به افشاگری جناح های مختلف حاکمیت و غیره محدود می شود، و فراتر از این نمی رود؛ مطالباتی را که کمک کند طبقۀ کارگر از آگاهی فعلی خود گام به گام به سوی سوسیالیزم رهنمود داده شود، ندارند و از سوی دیگر اصولاً مجهز به یک برنامۀ انقلابی نیستند؛ برنامۀ سوسیالیستی ندارند. آن چه هم که دارند در واقع مرتبط به یک سلسله برنامه های خارج از طبقه کارگر است و اصولاً بسیاری از آن ها مرتبط به وضعیت ایران هم نیست. از این رو بسیاری از پیشروهای کارگری سوسیالیست تمایلی به این احزاب موجود که در چند دهۀ گذشته اعلام موجودیت کرده اند، نشان نمی دهند و از سوی دیگر اگر هم بخواهند انتخاب کنند، نمی دانند کدام را انتخاب بکنند. ده ها مورد از این احزاب با قد و قواره های مختلف وجود دارند و هر کدام به هرحال یک بحثی را می کنند که مرتبط به مسائل جنبش کارگری به طور اخص نیست و پیشروی کارگری نمی داند این ها چه کسانی هستند و چه نوع بحث هایی را دارند مطرح می کنند و این بحث ها چه ارتباطی به جنبش کارگری و مسائل آن ها به عنوان پیشروی کارگری دارند؛ از این زاویه است همان طور که شما به درستی گفتید بسیاری از پیشروهای کارگری و خود طبقۀ کارگر به جریانات اتفاقاً رفرمیستی و جریانات در واقع مماشات جو متمایل می شوند؛ چون اگر قرار است آلترناتیو احزاب موجود باشند، یک پیشروی کارگری متمایل می شود به یک جریان دیگری که حداقل در جریان مبارزات هست؛ مثلاً متمایل می شوند به فعالیت های سندیکالیستی تا این که بیایند عضو حزب کمونیست ایران یا فلان شاخه از حزب کمونیست کارگری بشوند. این یک مانع بوده در برابر این که پیشروی کارگری به ضرورت ساختن حزب برسد. از سوی دیگر یک مانع دیگر هم وجود داشته که آن روی سکۀ این مانع اول هست و آن هم گرایش های شبه آنارشیستی و آنارکوسندیکالیستی در طی چند دهۀ گذشته در داخل جنبش کارگری به وجود آمدند که لزوماً ساختن حزب پیشتاز کارگری را رد می کنند و این را امری خارج از جنبش کارگری اعلام می کنند و در واکنش به این احزاب موجود به گرایش های کاملاً بی اساس آنارشیستی کشیده می شوند. هیچ آلترناتیو و هیچ بدیلی هم در مقابل جنبش کارگری ارائه نمی دهند و به طور سیستماتیک امتناع می کنند از مبارزات روزمرۀ طبقۀ کارگر. تحت این عنوان که مثلاً مبارزات برای حقوق دمکراتیک و حقوق صنفی جنبش کارگری یک فعالیت صنفی و رفرمیستی هست، بنابرین ما باید برویم مثلاً شورا در کارخانه ها بسازیم. یک واژه هایی استفاده می کنند که کاملاً بی ارتباط به جنبش کارگری هست؛ بنابرین این دو، دو روی یک سکه هستند که مانعی در برابر رسیدن نیروهای کمونیست و سوسیالیست کارگری به لزوم و ضرورت حزب پیشتاز ایجاد کرده اند. بنابرین کار ما این نیست که به جای طبقۀ کارگر و به جای پیشروهای کارگری حزبی بسازیم و اعلام کنیم آن ها بیایند و بپیوندند به این حزب. مطلقاً چنین نیست؛ روش ما این هست که باید حزب پیشتاز انقلابی و کارگری را همراه با کارگران پیشروی سوسیالیست بسازیم.

دومین نکته این هست که آیا یک فرد که به باورهای اسلامی روی آورده می تواند در درون حزب پیشتاز کارگری وارد شود یا خیر ؟ به نظر من اتحاد ما و اتحاد تشکیلاتی ما در حزب پیشتاز انقلابی صرفاً بر سر یک چیز هست و آن هم برنامۀ حزب هست. برنامه ای که در مرکز آن مطالبات و فعالیت های زندۀ طبقۀ کارگر نهفته شده، یعنی کسانی که در مبارزات ضد سرمایه داری پیشقدم هستند و پیشرو هستند و به لزوم فرا رفتن از نظام سرمایه داری رسیده اند و خواهان انقلاب کارگری هستند. فراسوی این که چه اعتقادات شخصی و فردی و باورهایی دارند، این ها می توانند نه تنها در این حزب عضو بشوند، بلکه از رهبران این حزب باشند.

پرسش: ممنون از توضیحات. سؤال دیگری که مطرح می شود این هست که آیا این حزب است که می خواهد به جای طبقۀ کارگر قدرت بگیرد؟

به نظر من این هم سؤال مهمی هست؛ به نظر من در این جا باید یک تمایزی ایجاد بکنیم بین مفهوم رهبری و مفهوم قدرت سیاسی. بنابراین حزبی که ما در صدد ایجاد آن هستیم حزب تدارکات انقلاب هست؛ یعنی حزبی که رهنمود می دهد به طبقۀ کارگر؛ و در یک شرایط مشخص بحرانی، برنامه اش جذابیت خواهد داشت برای توده های وسیعی از طبقۀ کارگر و بسیاری از کارگران به این حزب ملحق می شوند و نهایتاً حزب وسیع توده ای کارگری و حزب کمونیست ایران شکل می گیرد؛ در دوران بحران انقلابی، در دوران اعتلای انقلابی و قدرت دوگانه و شرایطی که سرنگونی نظام سرمایه داری در دستور کار قرار می گیرد، در نتیجه مسألۀ حزب در واقع تدارکات در وهلۀ نخست هست و مهمترین نقشی که ایفا می کند نقش رهبری جنبش کارگری هست؛ اما زمانی که قدرت سیاسی به دست طبقۀ کارگر افتاد، به هیچ وجه این قدرت سیاسی نباید به دست حزب منتقل شود. قدرت سیاسی در دست شوراهای کارگری خواهد بود. یعنی این که قدرت سیاسی، قدرتی هست که به طبقه ای که در اکثریت در جامعه قرار گرفته، متعلق هست و حزب در واقع به جای طبقۀ کارگر انقلاب نمی کند؛ خلاف این، یکی از انحرافاتی هست که در بسیاری از این سازمان هایی که در سؤال قبلی برشمردم، وجود دارد؛ آن ها براین باورند که حزب رأساً باید قدرت حکومت سیاسی را بگیرد. اما در انقلاب روسیه چنین نشد، حزب بلشویک قدرت سیاسی را به دست نگرفت. شوراهای کارگری قدرت را گرفتند، حزب در واقع نقش رهبری را در این انقلاب داشت. از این رو یک وجه تمایز خیلی مهم بین رهبری و قدرت سیاسی وجود دارد؛ اگر حزب قرار باشد که قدرت سیاسی را به نیابت از کل طبقۀ کارگر بگیرد، واضح هست که این مبدل به یک بورکراسی که می شود که ما در کشورهای مثل شوروی، چین، کوبا و سایر اقمار جامعۀ شوروی در پیش دیدیم. یعنی یک عده ای به اسم طبقۀ کارگر قدرت سیاسی را می گیرند و کارگران را نهایتاً به گوشه ای پرتاپ می کنند و آن ها را در نقش تصمیم گیری از قدرت ساقط می کنند و واضح هست که در چنین شرایطی این انقلاب به شکست می انجامد؛ چرا که لازمۀ گذار از سرمایه داری به سوسیالیزم، دوران انتقالی پس از تسخیر قدرت، وجود دموکراسی کارگری هست. وجود شوراهای کارگری در قدرت سیاسی و وجود مشارکت تمام اقشار تحت ستم جامعه در تصمیم گیری ها است.

پرسش: در واقع همان طوری که اشاره کردید، این حزب صرفاً وسیله ای هست برای به قدرت رساندن شوراها و نمی تواند در تقابل با آن ها قرار بگیرد. چون در غیر این صورت هدف خودش را نقض کرده. در نتیجه این سؤال مطرح می شود که رابطۀ بین حزب و شورا بعد از انقلاب چه خواهد بود؟

در پاسخ به این سؤال باید بگویم که در واقع یک رابطۀ تنگاتنگی در دروان پیشا انقلابی بین حزب پیشتاز کارگری که به منظور تدارکات ایجاد شده و شوراهای کارگری به وجود می آید. نهایتاً شوراها کارگری برنامۀ این حزب را که سال ها پیش تدارک دیده شده، تبلیغ شده، محک خورده و در عمل نشان داده شده است که در راستای منافع کل طبقۀ کارگر است، می پذیرند. در انقلاب ۱۹۱۷ روسیه هم چنین شد. پس از این که شوراهای کارگری که نمایندۀ اکثریت جامعه هستند به قدرت می رسند، حزب آن که به منظور تدارکات انقلاب ایجاد شده، یک نقش میرنده ای خواهد داشت، یعنی به تدریج خود را باید منحل کند. اما در مقابل این، احزاب مختلف به وجود می آید و واضح هست که حق تشکیل را خواهند داشت تا از زوایای مختلف با برنامه های متعدد و همراه با جنبش های مختلف اجتماعی مستقلاً به امور و مطالبات خودشان بپردازند.

پرسش: در همین ارتباط، این نگرانی هم وجود دارد که بعد از انقلاب یک نظام «تک حزبی» ایجاد شود. رابطۀ این حزب، با سایر احزاب به چه شکل خواهد بود؟

همان طور که ذکر کردم بعد از انقلاب شوراهای کارگری باید تضمین کنند که دمکراسی کارگری– یک دمکراسی بسیار عالی تر از دمکراسی بورژوایی– در جامعه حکمفرماست؛ از این زاویه تمام احزاب حتی احزابی که مخالف دولت کارگری هستند، مادامی که دست به مبارزۀ مسلحانه برای تخریب و سرنگون کردن دولت کارگری نزنند، می توانند عقاید خودشان را آزادانه در احزاب و تشکلات خودشان داشته باشند و هر نوع سازمان و تشکلی که فکر می کنند برایشان جایز هست و منافع شان را حفظ می کند، ایجاد کنند. بنابراین در درون جامعه، در دورۀ انتقال از سرمایه داری به سوسیالیزم پس از تسخیر قدرت، تعدد احزاب و انواع و اقسام احزاب وجود دارند تا کل جامعه برای دخالتگری در امر ساختن سوسیالیزم ترغیب شود؛ و این دمکراسی که ما از آن نام به عنوان دمکراسی سوسیالیستی نام می بریم، دمکراسی ای خواهد بود بسیار عالی تر از دمکراسی بورژوایی که امروز ما در کشورهای اروپایی شاهدیم. یعنی در واقع در کشورهای اروپایی یک دمکراسی صوری وجود دارد، اصولاً این دمکراسی محدود هست، در صورتی که در دورۀ انتقال پس از انقلاب و در جامعۀ سوسیالیستی تمام احزاب خواهند توانست که نظرات خود را و برنامۀ خودشان را به آزمایش بگذارند و جامعه را به اهداف خودشان متقاعد کنند. بنابراین رژیم هایی که به قدرت می رسند– مثل کشورهای اروپای شرقی، شوروی، چین و غیره– و یک نظام تک حزبی را اعمال می کنند، به سرعت از همان ابتدا بورکراتیک شده و به انحطاط خواهند رفت. این چشم اندازی نیست که ما مد نظر داشته باشیم. اصولا ما مخالف ای نوع برخوردهای از بالا هستیم. تصور مان این هست که سوسیالیزم در واقع یک امری است که باید از پایین ساخته شود با مشارکت تمام اقشار جامعه، حتی کسانی که تا روز قبل از انقلاب مخالف سیستم سوسیالیستی بودند.

بسیار ممنومم از وقتی که گذاشتید . امیدوارم بازهم در آینده به این موضوعات بازگردیم.

# **نکاتی دربارۀ تشکل های مستقل و حزب پیشتاز کارگری**

پرسش: رفیق مازیار اخیراً مباحثاتی در مورد تشکل های مستقل کارگری و نقش سندیکاها در جنبش کارگری میان برخی از فعّالان کارگری باز شده است. شما در این مورد مقالات متعدّدی در طی سالیان گذشته نگاشته اید. در ابتدا توضیحاتی در مورد مفهوم رایج تشکل مستقل از دیدگاه سازمان های سنتی بدهید.

پاسخ: از دیدگاه سازمان های سنتی– که «حزب» یا «سازمان» خود را نقداً ساخته اند– عموماً درک مشخص و مشترکی از طرح این شعار دارند. از دیدگاه آنان فعّالیت سیاسی بر دو محور خاصّ «کمونیستی» و «دموکراتیک» تقسیم می شود. اوّل، کار«کمونیستی» که مربوط به سازمان سیاسی خود آنان بوده و براساس برنامه و تشکیلات خاصّ خودشان متمرکز شده است. به زعم آنان گرایش های سیاسی موجود، دچار بحران بوده و صرفاً خود آنان هستند که پاسخگوی نیازهای جامعه می باشند. از این رو از کارگران کمونیست می خواهند که به سازمان آنان بپیوندند و مبارزات سیاسی و تشکیلاتی را در درون سازمان آنان انجام دهند. دوّم، کار «دموکراتیک» است که شامل کار در درون «تشکل های مستقل کارگری» (و سایر تجمّع ها) می شود. «کمونیست»های این سازمان ها برای نفوذ و کسب مقام «رهبری»، وارد این تجمّع ها شده و دخالت «دموکراتیک» را انجام می دهند. به اعتقاد آنان چنین تشکل هایی تنها در صورتی موفقیت نهایی خواهند یافت که به انحصار سازمان «کمونیستی» آنان درآیند. اعضای کارگر این سازمان ها در واقع برای ساختن و پیش برد فعّالیت های تشکل های کارگری به درون آن ها نمی روند، بلکه برای «رهبری» سایر کارگران به آن ها راه می یابند. و در مواردی هم در صورت عدم توفیق در هدف های خود، به تخریب این تشکل ها دست می زنند. بدیهی است که چنین روشی از مداخله نه تنها غیراصولی و انحصارگرایانه است، بلکه به تفرقۀ هر چه بیشتر تجمّع های کارگری منجر می شود. کارگران متعلق به این سازمان ها خود را تافته ای جدا بافته از کارگران در تشکل های کارگری می پندارند و در مقابل، سایر کارگران به آنان به چشم افرادی جدا از خود می نگرند.

پرسش: موضع مارکسیست های انقلابی چگونه است؟

پاسخ: روش برخورد کمونیست های انقلابی در درون تشکل های مستقل کارگری چنین نیست. از دیدگاه کمونیست ها، تشکل های مستقل کارگری ابزاری لازم و ضروری اند، و گسترش و تکامل آن ها– حتی اگر تحت کنترل کمونیست ها نباشند– به پیشبرد مبارزات ضدّ سرمایه داری کمک شایانی می کند. در نتیجه کمونیست های انقلابی همواره بایستی به طور جدّی در جهت ساختن و گسترش این تشکل ها– بدون توقع های لحظه ای– مبادرت کنند. هر چه تشکل های مستقل کارگری گسترده تر و متشکل تر باشند، نهایتاً توازن قوای طبقاتی– به نفع طبقۀ کارگر (و کلّ چپ) و علیه دولت سرمایه داری– تغییر می یابد. بنابراین تخریب و یا مداخله در جهت تحمیل غیراصولی عقاید خود بر این تشکل ها، چنین تشکل هایی را در مقابل رژیم های سرمایه داری تضعیف می کند.

پرسش: موضع فعّالان کارگری که تعلقی به این سازمان های سنتی ندارند، چیست؟

پاسخ: گرچه اغلب فعّالان کارگری به روش های سازمان های سنتی آشنایی داشته و– براساس تجربۀ خود، به خصوص پس از انقلاب ۵۷ ایران– از آن فاصله گرفته اند، امّا هنوز به علت ناروشنی در مورد مفهوم تشکل های مستقل کارگری و زمان و چگونگی طرح آن و رابطۀ یک حزب کارگری با چنین تشکل هایی، تحت تأثیر سیاست های همین گروه ها قرار می گیرند و از همان روش های انحرافی به شکل های مختلف دنباله روی می کنند.

در واکنش به سیاست ها و روش های سازمان های سنتی، بسیاری از مبارزان کارگری به این نتیجه رسیده اند که مفهوم «تشکل مستقل کارگری» در وهلۀ اوّل یعنی تشکل هایی که می بایستی «مستقل» و «جدا» از سازمان های چپ باشند. و از آن جایی که اکثر این سازمان ها به وسیلۀ «روشنفکران» بنیاد گذاشته شده و یا اکثراً متشکل از «روشنفکران»اند، پس مفهوم تشکل مستقل کارگری به طور مشخص یعنی تشکل هایی «مستقل» از روشنفکران؛ تشکل هایی که به وسیلۀ خود کارگران و برای خود کارگران ساخته شده اند.

اوّل، در این که تشکل های مستقل کارگری بایستی به وسیلۀ خود طبقۀ کارگر (و یا در ابتدا کارگران پیشرو) ساخته شود، نباید تردیدی داشت. بدیهی است که «تشکل های کارگری» را یک عدّه «روشنفکر»- هر چند هم انقلابی– نمی توانند به طور واقعی تشکیل دهند. هم چنین تشکل های کارگری بایستی مستقل از سازمان های سیاسی باشند؛ یعنی نمی توان آن ها را به زائده ای از یک یا چند سازمان چپ– هر چند هم انقلابی– تبدیل کرد. امّا این واقعیت ها به این مفهوم نمی تواند تلقی شود که به نحوی– برای حفظِ استقلال این تشکل کارگری– اعضای کارگر یک یا چند سازمان چپ حق دخالت و یا فعالیت در درون چنین تشکل هایی را نداشته باشند– و گرنه «استقلال» زیر سؤال می رود.

واضح است که هر کارگر (چه به طور انفرادی و غیروابسته به یک سازمان سیاسی و چه وابسته به یک سازمان سیاسی با برنامۀ مشخص) بایستی قادر باشد تا عضو یک تشکل کارگری شود و آزادانه و بدون محدودیت– همزمان با فعّالیت در درون تشکل کارگری– از عقاید و برنامۀ سازمان خود دفاع کند. کارگران آگاه، خود، براساس فعّالیت و مبارزۀ اعضای درون تشکل های کارگری است که همرزمان شان را انتخاب می کنند و نه وابستگی سیاسی آن افراد. چنان چه اعضای کارگر یک سازمان سیاسی خاص آن چنان فعالیتی داشته باشند که از سوی سایر کارگران به اکثریت رهبری یک تشکل کارگری انتخاب شوند، نمی توان با روش های بوروکراتیک و غیراصولی آنان را– زیر لوای وابستگی به یک سازمان خاص– محکوم و اخراج و یا منزوی کرد.

اگر امروز جنبش کارگری ایران به چنین وضعیت اسفباری دچار شده که یک سازمان کارگری که در برگیرندۀ بخش قابل ملاحظۀ کارگران پیشرو باشد، وجود ندارد، این امر نباید به این معنی تلقی شود که «نداشتن تعلقات سازمانی» از محسنات یک کارگر کمونیست است. اگر سازمان های سیاسی به «چپ» و «راست» زده و هیچ یک بدیلی انقلابی تشکیل نداده اند، نباید پیشرُوی کارگری را به این نتیجه برساند که بدون برنامۀ سیاسی و سازمان سیاسی– و صرفاً متکی بر تشکل های مستقل کارگری– می توان انقلاب آتی را سازماندهی کرد.

دوّم، بنابر تجربۀ جنبش کارگری در سطح بین المللی، تشکل های مستقل کارگری صرفاً یک مفهوم دارند و آن هم استقلال آنان از سازمان های بورژوایی است. اگر بورژوازی برای حفظ منافع خود تشکل های خود را به وجود می آورد، طبقۀ کارگر هم تشکل های «مستقل» خود را نیاز دارد. آنان که مدافع یک جامعۀ طبقاتی اند و به طور متشکل در یک سازمان طرفدار رژیم سرمایه داری فعّال اند، نمی توانند در درون یک تشکل کارگری راه داده شوند. کارگران پیشرو در جهت استقلال خود از طبقۀ متخاصم بایستی اصرار داشته باشند و نه عقاید سازمان های کمونیستی متفاوت (در شرایطی که چنین سازمان هایی وجود داشته باشند).

سوّم، بحث بر سر «کارگر» و «روشنفکر»، و به نوعی مرزبندی سفت و سخت میان این دو، یک بحث انتزاعی است که برخی به راه انداخته اند و هیچ نتیجه ای جز تفرقه انگیزی در صفوف جنبش کارگری ندارد. بورژوازی سنتاً کار اجتماعی را به کار «فکری» و «یدی» تقسیم کرده و «روشنفکران» را صاحب امتیاز قلمداد می کند. این عدّه با همین روش از تقسیم کار، می خواهند «کارگران» را صاحب امتیاز کنند. در صورتی که هدف باید از بین بردن هرگونه امتیاز انحصاری در جامعه باشد. مارکسیست های انقلابی به این گونه تقسیم کار اجتماعی اعتقادی ندارند. در جامعۀ سرمایه داری دو طبقۀ اصلی وجود دارد (بورژوازی و پرولتاریا). ایدئولوژی حاکم در جامعه، ایدئولوژی طبقۀ حاکم است. عقاید و تبلیغات سرمایه داری در تمام سطوح جامعه از جمله مابین کارگران رخنه می کند. در نتیجه در چنین جوامعی خط طبقاتی به طور سیاه و سفید تقسیم نمی شود. کلیۀ «روشنفکران» الزاماً ضدّ انقلابی نیستند و هم چنین کلیۀ کارگران به منافع دراز مدّت خود به طور یک پارچه واقف نمی شوند. برخی از کارگران تحت تأثیر ایدئولوژی طبقۀ حاکم قرار گرفته، و برعکس برخی از روشنفکران به صفوف طبقۀ کارگر می پیوندند. در نتیجه آن چه برای جنبش کارگری بایستی اهمیت داشته باشد، این نیست که چه کسی «کارگر» است و چه کسی «روشنفکر»، آن چه مهم است اینست که چه فردی «مبارز انقلابی» (یعنی کسی که به منافع دراز مدّت طبقه کارگر در عمل وفادار باشد) است. برای مثال در ایران، کسی که یک روز در عمر خود کار «یدی» نکرده، امّا خواهان سرنگونی رژیم و جایگزینی آن با حکومت کارگری است (و در عمل هم در این جهت گام بر می دارد) یک «مبارز انقلابی» است و از طرف دیگر فردی که تمام عمر خود کار مشقت آمیز در کارخانه کرده و امروز در صف حزب الله قرار دارد و مدافع رژیم است، یک «مبارز انقلابی» نیست.

اضافه بر این، همان طور که در سازمان های سیاسی، هم «روشنفکر» وجود دارد و هم «کارگر»، در تشکل های کارگری هم پس از دوره ای عدّه ای از کارگران پدید می آیند که دیگر کار یدی نمی کنند و به «رهبران حرفه ای» تبدیل می شوند. اتحادیه های کارگری در غرب بسیاری از این قبیل کارگران «روشنفکر» زده (یا بوروکرات) را در درون خود دارد. کسانی که به کلی مخالف «روشنفکران» هستند، چرا اعتراضی به حضور این گونه عناصر در درون تشکل های کارگری نمی کنند؟ بدیهی است که تقسیم بندی مبارزان کمونیست به «روشنفکر» و «کارگر» یک بحث کاذب است که کمکی به اتحاد و استحکام صفوف کارگران پیشرو نمی کند– همان طور ایجاد تفاوت بین کارگر سفید و سیاه، ایرانی و عرب.

می گویند که تمایز بین «کارگر» و «روشنفکر» لازم است، چون تمام بلاها را روشنفکران بر سر جنبش کارگری ایران آوردند؛ و اگر کارگران به حال خود رها شده بودند وضعیت به این وخامت نمی بود. این بحث هم ناصحیح است. مسبّب اصلی شکست انقلاب ایران سیاست های اشتباه سازمان های «چپ» و برنامه های انحرافی آنان بوده است. این برنامه ها را صرفاً «روشنفکران» به درون جنبش کارگری نیاوردند، بلکه «کارگران» عضو این سازمان ها به درون جنبش کارگری منتقل کردند. برای درس گیری از تجارب گذشته، بایستی به ریشۀ مسأله پرداخت.

چهارم، مفهوم تشکل کارگری صرفاً محدود به «سندیکا» و یا اتحادیۀ کارگری نمی شود. در اغلب نوشته ها، از واژه های «تشکل مستقل کارگری» و «سندیکای کارگری» به یک مفهوم استفاده می شود. اتحادیۀ کارگری صرفاً یکی از شکل های تشکل مستقل کارگری است. تشکل مستقل کارگری، تشکلی است که کارگران درگیر مبارزۀ مشخص کارگری برای پیشبرد مبارزۀ خود ایجاد می کنند. در دوره های اعتلای مبارز/spanات و ایجاد روزنه های دمکراتیک، تشکل های کارگری به شکل سندیکاها (اتحادیه های سراسری) ظاهر می شوند. در دوره های اعتلای انقلابی، تشکل های کارگری خود را به عالی ترین شکل خود یعنی «شوراهای کارگری» به نمایش می گذارند و در دوره های رکود مبارزات طبقاتی و سرکوب، کمیته های عمل مخفی و غیره شکل می گیرند.

پرسش: آیا طرح شعار تشکل های مستقل کارگری امروزه ضروری است؟

پاسخ: بدیهی است که یکی از تبلیغات اصلی هر سازمان و یا تشکلی که خود را مدافع طبقۀ کارگر اعلام می دارد، بایستی بر ضرورت ایجاد تشکل های مستقل کارگری تأکید داشته باشد. چون که در نهایت، رهایی طبقۀ کارگر به دست خود طبقۀ کارگر و با اتکا به نیروی خود آن و سایر زحمتکشان صورت می گیرد. بنابراین طرح شعار «زنده باد تشکل های مستقل کارگری» (یعنی هر تشکلی که کارگران برای پیشبرد مبارزات خود لازم تشخیص می دهند و مستقل از بورژوازی است) درست می باشد. امّا، بایستی از این شعار عام فراتر رفت و روشن کرد که شعار خاصّ جنبش کارگری (امروز) چه باید باشد؟ بر سر این موضوع اختلاف وجود دارد.

تحت وضعیت فعلی سیاسی ایران، به طور عمومی دو برخورد وجود دارد. یکی بر تداوم سازماندهی کمیته های عمل مخفی تأکید کرده و دیگری بر سازماندهی علنی و سراسری کارگری (اتحادیه ها). برای تشخیص روش صحیح سازماندهی کارگری، باید تحلیلی از ماهیّت رژیم ارائه داده شود. رژیم فعلی یک رژیم سرمایه داری است که در بهترین حالت آرزوی بازگشت به دوران «طلایی» شاه را در سر می پروراند– نظام سرمایه داری متکی بر امپریالیزم که از طریق سرکوب و اختناق قادر به استثمار طبقۀ کارگر باشد. این رژیم همانند رژیم شاه هیچ گاه قادر به اعطای آزادی های «دموکراتیک» (مانند دولت های غربی) نخواهد بود. ایجاد گشایش های دموکراتیک فوراً به بهای سرنگونی رژیم تمام می شود (همان طور که در مورد رژیم شاه چنین شد). بحران اقتصادی این قبیل رژیم ها آن چنان شدید است که حتی تحمل آزادی نسبی و کوتاه مدّت را هم نخواهند داشت. با این وصف، ماهیت ضدّ کارگری رژیم به این مفهوم نیست که تشکل های ظاهری کارگری هم مطلقاً شکل نمی گیرند. برعکس گاهی همین رژیم، به علل مختلف، تشکل های کارگری را به وجود می آورد. امّا این امر به علت «عقب نشینی» رژیم نیست، بلکه سیاست مشخص تهاجم به کارگران است از طریقی دیگر. و «اتحادیه»هایی که هم ایجاد می شوند، «اتحادیه های زرد» هستند– نمایندگان رژیم هم در آنان شرکت داشته و کاملاً تحت کنترل اند (مثلاً ایجاد تشکل های کارگری در دورۀ خاتمی با همکاری «سازمان بین المللی کار»).

بدیهی است که شعار کارگران پیشرو نمی تواند تبلیغ برای ایجاد چنین تشکل هایی باشد. همچنین واضح است که در عین حال کارگران پیشرو در صورت وجود چنین تشکل هایی– بایستی از آنان برای پیشبرد امر مبارزاتی خود استفاده کنند. امّا، برای انجام موفقیت آمیز چنین کاری، کارگران بایستی تشکل های مستقل خود– منطبق با وضعیت فعلی– را ساخته باشند. این تشکل ها چیزی جز تشکل هایی که– طی سال های گذشته کارگران پیشرو برای سازماندهی مبارزات ضدّ رژیمی نقداً ساخته اند– نمی تواند باشد. این تشکل ها را می توان کمیته ها (محافل) عمل مخفی نامید. تنها تضمین ادامۀ فعّالیت های کارگری (چه مخفی و چه علنی) ایجاد، احیا و گسترش چنین کمیته هایی است. گرچه چنین کمیته هایی نقداً– طی چند سال گذشته– ساخته شده اند، امّا هنوز یا همه جا ایجاد نشده اند و یا هماهنگ نیستند. بنابراین هنوز یکی از وظایف اصلی کارگران پیشرو، احیا، ایجاد و گسترش چنین کمیته هایی است. هر چه این کمیته های عمل مخفی بیشتر و سازمان یافته تر باشند، امکانات مبارزاتی (چه مخفی و چه علنی) بیشتر می شوند.

طرح شعارهای «ایده آل»- مانند تشکیل اتحادیه های کارگری زیر چکمه های دیکتاتوری آخوندی– بدون پشتوانۀ عملی، صرفاً به یک تبلیغات تو خالی دهن پُر کن تبدیل می شود. اگر گرایش های طرفدار طبقۀ کارگر خود تاکنون نتوانسته اند در تشکیل حتی یک کمیتۀ عمل مخفی (چند نفری) دخالت داشته باشند، چگونه می خواهند میلیون ها کارگر را در اتحادیه سازمان دهند؟ اتحادیه های کارگری (حتی اگر تحت چنین رژیمی امکان پذیر باشد) نیازی به تبلیغات گروه های سیاسی ندارد (آن هم گروهایی که عمدتاً در خارج هستند). خود کارگران در وضعیت مشخص به ایجاد چنین تشکل هایی دامن می زنند. آن چه گروه های سیاسی و پیشروان کارگری می بایستی توجّه خود را بدان معطوف کنند، ایجاد ستون فقرات چنین اتحادیه هایی است. زیرا که حتی اگر رژیم به اتحادیه های واقعی تن دهد، این امر موقتی خواهد بود و به همان سرعت می تواند آن ها را تعطیل کند (البته پس از شناسایی مبارزان کارگری و دستگیری و یا اعدام آن ها). اگر چنین شد باید چکار کرد؟ آیا بایستی دوباره سال ها انتظار کشید تا نسل جدیدی از کارگران اقدام به ساختن تشکل های کارگری مخفی خود کنند؟ واضح است که مسألۀ امروزی ما ساختن نطفه های محکم و مخفی تشکل های کارگری است، کمیته هایی که بتوانند در هر وضعیتی خود را سازمان دهند. چنین کمیته هایی خود تعیین می کنند که چگونه به سندیکاهای کارگری و یا هر تشکل دیگری پاسخ دهند.

پرسش: نقش حزب کارگری در ایجاد تشکل های مستقل کارگری چیست؟

پاسخ: در برخورد با مسألۀ تشکیل حزب طبقۀ کارگر (و رابطۀ آن با تشکل های مستقل کارگری)، همچنین، دو روش متفاوت وجود دارد. اولی، بر این نظر است که حزب طبقۀ کارگر را می توان در ابتدا جدا از پیشروان کارگری ساخت و سپس– طی دوره ای– آنان را متقاعد به پیوستن به آن حزب کرد. گروه های سنتی ایرانی عموماً چنین روشی را اتخاذ کردند و برداشتی نادرست و مکانیکی از یک حزب کارگری انقلابی دارند. دومی، بر این اعتقاد است که حزب طبقۀ کارگر بایستی از درون تشکل های مستقل کارگری به وجود آید. عناصری از سابقۀ جنبش کارگری به خصوص پس از مشاهدۀ عملکرد سازمان های موجود در انقلاب و پس از آن به چنین نتیجه ای رسیده اند.

در واقع این دو برخورد، دو روی یک سکه هستند. نقطۀ مشترک هر دو اینست که هیچ یک– با توجّه به ساختن حزب– به ارتباط تنگاتنگ سه گانۀ مابین پیشرُوی کارگری یا «کارگران روشنفکر» (رهبران طبیعی وعملی جنبش کارگری)، پیشگام انقلابی یا «روشنفکر کارگری» (رهبران نظری و سیاسی جنبش کارگری)، و توده های کارگر و زحمتکش، توجّه خاص نمی کنند. دستۀ اوّل، دستۀ دوّم را متهم به داشتن انحرافات «سندیکالیستی» می کند و گروه دوّم، اوّلی را متهم به داشتن انحرافات «روشنفکرانه». این دعوای کاذب به مشکلات موجود پیشروی کارگری می افزاید و افتراق را در درون جنبش کارگری تشدید می کند.

دستۀ اوّل تصوّر می کند که «سازمان» و یا «حزب» خود، مرکز جنبش کارگری است و با عدّه ای «روشنفکر و کارگر انقلابی» بدون دخالت میان پیشروی کارگری می توان حزب طبقۀ کارگر اعلام کرد. و دستۀ دوّم با اتکا به سابقۀ کارگری خود می پندارد که «کارگران» به خودی خود نهایتاً بدون نیاز به پیشگام انقلابی می توانند به طور جمعی (صرف نظر از ناهمگونی سیاسی و درجۀ آگاهی) از درون یک تشکل کارگری (مانند اتحادیۀ کارگری)، حزب خود را بسازند.

برخورد به گروه های سنتی از حوصلۀ این بحث خارج است (در مقالات پیشین در این مورد نوشته ایم)، در این جا می پردازیم به نظر دستۀ دوّم. این عدّه به درستی ایراداتی به گروه های سنتی می گیرند و بر لزوم درگیری پیشروی کارگری در ایجاد حزب طبقۀ کارگر تأکید می کنند. امّا خود، ایراداتی دارند. ایرادات به این نظر چندگانه است.

اوّل، گرچه طبقۀ کارگر در کل مورد استثمار قرار می گیرد، امّا آگاهی طبقاتی به شکل یکپارچه و همگون در کلّ طبقۀ کارگر ایجاد نمی شود. در بین کارگران هم، گرایش های متفاوت و گاه متضاد مشاهده می شود. در درون تشکل های کارگری هم همین وضعیت حاکم است. بنابراین، صحبت از «ایجاد حزب طبقۀ کارگر از درون تشکل های کارگری» به میان آوردن بحثی است غیرعملی و ناوارد. در تاریخ جنبش کارگری کلیۀ حزب های «کارگری» که از درون تشکل های مستقل به وجود آمدند، به نحوی از انحاء منحط و یا بورژوایی شدند (نمونۀ بارز آن «حزب کارگر» بریتانیا است). در واقع صرفاً بخشی از طبقۀ کارگر در مراحل اوّلیه، پیگیرانه از منافع کلّ طبقۀ کارگر دفاع می کند. این بخش را می توان «پیشروی کارگری» نامید– کارگرانی که در صف مقدّم جنبش کارگری، صرف نظر از جزر و مدّ مبارزات، قرار می گیرند– این بخش رهبران طبیعی و عملی کارگران هستند.

دوّم، حزب طبقۀ کارگر، نیاز به برنامۀ انقلابی دارد. این برنامه بایستی ریشه در تجارب تاریخی طبقۀ کارگر، نه تنها در ایران که در سطح بین المللی، داشته باشد. این برنامه بایستی متکی به تئوری انقلابی تکامل یافتۀ دو قرن اخیر جنبش های کارگری باشد. کارگرانی که روزی ۸ تا ۱۰ ساعت در کارخانه ها و ادارات و مؤسسات مشغول به کار مشقت بار هستند، یک شبه و به شکل خودبه خودی به این تئوری ها دست نمی یابند. طبقۀ کارگر (همانند طبقۀ بورژوا) نیاز به تئوریسین های خود دارد. بدیهی است که این نظریه پردازان کارگری می باید از درون خود طبقۀ کارگر بیرون آیند. بخش هایی از طبقۀ کارگر در مبارزۀ ضد سرمایه داری خود به آگاهی سوسیالیستی می رسند. به سخن دیگر آگاهی مبنی بر ضرورت سرنگونی نظام سرمایه داری و جایگزینی آن با نظامی نوین سوسیالیستی. اما این آگاهی به شکل خطی و گسترده صورت نمی گیرد. همان طور که آگاهی سوسیالیستی در درون طبقۀ کارگر به وجود می آید به همان نسبت توهم نسبت به سرمایه داری در درون بخش دیگر به وجود می آید و این آگاهی به دست آمده از میان می رود. زیرا که به گفتۀ کارکس مارکس ایدئولوی غالب در جامعه همانا ایدئولوژی هیئت حاکم است. در نتیجه، از ابتدا طبقۀ کارگر نیاز به تشکیلاتی دارد که این آگاهی به دست آمده را محفوظ نگاه دارد و گسترش دهد. این تشکیلات چیزی نیست جز حزب پیشتاز انقلابی،‌ متشکل از «کارگران روشنفکر» و «روشنفکران کارگری» (که خود را در خدمت جنبش کارگری گذاشته اند– و در عمل هم آزمون خود را به طبقۀ کارگر پس داده اند). بنابراین بایستی پیوندی میان آن بخش پیگیر طبقۀ کارگر (رهبران عملی) و این روشنفکران– از ابتدا– ایجاد

شود. رابطۀ «پیشروی کارگری» و «پیشگام انقلابی» را نمی توان به طور مصنوعی ایجاد کرد. گرچه این دو در ابتدا به طور جداگانه تشکیل می شوند، امّا بلافاصله به یکدیگر پیوند می خورند و وجه تمایزی بین آن ها نخواهد بود– همه از اعضای یک تشکیلات هستند که به دور یک برنامه جمع شده اند. اصرار بر اعطای امتیاز ویژه به «روشنفکران» و یا «کارگران»- صرف نظر از قابلیت های سیاسی و تشکیلاتی– ریشه های انحطاط را در این تجمع اولیه‌ ایجاد می کند. هر عضو بنا بر قابلیت و جدّیت سیاسی، جایگاه خود را در درون یک تشکیلات واحد می یابد.

سوّم، حزب طبقۀ کارگر در درون جامعۀ سرمایه داری تا دورۀ پیشا انقلابی و تسخیر قدرت، بایستی از حملات و نفوذ طبقۀ متخاصم محفوظ بماند. حزب های بی در و پیکر و توده ای همیشه مورد حملۀ دشمنان طبقۀ کارگر قرار می‌گیرند. در نتیجه حزب کارگری، باید با عدّه ای متعهد (از لحاظ سیاسی و برنامه ای)، جدّی (از لحاظ فعالیت و کار سیاسی)، منضبط (از لحاظ وفاداری به تشکیلات) و با رعایت اکید مسائل امنیتی ساخته شود. بنابراین چنین حزبی در ابتدای کار، حزبی کوچک خواهد بود که به تدریج رشد کرده و در دورۀ پیشا انقلابی به حزب «توده ای» تبدیل می شود. تصوّر این که رژیم سرمایه داری (به خصوص در کشوری مانند ایران) اجازۀ ساختن یک حزب توده ای را به طبقۀ کارگر خواهد داد کاملاً تخیلی است. حزب طبقۀ کارگر، حزب اقلیت کارگران است (پیوندی از بهترین عناصر طبقۀ کارگر و روشنفکران انقلابی).

چهارم، چنین حزبی می تواند فعّال ترین و متعهدترین اعضای کارگر خود را برای مبارزۀ سیاسی (به دور برنامۀ انقلابی) در تشکل های مستقل کارگری شرکت دهد. تنها تضمین گسترش و تداوم کار تشکل های مستقل کارگری، وجود چنین نهادی است. تشکل های مستقل کارگری (حتی کمیته های عمل مخفی) بدون دخالت آگاهانۀ یک حزب انقلابی، نهایتاً پراکنده شده و از بین می روند.

پرسش: به نظر شما حزب کارگری چگونه تشکیل می شود؟

برخلاف نظرات گروه های سنتی و مدافعان «ساختن حزب کارگری از درون تشکل های مستقل کارگری»، تدارک ایجاد نطفه های اوّلیۀ حزب کارگری آتی ایران را می توان از هم اکنون (چه در ایران و چه خارج) آغاز کرد. همان قدر که ساختن حزب طبقۀ کارگر، بدون پیشروی کارگری و دخالت در جنبش کارگری انحرافی است، به همان ترتیب در انتظار «ناجی» نشستن هم اشتباه است. یکی از طرق دخالت، در جهت پیشبرد مبارزات کارگری موجود (کمیته های عمل مخفی)- و در عین حال تدارک ساختن نطفه های اوّلیۀ یک حزب کارگری– تشکیل «هسته های کارگری سوسیالیستی» است («کارگری» در جهت گیری و ترکیب فعّالین، و «سوسیالیستی» در برنامه). هسته هایی که در ابتدا به طور جداگانه در هر نقطه ای از ایران و یا خارج حول یک برنامۀ انقلابی روشن و با افراد متعهّد، جدّی و منضبط ساخته شده و مداخلۀ درون تشکل های کارگری (کمیته های عمل) را سازمان می دهد. این هسته های کارگری سوسیالیستی به تدریج به دور یک نشریۀ کارگری می توانند به یکدیگر– در سطح عملی و سیاسی– نزدیک شده و پایه های اوّلیۀ یک گروه کارگری و نهایتاً حزب کارگری آتی ایران را بنیان نهند. پیوند هسته های کارگری سوسیالیستی و تشکل های کارگری موجود (کمیته های عمل مخفی)، تنها روشی است که تداوم کار تشکل های مستقل کارگری را تضمین کرده و اتحاد هسته های کارگری سوسیالیستی– طی دوره ای– تنها روشی است که– در وضعیّت کنونی– تدارک ایجاد یک حزب کارگری را می تواند تضمین کند.

فروردین ۱۳۹۲

از میلیتانت شماره ۵۹



# **طبقۀ کارگر: سازمان یابی توده ای و حزبی**

گفتگوی مازیار رازی با نشریۀ میلیتانت

**میلیتانت:** رفیق مازیار رازی در مورد تحزب گرایی در جنبش کارگری می‌خواستیم سؤالی طرح کنیم. در مجادلات جدی جاری در درون جنبش کارگری امروز ایران، ما شاهد تسریع هر چه دقیق تر و برجسته تر نگاه ها و دریافت ها به قلمرو پاسخ به چند و چون سازمانیابی طبقۀ کارگر هستیم. پاره ای گرایش ها، کماکان برای تشکل توده ای و سازمانیابی و حزب دو ماهیت جدا از هم قائل هستند. در حالی که برخی دیگر از جمله فعالین گرایش ضد سرمایه داری یا ضد کار مزدی طبقۀ کارگر، این نظر را زاید و مردود می شمارند و با توجه به تجارب جنبش کارگر جهانی– به ویژه انترناسیونال اول– به چنان تشکلی کارگری که بتواند هم مبارزات اقتصادی و هم مبارزات سیاسی طبقۀ کارگر را سازمان دهد و هدایت کند، قائل هستند. شما در این رابطه چگونه می اندیشید؟

**مازیار رازی:** به اعتقاد من نیز ایجاد دوگانگی بین «تشکل توده ای» و «حزب کارگری» یک عمل زاید و مردودی است. این روش کار سازمان های سنتی است که نقداً حزب و سازمان خود را با نام کارگران و توسط عده ای روشنفکر ساخته اند؛ و در واقع کار حزبی خود را از تشکل توده ای جدا می پندارند. آن ها توده ها را به مثابۀ ابزاری برای به قدرت رسیدن حزبشان می پندارند؛ لذا خواهان پیوستن توده ها به حزبشان هستند. این یک روش غیر اصولی است. اما در عین حال من با نظریات گرایش «ضد کار مزدی» نیز توافق ندارم. نظریات این دوستان حامل نکات مثبتی در نقد سازمان های سنتی و مطالبات کارگری است؛ اما کماکان تخیلی و غیر قابل اجرا و در نتیجه کاملاً بی ارتباط با واقعیت جامعۀ ماست.

در این امر تردیدی نیست که تشکیل یک حزب کارگری، برخلاف نظر سازمان های سنتی که اکثراً به تشکیل حزب خود مبادرت کرده اند، یک روند از پیش تعیین شده نیست. حزب کارگری می تواند یا از درون تشکل کارگری به وجود آید؛ یا می تواند در کنار آن متولد شود و یا در بیرون از آن شکل بگیرد. همه بستگی به آمادگی کارگران پیشرو و نفوذ سیاسی و تشکیلاتی آن ها در جنبش کارگری دارد. اما امر مسلم این است که این حزب هر جایی که نطفۀ اولیه آن متولد می شود باید از یک سو در مرکز فعالیت های کارگری یا در کنار کارگران قرار داشته باشد؛  و از سوی  دیگر خود را از لحاظ تشکیلاتی (و سیاسی) از تشکلات ناهمگون کارگری جدا نگه دارد .

بیشتر توضیح می دهم. انگیزۀ اصلی ایجاد حزب کارگری، ریشه در تکامل سیاسی ناهمگونی در طبقۀ کارگر دارد. در درون طبقۀ کارگر به مفهوم «عام کلمه»، حتی در وضعیت عادی سرمایه داری، توده های کارگر تحت نفوذ عقاید و ایدئولوژی بورژوایی قرار می گیرند. در درون طبقه کارگر به راحتی و سرعت گرایش های رفرمیستی، مماشات جو، فرصت طلب و خرده بورژوایی ظاهر می گردند، که در تقابل با منافع درازمدت خود کارگران قرار گرفته و ناخواسته به تقویت سیاست های بورژوازی کمک می رسانند. بورژوازی با تمام قوا و با در دست داشتن دولت و تمام نهادهای وابسته به آن (حکومت، قوای قضایی، مجریه و مقننه؛ رسانه های عمومی؛ مساجد؛ نهادهای کارگری وابسته به رژیم مانند خانۀ کارگر و غیره) و تمام امکانات مالی و انتظامی، به این ناهمگونی دامن می زند. هر چه طبقۀ کارگر متفرق تر، ناهمگون تر و بحران زده تر باشد،استیلای سرمایه داری درازمدت تر خواهد بود. باید یادآور شد که دولت سرمایه داری تنها با روش سرکوب و کشتار حاکمیت خود را اعمال نمی کند؛ بلکه همچنین از روش های دیگری، مانند نفود سیاسی در درون تشکل های توده ای و علنی کارگری نیز استفاده می کند.

ایجاد تشکلات علنی در ایران که قرار است همانند بین الملل اول کار توده ای ضدسرمایه داری انجام داده و نهایتاً به یک حزب توده ای مبدل گردد، یک پیشنهاد تخیلی است. زیرا اولا در درون یک تشکل علنی در قلب یک جامعۀ سرمایه داری عقب افتاده نظیر سرمایه داری ایران، احزاب علنی و توده ای کارگری هرگز نمی توانند به یک حزب کارگری رزمنده ، کارا و پرنفوذ مبدل گردند. به سخن دیگر، حزبی که هدفش تدارک و سازماندهی سیاسی و تشکیلاتی کارگران در راستای تشکیل یک حکومت کارگری است، باید در ابتدا (تا دورۀ اعتلای انقلابی) خود را به صورت غیرعلنی سازمان دهد. تا از ضربه خوردن ایدئولوژیک (رفرمیزم؛ فرصت طلبی و فرقه گرایی) و فیزیکی (رخنۀ عناصر جاسوس و پلیس) خود را مصون نگهدارد.

در نتیجه هدف اساسی، جلب آگاه ترین عناصر و کارگران پیشرو است. آنان نیز متشکل از کارگرانی هستند که به مثابۀ رهبران عملی کارگران در دورۀ پیش توسط کارگران شناخته شده و همچنین اعتقاد به نظریات سوسیالیستی دارند. در درون جنبش کارگری، باید وجه تمایزی مابین طبقۀ کارگر به طور اعم و کارگران پیشرو به طور اخص قائل شد. پیشرُوی کارگری –رهبران طبیعی و عملی طبقۀ کارگر– از آگاهی بالاتری از کل طبقۀ کارگر برخوردارند، زیرا که برخلاف تودۀ طبقۀ کارگر، این قشر به طور پیگیر در جزر و مد، افول و اعتلای مبارزات کارگری به طور فعالانه درگیر است. بدیهی است که این قشر به علت موقعیت خود در جنبش کارگری قادر به کسب آگاهی سوسیالیستی و تدوین برنامۀ انقلابی، بدون دخالت حزب پیشتاز انقلابی، می باشد. اما، اولاً کسب آگاهی سوسیالیستی به سرعت و دقتی که توسط یک حزب پیشتاز انقلابی به آن منتقل می شود نخواهد بود، زیرا رهبران عملی طبقۀ کارگر به علل درگیری مرتب در جنبش کارگری قادر به جذب کلیۀ نظریات و تجارب جنبش کارگری در سطح ملی و بین المللی در اسرع وقت نخواهند بود. ثانیاً به علت ارتباط تنگاتنگ پیشرُوی کارگری به کل طبقۀ کارگر، همواره خطر عقب نگه داشته شدن سیاسی و تشکیلاتی قشر پیشرو توسط تودۀ کارگر وجود خواهد داشت. پیشرُوی کارگری چنان چه در انزوا و بدون امر دخالتگری در جنبش کارگری به فعالیت خود ادامه دهد، شاید تا حدودی قادر به جذب آگاهی سوسیالیستی باشد؛ اما، در آن صورت خطر آن وجود خواهد داشت که همان قشر پیشرُوی کارگری مبدل به «روشنفکران» بی ارتباط با جنبش گردد. زیرا، قشر پیشرو تا زمانی «پیشرو» است که اتصال ارگانیک و روزمرۀ خود را با کل طبقۀ کارگر حفظ کند. ظهور کارگران پیشرُوی سنتی در وضعیت کنونی که با برخوردهای فرقه گرایانه تشکیل اتحاد عمل کارگری را کُند کرده اند، نشانگر این واقعیت است.

اما در عین حال، حزبی که قصد جلب آگاه ترین انقلابیون طبقۀ کارگر را دارد، نمی تواند یک حزب «روشنفکران» خارج از طبقه که کارش صرفاً صدور «دستور عمل» است، باشد. حزب پیشتاز انقلابی باید محور فعالیت های خود را در درون تشکل ها و محافل کارگری متمرکز کند. چنین حزبی باید متشکل از ترکیبی از «کارگر– روشنفکران» (کارگران پیشرو) و «روشنفکر– کارگران» (روشنفکرانی که در گفتار و کردار در جبهۀ کارگری قرار گرفته و مورد تأیید کارگران پیشرو قرار دارند)، باشد. صرفاً از طریق این پیوند و مداخلۀ مشترک این دو بخش از مبارزان کارگری در مبارزات واقعی توده هاست که حزب کارگری عملاً حقانیت رهبری توده ها را به دست می آورد. حقی که به هیچ وجه نمی تواند از پیش اعطا شده قلمداد شود. هر سازمانی که مدعی این حق بوده و مورد تأیید کارگران نباشد، محکوم به شکست است. مسألۀ ساختن یک حزب کارگری مبارزه برای به دست آوردن این حق از کارگران است. چنین اعتمادی صرفاً با مداخلۀ روزمرۀ فعالان حزب در جنبش کارگری به دست می آید. زیرا که توده های کارگر نه تنها از طریق مطالعه و تبلیغات رادیو تلویزیونی و اینترنتی، بلکه عمداً از راه تجربۀ خود، از فعالان انقلابی شناخت به دست می آورند. در نتیجه، بدون شرکت فعال در مبارزۀ واقعی کارگران، هیچ راه دیگری برای تأثیرگذاری و جمع بندی تجارب آنان وجود ندارد. «تئوری» های تدوین شده در اتاق های در بسته و یا تشکیل سازمان های «کارگری»، «کمونیستی» و «انقلابی» بدون شرکت در مبارزات واقعی کارگران و جلب اعتماد آنان، همه فاقد ارزش هستند.

همچنین، این حزب نمی تواند دنباله روی کل طبقۀ کارگر باشد، زیرا که کل طبقه کارگر الزاماً به سیاست های درست همزمان با هم دست نمی یابد. حزب پیشتاز کارگری، برنامۀ خود را از درون جنبش عملی کارگری و تجارب نظری و عملی جنبش کارگری در سطح بین المللی استننتاج می کند. این برنامه در درون جنبش کارگری به آزمایش گذاشته شده، صیقل یافته ونهایتاً برای مداخلات بعدی تدقیق می یابد. برنامۀ طبقۀ کارگر برای امر دخالتگری در مسایل صنفی، سیاسی و در نهایت تدارک برای کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر از درون یک سازمان علنی نمی تواند ظاهر گردد؛ زیرا کل طبقۀ کارگر به علت ناهمگونی سیاسی در آن، قادر به ساختن یک حزب کارگری و تدوین یک برنامۀ انقلابی جامع نیست. عقاید بورژوازی و خرده بورژوازی با سرعت در درون حزب های توده ای کارگری رخنه کرده و آنان را آغشته به انحراف های رفرمیستی می کند. تجارب جنبش کارگری حداقل در یک قرن گذشته در سطح بین المللی نشان داده که برای جلوگیری از نفوذ عقاید رفرمیستی در درون جنبش کارگری، حزب پیشتاز کارگری ضروری است. اتکا به سازمان های بی درو پیکر کارگری (به ویژه در کشورهای نظیر ایران) پیچیدن نسخه برای شکست است. سازماندهی کارگری بایستی جدا از نظارت دولت سرمایه داری و گرایش های بورژوا و خرده بورژوا صورت بگیرد. حزب کارگری باید خود را از عقاید هیئت حاکم و نفوذ جاسوسان دولت مصون نگه دارد.

بنابراین، حزب پیشتاز کارگری از دو اصل تفکیک ناپذیر از یک دیگر تشکیل شده است. از یک سو، تشکل کارگران سوسیالیست در یک حزب مجزا از توده ها، محکم و با انضباط بر محور یک برنامۀ انقلابی؛ و از طرف دیگر درگیری نزدیک و روزمره این حزب با جنبش ها و مبارزات ویژه و خودانگیختۀ کارگری. به سخن دیگر، حزب پیشتاز کارگری در عین حال هم خواهان تفکیک تشکیلاتی و نظری خود از طبقه (به منظور مصونیت از رفرمیزم) بوده؛ و هم خواهان پیوستن به طبقۀ کارگر (برای مداخله در مسایل روزمرۀ کارگری) می باشد. چنین حزبی نیز مانند هر پدیدۀ اجتماعی از وحدت اضداد تشکیل می شود. جدا و مستقل کردن یکی از عناصر این وحدت به ضد کل آن هدف منتهی می شود. زیرا که از یک سو، حزب پیشتاز کارگری بدون ارتباط نزدیک با طبقه و پیوند واقعی با آن، تبدیل به یک فرماندهی بورکراتیک توسط «رهبران خودسر و بی اعتبار» می شود. و از طرف دیگر، پیوستن عناصر پیشرو به جنبش عمومی طبقه بدون داشتن سازمان مجزا، به تحلیل بردن آگاهی سیاسی در آگاهی طبقۀ کارگر (که از لحاظ سیاسی یک آگاهی خرده بورژوایی و اسیر ایدئولوژی بورژوایی است)، منجر می شود. تنها روش غلبه بر این تناقض عینی در جامعۀ سرمایه داری، ایجاد یک حزب مخفی و متشکل از بهترین عناصر پیشرُوی کارگری است.

**میلیتانت:**اگر معتقد به تفکیک میان سازمان یابی توده ای کارگران و امر تحزب طبقاتی آنان هستند، برای هر کدام از این دو تشکل چه ساختار و وظایف مشخصی قائل می شوید؟ و اگر به چنین تفکیکی باور ندارید، دربارۀ تحزب کمونیستی طبقۀ کارگر چگونه فکر می کنید؟ آیا کارگران اساساً به چنین ظرفی نیاز دارند و در این صورت، تبلور واقعی مادی و اجتماعی آن چگونه خواهد بود؟

**مازیار رازی:** در محور «تحزب کمونیستی» باید یه یک نکتۀ اصلی اشاره کرد و آن هم کسب آگاهی طبقاتی است که متأسفانه در درون تشکلات ناهمگون علنی امکان پذیر نمی باشد. باید توجه داشت که آن چه انقلاب کارگری را با سایر انقلاب ها متمایز می کند اینست که انقلاب کارگری برخلاف سایر انقلاب ها در تاریخ، یک عمل آگاهانه است. انقلاب کارگری یک شورش خود انگیختۀ توده ها و یا یک قیام خود به خودی مردم نیست، بلکه یک انقلاب برنامه ریزی شده است. انقلاب پرولتری برای نخستین بار در تاریخ، خواهان جایگزین کردن یک شکل از استثمار به جای شکل دیگر آن نیست، بلکه خواهان لغو کلیۀ اشکال استثمار انسان هاست. انقلاب کارگری صرفاً خواستار از میان برداشتن بی عدالتی و فلاکت نیست که خواهان تسخیر قدرت سیاسی برای اجتماعی کردن کلیۀ وسایل تولید و رهایی کلیۀ انسان ها از ستم کشی تحت جامعۀ طبقاتی است. سرمایه داری پیش شرط های عینی انقلاب را فراهم می آورد، اما برای انقلاب سوسیالیستی پیش شرط های ذهنی– یعنی آگاهی سوسیالیستی نیز ضروری است.

آگاهی سوسیالیستی نوین برخلاف سایر انگیزه های جوامع ماقبل از سرمایه داری، محصول دانش انقلابی است. تشدید تضادهای طبقاتی؛ ایجاد تشکل های مستقل کارگری؛ و نهایتاً رودرویی طبقۀ کارگر با سرمایه داری و شورش ها و طغیان ها و اعتصابات کارگری، پدیده هایی هستند که در درون جامعۀ سرمایه داری به وقوع می پیوندند. اما صرفاً با عصیان و خشم و اعتراضات توده ای و ایجاد تشکل های مستقل کارگری (سندیکا؛ اتحادیه ها؛ اتحاد عمل ها؛ جبهه های واحد کارگری و غیره) نمی توان نظام سرمایه داری را با یک نظام عالی تر جایگزین کرد. طبقۀ کارگر نیاز به ابزار برنده تری دارد و آن هم تئوری است. دانش سوسیالیستی که محصول تجارب تاریخی جنبش کارگری و تحلیل اقتصادی و اجتماعی است، پیش شرط های ضروری برای ریشه کن کردن نظام سرمایه داری است. بدون تئوری و درک جامعۀ سرمایه داری جایگزین کردن آن غیرممکن است.

کسب آگاهی سوسیالیستی اولیه، براساس جنبش های خودانگیخته کارگری که تحت تأثیر ایدئولوژی بورژوایی و خرده بورژوایی قرار داشته، به وقوع پیوست. در وضعیت کنونی نیز آگاهی تریدونیونیستی (اتحادیه های کارگری) و یا احزاب توده ای کارگری تحت تأثیر همین ایدئولوژی ها قرار دارند. بر خلاف نظر برخی که با طرح نقل قولی از مارکس در مورد عدم ضرورت ایجاد «حزب جداگانه» کارگری، کارل مارکس اعتقاد به ایجاد حزب پیشتاز انقلابی داشته و فعالیت مستمر او در «اتحادیۀ کمونیست» دال بر این ادعا است. کارل مارکس در مقابل استدلا ل هایی که ضرورت برش از بورژوازی و خرده بورژواری را تأکید نمی کردند؛ می گوید که «این قبیل سوسیالیزم باید توسط پرولتاریا طرد و به خرده بورژوازی واگذار شود». به سخن دیگر، طبقۀ کارگر باید خود را از شر ایدئولوژی بورژوایی و خرده بورژوایی که ایدئولوژی هـیئت حاکم است رها کرده و به آگاهی سوسیالیستی روی آورد.

اما این آگاهی سوسیالیستی، و یا مجموعۀ برنامۀ کمونیستی، به طور خود به خودی و یا صرفاً از طریق فعالیت های اتحادیه های کارگری و یا تشکل های علنی کارگری به پرولتاریا منتقل نمی شود. باید یک پیشرُوی کارگری که مظهر عالی ترین درجۀ آگاهی تجربۀ طبقاتی است، قادر به دستیابی به این برنامه و انتقال آن به کل طبقۀ کارگر باشد. برای مجهز کردن کل طبقۀ کارگر به این برنامه، سازماندهی پیشرُوان کارگری ضروری است؛ و برای سازماندهی پیشرُوی کارگری نیاز به تشکیلات، حزب پیشتاز کارگری است. حزبی که با در دست داشتن ابزار تئوریک و آگاهی سوسیالیستی، خشم و عصیان کل طبقۀ کارگر را در راستای سرنگونی کل نظام سرمایه داری و جایگزینی آن با نظام سوسیالیستی سازمان دهد.

بنابراین من به تفکیک تصنعی تحزب کمونیستی از سازمان یابی توده ای اعتقاد ندارم. اما در عین حال معتقدم که آگاهی سوسیالیستی برای برقراری نظام سوسیالیستی ضروری است و آن آگاهی در درون جنبش تود ه ای و به شکل یکپارچه در دوران حیات نظام سرمایه داری به دست نمی آید. زیرا ایدئولوژی هیئت حاکم توهم هم به نظام را به وجود می‌آورد. کارگران در دورۀ کنونی محققاً نیاز به حزب کارگری خود دارند. حزبی که نه تنها از لحاظ تشکیلاتی و سیاسی؛ بلکه به ویژه از لحاظ نظری و عقیدتی آن ها را برای انتقال به جامه نوین آماده کند.

چهارده خرداد ۱۳۹۳

از میلیتانت شماره ۷۷



# **مفهوم مارکسیستی سانترالیزم دمکراتیک**

مفهوم مارکسیستی سانترالیزم دمکراتیک از یک ضرورت عینی در درون جنبش کارگری نشأت می گیرد. بسیاری از سازمان ها و احزاب کمونیستی، برداشتی کاملاً نادرست و غیر مارکسیستی از این مقوله دارند. این برداشت نادرست و غیر علمی، تنها مختص به سازمان های استالینیستی نیست، بلکه متأسّفانه در سازمان های تروتسکیستی نیز مشاهده می شود. این سازمان ها و احزاب در واقع یک برداشت “اداری” از مفهوم سانترالیزم دمکراتیک دارند. در واقع تشکیلاتِ تمامی این سازمان ها، صرفاً کاریکاتوریست از یک حزب انقلابی. در ظاهر امر، تمامی آن ها دارای کنگره، اعضای رهبری، انتخابات و “دمکراسی” (صوری) می باشند. رهبری این سازمان ها ظاهراً بر اساس آرای اکثریّت اعضا و برای دوره ای معیّن تا کنگرۀ بعدی “انتخاب” می گردد.

این تشکیلات، همه دارای ارگان حزبی هستند و صفحات نشریات خود را نیز با مقالات و تصاویر بسیاری از مارکس، لنین و یا تروتسکی (یا دیگر رهبران) تزیین می کنند. تمامی این سازمان ها مدّعی اند که دارای ساختار تشکیلاتی“دمکراتیک“ی هستند. امّا، با بروز اوّلین علائم اختلاف نظر با رهبران یا اکثریّت اعضا، موجی از اتهام زنی ها و تحقیر مخالفان بلافاصله آغاز می شود؛ و حتی اگر این فشارهای روانی کارآیی نداشته باشد، تحریکات تشکیلاتی، حذف گرایی و اتهام زنی تا سر حدّ اخراج و تعلیق عضویّت به سرعت پیش می رود. چنان چه تشکیلاتی از این دست در مقامی دولتی قرار گرفته باشد، این اختلافات مسلماً منجر به دستگیری، محاکمات و حتی اعدام مخالفان خواهد شد. به زعم این “رهبران“، داشتن آرای اکثریّت در درون یک تشکیلات به منزلۀ دلیلی کافی برای خفه کردن هر گونه صدای مخالف در نطفه است. در واقع روش برخورد این سازمان های به اصطلاح “کمونیستی” را می توان با روش برخورد رژیم های دیکتاتوری نظامی در کشورهای عقب افتاده با مخالفان خود، مقایسه کرد.

وجه اشترک تمامی این احزاب به اصطلاح “کمونیستی” در یک موضوع اساسی نهفته است، و آن هم عدم به رسمیّت شمردن “حق گرایش” برای نظریات اقلیّت می باشد. در واقع همین مسألۀ بسیار بدیهی و ساده، تمامی این سازمان ها را از یک سازمان مارکسیستی انقلابی جدا می کند. عدم به رسمیّت شمردن حقوق اعضایی که به نظریاتی متفاوت با خطّ رهبری یا اکثریّت سازمان می رسند، اساس وجه تمایز میان یک سازمان منحرف و یک سازمان انقلابی مارکسیستی است.

به رسمیّت شناختن اقلیّت و در نظر گرفتن جایگاه و حقوقی برای نظریات مختلف و مخالف در درون یک تشکیلات انقلابی به این دلیل است که اعضا، در درون یک سازمان انقلابی، بر اساس پراتیک انقلابی در حوزه های مختلف مبارزاتی در جامعه، به آگاهی هایی متفاوت و گاه متضاد با یک دیگر می رسند. اعضا در نتیجۀ مبارزات عملی شان به آگاهی ای می رسند که با درک و آگاهی برخی دیگر از اعضای همان سازمان در حوزۀ دیگر مبارزاتی متفاوتست.از این رو اعضا و کادرهای یک حزب واحد در دخالت های روزمرّۀ خود، مابین دو کنگرۀ حزبی، به اخذ تاکتیک های متفاوت و مختلف می رسند. تجارب آن ها، نسبی و حتی در بسیاری مواقع ناکامل است. برای نمونه ممکن است میان اعضای کارگر یک سازمان انقلابی در مورد مثلاً شعار «تشکل مستقل کارگری» و نحوۀ دخالتگری برای تحقق آن، اختلاف نظر به وجود آید. شاید، برخی از اعضای حزب در مورد استقلال تشکلات کارگری از احزاب سیاسی به این نتیجه برسند که این استقلال کارگری می باید شامل حزب آن ها نیز گردد، و بالعکس برخی دیگر ممکن است به نتیجه رسیده باشند که خیر! این نظریه شامل حزب کمونیستی خود آنان نمی گردد. این نوع اختلاف نظریات ممکن است در موارد دیگر نیز مشاهده شود. بدیهی است که نمی توان از پیش مطمئن بود که کدام یک از نظریات به نتایج مطلوب می رسد و صحیح است. تنها با اجرا و تجربۀ عملی است که نظریات (یا تئوری ها) در نهایت به اثبات می رسند. از دیدگاه مارکسیستی، تئوری تنها چکیدۀ عمل (پراتیک) است.

بدیهی است که برای همگونی و اتفاق نظر، برای اجرای این تاتیک ها و به منظور جمع بندی نظریات مختلف و اجرای متحدانۀ آن باید شرایطی در حزب انقلابی وجود داشته باشد که امکان تبادل نظر و ایجاد گرایشات مخالف با نظر اکثریّت تسهیل شود.

تحت چنین شرایطی است که دمکراسی درونی در درون یک حزب انقلابی از اهمیّتی حیاتی برخوردار می شود.حزبی که از بدو پیدایش خود حق گرایش برای نظریات مختلف و مخالف را به رسمیّت نشناسد، نمی تواند یک حزب مارکسیستی انقلابی– حزبی که قرار است برای انقلاب کارگری تدارک ببیند– باشد. حزبی که درک نکرده باشد تنها از طریق تبادل نظریات میان اعضا، می توان برنامۀ حزب را صیقل و امر دخالتگری مؤثر را سازمان داد، بدون تردید، در تندبادهای مبارزات طبقاتی، به انحراف خواهد رفت و نقش انقلابی ایفا نخواهد کرد.

اعضای حزب که در عملِ مبارزاتی به نظریات متفاوت می رسند، در کنگرۀ حزبی نظریات خود را ارائه می دهند (تا این جا شاید احزاب منحرف نیز این حق را بپذیرند). امّا، مسأله زمانی به وجود می آید که عدّه ای (حتی یک نفر) با نظریات اکثریّت و یا خطّ رهبری اختلاف داشته باشد. در چنین وضعیتی بدیهی است که حزب انقلابی می باید جایگاهی برای این اقلیّت قایل بشود تا نظریت خود را میان کلیه اعضا از طریق بولتن درونی و ترتیب جلسات اشاعه دهد (بنا به منطقی که پیش تر توضیح داده شد)؛ این اقلیّت باید حق تشکیل یک “گرایش” (Tendency) را داشته باشد. گرایشی که با توافق اکثریّت و ایجاد ابزارهای تبلیغاتی درونی از سوی رهبری به وجود آمده است، و معقولانه و در محیطی رفیقانه به بحث و اشاعۀ نظریات خود تا دورۀ بعدی می پردازد. زیرا یک حزب انقلابی به خوبی می داند هر تاکتیکی که به وسیلۀ عدّه ای (حتی اکثریّت) ارائه داده می شود، “الزاماً” در عمل نظریات صحیحی نمی باشد.تنها عمل مبارزاتی می تواند نشان دهد که کدام یک ازنظریات با واقعیّت منطبق تر بوده است. اگر به فرض پس از یک سال تجربه، نشان داده شد که نظر اقلیّت اشتباه بوده است، بدیهی است که این اختلاف نظر دیگر منتفی می گردد و گرایش خود را منحل اعلام می کند. امّا اگر نظر اقلیّت درست بوده باشد (و نتیجتاً نظر اکثریّت نادرست)، نظر آن اقلیّت که از سوی همۀ اعضا شناخته شده است، به نظر اکثریّت مبدّل می شود. بدین ترتیب، هم برای اقلیّت و هم برای اکثریّت سازمان فرصتی برای اثبات نظریات خود وجود خواهد داشت.

امّا حتی اگر نظرات اکثریّت اشتباه باشد، اقلیّت با حفظ اعتقادات و نقد خود به اکثریّت، برای دوره ای (تا کنگرۀ بعدی)، در بیرون از حزب می باید نظریات اکثریّت را به اجرا گذارد. این حزب با وجود اختلافات درونی، در سطح جامعه می باید یک پارچه عمل کند و نظریات بخش اکثریّت را در عمل تجربه کند تا نتیجۀ عملی آن به اثبات رسد (چه مثبت و چه منفی). کنگرۀ آتی حزب به ارزیابی و جمع بندی نوینی متکی بر عملکرد دورۀ پیش، خواهد رسید.

اگر اختلافات اقلیّت پس از سپری شدن یک دوره (بین دو کنگره) حل نگشت چه؟ در این مرحله دو علت می تواند وجود داشته باشد. اوّل این که این اختلافات هنوز در سطح مسایل تاکتیکی باقی مانده و زمان بیش تری برای اثبات نظریات نیاز است. در این صورت گرایش مخالف همانند دورۀ پیش و تا دورۀ بعدی که مسایل مورد مرور قرر می گیرند، درحزب باقی می ماند. امّا در برخی موارد امکان دارد اختلافات فرای صرفاً اختلافات تاکتیکی باشد. اختلافات عمیق سیاسی نیز می تواند در حزب به وجود آید. در جامعۀ سرمایه داری ایدئولوژی حاکم، ایدئولوژی هیئت حاکم است.این امکان همواره وجود دارد که حتی اعضا یا رهبری یک حزب انقلابی تحت تأثیر عقاید دشمن طبقاتی قرار گرفته باشند. در نتیجه برخی از اختلافات می تواند از تفاوت های تاکتیکی فراتر رود. برای نمونه، امکان دارد عدّه ای به این ارزیابی برسند که خطّ رهبری حزب دچار انحرافات طبقاتی شده و ضروری است که مبارزۀ عمیق تری برای جلوگیری از خطّ انحرافی صورت گیرد. در آن صورت بنا بر تشخیص آن بخش از معترضان، رهبری حزب باید حق ایجاد “جناح” (Faction) را برای آن عدّه قایل گردد. این عدّه باید بتوانند در درون یک حزب انقلابی باقی بمانند و حتی بنا بر تعداد طرفداران شان در سطح رهبری حزب نیز شرکت داشته باشند. بدین تریب فرصت کافی به آن ها داده شود که نظریات خود را در درون حزب و در سطح رهبری تبلیغ کنند. در واقع تشکیل یک “جناح” گام جدّی تری برای مبارزه با خط انحرافی اکثریّت در درون یک حزب انقلابی است. تشکیل “گرایش” در مورد مسایل تاکتیکی است و شاید زودگذر باشد.

امّا اگر پس از دوره ای جناح موجود به این نتیجه رسید که رهبری و اکثریّت حزب در حال عبور از خطّ طبقاتی است و امکان متقاعد کردن اکثریّت اعضا نیز وجود ندارد، این جناح، در این مقطع، باید از حق تشکیل “جناح علنی” (Open Faction) برخوردار باشد.

در واقع تشکیل جناح علنی به مفهوم تدارک برای انشعاب است. جناح علنی می تواند نظریات خود را حتی رو به جنبش کارگری و علناً اعلام کند و طبقۀ کارگر را از انحراف موجود اکثریّت (به زعم خود) مطلع کند. یک حزب انقلابی این فرصت تشکیلاتی را نیز باید به این اقلیّت بدهد که نه تنها نظریاتش به دست همۀ اعضا برسد، بلکه آن نظریات در ارگان رسمی حزبی هم درج گردد. بدیهی است که اگر توافقی حاصل نشد و چنان چه جنبش کارگری مواضع اکثریّت را تغییر نداد، گام بعدی یک انشعاب در حزب خواهد بود. امّا این انشعاب نیز می تواند معقولانه و رفیقانه، بدون اتهام پراکنی و فحاشی صورت گیرد. تاریخ، صحّت یا سقم نظریات طرفین را نشان خواهد داد. چه بسا پس از دوره ای، اشتباه نظریات “اکثریّت” در عمل نشان داده شود و “اقلیت” انشعابی متقاعد به الحاق مجدّد به حزب واحد گردد. بدیهی است که اگر کار به جنگ، دعوا، اتهام زنی و نفرت از یک دیگر بکشد، این دو گرایش– حتی اگر به نظریات واحدی در آینده برسند– هرگز نمی توانند در درون یک حزب در کنار هم قرارگیرند.

آیا تمام این پیش شرط ها، حزب و رهبری را تضعیف نمی کند؟ آیا این ها برخوردهای “لیبرالی” و “بورژوا دمکراتیک“نیست؟ آیا نباید حزب “آهنین” برای اجرای یک پارچۀ تصمیمات وجود داشته باشد؟ آیا آوانس دادن به یک “اقلیّت“، انحلال طلبی نیست؟ پاسخ به تمامی این سؤالات منفی است. به رسمیّت شناختن حق اقلیّت نه تنها حزب را تضعیف نمی کند، که منجر به تقویت آن می گردد. تسهیلات برای ایجاد «گرایش» و «جناح» و حتی «جناح علنی»حزب را در انظار توده های کارگر معتبر و قوی تر از پیش می کند. تنها کافی است نگاهی به وضعیّت سازمان ها و احزاب بین المللی بیفکنیم تا به وخامت و عمق بحران تشکیلاتی این سازمان ها– که عمدتاً نتیجۀ کجروی های تشکلاتی بوده است– پی ببریم.

آن چه این سازمان های انحرافی درک نمی کنند این است که انشعابات، تعلیقات و اخراج ها تنها آخرین مرحله از روند طولانی بحث و عمل مشترک باید باشد. اخراج ها و انشعابات تنها زمانی موجّه هستند که یک جریان از خطوط طبقاتی خود عبور کند و چنین هم در جنبش کارگری نشان داده شده باشد. به سخن دیگر نتایج سیاست های مخرّب و ضدّ انقلابی یک “گرایش” حزبی نه تنها باید برای تمام اعضای آن حزب روشن و شفاف باشد، بلکه در سطح جامعه هم به روشنی بیان شده باشد. در حزب بلشویک چنین حقوقی از جمله حق گرایش و جناح برای اعضا قایل شده بود. یکی از علل توفیق حزب بلشویک در تدوین برنامۀ انقلابی و مرتبط به جنبش کارگری و در نتیجه کسب اعتبار میان شوراهای کارگری که به پیروزی نخستین انقلاب سوسیالیستی در جهان منجر شد، دقیقاً بر اساس رعایت دمکراسی درونی بود. تنها در آغاز جنگ داخلی ۱۹۲۰ بود که تشکیل جناح در درون حزب بلشویک ممنوع شد. پیش از آن رهبران و اعضای حزب در بسیاری از موارد مواضع و مخالفت های خود را علیه رهبری حزب علناً بیان کرده بودند، بدون این که اخراج یا تنبیه گردند. امّا، همان “ضرورت” درمحدودیّت جناح بندی درونی در زمان جنگ داخلی ۱۹۲۰- ۱۹۲۱، در دوران استالین ۱۹۲۴ به بعد به فضیلت مبدّل شد و اختناق استالینی را برای سال ها به همراه آورد. تروتسکی در آخرین سال های زندگی خود از این دوره “انتقاد از خود” روشنی به عمل آورده است. تروتسکی می نویسد:

“ممنوعیّت احزاب مخالف به منع فعّالیّت جناحی انجامید. منع جناح، به منع نظریات مخالف رهبری خطاپذیر منجر شد. سلطۀ پلیسی و بی منازع حزب باعث مصنویّت دستگاه اداری شد و آن را تا استبداد و فساد بی کران پیش بُرد“.

جنبش تروتسکیستی نیز از این درس های انقلاب اکتبر۱۹۱۷ بسیار آموخته است و نمی تواند همان اشتباهات را تکرار کند. لئون تروتسکی چنین ارزیابی ای از مسایل درونی حزب داشت و تا آخر عمر به آن وفادار ماند:

“این کاملاً ناکافی است که جوانان ما تنها به تکرار فرمول های حزبی بپردازند. آن ها باید فرمول های انقلابی راتسخیر و جذب کنند. آن ها باید نظرات و شخصیّت مستقل خود را حفظ کنند. آن ها باید با شجاعت قادر به مبارزه برای عقاید خود باشند. نظریاتی که ناشی از عمق اعتقاد راسخ و استقلال شخصیت آن هاست. تسطیح مکانیکی به وسیلۀ مقامات، سرکوب شخصیّت ها، خشونت، جاه و مقام پرستی باید از حزب طرد گردد! یک بلشویک تنها یک فرد منضبط نیست، او فردی است که در هر مورد و موقعیّت از نظریات خود دفاع می کند و با جسارت و استقلال بر سر آن عقاید نه تنها در مقابل دشمن، بلکه در درون حزبش نیز می ایستد. امروز، شاید، او در اقلیّت در حزبشباشد. او نظریات خود را در درون حزبش ارائه می دهد. امّا در اقلیّت بودن بدان معنی نیست که او نظریات اشتباهی دارد. شاید او، پیش از دیگران، به درک و مشاهدات درستی در مورد وظایف حزب و چرخش های سیاسی رسیده باشد. او در صورت لزوم باید مصرّانه سؤالات خود را برای بار دوّم، سوّم و دهم طرح کند. بدین ترتیب او به حزبشخدمت می کند که به روش و سیاست های نوین مسلح گردد که با سهولت در مقابل تندبادها بدون واکنش لحظه ای دوام آورد ” (لئون تروتسکی، روش نوین، ۱۹۲۳.

برای سازماندهی بین المللی انقلابی رعایت حقوق دمکراتیک، به رسمیّت شناختن گرایشات و جناح های درون حزبی، حیاتی است. مارکسیست های انقلابی باید به این روش وفادار بمانند.

۲۱ ماس ۲۰۱۳

این مقاله نخستین بار به زبان انگلیسی انتشار یافت.

**ادای سهمی بر مفهوم حزب لنینی**

بحث پیرامون حزب پیشتاز، برای شکل گیری آتی یک سازمان جهانی، از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است؛ به علاوه حزب پیشتاز یکی از مسائل اساسی پیش روی مارکسیست هاست که باید به منظور دست یافتن به یک برداشت و درک مشترک از آن، مورد بحث قرار بگیرد. پیش از آن که ما به سمت ساختن یک بین الملل حرکت کنیم، ضرورتاً باید مطالبی در این مورد بنویسم و دست آخر به یک قطعنامه برسیم.

به منظور بنا نهادن یک سازمان جدید، نکات زیادی دربارۀ محتوای این سازمان آتی وجود دارد که باید واقعاً از پیش روشن و ابهامات آن رفع شود. اول؛ مسألۀ سازمان پیشتاز به طور اخص یکی از بحث های حیاتی است که باید مورد بررسی قرار بگیرد. هرچند اکثر مارکسیست ها شخصاً با این ایده آشنا هستند و در گذشته هم به کرّات در موردش صحبت کرده اند، با این وجود برای آغاز به ساخت یک بین الملل جدید، بسیار اهمیت دارد که پیش از هر چیز– هرچند البته مسائل مهم دیگری هم وجود دارند– ما قبل از آغاز به شکل گیری سازمانی فعالیت ها و متمرکز شدن بر تکامل ایده های خود، درک روشن و مشخصی نسبت به این مفهوم داشته باشیم.

دوم؛ آن چه که قصد دارم در این جا اشاره کنم، ایده هایی است که به عنوان مقدمه ای بر حزب لنینیستی مطرح می شود. بنابراین این ایده ها قرار نیست که جامع و کامل باشد. به شخصه اعتقاد ندارم که من یا گرایش مارکسیست های انقلابی ایران هنوز به جمع بندی عمیقی بر سر این مسأله رسیده ایم. بنابراین در واقع مایلیم که در این مورد با سایر رفقایی که تجارب و برداشت های مختلفی دارند، دیالوگ داشته باشیم تا جمعاً به درک مفهوم حزب لنینیستی برسیم. به همین دلیل، آن چه می گوییم در واقع یک نسخۀ نهایی از ایده هایمان نیست. بلکه صرفاً بحثی است برای انتقال تجربیات خود به سایر رفقا، بنابراین در حقیقت در این مرحله از بحث است که می توانیم به طور جمعی چیزی را تکامل ببخشیم.

مفهوم حزب

به طور کلی، تاریخاً در سنت طبقۀ کارگر در طی تقریباً ۱۵۰ سال گذشته، دو مفهوم پایه ای از حزب وجود داشته است. یک مفهوم، حزبی توده ای بوده است که در واقع از زمان نقطۀ اوج بین الملل دوم آغاز و از سوی انگلس معرفی شد. نهایتاً ایدۀ حزب توده ای به عنوان یک حزب سوسیال دموکرات شناخته شد که هزاران نفر از کارگران کشورهای مختلف جهان را دربر می گیرد و به سوی خود جذب می کند. این حزب، در درون طبقۀ کارگر دست به دخالتگری می زند و علیه نظام سرمایه داری فعال است.

با این حال، ایدۀ حزب توده ای در آن مقطع زمانی و ابتکار آغاز آن، در موقعیتی بود که مسألۀ انقلاب هنوز عملاً در مقیاس جهانی مطرح نشده بود. هرچند مارکس خود از «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا»، نیاز سرمایه داری به تخریب خود و فرارسیدن یک نظم نوین صحبت کرده بود، اما هنوز فعلیت انقلاب طی آن دوره در دستور روز قرار نداشت.

بنابراین احزاب توده ای به تکمیل دو برنامۀ مجزا دست زدند: یکی برنامۀ حداقلی بود که برنامه ای برای اصلاحات و رفرم، اعمال فشار بر نظام به منظور کسب امتیازات برای کارگران بود. و دیگری برنامۀ حداکثری، برنامه ای که آن ها هرگز قصد نداشتند بلافاصله یا در آیندۀ نزدیک مورد استفاده قرار بدهند. بنابراین برنامۀ حداکثری صرفاً شامل اهدافی بود که به دوره ای طولانی در آینده، یعنی به زمان فرارسیدن تب و تاب انقلابی، موکول و در برنامه گنجانده شده بود. با این حال آن ها طی این مقطع خاص شاهد هیچ گونه تب و تاب انقلابی نبودند. هرچند ایدۀ خود مارکس و بسیاری از فعالین انقلابی در آن دوره، این بود که آگاهی سوسیالیستی در طبقۀ کارگر به شکل خطی تکامل خواهد یافت. یعنی کارگران به تدریج این آگاهی را از مقیاس کوچک تر به به مقیاس بزرگ تر تکامل می دهند و نهایتاً این آگاهی عمیق تر و عمیق تر می شود تا به دورۀ انقلاب برسد.

بنابراین، برداشت آن ها به طور کلی به دلیل موقعیت عینی آن دوره، به این شکل بود که فعلیت یافتن انقلاب در دستور روز نیست و آگاهی کارگران به تدریج توسعه پیدا می کند. بنابراین آن ها باید علیه سرمایه داری مبارزه کنند، به دولت سرمایه داری فشار بیاورند، امتیازاتی برای کارگران کسب کنند، رفرم هایی در درون جامعه به وجود بیاورند، اما به تدریج فعالیت کنند، به مبارزه ای ممتد علیه سرمایه داری دست بزنند، و مبارزه علیه این نظام را تا زمان فراسیدن دورۀ انقلابی ادامه دهند. بنابراین آن ها برای مطالبات حداقلی، برای رفرم در جامعه مبارزه می کردند. این یک ایده نسبت به حزب کارگر بود که در نقطۀ اوج فعالیت های بین الملل دوم به رهبری خود انگلس وجود داشت و بعدها نیز به وسیلۀ انقلابیونی مانند کائوتسکی و سایرین تکامل پیدا کرد.

لنین در سال ۱۹۰۲ مفهوم دیگری از حزب کارگری را توسعه داد که به «حزب پیشتاز انقلابی» شهرت یافته است. این همان مفهومی است که در «چه باید کرد؟» مطرح شده. از آن جا که لنین مبتکر ایدۀ یک حزب جدید بود که در تقابل با مفهوم حزب کارگری توده ای از زمان بین الملل دوم قرار داشت، به تدریج این «حزب پیشتاز»، «حزب لنینیستی» نامیده شد. اما در واقع توصیف دقیق چنین حزبی، همان «حزب پیشتاز انقلابی» است. لنین البته یکی از نخستین کسانی بود که ایدۀ این حزب پیشتاز را به طور منسجم پروراند و برای آن به مبارزه پرداخت. اما انقلابیون دیگری در آن زمان و حتی پس از او هم بودند که این تئوری را، یعنی تئوری حزب پیشتاز، تکامل دادند. یکی از آن ها، آنتونیو گرامشی بود که سهم بزرگی در این ایدۀ حزب پیشتاز داشت و پس از آن حتی رزا لوکزامبورگ که ضمن انتقاد از این ایده در نوشته های خود، در تکامل آن سهمی ایفا کرد. همین طور تروتسکی و پس از او لوکاچ و کارل کورش و بسیاری دیگری از انقلابیون که زوایای مختلفی را شکل می دهند، عملاً این ایده را از آن زمان به بعد توسعه دادند. بنابراین ایدۀ حزب پیشتازانقلابی در واقع تماماً متفاوت از ایدۀ احزاب توده ای بود.

آگاهی سوسیالیستی

ایدۀ اصلی مفهوم حزب پیشتاز انقلابی، به آگاهی سوسیالیستی ارتباط داشت: چگونه می توان این آگاهی سوسیالیستی را حفظ کرد و مصون نگاه داشت؟ گونه می توان این آگاهی سوسیالیستی را که درون تودۀ کارگران یا حزب پیشتاز آن ها توسعه پیدا می کند، تکامل بخشید؟

نقد لنین به حزب توده ای در «چه باید کرد» بر پایۀ این ایده بود که آگاهی سوسیالیستی می تواند در درون کارگران توسعه پیدا کند، اما آگاهی و عقاید سوسیالیستی در درون احزاب توده ای کارگری با افت و خیزهایی رو به رو است. آگاهی سوسیالیستی می تواند از ایدئولوژی بورژوایی که در جامعۀ سرمایه داری ایدئولوژی غالب و مسلط است، متأثر شود.

بنابراین اگر این آگاهی سوسیالیستی که در این احزاب توده ای توسعه پیدا می کند، به حال خود رها شود، با وجود آن که برخی از کارگران به این آگاهی و عقاید خواهند رسید، اما در عین حال پس از مدتی آن را از دست خواهند داد. چرا که در جامعۀ سرمایه داری، آگاهی سوسیالیستی در درون مبارزۀ کارگران علیه سرمایه داری توسعه پیدا می کند، ولی هم­زمان به دلیل تبلیغات عمیق و سنگین ایدئولوژی بورژوایی از طریق ابزارهای مختلف در داخل طبقۀ کارگر، توهماتی نیز در درون طبقۀ کارگر رشد می نماید. بنابراین کارگرانی که در زمانی خاص به آگاهی سوسیالیستی می رسند، در زمانی دیگر ممکن است آن را از دست بدهند (یعنی در زمانی که نمی توانند به طور ممتد و برای دوره ای طولانی تر، از این عقاید محافظت کنند). در درون حزب توده ای نیز ایدئولوژی های دیگری وجود دارد: ایدئولوژی خرده بورژوایی و سایر ایدئولوژی هایی که به جنبش های توده ای حقنه می شوند و در نتیجه توسعۀ یک آگاهی سوسیالیستی انقلابی در درون این اقشار طبقۀ کارگر را متوقف می سازند. این امر در واقع تاحدودی کارگران را از مبارزۀ تابه آخر– یعنی سقوط سرمایه داری و ایجاد دولت کارگری و سپس جامعۀ سوسیالیستی– بازخواهد داشت.

عقاید خرده بورژوایی، نظیر آنارشیزم، سندیکالیزم، آنارکو–سندیکالیزم و سایر اشکال گرایش های خرده بورژوایی در درون طبقۀ کارگر وجود دارد. به همین جهت تدارک برای انقلابی سوسیالیستی، در درون احزاب توده ای واقعاً نمی تواند صورت بگیرد. چرا که در تحلیل نهایی، این احزاب توده ای تحت سلطۀ ایدئولوژی بورژوایی و خرده بورژوایی قرار دارند و همین موضوع مانع توسعۀ آگاهی سوسیالیستی و محافظت از آن در درون کارگران برای حرکت به سوی انقلاب و ایجاد دولت کارگری است.

بنابراین موضوع محوری لنین در آن مقطع، یعنی سال ۱۹۰۲، این بود که ما باید در واقع خودمان را تا درجه ای از توده ها جدا کنیم. هرچند می خواهیم در درون توده ها باشیم، می خواهیم برای تسخیر قدرت به دست طبقۀ کارگر و ایجاد یک جامعۀ سوسیالیستی دخالت گری کنیم، اما هم­زمان به خاطر این وضعیت، به خاطر سلطۀ ایدئولوژی و برنامه های بورژوایی و خره بورژوایی بر احزاب توده ای، نیاز به تفکیک بخش پیشتاز کارگران، یعنی پیشروان سوسیالیست طبقۀ کارگر از توده های مردم داریم. بنابراین طرح پیشنهادی یک سازمان که یک سازمان اقلیت است، در سال ۱۹۰۲ و به وسیلۀ لنین پیش کشیده شد.

این کتاب با وجود نکات فراوانی که جای بحث و تحلیل را بازمی گذارد و در واقع باید گفت نکات فراوانی که بعضاً طی آن مقطع صحیح نبودند (به این موضوع باز خواهیم گشت)، به طور کلی و به گمان من، یک پیشرفت در مارکسیزم در جهت ساخت حزب، حزب کارگری، بوده است. این مفهوم تماماً جدید بود، در گذشته وجود نداشت و پیشرفت جدیدی در درون جنبش طبقۀ کارگر بود؛ در نتیجه می توانیم ببینیم که انقلاب روسیه بر پایۀ همین مفهوم در مبارزه علیه تزار و سپس دولت بورژوایی و ایجاد دولت کارگری، موفق شد.

در مورد مسألۀ ضرورت ایجاد حزب لنینیستی، یک موضوع مهم وجود دارد و آن ایدۀ آگاهی سوسیالیستی است که در این جا اشاره کردم. آگاهی سوسیالیستی، برخلاف برخی عباراتی که در سال ۱۹۰۲ از سوی لنین نوشته شد و بعدها از طرف خود او نیز اصلاح گشت، از بیرون به داخل حوزۀ فعالیت های طبقۀ کارگر وارد نمی شود. آگاهی سوسیالیستی در درون طبقۀ کارگر تکامل پیدا می کند. کارگران در درون مبارزات روزمرّه، از خلال فعالیت های عملی و تجارب زندگی روزمرّه به آگاهی سوسیالیستی می رسند، یعنی آن ها موضوعات را بدون مطالعۀ ادبیات مارکسیستی یا اطلاع داشتن از عقاید مارکسیستی، می فهمند. کارگران خودشان به این نتیجه می رسند که نظام سرمایه داری در مقابل منافع آن ها قرار دارد و این نظام باید کنار گذاشته شود و نظم نوینی جای آن را بگیرد. این نوع از آگاهی سوسیالیستی نابالغ و مقدماتی در درون خود کارگران تکامل می یابد.

بنابراین این جنبه از خود لنینیزم، این جنبه از حزب پیشتاز که در سال ۱۹۰۲ در «چه باید کرد؟» مطرح شد، به این معنای اخص صحیح نیست. البته باید درنظر داشت که لنین در آن مقطع، جوانی بود با تجربیات اندکِ فعالیت های تشکیلاتی؛ در عوض این کائوتسکی به عنوان یک مارکسیست برجسته بود که ایدۀ ورود آگاهی سوسیالیستی از بیرون، یعنی روشنفکران، به درون توده های کارگر را توسعه داد. چرا که گمان می شد توده های کارگر قادر به تکامل هیچ گونه آگاهی سوسیالیستی نیستند، و بنابراین ایدۀ انتقال تئوری سوسیالیستی از بیرون به درون طبقۀ کارگر در اصل از سوی کائوتسکی بسط داده شد.

پس از این، لنین به وضوح از همین ایده استفاده کرد. طی چند سال بعدی در ۱۹۰۷، لنین گفت که در آن مقطع او «درحال خم کردن بیش از حدّ ترکه» به نقطۀ مقابل اکونومیست ها بود، چرا که اکونومیست ها اعلام می کردند که طبقۀ کارگر همه چیز است و ما باید دنباله روی آن باشیم، هر آن چه طبقۀ کارگر می گوید صحیح است و توده ها می دانند که چه می کنند و غیره. بنابراین این گفتۀ لنین، واکنشی بود به اکونومیست هایی که شدیداً «کارگر کارگری» و بیش از حد دنباله روی هر آن چه کارگران می گفتند، بودند. بنابراین لنین می گفت که «خیر، موضوع این نیست»، این تئوری نمی تواند به معنای دقیق کلمه در درون خود طبقۀ کارگر تکامل پیدا کند و باید از طرف برخی روشنفکران و از خارج از طبقۀ کارگر به داخل عرصۀ کارگران وارد و منتقل شود. این صرفاً واکنشی بود از سوی لنین، چند سال بعد لنین خود اشاره کرد که او عملاً در مورد این ایده مبالغه کرده بوده است. او اکنون معتقد بود که پیشتاز کارگران می تواند تئوری ها را از خلال فعالیت های عملی خودش تکامل دهد، هرچند اگر این پیشتاز در درون احزاب یا جامعه اساساً به حال خود رها و تنها گذاشته شود، آگاهی خود را از دست خواهد داد.

بنابراین حزب پیشتاز به ضرورتی برای ایمن ساختن این توسعۀ آگاهی و همین طور جمع بندی تجارب و ایجاد برنامه ای برای حزب به منظور مداخلۀ بهتر و عمیق تر در طبقۀ کارگر و تدارک برای انقلاب، تبدیل شد. بنابراین در آن مقطع خاص، یعنی ۱۹۰۷، لنین کم و بیش می گفت که آگاهی سوسیالیستی در درون کارگران و پیشتاز کارگران توسعه پیدا می کند، و ما باید خودمان را به پیشتاز کارگران، و نه چند روشنفکری که خارج از طبقۀ کارگر تئوری هایی برای خود دارند، مرتبط بسازیم. اکنون لنین در حول و حوش این زمان، لنین در واقع این ایده را می پروراند که تئوری «تجربۀ متمرکز» است. بنابراین تئوری در پشت درهای بسته و به دست تئوریسن هایی که با خواندن چند کتاب بایدها و نبایدها را به کارگران نشان می دهند، شکل نمی گیرد. تئوری در واقع شکل چکیدۀ فعالیت های پراتیکی کارگران است. آن ها در مبارزۀ خود علیه دولت، به تاکتیک ها، ایده های خاص، رویکردهایی می رسند که نقطۀ اوج همۀ این ها به حزب وارد می شود و برای بهبود و تکمیل برنامۀ حزبی به کار گرفته می شود. این برنامه می تواند از لحاظ تئوریک تکامل پیدا کند و به کارگران برای تدارک انقلاب یاری برساند.

تئوری همیشه دو جنبه همراه خود داشته است: یک جنبه به طور اخص از طریق تجربه، تجربۀ عملی طبقۀ کارگر، شکل می گیرد و جنبۀ دوم، یک تئوری عام تاریخی و بین المللی است که از دل مطالعۀ تاریخ، و به وسیلۀ تکامل ایده هایی که به روند توسعۀ بین المللی و تاریخی طبقۀ کارگر در گذشته تعلق دارد، بیرون می آید. بنابراین حزب به معنای اخص کلمه، یعنی حزب پیشتازانقلابی، در واقع خود را بر این جنبه های تئوری متکی می سازد. یک جنبه، تئوری های تاریخی و بین المللی است که اساساً به دست روشنفکران انقلابی در درون حزب ساخته می شود؛ چرا که تردیدی نیست این افراد زمان بیشتری برای مطالعه، فهم و توسعۀ تئوری های تاریخی و بین المللی در اختیار دارند. اما در عین حال، جنبۀ دیگری تئوری دقیقاً نظریه ای که شکل چکیده یا متمرکز فعالیت های پراتیکی خود کارگران یا فعالین سیاسی در جامعه را به خود می گیرد.

ابزاری برای تدارک انقلاب

این مفهوم، که به طور اخص از سوی لنین طرح شد، ابزاری به دست ما می دهد تا این آگاهی سوسیالیستی را که در درون طبقۀ کارگر آغاز به تکامل می کند، حفظ کنیم و ایمن سازیم: چه در برابر عقاید ترید یونیونیستی، چه عقاید آنارشیستی و چه هر انحراف دیگری که در جامعه وجود دارد.

بنابراین حزب در واقع جایی است برای جذب کردن پیشرفته ترین عناصر و بخش پیشتاز طبقۀ کارگر که مشغول کسب آگاهی سوسیالیستی به منظور جمع بندی تجارب و همین طور توسعۀ آن از طرق فعالیت هایشان هستند. این ها به ویژه همراه با طبقۀ کارگر که از تجربیاتی غنی برخودار است، مبارزه و برنامه ای را تکمیل می کنند. آن ها سپس برنامه را درست مانند یک سیکل، به درون جامعه می برند و تلاش می کنند تا به فعالیت هایی در درون جامعه دست بزنند.

بنابراین این حزب که باید به عنوان یک ابزار ساخته شود، باید دموکراتیک ترین شکل هر نهادی باشد که تاکنون وجود داشته. یعنی باید کاملاً دمکراتیک باشد، به این مفهوم که هر کسی بتواند دیدگاه های خود را مطرح کند. به همین دلیل است که ما از سانترالیزم دموکراتیک صحبت می کنیم. هرچند این ترمینولوژی مورد سوء استفاده های بی شماری از سوی استالینیست ها و شبه تروتسکیست ها قرار گرفته است، اما دقیقاً به معنای یک سیستم دموکراتیک، حقّ ابراز دیدگاه ها و عقاید، حقّ شکل گیری یک گرایش یا جناح و غیره است.

مقصود من از سانترالیزم یا مرکزیت، یک پروسۀ دو وجهی است. این مرکزیت دو جنبه دارد: یکی آن است که تجارب به حزب وارد و جمع بندی می شوند، تجربیات پراکنده و محدود به فعالیت های عملی متمرکز و سپس به تئوری (یعنی برنامۀ حزب) مبدل می گردند؛ بعد جمع بندی آن متمرکز می شود و به جامعه بازمی گردد، تا دور بعد، یعنی سال بعد پس از کنگرۀ بعدی، در درون جامعه آزمون می شود.

عملکرد این ابزار آن است که در این دوره، یعنی دورۀ پیشا انقلابی، ما به محل و فضایی ایزوله نیاز داریم تا بخش اندکی از افراد دور یک دیگر جمع شوند و این ایده ها را تکامل ببخشند؛ هدف، تدارک برای انقلاب به دست طبقۀ کارگر است، نه صرفاً به دست حزب آن ها. البته آن ها خود را به عنوان یک حزب آماده می کنند، اما سپس طبقۀ کارگر را برای انقلاب آماده می سازند.

بنابراین لنین به این شکل استدلال می کند که ما می توانیم در واقع عمل متحدانه را تجربه کنیم و تئوری ها نیز در سطح تاریخی و بین المللی همگی در درون این حزب تکامل پیدا می کنند؛ این

حزب در درون خودِ طبقۀ کارگر فعال خواهد بود.

****

# **تدارک انقلاب به چه حزبی نیاز دارد؟**

**بخش یک**

قسمت اول از [سخنرانی](http://militaant.com/?p=1598) در اتاق احیای مارکسیزم پالتاک

از میلیتانت شماره ۵۴

بحث در مورد این که انقلاب آتی به چه حزبی نیاز دارد، ریشه اش در تغییر و تحولاتی است که در سطح بین المللی از طرف توده های عظیمی از مردم ستمکش و در کانون آن طبقۀ کارگر علیه نظام سرمایه داری در طی چندسال گذشته آغاز شده است.

در اسپانیا اعتصابی در شرف وقوع است؛ همین چند روز پیش تصویری را از یکی از میادین بزرگ اسپانیا مشاهده کردم که توده های وسیعی از کارگران در اعتراض به وضعیت موجود و تهاجماتی که نظام سرمایه داری علیه آن ها اعمال می کند، جمع شده اند و یکی از شعارهایی مرکزی آن ها این بوده است که اگر کودکان ما را گرسنه نگه دارید، خون ریزی به پا خواهد شد!

واضح است که منظور کارگران اسپانیا از خونریزی، آدم کشی یا اقدامات تروریستی نیست. دقیقاً منظورشان “انقلاب” است، منظورشان رودررویی مستقیم با نظام سرمایه داری است. منظورشان رودررویی با نظامی است که اجحافات عجیبی در همین چندسال گذشته در سطح بین المللی در حق آنان روا داشته است. اتفاقاتی که در چندسال گذشته در سطح بین المللی رخ داده، نشان دهندۀ این است که نه تنها توده های وسیع در سراسر جهان به پا خاسته اند، بلکه در ضمن ماهیت واقعی سرمایه داری از طریق نماینده های اصلیل آن، یعنی منابع و مراکز مالی و همچنین بانک ها، نشان داده شده است. برای نمونه همین چند روز پیش برای بار چندم، یکی از بانک های معتبر انگلیسی که دارای بخش های بین المللی هم است، به نام «بارکلی بانک» کلاه برداری کرده و این کلاه برداری بسیار عریانی هم بوده است. پول های مردم را با فریب و تغییر نرخ سود، از آن ها دزدیده و این با اعتراض شدیدی روبرو شده است.

اگر ما، به عنوان مارکسیست های انقلابی، چند سال پیش در مورد کلاهبرداری این بانک ها بردارند صحبت می کردیم، مورد تمسخر بسیار قرار می گرفتیم! اعلام می کردند که خیر! این طورها هم نیست و سرمایه داری به هرحال مسائل جامعه را حل کرده، ببینید مثلاً در آلمان در ۲۰ سال گذشته اعتصاباتی درکار نبوده است، و این بانک ها و مراکز مالی دارند به مردم کمک می کنند تا صاحب خانه شوند، و امکانات و شرایط بهتری پیدا کنند.

ولی از سال ۲۰۰۸ به این طرف همین بانک ها نشان دادند که چگونه خانه ها و وام هایی را که به مردم اعطا کرده بودند، به زور از مردم پس می گیرند و عدۀ زیادی را بی خانمان می کنند. این کلاه برداری ها در سطح بین المللی در این چند سال گذشته کاملاً عیان شده است. اگر در دورۀ گذشته این مسائل را مخفی نگه می داشتند، امروز حتی این ملاحظات را هم نمی کنند و به شکل عریان و بی­تعارف کلاه برداری می کنند. از این نقطه نظر است که توده های خیلی وسیع در سطح بین المللی معترض هستند.

مضاف بر این، یک پدیدۀ دیگری هم در دوران اخیر مشاهده گشته است، و آن هم مسألۀ ماهیت دولت های سرمایه داری در سطح بین المللی است. این دولت ها در سالیان گذشته، طی قرن گذشته چنین وانمود می کردند که بی طرف هستند. دولت هایی هستند که وساطت می کنند بین کسانی که دعوایی یا اختلافی و مشکلی در جامعه پیدا می کنند. دولت هایی هستند که دادگاه های عادلانه ای را برگزار می کنند. اما در همین چند سال گذشته نشان داده شد که این دولت ها خود رأساً حامی و در کنار سرمایه داران بزرگ قرار داشته و دارند.

جالب است یک سال پیش در اعتراضات توده ای جوانان در انگلستان، زمانی که عده ای از جوانان سیاه پوست فقیر پنجرۀ مغازه هایی را شکستند و چند موبایل و وسایل الکترونیکی را به سرقت بردند، آن ها را دستگیر کردند و به جرم دزدی و یا سرقت چند موبایل، هرکدام را بین ۵ تا ۱۵ سال به زندان محکوم نمودند! با این حال شاهدیم که چگونه سارقان و کلاهبردان واقعی بی مهابا و آزادانه در بیرون می گردند و حتی برای جلوگیری از “ورشکستگی”، کمک مالی دولتی دریافت می کنند یا ضرر و زیان های خود را بر گردۀ جامعه می اندازند.

در بهترین و خوشبینانه ترین حالت، این آقایان بانک دار که ثروت های نجومی به جیب می زنند و دزدی های عیان و کلانی را انجام می دهند، صرفاً یک گوشزد و یک تنبیه کوچک نصیبشان می شود! این ها را از کارشان برکنار می‌کنند، همین و بس! در صورتی که اگر قرار است یک جوان فقیر را به دلیل سرقت یک موبایل، به ۱۵ سال زندان محکوم بکنند، این ها را باید هرکدام حداقل به ۱۰۰ سال حبس محکوم کنند؛ اما چنین نیست و درواقع دولت های سرمایه داری مشخصاً نشان دادند که بانک ها همه کاره هستند و مراکز مالی و وال استریت درواقع مرکز تصمیم گیری دنیای سرمایه داری و حیات روزمرۀ کارگران و زحمتکشان هستند. اتفاقی نیست که وقتی توده های وسیع به این اجحافات روشن معترض می شوند، به اشغال وال استریت و به اشغال مراکز مالی روی می آورند تا این که به جاهای دیگری بروند.

از این نقطه نظر، در سطح بین المللی ما شاهد یک وضعیت بحرانی هستیم. وضعیتی است که به طور رسمی نماینده های سرمایه داری و بانک ها، کلاه برداری می کنند و در عین حال دولت های سرمایه داری مشخصاً در کنار این بانکدارهای بزرگ صف کشیدند و از آن ها حمایت می کنند. در قبال اشتباهاتی که بانکدارها کردند، زیان آن ها را جبران می کنند و در مقابل، بلافاصله به سیاست های ریاضت اقتصادی و کم کردن بودجه های عمومی می پردازنند. واضح است که در چنین شرایطی دوران طغیان ها و اشغال ها و قیام ها صورت می گیرد. این یک شرایط بحرانی است که در سراسر جهان ما شاهد هستیم.

اما، نکته ای که مربوط به بحث امشب می شود این است که اگر شرایط بحرانی است، اگر ماهیت سرمایه داری در پیش چشم توده های وسیع در سراسر جهان بیش از پیش افشا شده است، اگر ماهیت دولت سرمایه داری روشن است، پس چرا وقتی این اتفاق در سراسر جهان رخ می دهد، وقتی این تظاهرات و اعتراضات وسیع توده ای صورت می گیرد (مانند یونان، اسپانیا، یا دو بار تظاهرات سراسری و اعتصاب عمومی در انگلستان و غیره)، انقلاب های سوسیالیستی تحقق پیدا نمی کند؟ چرا تسخیر قدرت صورت نمی گیرد؟ چرا طبقۀ کارگر درواقع از این شرایط بحرانی استفاده نمی کند تا مشخصاً قدرت را به دست بگیرد و مسائل اجتماعی را حل بکند؟

این یکی از سؤال هایی است که ما باید به آن پاسخ دهیم؛ یکی از سؤال هایی که در ذهن بسیاری از گرایش های مارکسیست انقلابی در سراسر جهان نقش بسته و به مسألۀ مرکزی مبدل شده است. به اعتقاد من برای این که به این سؤال بتوانیم پاسخ دهیم، یک موضوع مهم و یک تمایز مهم را باید اشاره کنیم و آن هم تمایزی است که بین انقلاب سوسیالیستی و سایر انقلابات در دوران گذشته وجود داشته است. در دوران انقلابات بورژوا دموکراتیک در قرن های ۱۸ و ۱۹ در اروپا، اصولاً انقلاب بدون برنامه بود، انقلابی بود که در آن نیازی به آگاهی خیلی عمیق سیاسی وجود نداشت، یک موانعی در سد راه پیشرفت فئودالیزم در این جوامع به وجود آمد و بخشی از این طبقات تازه به دوران رسیدۀ بورژوا پرش و جهش کردند، درواقع انقلاب های بورژوادموکراتیک جهشی بود از مانعی که در مقابل جامعه به وجود آمده بود.

اما، انقلاب سوسیالیستی از نظر بنیادی با سایر انقلابات در جوامع پیشین متفاوت است. این انقلابی است که اصولاً قصد دارد تا سرمایه داری و کل استثمار را از میان بردارد. این انقلابی خواهد بود که اصولاً می خواهد دولت ها را نابود نماید و از بین ببرد. انقلابی خواهد بود که می خواهد اصولاً طبقات را، از جمله طبقۀ کارگر، را از بین ببرد. انقلابی است که خواهان رشد وسیع نیروهای مولده به درجه ای است که کار اجباری در سطح بین المللی از بین برود و انسان ها به انسان سوسیالیست تبدیل شوند؛ انسان هایی که بر اساس توانشان و علایق­شان در جامعه کار کنند و بر اساس نیازشان سهمی از تولید ثروت های اجتماعی دریافت نمایند.

یک چنین جامعه ای درواقع مد نظر است. درنتیجه انقلابی که ما از آن نام می بریم، یعنی انقلاب سوسیالیستی، با قیام های توده ای، یا با جنگ های چریکی، یا با اعتراضاتی نظیر جنبش اشغال و حتی با اعتصاب های صرف، از لحاظ بنیادی متفاوت است. قیام ها و اعتراضات و غیره، ابزار هستند و جزئی از انقلاب سوسیالیستی. اما انقلاب سوسیالیستی انقلابی است که می خواهد کلیۀ این مشکلات و کثافات جامعه سرمایه داری و تمام جوامع ماقبل از آن را به کناری بزند و جامعۀ نوینی بنا کند.

از این رو واضح است که این انقلاب سوسیالیستی، یک انقلاب برنامه ریزی شده باید باشد و نیاز به “آگاهی سوسیالیستی” دارد. یعنی توده های وسیع جامعه در یک شرایط بحرانی، (مثل بحران عمیق سرمایه داری که امروز با آن روبرو هستیم)، به یک آگاهی سوسیالیستی نیاز دارند برای این که این رژیم و این دولت های فاسد سرمایه داری را سرنگون کنند. بدیهی است که این آگاهی سوسیالیستی در درون جنبش های کارگری ایجاد می شود، یعنی در مبارزات روزمرۀ کارگران در خیابان ها، میادین شهرها و کارخانه ها. همین امروز در سراسر جهان، بخشی از توده ها به این آگاهی رسیده اند که رژیم های آن ها، یعنی این دولت های سرمایه داری، مسبب تمام مشکلات در جامعه هستند، و باید کنار بروند.

اما، این آگاهی در هر جامعه ای که به وجود آید، افت و خیزهایی دارد. زیرا همان طور که مارکس اشاره می کند ایدئولوژی غالب در هر جامعه ای، ایدئولوژی هیئت حاکم است. یعنی بورژوازی از طریق ابزار مختلف خود یعنی از طریق رسانه ها، رادیو و تلویزیون، مطبوعات، مدارس و کلیسا ها (و در ایران از طریق مساجد)، و انواع اقسام ابزارهای دیگر تلاش خود را می کند که توده ها را تحمیق کند و بتواند به حیات خود ادامه دهد. و این موضوع، تأثیرات ایدئولوژیک بر جامعه می گذارد و خود را بازتولید می کند. تبلیغات ایدئولوژیک در ذهن توده های وسیع از جمله طبقۀ کارگر تأثیر می گذارد.

از این نقطه نظر، با وجود این که بورژوازی شرایطی را برای گورکن های خودش به وجود می آورد، اما در عین حال توهم هم ایجاد می کند. یعنی یک کارگری که امروز درحال مبارزه است، و پیشروهای کارگری که امروز به نتیجۀ سرنگونی رژیم رسیده اند، ممکن است پس از چندین ماه به دلیل فشارهای بسیاری که از طرف دولت های بورژوایی در سطح جامعه اعمال می شود، به یک نظر دیگری برسند.

به عبارت دیگر در سطح جامعه، این آگاهی سوسیالیستی باید متمرکز شود و گسترش و تداوم پیدا کند تا بتواند زمینه را برای سرنگونی این رژیم ها و ایجاد جامعه ای نوین مهیا سازد. و این کار شدنی نیست، مگر از طریق یک حزب کارگری، یک حزب مشخص کارگری، یک حزب ویژۀ کارگری که درواقع هدفش این است که آگاهی سوسیالیستی را از تهاجمات ایدئولوژیک بورژوازی، و هم­چنین خرده بورژوازی، مصون نگه دارد. خرده بورژوازی نقش بسیار مهمی در حمایت از بورژوازی ایفا می کند و می بینیم که گرایشات مختلفی در سطح جامعه هستند که درواقع کار بورژوازی را برای این طبقه انجام می دهند. از جمله گرایشات رفرمیستی، گرایشات مماشات جو در درون طبقۀ کارگر؛ حتی در پیشروهای کارگری نیز مشاهده شده است که بعضاً توهم به نظام سرمایه داری را تشدید می کنند و از این طریق، پروسۀ انقلاب را کند و یا مسدود می سازند.

بنابراین برای حفظ این مصونیت، برای حفظ آگاهی سوسیالیستی و تداوم آن نیاز به یک نهاد مشخص است، نهادی که این آگاهی سوسیالیستی را بازتولید می کند و مانند سپری برای قشر پیشروی کارگری- و حداقل کسانی که به این آگاهی رسیده اند-خواهد بود. یعنی سپری در تقابل با بمباران های ایدئولوژیک بورژوازی و همچنین کسانی که این عقاید را گسترش می دهند. سپری که چکیدۀ مبارزات عملی طبقۀ کارگر را که تبدیل به یک تئوری و برنامه ای می کند برای مجهز ساختن طبقۀ کارگر در جهت مقابله با بورژوازی و سرنگونی نظام سرمایه داری.

بنابراین این نهاد بسیار مهمی محسوب می شود. تجارب تاریخی که ما تاکنون داشته ایم، مانند انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، و همچنین در سطح بین المللی هم ایجاد یک بین الملل انقلابی به نام بین الملل سوم، کمینترن درواقع حامل یک چنین تجربه ای است و الگویی است که ما در آینده می توانیم از آن استفاده کنیم برای تدارک نظام های سوسیالیستی در سطح جهان.

بنابراین سؤالی که ما با آن مواجه هستیم اینست که چرا مثلاً در مصر- که تا همین یک سال پیش شاهد اعتصابات عمومی توده های وسیع و به­خصوص طبقۀ کارگر بود، و همین طبقۀ کارگر از آگاهی بسیار بالایی هم برخوردار بود و در واقع یکی از مسببین اصلی سرنگونی حسنی مبارک به شمار می رفت- قدرت دولتی را دو دستی تقدیم کسی مانند مورسی از اخوان المسلمین کردند، و به همین گونه سه دهه پیش چه طور شد که کارگران ایران با وجود استقرار شوراهای کارگری به عنوان یکی از مهم­ترین نهادهای کارگری در سطح جهانی و از مسببین اصلی سرنگونی نظام سرمایه داری رژیم شاهنشاهی در ایران، قدرت خود را پس از تسخیر قدرت، دودستی تقدیم کسی مانند خمینی کردند؟

در این جا به مسألۀ محوری برمی گردیم؛ به مسألۀ سازماندهی که برای آماده سازی شرایط جهت تسخیر قدرت ضروری است. این حزب مشخص، نه در مصر وجود داشت و نه در ایران و نه امروز در هیچ جای دنیا. بنابراین مسأله و چالش محوری بین المللی جنبش کارگری در شرایط کنونی، ایجاد تشکیلاتی است که بتواند انقلاب آتی را از طریق ساختن و حمایت و تقویت و بازتولید آگاهی سوسیالیستی تدارک ببیند. حزبی که آگاهی کسب شده در این انقلاب ها را مشخصاً هدفمند و با برنامه و حساب شده به پیش برد.

برای این که توضیحات بیشتری در مورد این حزب ویژه داده شود، لازم است که یک نگرش عمومی داشته باشیم به احزاب کارگری که در طول ۲۰۰ سال گذشته در سطح بین المللی در جنبش کارگری به وجود آمده اند. در مجموع سه نوع حزب کارگری- احزابی که به هرحال به عنوان احزاب کارگری شناخته شده اند- در تاریخ به وجود آمده اند. هر یک از این احزاب، منطبق با دوران مشخصی بوده اند. اولی، در دوران اعتلای بورژوازی و پس از دوران انقلاب های بورژوا دمکراتیک به وجود آمد و آن هم احزاب توده ای رفرمیستی به خصوص در سطح اروپا، از جمله جنبش سوسیال دموکراسی در سطح اروپایی، بود. و این دوران، دورانی بود که طبقۀ نوپای بورژوازی به قدرت رسیده بود. پس از مبارزات در راستای براندازی نظام های فئودالی، طی دوره ای خود بورژوازی مشغول ایجاد رفرم هایی، و درصدد حل مسألۀ ارضی، مسألۀ ملی، مسألۀ آزادی ها، مسألۀ ایجاد پارلمان بورژوائی و انتخابات و رأی برابر و غیره بود.

از این نقطه نظر جنبش کارگری به یک ابزاری دست یافت، ابزار احزاب توده ای که این رفرم ها را عمیق تر و گسترده تر بکند. این دورانی بود که بورژوازی قادر به اعطای رفرم ها بود و طبقۀ کارگر توانایی گرفتن این رفرم ها را داشت. این مبارزات، در آن دوران بسیار مؤثر بود. از جمله خود کارل مارکس و انگلس در این مبارزات شرکت داشتند؛ مارکس از بنیانگزاران بین الملل اول و همچنین انگلس از بنیانگزاران بین الملل دوم بود. از لحاظ تاریخی، این سازمان های بین المللی نقش بسیار ارزنده ای در دوران خود داشتند.

بنابراین، این شکل از حزب، یعنی احزاب توده ای، درواقع در یک مقطع خاص به وجود آمد و از نقطه نظر مارکسیست ها و از نقطه نظر خود مارکس و انگلس این احزاب زمانی پدید آمدند که اصولاً فعلیت انقلاب سوسیالیستی در در دستور کار آن روز نبود. مارکس و انگلس تصورشان این بود که نهایتاً از دل این احزاب توده ای، آگاهی سوسیالیستی رشد می کند و به درجه ای می رسد و به شکل خطی این آگاهی ادامه پیدا می کند تا این که نهایتاً کل این نظام سرمایه داری را کارگران آگاه به اعتقادات سوسیالیستی، سرنگون می کنند و دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا را جایگزین نظام های سرمایه داری می نمایند. این استنباط خود مارکس بود. از آن جا که فعلیت انقلاب سوسیالیستی در دستور کار آن روز قرار نداشت، احزاب سوسیال دموکرات درواقع دو برنامه برای جامعه تنظیم کردند: یکی برنامۀ حداقل (رفرم) بود که به هرحال کارهای عمیقی هم در آن رشته انجام داد. و دیگری هم برنامۀ حداکثر، که در آن انقلاب سوسیالیستی را به تاریخی نامعلوم در آینده موکول کرده و هیچ پلی هم بین برنامۀ حداقل و برنامۀ حداکثر درنظر نگرفته بودند- و این صرفاً یک بخشی از برنامه شان بود. بنابراین از نظر آن‌ها انقلابهای سوسیالیستی در آن دوران فعلیت نداشت.

حزب دومی که در سطح جهانی به عنوان حزب کارگری ایجاد شد، در دوران فعلیت انقلاب های سوسیالیستی بود. یعنی دوران انقلاب اکتبر و دوران تشکیل بین الملل سوم و دوران قیام ها و انقلاب های جهانی. مشخصاً یکی از بنیانگزاران این نظریه، لنین بود، منتها بسیاری افراد دیگر نیز سهم بسیار ارزنده ای در مفهوم این حزب مشخص ایفا کردند، مانند گرامشی و حتی روزا لوکزامبورگ و تروتسکی و کٌرش و بسیاری دیگر؛ این ها به هرحال یک حزب ویژۀ دیگر، و یک حزب متفاوت با حزب توده ای را در نظر داشتند برای دورانی که فعلیت انقلاب در دستور کار بود (یعنی این که طبقۀ کارگر آمادۀ قیام ها علیه نظام سرمایه داری شده بود). آن حزب، درواقع “حزب پیشتاز کارگری” نام گرفت.

گروه سوم این احزاب کارگری، متعلق به دوران انزوای انقلاب های سوسیالیستی، یا شکست این انقلابات، یا ظهور بوروکراسی کارگری است. پس از یک سلسله انقلابات در شوروی و چین، انحرافاتی به وجود آمد که راه انقلاب را مسدود کرد. از جمله استالینیزم و بعد از آن مائوئیزم، و بعد از آن هم گرایشات مختلف و دسته های مختلف سانتریستی. این جریانات هم یک حزب ویژۀ خودشان را بنا نهادند که در ظاهر امر، تمام مشخصات همان حزب لنینیستی، حزب ائتلای انقلابی را داشت: کمیتۀ مرکزی، بحث های مارکس و انگلس و لنین، و غیره. منتها این احزاب عملاً احزابِ شکست انقلاب بودند؛ احزابی بورکراتیک که خودشان را جایگزین طبقۀ کارگر کرده بودند. به این ترتیب که، وقتی استالین در قدرت بود، حزب کمونیست روسیه مبدل شده بود به ابزار یک گروه خاصی در درون باند استالین و در رأس آن خود استالین قرار داشت که دستور صادر می کرد. سایر نهادهای کارگری و تمام شوراهای کارگری، درواقع در خدمت حزب قرار گرفتند و حزب خودش را جایگزین طبقه کرده بود. این، سابقه و ریشۀ اکثر احزابی است که ما امروز مشاهده می کنیم. بنابراین در ایران و احزابی که در سطح بین المللی مشاهده می کنیم، احزابی هستند که ریشه در دوران شکست انقلاب اکتبر و انقلاب سوسیالیستی دارند و این ها احزابی هستند که اصولاً اعتقادی به امر رهایی طبقۀ کارگر به دست خودش ندارند و این ها ابزاری تهیه می کنند که خودشان را جایگزین طبقۀ کارگر بکنند و به اتکا به طبقۀ کارگر، قدرت سیاسی را در دست حزب خودشان قرار دهند.

از این زاویه می بینیم که اکثر احزابی که به وجود آمدند، احزابی غیر دموکراتیک و بورکرات و در سطح تئوری و نظری هم غیرمارکسیستی هستند. اگر ظواهر امر و انواع صفاتی را که به خودشان می دهند («مارکسیست» و «لنینیست» و «انقلابی» و «کمونیست» و «کمونیست کارگری» و «حزب کمونیست ایران» و غیره) نادیده بگیریم، می بینیم این قبیل از احزاب، درواقع بورکرات و قیم مآب و جاه طلب و جایگزین گرا هستند. این ها نقطۀ مقابل آن احزابی قرار گرفتند که تئوریسین ها و نظریه پردازان جنبش کارگری مدافعش بودند، مثلاً «بلشویزم» در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷.

بنابراین ما در تاریخ سه دسته “حزب کارگری” داشته ایم. احزاب رفرمیستی که برای رفرم به وجود آمدند و هنوز هم کارشان ادامه دارد و در سطح بین المللی دیده می شوند، منتها کاملاً در خدمت بورژوازی قرار گرفتند و از جنس گرایشاتی هستند مانند “سوسیال دموکراسی” امروز در اروپا، که درواقع سرمایه داری را در قدرت نگه داشته اند. یعنی اگر این ها نبودند شاید سال ها پیش سرمایه داری به دست طبقۀ کارگر سرنگون می شد. بنابراین این ها از ابزارهای کار بورژوازی هستند، کسانی که خواهان اصلاحات جزئی و نه بنیادی در جامعه هستند. برخی از این گرایشات ادعا می‌کنند که “مارکسیست” اند. اما این ادعا درست نیست. دوران اولیه ای که این احزاب سوسیال دمکرات در آن به وجود آمدند، یعنی دورانی که خود کارل مارکس از بنیانگزاران بین الملل اول نیز درگیر بود، شرایطی داشت کاملاً متفاوت از شرایط امروز. در آن دوره، شرایط اعتلای انقلابی وجود نداشت؛ در صورتی از قرن بیستم به بعد، فعلیت یافتن انقلاب سوسیالیستی مطرح است. سوسیال دمکرات های امروزی هیچ ارتباطی با مارکسیزم ندارند.

از سوی دیگر، احزاب استالینیستی و سانتریستی کاریکاتور احزاب بلشویکی را ساختند. این‌ احزاب که در ایران و سطح بین‌المللی نیز وجود دارند، احزاب کاملاً قیم مآب و جایگزین گرا هستند. آن ها خواهان گرفتن قدرت سیاسی به دست خودشان هستند و گرچه واژه های “کارگری” و “کمونیستی” را به دنبال خود یدک می کشند، ولی منظورشان مشخصاً این است که کارگران به این احزاب بپیوندند، و به پایه ها و سربازان این احزاب شوند؛ این احزاب هم درواقع یک ستاد رهبری و کمیتۀ مرکزی دارند. کمیتۀ مرکزی آن ها هم نقداً از پیش اعلام شده است. در مرکز این کمیتۀ مرکزی هم یک شخص، یک پیشوا قرار دارد که در آینده هم قرارست رهبر کارگران بشود! منظورشان این است که اگر طبقۀ کارگر بیاید به این احزاب بپیوندد و قدرت را از بورژوازی و از دولت سرمایه داری بگیرد و تحویل این حزب دهد، این احزاب هم همۀ مسائل جامعه را حل می کنند.

بنابراین واضح است که با یک نگاه کوتاه و اجمالی نه آن احزاب اولیه، رفرمیستی، احزاب انقلاب آتی خواهند بود، و نه این احزابی که کاریکاتورهای احزاب انقلابی هستند؛ کاریکاتور به این مفهوم که ظاهر ساختار حزبیشان شبیه همان احزاب انقلابی است؛ منتها در عمل کاملاً به احزاب بوروکراتیک و منحط مبدل شده اند و هیچ اهمیتی هم به این موضوع نمی‌دهند. چرا که اعتقادی به طبقۀ کارگر و درگیر کردن این طبقه در سرنوشت خودش ندارند.

منتها حزبی که مد نظر ما است و حزبی که ما آنرا “حزب انقلاب سوسیالیستی” می دانیم، حزبی است که خواهان قدرت گیری به جای کارگران و زحمتکشان نیست. این یکی از نکات اصلی و اولیۀ این حزب است. این حزب فقط دوران تدارکاتی را سازمان می دهد. وقتی که طبقۀ کارگر، یعنی شوراهای کارگری متشکل از همه آحاد جامعه، پس از سرنگونی رژیم سرمایه داری به قدرت برسد، این حزب دیگر نقش اساسی نخواهد داشت. این حزب اگر مورد انتخاب توده های وسیع قرار بگیرد، افراد و اعضای آن می توانند باقی بمانند وگرنه ساختار تشکیلاتی این حزب باید به تدریج خود را منحل کند. این مسأله یکی از نکات اساسی این حزب است. احزاب انقلابی دقیقاً به این مفهوم به وجود می آیند که تدارک ببینند و یک نقش مشخصی ایفا کنند در جهت به قدرت رساندن طبقۀ کارگر، در جهت به قدرت رساندن شوراهای کارگری و بعد نقش خودشان را کاملاً بی ارتباط و منتفی خواهد شد.

نکتۀ دوم این که یکی از مسائل محوری که این حزب در برنامۀ خودش گنجانده، این است که برای دوران اختناق، برای دوران پیشاانقلابی طبقۀ کارگر را آماده کند. از طریق حفظ اعتقادات و آگاهی سوسیالیستی در درون این تشکیلات. همان طور که اشاره کردم، آگاهی سوسیالیستی و آگاهی ضدسرمایه داری از درون طبقۀ کارگر بیرون می آید و این کار روشنفکران نیست. روشنفکران صرفاً تنها کمکی که می توانند به جنبش کارگری بکنند، این است که در اشاعۀ نظرات تاریخی و بین المللی طبقۀ کارگر سهمی ایفا نمایند. در غیر این صورت اصولاً تئوری های انقلابی که منجر به برنامه می گردد، از دل طبقۀ کارگر بیرون می آید و نقش این حزب آنست که این تجارب را (تجاربی که تک تک اعضای این حزب، به خصوص اعضای کارگری این حزب در درون مبارزات روزمره پیدا می کنند) فشرده و منسجم بکند، و این فعالیت های عملی و این تجارب پراکندۀ طبقۀ کارگر را به تئوری و به برنامۀ انقلاب سوسیالیستی مبدل بکند. برای این منظور واضح است که این حزب، یعنی حزب پیشتاز انقلابی طبقۀ کارگر، باید یکی از دموکراتیک ترین احزابی باشد که تاریخ به خود دیده، وگرنه قادر به انجام وظایف خود نخواهد بود. در این حزب باید نظرات و گرایشات مختلف تحمل شود. جایگاه هایی پیدا شود برای کسانی که اختلاف نظر دارند. “حق گرایش” ایجاد شود برای کسانی که در یک مقطع خاصی مخالف نظرات دیگران (یا اکثریت یا رهبری حزب) هستند.

رهبران این حزب باید رهبرانی باشند که مورد تأیید کارگران و شناخته شده در جنبش کارگری باشند. اصولاً این حزب یک حزب کارگری خواهد بود، یک حزب پیشرُوی کارگری خواهد بود. حزبی خواهد بود متشکل از “کارگران روشنفکر” (کارگرانی که مغز متفکر طبقۀ کارگر هستند). یعنی کارگرانی که در صف مقدم مبارزات ضدسرمایه داری بوده اند (امروز بسیاری از این ها در ایران وجود دارند). این حزب باید متشکل از این عناصر باشد. احزاب و گرایش ها و نظرات افرادی که تجارب مشخص عملی در سطح جامعه دارند و بخشی که مسلط به عقاید و نظرات سوسیالیستی هستند.

در ضمن بخش دیگری در این حزب جای دارند. گرایش های روشنفکران که ما آن‌ها را “روشنفکران کارگری” می نامیم. روشنفکرانی که در خدمت طبقۀ کارگر هستند؛ نظرات تاریخی و بین المللی را توانسته اند به جنبش منتقل کنند و در کنار طبقۀ کارگر باشند و از همه مهم تر مورد تأیید پیشرُوی طبقۀ کارگر قرار گیرند. یعنی شناخته شده باشند. پیوند این دو، یعنی “کارگر روشنفکر” و “روشنفکر کارگری” است که نطفه های اولیۀ این حزب را می تواند به وجود بیاورد. حزبی که از دل طبقۀ کارگر ظاهر گشته، و در درون طبقۀ کارگر نفوذ داشته، در حوزه های مختلف و کمیته های عمل، کمیته های مخفی کارگری حضور داشته و خودش از مؤسّسین و بانیان این کمیته ها بوده است و از این طریق می تواند در پیوند ارگانیک و روزمره با طبقۀ کارگر باشند. این حزبی است که می تواند انقلاب آتی را در هر جامعه ای و به ویژه جامعۀ ایران سازمان دهد.

اکنون می‌پردازیم به وجوه مشخصۀ این حزب. مشخصاتی که این حزب داراست، چندگانه است و این مشخصات را من برمی شمارم و سپس توضیحات بیشتری در این باره خواهم داد:

این حزب خواهان تسخیر قدرت برای به قدرت رسانیدن حزب نیست، این وجه تمایز اساسی این حزب با سایر احزاب کاذبی است که با نام طبقۀ کارگر و احزاب کمونیستی و احزاب کارگری و غیره به وجود آمده اند. این حزب خواهان به قدرت رساندن کارگران است. این حزب تضمین می کند که دموکراسی کارگری درون این حزب وجود داشته و کارگرانی که در نقاط مختلف و به تاکتیک های مختلف دسترسی پیدا کرده و نظرات متفاوتی را حمل می کنند، بتوانند در درون این حزب اختلافات خود را آزادنه بیان کنند. باید این اختلافات جایگاه خودش را داشته باشد. کارگران و جوانان و زنان و ملیت های مختلفی در سطح جامعه درحال مبارزه هستند که در درون این حزب جای دارند. این ها باید بتوانند نظرات خودشان را آزادانه و بدون قید و شرط و بدون این که مورد سرکوب و یا اخراج قرار بگیرند، بیان بکنند.

این اعضا می توانند اعضای رهبری خودشان را انتخاب کنند و آن ها را نیز نقد و عزل کنند. این درواقع یکی از مشخصات بارز این حزب خواهد بود و در غیر این صورت نمی تواند به اهداف خودش برسد و وظایف خود برای تدارک انقلاب سوسیالیستی را به خوبی انجام دهد.

بنابراین، در مورد این حزب باید به خاطر داشته باشیم که این حزب، حزبِ بخشی از طبقۀ کارگر، یعنی حزب پیشرُوی کارگری است. حزبی است که در شرایط مشخصی تدارک انقلاب را می بیند. در شرایطی که در یک جامعۀ اختناق زده، جامعۀ بورژوایی در حال اعمال ستم، دستگیری، کشتار و شکنجۀ طبقۀ کارگر و حملات ایدئولوژیک است. انواع و اقسام گرایش های ناموزون خرده بورژوا در درون جامعه می توانند راه انقلاب را مسدود کنند، اگر این حزب نتواند وظایف خودش را به درستی انجام دهد.

یکی از نکات اساسی دیگری که می خواستم به آن اشاره کنم، مفهوم سانترالیزم دموکراتیک است که در مفهوم آن تحریف شده و از سوی احزاب قیم مآب به شکل دیگری ارائه شده است. عموماً اگر با این احزاب قیم مآب برخورد داشته باشیم، این ها یک برداشت کاملاً غیراصولی به مسألۀ حزب و تشکیلات درونی دارند و به این ترتیب می گویند دموکراسی یعنی این که هرسال و یا هر دو سال یک بار عده ای در یک کنگره دور هم جمع می شوند و یک سری بحث هایی می نمایند. اما سانترالیزم یعنی این که آن رهبری که خودش را رهبر اعلام کرده و احیاناً چهار کتاب و مقالۀ تئوریک هم نوشته، به همراه فرادی که او تعیین می کند و در دور او هستند، خط سیاسی مداخله گری را تعیین می کنند و بقیه به شکل سانترالیزم یا مرکزیت­یافته باید بروند و این خط را در سطح جامعه پیاده کنند و به پیش ببرند. این مفهومی است که سازمان های قیم مآب و جایگزین گرا ارائه می دهند. در صورتی که این مفهوم از سانترالیزم دموکراتیک کاملاً ناصحیح است و کاملاً غیر اصولی و ناقض آن حزبی است که انقلاب اکتبر بر آن اساس بنا شد و ما خوهان تشکیل آن هستیم.

مفهومی که حزب بلشویک از سانترالیزم دموکراتیک داشت، متفاوت است با مفهومی که احزاب قیم مآب دارند؛ از نظر این گونه احزاب، مسألۀ سانترالیزم یعنی این که یک سلسله دستورها از بالا به وسیلۀ رهبران و رهبری این حزب داده می شود و اعضای حزب مجبورند این دستورات را اجرا کنند و به این گونه “سانترالیزم” باید در داخل حزب رعایت شود و این را منتسب می کنند به حزب لنینیستی. در صورتی که حزب لنینیستی چنین نبود و آن چیزی که ما هم مد نظر داریم چنین نیست و آن حزبی هم که قرار است تدارک انقلاب سوسیالیستی در ایران را ببیند به چنین ابزاری نمی تواند دسترسی پیدا کند و این ابزار، ابزاری کاملاً بورژوایی است و این شکل و شناخت از سانترالیزم دموکراتیک. در صورتی که از نقطه نظر ما و نقطه نظر حزب بلشویک دوران انقلاب اکتبر، منظور این بود که اعضای حزب، فعالین کارگری، جوانان، زنان، ملیت ها و غیره، در روند دخالتگری روزمرۀ خود در جامعه، از آن جایی که مبارزات، مبارزات پراکنده در جامعه است، با نظرات متفاوتی، با تاکتیک های متفاوتی مواجه می شوند. و این تاکتیک ها باید در درون این حزب سانترالیزه شود و به درون حزب رود. یعنی از پایین به بالا، سانترلیزه شود. یعنی این بحث ها جایگاهی و کانال هایی داشته باشد که بتواند در کل حزب مطرح شود؛ مثلاً اگر رفیق کُردی داشته باشیم در یک شهر و به این نتیجه می رسد که حق خودمختاری اولویت دارد به حق تعیین سرنوشت، چون در آن منطقۀ خاص برای پیشبرد آن شعار با موانعی روبرو شده، این رفیق حق دارد این نظرات را به درون حزب آورد و حول این نظرات گرایشی ایجاد کند که هم نظران خودش را پیدا کند و این حزب موظف است که جایگاهی برای او ایجاد نماید. ابزاری ایجاد کند که افراد بتوانند با هم نظران خودشان بحث بکنند؛ در کنگره ها و پیش از کنگره ها نظرات خود را در اختیار سایرین بگذارند و سایرین را متقاعد بکنند.

چه بسا ممکن است نظرات یک اقلیت و یا یک نفر در درون این حزب نظری باشد که بتواند اکثریت را متقاعد کند. در صورتی که احزاب قیم مآب به محض بروز کوچکترین اختلافی براساس این تئوری و برداشت اشتباهی که از نظرات لنین دارند، افراد مخالف خود را اخراج می کنند و بعضی مواقع هم ابداً معلوم نیست که این اخراج ها و این انشعابات و این انشقاقات در درون این احزاب به چه دلیل صورت گرفته است.

بنابراین از لحاظ ماهیت، این احزاب، احزابی بوروکراتیک هستند که اصول اساسی حزب لنینیستی را درک نکرده اند. کار تشکیلاتی ما در آینده، مغایر است با چنین روش هایی. این یکی از نکات اساسی دیگری بود که می خواستم به بحث بگذارم و نظر رفقا را بشنوم و تبادل نظری انجام دهیم. البته تمام نکاتی که من امروز بیان کردم در مقالات متعددی- به خصوص مقاله ای که ۷ سال پیش نوشته شده و روی سایت میلیتانت موجود است و مقاله ای هم با نام مفهوم سانترالیزم دموکراتیک- مدوّن است.

**بخش دو**

در این جا سعی می کنم به چند پرسش مشخص پاسخ دهم.

در مورد سازماندهی و تشکیلات حزبی، رفیق محسن می‌گوید که باید به نظریات خود مارکس رجعت کرد. لازم است توضیح دهم که مسألۀ مارکس در زمینۀ ساختن حزب انقلابی، مسألۀ اصلی او در آن دوره نبود. در قرن ۱۹ ما مواجه بودیم با دوران اعتلای بورژوازی و دوران رفرمیزم. بنابراین تشکیلاتی که مارکس در آن دوره مد نظر داشت، تشکیلاتی برای آماده کردن و تدارک انقلاب سوسیالیستی نبود (البته می دانیم که مارکس خود در تشکیلاتی با حدود ۳۰۰ نفر عضو به نام اتحادیۀ کمونیست ها، فعالیت داشت). آن چه از نوشته‌های مارکس می شود برداشت کرد، این است که تشکیلات مورد نظر این بود که پس از این که مبارزات صنفی، سندیکایی و سیاسی و غیره در درون طبقۀ کارگر در تقابل با بورژوازی انجام می شود، به تدریج و قدم به قدم و به شکل خطی آگاهی سوسیالیستی چنان رشد می کند و به مرحله ای می‌رسد که انقلاب سوسیالستی را در دستور کار قرار می‌دهد (استدلال می‌شد ما اکنون نمی توانیم وارد آن مرحلۀ سوسیالیستی شویم، چون چنین چیزی مطرح نیست و انقلاب سوسیالیستی فعلیت ندارد. اکنون صرفاً باید اعمال فشار کرد و بورژوازی را تضعیف کرد و بعد آگاهی سوسیالیستی بیشتر و بیشتری کسب شود و بعد در آن مرحله ما به حساب بورژوازی هم می رسیم، مرحله ای که به هرحال طبقۀ کارگر از آگاهی بالایی برخوردار است و رژیم و دولت های سرمایه داری را سرنگون می کند و به قول مارکس «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» به عنوان نخستین گام در راه ساختن جامعۀ سوسیالیستی برداشته می شود). بنابراین از نقطه نظر تشکیلاتی و از نقطه نظر حزب سیاسی ما نمی توانیم به مارکس رجوع کنیم.

آن چه که ما می توانیم به آن متکی باشیم و استناد کنیم، دوران اعتلای انقلابی است، دوران اعتلای انقلاب های سوسیالیستی، یعنی اوائل قرن بیستم به بعد به عنوان یک فاز نوینی در سطح جهانی. به خصوص در کشورهای عقب افتاده مانند روسیۀ آن زمان و مجارستان و لهستان و حتی کشورهای پیشرفته تر مانند آلمان، مسألۀ تسخیر قدرت توسط طبقۀ کارگر و سرنگونی دولت سرمایه داری مطرح شده بود. به عبارت دیگر، انقلاب سوسیالیستی فعلیت پیدا کرد. در آن زمان، با توجه به تمام ایراداتی که همۀ رفقا می توانند بگیرند، با تمام اعتراضاتی که به لنین و حزب بلشویک می شود، لنین و بلشویک ها توانستند تدارک نخستین انقلاب سوسیالیستی را ببینند و آن را عملی کنند. و این انقلاب عملی شد، نه با اتکا به حزب بلشویک، بلکه با اتکا به شوراهای کارگری.

ما بحث مفصل تری را دربارۀ انقلاب اکتبر در ۳ جلسۀ متوالی طی چند هفتۀ گذشته داشتیم (که روی سایت میلتانت موجود است)، و نشان دادیم که دقیقاً بین سال های ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۹ قدرت واقعی در روسیه در دست طبقۀ کارگر بود و بلشویک ها در بسیاری موارد سیاست هایشان را نتوانستند اجرا کنند، زیرا که طبقۀ کارگر مخالف آن بود. مثلاً در مورد صلح با آلمان، معاهدۀ برست لیتوفسک در مارس ۱۹۱۸، شعار خود لنین این بود که با دولت آلمان صلح باید ایجاد شود. چون آن زمان دولت کارگری شوروی در موقعیتی نبود که جنگ را ادامه دهد و در جنگ بازنده خواهد شد. اما، شوراهای کارگری این پیشنهاد را قبول نکردند. لنین هم در سخنرانی خود گفت که استعفا خواهد داد. کماکان شوراهای کارگری شعار صلح را نپذیرفتند. و صلح هم نکردند و فرمول دیگری پیدا شد با عنوان «نه صلح و نه جنگ» که مورد تأئید شوراها قرار گرفت. این نمایانگر این است که تصمیمات طبقۀ کارگر در واقع توسط خود طبقۀ کارگر گرفته می شد. حزب بلشویک زمانی که نزدیک به به­دست گرفتن قدرت در مسکو و سن پیترز بورگ و ۳ تا ۴ شهر بزرگ انقلابی بود، چیزی در حدود ۳۰۰ الی ۴۰۰ هزار نفر عضو کارگر داشت.

بنابراین چنین حزبی این انقلاب را تدارک دید. حالا از سال ۱۹۱۹ به بعد نقش شوراها کم رنگ شد و یا به کناری گذاشته شد و به جنگ داخلی توسط ارتش سفید و امپریالیزم دامن زده شد. بعد از آن هم یعنی از سال ۱۹۲۱ به بعد یک سلسله مشکلات خود رهبران انقلاب، یعنی لنین و تروتسکی داشتند و نتوانستند به دوران قبلی بلافاصله بازگردند. مابه آن ها انتقاداتی داریم و این انتقادات را هم مطرح کرده ایم. منتهی در آن مقطع خاص و آن تدارکات ۲۰ سالۀ قبل از آن و در مقطع انقلاب، پیروزی انقلاب چنان بود که هم اکنون هم پس از سپری شدن بیش از ۹۰ سال هنوز که هنوز است این حزب لنینیستی و عقاید لنینیستی، لرزه بر اندام سرمایه داری و امپریالیست ها می اندازد و دولت های سرمایه داری هنوز از ایجاد یک چنین حزبی واهمه دارند. حتی در مراکز کشورهای صنعتی. یعنی مسأله این است که این انقلاب زلزله ای به وجود آورد که ما نمی توانیم نادیده بگیریم و عنوان کنیم که اتفاقی نیافتاده و برگردیم به بحث های مارکس. اتفاقاً بر سر این مسأله باید به نظریات لنین برگردیم و تشخیص دهیم که انقلاب اکتبر، دستاورد کل جنبش کارگری بود. بنابراین ما در ارتباط با ایران باید از این تجارب استفاده کنیم. ما نمی توانیم بگوییم چون لنین بعداً یک سری خطاهایی نموده و یا این که استالین از دل حکومت شوروی بیرون آمده و اینکه استالین از رفقای خود لنین بوده و غیره، پس کل تاریخ انقلاب روسیه را کنار بگذاریم! خیر، ما نمی توانیم کل تاریخ انقلاب اکتبر را کنار بگذاریم. انقلاب اکتبر نقطۀ عطفی است و در تداوم سیاست ها و برنامۀ کارل مارکس بوده که تحقق پذیرفت. شکل سازماندهی انقلاب و تسخیر قدرت و اعتصابات عمومی قبل از آن و قیام مسلحانه، تمام این ها براساس کمون پاریس اجرا شد و شما که به تجربۀ کمون پاریس متکی هستید، باید به یاد داشته باشید که اتفاقاً انقلاب اکتبر الگوی بسیار نزدیکی بوده است به کمون پاریس و اضافه برآن بر اساس این تجربۀ نوین، تجربۀ ساختن حزب در دوران اعتلای انقلابی ما می توانیم از آن درس بگیریم و مجدداً مورد استفاده قرار بدهیم و نکات منفی و اشکالات آن را نقد نموده و به کنار بگذاریم.

در مورد سؤال رفیق کوراغلو، این که چه تضمینی وجود دارد که این حزبی که من مد نظر دارم و گرایش ما از آن حمایت می کند، پیروز شود، باید بگویم:

اولاً این حزبی که مد نظر ما است، حزبی نیست که در خارج از کشور ساخته شود. یعنی اگر ما می خواستیم حزبی بسازیم، باید سال ها قبل مانند سایر جریانات، خودمان و خانواده هایمان را می آوردیم و یک حزبی تشکیل می دادیم و رهبرمان را هم انتخاب می کردیم و عکسشان را هم در اینترنت پخش و علنی می کردیم و بعد تبلیغ می کردیم که این حزبی است که طبقۀ کارگر باید بیاید و به آن بپیوندد.

بنابراین احزابی که در خارج از کشور ساخته شده اند، کار غیراصولی انجام داده‌اند و اگر حزبی بخواهد تشکیل شود، باید در داخل ایران تشکیل شود و در دل این حزب هم باید پیشروان کارگری وجود داشته باشند. حال اگر پیشروی کارگری آمادۀ این کار نیست، ما به عنوان کسانی که در خارج از کشور و یا داخل کشور هستیم، وظیفه­مان این است که این مسأله را تبلیغ بکنیم، بحث کنیم و مطرح نماییم. همان کاری که هم اکنون امشب در این جلسه انجام می دهیم، کاری که ۸ سال قبل انجام دادیم، و آن قدر این مسأله را بحث کرده ایم تا یک بخشی از پیشروی کارگری در عمل به این مسأله برسد که باید چنین تشکلی به وجود آورد و اگر تمایل داشتند که ما هم در این تشکل باشیم. واضح است که ما با آن ها و کسان دیگری که درگیر این مبارزات هستند، نطفه های اولیۀ حزب را می سازیم.

در غیراین صورت تا زمانی که پیشروی کارگری در داخل ایران، کسانی که در صف مقدّم این مبارزات هستند آمادۀ این کار نباشند، ما این حزب را نمی سازیم و هیچ دلیلی هم ندارد که این کار را بکنیم؛ چون ما نمی خواهیم خودمان را جایگزین طبقۀ کارگر و بخشی از طبقۀ کارگر بکنیم و دنبال جاه و مقام و شهرت و غیره نیستیم. بنابراین این روش را ادامه خواهیم داد تا شرایط مهیا گردد. (همان طور که در بحثم اشاره کردم حزب بلشویک زمانی این کار را انجام داد که در بیش از ۱۵۰۰ هستۀ کارگری در درون کارخانه ها عضو فعال داشت. حال شما وضعیت این احزاب خود ساخته در خارج از کشور را مقایسه کنید با حزب بلشویک و می‌بینید که هیچ وجه اشتراکی وجود ندارد).

دوم این که از این صحبت می کنید که در داخل ایران شرایط آماده نیست که حزبی تشکیل شود.

به نظر من یکی از عللی اصلی تداوم در سرکوب مبارزان و دستگیری بی رویۀ فعالان کارگری توسط رژیم، دقیقاً نبود یک حزب سیاسی است. اتفاقاً در دوران اختناق، حزب سیاسی هم قابل ساخته شدن است. امروز در داخل ایران شرایط بسیار مساعدتر از آن چیزی است که در روسیه بود. هم اکنون در داخل ایران ما پیشروان کارگری داریم. پیشروی کارگری که دانش سیاسی دارد و مطالعه می کند و مقاله می نویسد و مقاله ترجمه و نقد می کند. این‌ها کسانی هستند که می‌توانند بنیان­های اولیۀ این حزب را بسازند. مضاف بر آن، در دورانی که لنین در ۱۹۰۲ تجمعات کارگری را می خواست بسیج کند و یا این که نطفه های اولیۀ حزب را بسازند، اصولاً آن زمان هیچ انقلابی در روسیه اتفاق نیافتاده بود و اولین انقلاب را در ۱۹۰۵ دیدند و تجاربی کسب کردند. درحالی که ما در داخل ایران یک انقلاب تجربه کردیم که منجر به سرنگونی یک نظام وابسته به امپریالیزم شد. طبقۀ کارگر ما از بانیان و مسببین سرنگونی یکی از قویترین نظام های وابسته به امپریالیزم در خاورمیانه بوده است. این انقلاب از لحاظ ساختاری و تشکیلات شورایی در داخل ایران بسیار شبیه انقلاب روسیه و شکل‌گیری شوراها بود. این تجارب، تجاربی هستند که در دل طبقۀ کارگر ایران وجود دارد و بی دلیل و اتفاقی نیست که با وجود این همه سرکوب ها و ارعاب ها بعد از ۳۳ سال هنوز که هنوز است اعتصابات کارگری ادامه پیدا کرده و محافل کارگری باقی مانده اند و کمیته های کارگری تداوم یافته اند. آن چیزی که کمبود آن احساس می شود، و آن چیزی که وجود ندارد که این ها را هماهنگ نماید و سراسری کند و درواقع آگاهی سوسیالیستی را در این کمیته ها تقویت کند و بسط و گسترش بدهد، دقیقاً همین حزب پیشتاز انقلابی است.

اگر چنین حزبی وجود داشت ما الآن در این موقعیت ضعیف نبودیم و موقعیت طبقۀ کارگر بسیار فراتر از وضعیت کنونی می بود. مگر ما واقعاً باور به این داریم که این رژیم قوی است؟ این رژیم قوی نیست این رژیم نمایندۀ حداکثر ۱۰ تا ۱۵ درصد جمعیت ایران است که این ها را هم به شکل مزدوران خود خریداری کرده است (پاسداران و بسیجی ها و خانواده‌شان و غیره). اما ۸۵ درصد جمعیت ایران، می تواند با طبقۀ کارگر باشد، به شرطی که طبقۀ کارگر متشکل عمل کند و تفرقه نداشته باشد و از پشت به همدیگر خنجر نزنند، کارهای متفرق ننمایند، اشتباهاتی را مرتکب نشود و این طور نباشد که آگاهی سوسیالیستی آن امروز در یک جا به وجود بیاید و فردا در جای دیگر از بین برود. برای نمونه، پیشروی کارگری در جایی اعتصاب می کند و چون این اعتصاب با سایر شهرها و محلات و مناطق پیوند نخورده است، روز بعد زمانی که جای دیگری اعتراض شروع شود، او به کار خود پایان می دهد و کناره گیری می کند. بنابراین این پراکندگی و این تفرقه ای که در جنبش کارگری وجود دارد، سبب ضعف ما به عنوان جنبش کارگری شده و دقیقاً حزب به علت پایان دادن به این پراکندگی است که ایجاد می شود. حزب می تواند ایجاد شود، واضح است که می تواند ایجاد شود و لازم نیست که از همین الان بلافاصله اسم آن را «حزب» اعلام نماید. نطفه های اولیۀ آن می تواند ریخته شود، می تواند شبکه های زیرزمینی ایجاد شود، شبکه های مخفی ایجاد شود که آگاهی را در درون و در دل طبقۀ کارگر نگاه دارد و آگاهی را از این کارخانه به آن کارخانه گسترش دهد و تجارب را منتقل نماید، تمام این کارها نقش حزب است. اگر چنین حزبی امروز در ایران بود، مگر رژیم جرأت می کرد بیاید۶۰ نفر از فعالان کمیتۀ هماهنگی را به این شکل دستگیر کند. مگر رژیم جرأت می کرد اسالو را این همه سال در زندان نگاه دارد، تمام این مشکلات ریشه در نبود حزب پیشتاز انقلابی در داخل ایران دارد.

وقتی هم حزب می گوییم منظورمان این احزاب خرده بورژوای خارج از کشور نیستند که برای خود دستک و تنبک و مشغولیات ساخته اند. منظورمان دقیقاً آن حزبی است که اشاره کردم. بنابراین به اعتقاد ما حزب بلشویک در ایران می‌تواند ساخته شود و زمینۀ مادی آن وجود دارد، به شرطی که طبقۀ پیشروان کارگری آمادۀ آن باشند.

پایان



منتخب مقالات و مباحثات

**مازیار رازی**

دفتردوم – مهر ۱۳۹۶

**ضرورت و روش تشکیل حزب لنینی در ایران**

نشر میلیتانت

militaant.com